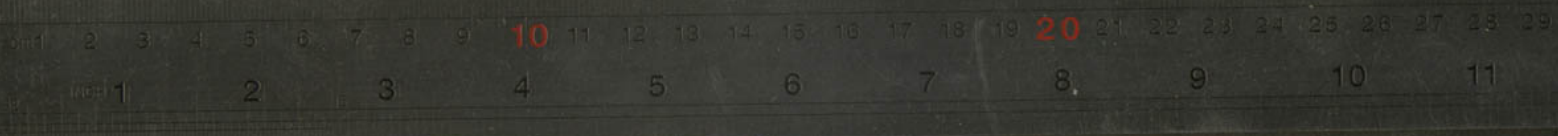


۵۰۰۰

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۱۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
نام کتاب: تنبیهات ملاطفت
مؤلف: ملاطفت
موضوع: تاریخ
شماره ثبت کتاب: ۲۴۴۴
شماره قفسه: ۲۳



بازدید شد
۱۳۴۰

تعلق فرست شده
۶۲۶۰

۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۱۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
مجموعه مخطوطات
مخطوطات
موسوع عالی
شماره دفتر
۲۳۱۹۵
۲۴۴۴

تعلق به فهرست شده
۶۶۶۰



کتابخانه مجلس شورای ملی

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۱۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

تاریخ: ۱۳۸۲

موضوع: تاریخ

شماره ثبت: ۲۴۴۴

شماره دفتر: ۲۳۱۵

۹۲۵

تغییر فرمت شده
۶۶۶۰

مجلس هشت این شد و منظور نظر کیمیا اثر کرده و بمبته وجوده
و این کتاب در به تنبیهات الخفین موسوم کرد ایند مشتمل بر
و شش باب و نام **مقدمه** در شرایط این نوع احکام عمده
باب انست که بنجم در نوشتن احکام عموم است و درین نوع شنا
نکند و کار خویش نکیر و از روی ضارغ خاطر و ذهن صانع
از کتاب این اثر تواند نمود و هرگاه از کثرت فکر و تیر حرف و محمل
انجوا س کرد در ترک کند و بعد از ترتیب و ملاغ و جمعیت خواست
یا از رجوع نماید و استعداد در زمان و مکان که از ارکان احکام است
یکو ملاحظه کند در هر فصل و هر ولایت چه حکم یا بدل کرد و مقتضی
وقت چه چیز است و چون در نظر یا بیشتر را هوید و موایب و موافق
بیند موکد داند و اگر معارض یا هر صبر کند و نظر علوی
داند در سفلی و نظر روی را غالب داند بر جید چه مناسد بر کون
بسبب سهولت حصول مقدم است مگر که قوت نظر چند زیاده
باشد و طالع اجتماعات و استقبالات هر ماه دایم که اجتماع
بسیار معتبر داند و هر نظر که در و تد طالع واقع شود بقاء مقارند
ترتیب و مقابله ان را در نهایت قوی داند خواه جیت باشد خواه روی
و نظر قبول در و غیرها مثل دفع طبیعت و دفع قوت و حضار و اعتقاد
و انتکات و امثال ان که در مدخل و کتب احکام مفصل و مشروح آ
و مقتضی هر کدام منظور نظر داشته یا مقتضی نظر بسجد و انرا باعث

تاکید

تاکید و تاخیر داند و اگر خصوصیت دیگر داشته باشد و مناسبت
نمود ایراد نماید و احکام سهام الحوادث را نیز منظور دارد و ما از اشی
بسیار باب محقق بر چند مفصل بقریب ایراد نموده ایم و اینجا نیز
در آخر کتاب بیان خواهد شد و هر نظر از نظرات مشهور کاتب
دو کویک باشد اگر در ان وقت یا غریب بان تناظر بینها واقع
شود محقق شود ان را منظور داشته موکدان نظر داند لکن تناظر
ترتیب را چون بزکان قائم مقام تثلیث گرفته اند از ان غافل نباید
بود و انرا از دلایل جید باید دانست و ایضا نحو بدایت و مجاسد
و جمعیت و استقامت و مشرف و مربوط و خانه و ایال و قشرب و تقریب
و آنچه باید از اوضاع اوقات نظرات نیکو نام کند و مقتضی هر یک
انها نیکو مقابله و محاط نماید و تقوی بل عطار در کثرت مکر بود و در
و در تغییرات هوا جید از خست سیماد در وقت وقوع فتح آلباب
و وقت اجتماع و استقبال و در ترتیب قمر یا افتاب و ایضا طریقه
مختصره و قمر در عقرب را در وقت فتح آلباب و نظر باران معتبر داند
و بعد از رعایت این شرط بطهر چه طعن او غالب کرد و علیحد
مسوده نماید پس مقتضی طالع سال را در هر باب که نسبت باین
مذکور است کلی است منظور و موعی داشته یا نه یا مقابله و محاط
نماید و هر چه موافق باشد معتقد داند مخالف باشد مقتضی طالع
سال و فصل را اگر بی زیات متعدد نبود باشد غالب شنا شد

چه در هیچ وقت جوئی یا کتلی وضع یا اصل معارضه نماند کرد و چه
مقتضی طالع سال یا فصل باشد هر وضع از اوضاع جزوی در هر وقت
که با آن موافقت کند در آن ایام مقصد تاثیر آن مقتضی آن باشد
و از سردی طالع سال و رسیدن آن در وقت بد لایل اصلی که در
صورت طالع است غافل نباید بود و بعد در جمیع این بلاد مظهرها
اقوام احکام داده بروی صخره تقویم بود و هر نظر از نظرات و دیگر
اوضاع کلدانی دست دهد مخصوص ماه میا در بلکه در احکام کلی نیز
داخل دارد چنانکه اشاره هر کدام خواهد شد و چون یکی از آثار
عالوی حادث کرد مثل قوس قزح و هاله و شهاب و نیازک و دیگر
چیزها که در کتب احکام ثبت است و در سمات مفصل آنها را بسپارد
مؤثر دانند و هرگاه یکی از این امور دست دهد در احکام آن ماه
و طوفان آن نظر کند اگر موافق احکام تقویم خود بیند البته در آن
مدت حکم بوقوع آن حادثه کند چنانکه بطریق پیشوای اهل
صناعت راست در کتاب مؤلفه الفلک در کلمه یا نون هم اشاره
باین معنی کرده میفرماید که اذا وعدت القوم الفلکیه فاستشهد
عليه بسوا الی الخوم اگر بگویند با الله و ذوابه باد و نوب باید که
علامات الهی که در بقا بود دیدار شود تاثیر آنرا با آنکه نسبت
با اوضاع فلکی از ضرع شمرده اند بسیاری قوی دانند چه استناد
در آن باب مبالغه به شمار نموده اند و تا مدت های مدید تاثیر آنرا

در کتب

در کتب ایراد کرده اند تجربه نیز مصدق است و جمعی از اعلام بعضی
علامات دیگر را در مصنفات در سالیل خود تاثیرات نوشته اند
مثل آنکه جمع شدن کجشک دایره در خشان و بانگ کردن ایشان
دایستادن کاوروی مغرب و یکپای دایره تمام زمین ها دند و کمرک
بامدادانی در آمدن و موش و موراز و قه خود را از سوراخهای رُون
انداختن که سفند در چو آگاه و نمودن روشنایی چراغ منابه ظلمت
علامت سرما و همچنین بزیر آمدن و غانرا از درخت در آب غوطه
خوردن علامت سرما یا ند که اگر اینها را نیز علاوه اوضاع معاری
دانند و در نیست چه بعضی اکابر بر این اثر نباشد مع هذا که اهل هند
نیز احکام را بر این بنیاده اند و در ولایت دارالمرزا بانگ این است
و صغیر غوک در درخت صحرای و باران استدلالت نمایند اگر در
همان ولایت آنها را اعلام اوضاع فلکی دانسته منظور را ند
شاهد اینست آنچه شریکست در احکام و در هر مقام لایق و مناسب
باشد بعضی به نهایت خواهد شد انشاء الله تعالی و بیشتر احکام
کسی راست و درست آید که عاقل و سلیم ذهن و مستدین و راست
قول و فارغ از علق و عوایق و اسباب معاش متوجه مبداء
و معاد و که خوار و کم از او دانند علم طبیعی و شخصی مستحضر
دلایل و متابع آثار بود و اکثر اوقات مطالعه کتب احکام مشغول
بوده **باب بیست و نهم در احکام زمانه کتب** و ان مشتمل بر شش فصل

اولا باید دانست که هر قران که در وقت واقع شود تا بی آن قوی
 از آنکه مایل آید حادث گردد مایل آید از نایل آید خواه
 جید باشد خواه روی اگر کوچکین در آن برج خوشحال باشند
 او قوی و روی او ضعیف باشد و اگر بر حال باشد بکس و از کس
 هر کدام قوی و مستعملی باشند تا اثر او را در آن قران عظیم نماید
 دانست و اثر منسوبات او غالب باشد بر آن دیگری در آن خود
 نیز غافل نباید بود چه اثر جید در حد سعد و اثر روی در حد
 نحس بود که باشد و از باب مثلثات و وجوه نیز به اثر نیستند و نیز
 بیاید دانست در مقدارند مشتری و زحل مخصوص احکام ماه نیست
 بلکه سالها و قریبها مؤثر باشد و از اعتبار آن بسیار است که
 ایراد آن در اینجا لایق نیست و مظهر که با احکام جزوی است که
 در صفای تقویم بنویسد انشاء الله اگر اجل امان دهد و عمر
 کند در آن باب و سایر احکام کلی کتاب علیها نوشته شود
فصل اول در بیان آنکه با نجل که در مثلثات امرای که در برج آفتاب و مشتری
 دلالت کند بر خروج جمعی که در دین و شریعت بعضی گفتند و انتقال
 ملک و دولت بود خصوصا در طرف مشرق و حرکت لشکرها و غیره
 شهرها در اطراف و فاش گشتن در دیها و هلاک ممالک و وراثت
 سم شکافه و فرود رفتن سفدکان و تشویش از اکا بر و اشراف
 و حکام و بر گشتن هوا و تفاوت نزعها و قیوع اراض و خشکی سال

بنا کافر

ستیم که زحل مستعملی باشد و فضلاد و نفوذ و تغییرها ذات و رسوم
 خلافت و ظهور سلاطین و حکام عادل و معصوری مساجد و مدارس
 وقوع طبا و فضلا و قضاء بهما که مشتری مستعملی بود و قوی حال باشد
 و اکثر این تاثیرات در جهت مشرق و اقلیم اول و بعضی اقلیم دوم باشد
مفاتیح مشرق با نجل که در مثلثات امرای که در برج آفتاب و مشتری
 بود و ظهور پادشاهی بزرگ و با هببت و قتل بعضی از ملوک و سلاطین
 و فریادها و حلاوت حوادث جدید و نقصان جود و ستم و بد
 آمدن دولتها و رواج و صوامع و معابد و افکندن بناها و عمارت
 عالیه علی الخصوص در طرف مشرق بهما که مشتری مستعملی و
 قوی حال بود و قتل ذرع وجود حکام بر رعایا و کثرت جنوب
 و سفک رما و اخبار از ارجیف و موت یکی از ملوک عرب بهما
 که زحل مستعملی باشد **مفاتیح مشرق با نجل که در برج آفتاب و مشتری**
 دلالت کند که پادشاه عراق و فارس را خوشحال بر روی نماید
 و هلاک بعضی از اکا بر و عظما باشد و ظهور عداوت و حقد
 حسد در میان مردم و صلاح ذرع و خوشحال مستخرج و مرارگان
 و حرکت یکی از قریبها و از باب عمایم و قضات علی الخصوص که مشتری
 بر حالت مذمومه باشد و ظهور پادشاهی از طرف مشرق و اقلیم
 چهارم و انتقال ملک و وضع رسوم غریبه و بسیاری ناخست
 و تاراج اغراق مواضع و غلبه کردن سباع و بسیاری صید و شکاف

وتفاوت زمینها و ملال بزرگان و در زمینها وظلمت هوا و حسارت
اهل علم و ضیق معاش طلب و وقوع صوت در میان مردم و کثرت
و باو شداید و ارتفاع مجادلات و از حقه مظلله خاصه که نزل بر حالت
من مومه باشد پس اگر نزل مستعلی باشد دلالت کند بر ولت
ملک بابل و وقوع فوت در خلافت و فوت سباع و کبی با دان و
نقصان زرع در اکثر بلاد و اگر هشتی مستعلی باشد دلالت
کند بر سوء و رملک مایل و هیولت بعضی از عملا و هلاک کثرت آفت
و خوشی هوا و صلاح زرع **مفاد نهوشی با نزل در قریه** دلالت کند بر قنیه
و امراض و سوء حال و زراعت و موت ملک عظیم الشان و خوب میان
دو پادشاه و سوختن مواضع و غارت نمودن و جلا می مردم از مساکن
و اوطان و هبوب رباح و ظهور و شخصی که دعوی کرامات کند و زنج
علم تقه و حدیث علی الخصوص که مشتری محمود و الاحوال و مستعمل
باشد و قلت نمودن زرع و انجبار و نکبت اصحاب دیوان و نجار و بساک
اراجیف و قلب و غش کردن تقعود و سستی با زارها و برکت تر هوا
و سرما در وقت خصوصاً که عطار در متصل باشد **مفاد نهوشی**
با نزل در مثل خاک دلالت کند بر بزرگ شدن خاندان و ندادن ضیاع
و عقار و فوت حال مشایخ و سعادت خاندان ها قدیم و فزائی
طعام و رغبت مردم بر زرع و حرث و سعادت رؤسا و صحرا نشینان
و قوت اهل طایف و مجاز و انتقال ملک و دولت یقما در بزرگ

مؤید

جذوب و وقوع زلزله سیما که نزل در زند رابع بود و نظر عداوت
عطار در کفر با او درین باب مؤید و مؤکد باشد و در بورد
اراجیف و فساد بعضی از نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت
سیما که نزل در عاشر باشد و عطار در با و متصل باشد و بیجا
ددا زکشد و ظهور رسوم مجرده و معظم این تا ثورات در میان
مشرف و جنوب و اقلیم اول بود **اگر نزل در رابع** دلالت
کند بر حوب و قتال و رباح شدید و خوابی در ارض بابل و
و موت یکی از فرماندهان و سلاطین عظیم الشان و صورت بد
بمردم و کثرت امطار و سیول و بسیاری زرع و تعمیرات بناها
و دبستانها و بناهای قدیم و کرامت زنها و بیم زلزله خاصه که نزل
در بیت رابع بود و نظر عداوت عطار در بابی درین باب شاهد
و صدق باشد و فزائی نعمت و کسا بر او و بیاری در کا و
و کوفتند و صلح و امن در جانب جنوب خاصه که مشتری محمود
الاحوال بود **اگر نزل در رابع** دلالت کند بر افت من رعایا
و خوابی جا بهما و بیم زلزله علی الخصوص نزل در بیت رابع بود سیما
نظر عداوت عطار در با او باشد و حوب اشوب و تازه شدت
و تغییر در امور عمالک و سرما در وقت و خوابی در ولایت روم
و کثرت امراض و موت و زده و عظماء و اشرف و حسن حال اهل
و اکراد و بیعت در دین و مذهب و گفتگوی عملا اگر نزل مستعمل بود

دلالت کند بر خرابی ارض ارمیه و دوام آن بر سه سال و قلت اطلاق
 و قحط و غزارت میانه بخار و اگر مشتری مستعمل باشد در ولایت و در
 غزو و اکثر نواحی باشد و خرابی قراء و بلدان و ولایت و کثرت
 از سبب و قلت مروت بیایح و صلاح حال زرع و شاید که قحط در احوال
 و حوالی آن شایع گردد **اگر در بیج جگه باشد** دلالت کند بر سرك
 اختتام و تلف شدن اسب و اسب و در آن گوش و قلت نم و نقصان
 ایها و رودها و چاهها و مروت بعضی از ملوک عراق و هلاک دزدان
 و جانوران در بدن و کثرت بزوع و خیر در میان دهافین و اهل زرع
 و رؤسای و هافین و اگر زحل مستعمل باشد دلالت کند بر تلف
 شدن چهار زبان و کتی نم و نقصان ایها و اگر مشتری مستعمل
 باشد بعضی از ملوک رست دهر سیمیا در جبال و هلاک دزدان و
 سرت مباع و قلت حورارت و غم و ذکاء زرع **مفازنه مشهور باهر**
چهلته باه ی دلالت کند بر قوت اهل ادیان و دین و ستمان درین
 و مذهب و مناقشه در علوم ظاهری **اگر در بیج جو نر باشد**
 دلالت کند بر ظهور علما و حکما باشد و ساختن کتابها و تها و نایها
 و جوها در دین و مذهب و ظهور کسالی که دعوت مردم کنند و کمی
 مردم و خلافت در طلب فضل و ادب و دواج علم طب و نجوم و دیبا
 آمدن مردم فصیح و جستن یادها و سخن و فساد اشجار و عمارات
 عالیه و خروج مدعیان و اسیر و غارت و مضررت خلافت و هول

و بارش

و هرات از اراضی مهمل که خاصه در مغرب و بسیار درین پسته و لیک
 در وقت و اکثر ان تاثیرات در طایب شمال بود **اگر در بیج موطا فرین**
 دلالت کند بر ملوک و سلاطین و قهر و درین قوی و غلبه کردن اشرف
 و اراذل و لال و دهافین و پیران و اهل کشتهها و مشرت سوما در وقت
 و خرابی چایها از آب خاصه در سواحل شمالیه و در دیگر بلاد و بارند
 در هر وسط بود و کثرت قتال در میان ملوک و سلاطین و مروت یک
 لذایشان و خرابی در اکثری بلد و از زاین در چهار و بعضی خاطر
 پادشاه و کثرت دزدان و قاطعان طریق و اهل شهادت و کدورت
 فقیرها و قضاة و ادبای عظام و نیکی کشت و زرع و اگر زحل مستعمل
 باشد ملک بابل مضبوط باشد بضبط ملک آن و قلت امطار و قضا
 ایها و کثرت خفنا و ع و اگر مشتری مستعمل باشد کثرت قتال
 و نزاع و جدال باشد میان ملوک و مروت پادشاه عراق عرب و پیران
 و سرك در اهل جبال و خرابی در بلاد و کثرت تولید و قلت امطار
 بود و بسیاری زرع **اگر در بیج عفر و ی** دلالت کند بر کثرت
 امطار متحد و ده و جدوت حریق و خسارت فقیرها و قضاة و ارباب
 دین و خراج اهل فلاح و اهل جبال و اگر ادب یا اکثرین کار مردم
 ضرر و مایه و ظهور پادشاهی بزرگ و انتقال دولت از خاندانی
 بخاندان دیگر و تبدیل رسوم خلافت و قهر و در فتن بسیار از نامدادان
 و برخواستن فتنه و حروب در اطراف و کناف عالم و خرابی خانها

از آب و غرق گشتهها و خروج لشکرها و ترک هوام و شهب و غارت
و قتل خاصه در جانب شمال و اقلیم هماد اکبر زحل مستعلی بود
مرکز بعضی از ملوک جهان بود و خرابی بلاد اذربایجان و هلال استوفا
انحد و دو هلال که در مکان خاصه عقب و مار و کی باران و کثرت
صوب و ریاح و اگر مشتری مستعلی بود بعضی از در میان با بعضی دیگر
مخاربه کنند و در میان ایشان حدوث قتل و قمع باشد و همچنان
اعدا و احتراق اکثر بلاد و قراء و لشکر و کثرت باران **اگر در**
هرج حوت باشد دلالت کند بر کثرت وک دقا قلم و همچنان اعدا
هر ملوک و قتل مرغ و ماهی و کثرت قطار و ساج و طغیان سپاه
و هلاک شخصی بزرگ از معارف پادشاه در عراق و دوالی شدن
ولادت و حسن حال بشایخ و اهل فلاح و موت ملکی در مغرب
و قحط در بلاد عجم و بسیاری از اهل و رفتن حیوانات لجه و تغییر
در هوا و باران در دایان و جدل و خروج سلاطین و خرابی جایها
از آب و تقویت جستن سفلیکان و خطر سفابن و فتنه و خلافت
در میان ملوک اگر زحل مستعلی باشد حدوث موت در اکثر اقالیم
و همچنان اعدا بابل و جبال و وقوع محاربه میان ایشان و قتل مرغ
و ماهی و بسیاری مرغ و کثرت باران و برف باشد و فو را بها اگر
مشتری مستعلی باشد هلاک حکام عراق عرب باشد و اهل شدن
و ارت او و حسن جمال اهل اقالیم باشد که در بعضی از بلاد و قحط

شود

شود و کثرت مرغ و ماهی و بسیاری باران و رعد و برق **قانون**
مخرب که در مکه و مدینه است قران نحسین مطلقا دلیل شو و فتنه است
و محقق طوسی قدس سره در سفینة الاحکام آورده که اگر در حین
قران زحل مستعلی باشد و قوی حال بود احوال طبقات زحل و خوی
مایل باشد و استیلای یابد و سایر الناس تقوی کند و عمارت
عالیه بنا نهد و در تکلیف و زراعت اهتمام نمایند اما اگر مریخ
مستعلی باشد و قوی حال دلایل کند بر حرکت لشکریان و حدوث
حوادثها و خرابی اطراف و صوب و مناقشه میان ملوک و با جمله
امتناع این دو کوکب دلیل بود بر ضعف حال پیران و حدوث
فتنها و آسیب خانانهای قدیم و برخواستن دزدان و زدن
کار و آنها و تقویت در اسباب معاش و حدوث زلزله سیم
زحل در رابع بود و کثرت رعد و برق و صاعقه خاصه که وقوع
مریخ در عاشر بود و نظر عطارد و قمر باین دو کوکب بعد از موت
تاکید امین مذکورین کنند و اگر در سیم یا نهم باشد دلالت
کند بر خرابی مساجد و صوامع و بے روق اهل ارباب **مفاتیح**
در مکه و مدینه دلالت کند بر جمعیت لشکرها و افتادن خوب
و بزرگ شدن مردم سفله و ضربه و سایه و ساختن سلاطین و خرابی
و سوختن مواضع و ملالت محراب نشینان در غارت و شمشیر خا
در جبال و قلاع و موت بزرگ و زدن درام مغشوشه و قتل

و نقصان بارندگی و مکروه سلاطین و معارف و ظلم حکام و تبار
هو او بر کشتن زمینها و ضلوع و غلبه خون در او و خوف و هراس
خاصه در ساداتها و بیادیهای و بیوجه مومنه و تنگنا و اکثر این
تاثرات در ولایت مشرق و اقلیم سیم **اگر زجر باشد** دلالت کند
بر کثرت اراضی بقا در اطفال و کدورت هوا و موت اهل جبال و
هلاک یکی از سلاطین در ولایت شام یا عراق عرب و فتنه و اغراض
عظم در بلاد روم و حرب و قتال میان ایشان و عرب و بیستاری کت
و غنبار و بولک در بابل و کوه پامنا و هلاک یکی از حکام شام و تنگ
طعام و ضرورت قوی و تکمال آلات حرب و اسباب طعن و ضرب
و اخت میران سپاه و اختراق مواضع و تلف شدن اغنام و مسدود
شدن طرق و شوارع و خوف خلاصین و ظلم و ستم و ظلمت هوا و هبوب
ریاح صغره و رعد و برق و وقت اما نقصان بارندگی که باشد و غنوت
هو او فتنه در زمین خراسان و طرف مشرق و اظهار مخالفت
میان دو پادشاه و اختراق مواضع خصوصاً در سواحل و در روس
بودی و علامتهای در هوا خاصه در اوایل و اواخر شب و اگر ظل
مستعلی باشد بیماری کو در کان بسیار بود و سهوم تار یکی باشد
و اگر برج مستعلی باشد اندوه پادشاهان بابل باشد و تکلیف
ملک از یکی بد دیگری منتقل شود **مفاز زحل و مریخ** دلالت
کند بر فتنه میان ترک و عرب و تشویش در مالک ترک و بعضی از فراسا

دور

۱۶ و صد و وجود و ظلم از سلاطین و اجتماع عساکر در طویف مشرق
و خوف و فزع در میان خلاصین بهم رسد و ظلم و علا مات آفتی
و امکان زلزله و افت یلوهها و قوت کربان در وقت و زرد خورد میانه
اهل اشراک و اهل جبال و شدت ضرر و قحط و غلا و کثرت سهوم از
قلو و ارتفاع کرد و غبار و غبارت و ظلم و ستم و مصیبت از سیاح
و حیوانات وحشی و انسی و اگر عطارد با مشتری شهارت دهند و ک
کند بر تلف شدن اموال سلطانه و خیانت در خواست همان شخص
ناعی کند و اموال پادشاه را ضبط نماید و ظلم بجایین بسیار کند در
مالک کربن و آلات مثل حرب خواستن و اسب و استر بسیار خواهد بود
و اگر زهره مشاهده دلالت کند بر سفر پادشاه بزورل و استیلا
حدت بر زمینها اگر زحل مستعلی باشد پادشاه سوم بسیار و زرد
و کوی طعام و کشت باشد و اگر مریخ مستعلی باشد هلاک یکی از سلا
بابل و ارمیه بود و قحط در این دو ولایت و جستن پادشاه **مفاز مریخ**
و زحل در قوس دلالت کند بر قیام فتنه و حرب و استیلا ایالات
طعن و ضرب و اندوه معارف و تاراج و قتل و غارت و انت لستکریا
و تلف حیوانات بقا اسب و استر و نقصان ایما و وقوع حرب
میان ملوک و حدوث اراض طارح و کثرت موت در اکثر اقالیم
و هبوب ریاح و خونریزی در ولایت ترکستان و مجاز سمان و شیوع
عجم و در سینه و غزنین و هند و در بند و ایمان و کاشغر و ولایت

چین و پرده کردن زنان و غلبه کردن کزندگان و اگر شهادت مستر
و عطارد بود یا قمر دلالت کند بر کثرت زنان و ضیق و خجود و شکسته
شدن ثوبها و ظمیر و خیانت از مردم امین و بعضی گویند ارزانی زنی
بود اگر شهادت افتاب بود دلالت کند بر سفر اشراف و بستگی
کار ایشان هر کوی که در وقت خوس بود منسوب است او را افت رسد
و مغزوت رسیدن جمعی جمعه دین و مذهب و رغبت مردم با ضون
زیر خیات و عزایم و طلسمات اگر نزل مستعملی باشد خوب افتد و شدت
نابده سوم و اگر مریخ مستعملی بود در بعضی اقالیم با داران بسیار باره
و جستی بارهای تند متواتر و ارزانی بود طعام **مفاتیح** و **نخل** و **پرتغ**
در شاهان دلالت کند بر بدی حال امراء و لشکریان و بیخوابی
فتنه فتنه و ثروت فرومایگان و بدی حال دزدان و راه داران
و خیانتها در مردم و بیبانیهای مملکت و سیاستهای سلطانی
و قطع عضوها و صلب و مصله کردن اهل جرم و خیانت و شیون
و قتل و مصا دده اکابر و هول و هراس مردم و نقصان بارندگی قلت
ایها و فساد اشیا و وزرعهها و بدی حال اهل قلاع و جبال و عفوشت
اب و هوا و بیم زلزله و خسف بجا که دلایل طالع اجتماع و استقبال با
منظم گردد و بدید آمدن سور و ملح علی الخصوص با وجود شواهد
و بسیاری از اجیف و قصد مردم بیکدیگر را غلبت دین تا ثبوت و اقلیم
سیم و دوم و دوم بود **مفاتیح** و **نخل** و **پرتغ** دلالت کند بر فتنه در جبال

و قلاع و محکمها و اشوب و اضطراب و تا راج در همان و کرمها
و ماوراء النهر و هلاک کار و کوسفتن و فساد سفلین و مزروع
و سفرها و کوشش و بیباری در میان خاص و عام و مرگ زنان
غلبه کردن دزدان و مغزله و شاهان و اگر قمر و شتری و زهر
شاهد باشند دلالت کند بر بسیاری از اجیف و زنا و شهت
ایها و هلاک اشراف و دولت فزونی و مایگان و فوت سفلیگان و
بیرون آمدن شخصی از کوهستان بر پادشاه وقت و علیه وی آنا
در این باطل گردد و خیر که زنان فاحشه و بسیار سفک و ماء
و نقصان اشیا و تا راج و با دهامض و هر کوی که درین حال در
بود دلالت کند بر فساد و کثرت منسوب است ان کوی و این خان
و ضعف حال سپاه و امراء و خسارت اموال ایشان و افت بدگان
و قطع عضوها و تباهی غلات و ارتقاعات و بسیاری کرم و ملح
در عدد و بوق خاصه که مریخ در عاشر بود و متصل بنظر هلاوت
عطارد و هراس مردم و سرما در وقت اکثر در اقلیم سیم و قحط
و جوع و بارهای سرد و موت ملکی یا یکی از عظام امکان زلزله
و خاصه که شواهد موجود باشد و اگر نزل مستعملی باشد
دلالت کند بر قحط و جوع و مرگ و سختی و اگر مریخ مستعملی باشد
دلالت کند بر قوت بزرگی در خودستان و افتادن حریق و بیماری
و زلزله اگر **در سنبله** دلالت کند بر افت زراعت و اشجار

و کثرت و خلاف خاصه در بلای قحط و قوی و فساد در میان
خلایق و حدوث حرب و وقوع مکه مغایبات و آمدن مصلحت
با وجود موانع و قحط و کسالت در ولایت مصر و کثرت مینارعت
در ان ولایت و فساد نبات و اشجار و وقوع زلزله با نظام شروط
و خرابی بقیاع و کوفتن عمارات بالضرورت و ارتفاع استوب و قن
و خشکی هوا و قن در ولایت عرب قهستان و نارس و شمیر و
و بسیاری امراض مهلکه و کوی پها و نزاع در میان عشایر و اقارب
و دعویهای باطل و وقوع مصائب و اگر قهر شهادت دهد غم
و اندوه الجباء و حال بود و انت میوه ها و غلات و در شهادت عطا
و انت کشتیها بود و اگر همیشه مشتری بود دلالت کند بر مکابره
کردن ملوک در خواست و طلب از رعایا و متمولان و بسیاری
مناظر و اشکار شدن فساد در میان زنان و هر کوکب که
در وند سبیل بود منسوبات او دان و تدرا کند رسد و مضرت
هم و کثرت فتولیش بود در نواحی جنوب اگر زحل مستعلی باشد دلالت
کند بر خرابی اکثر نواحی و وقوع سرما و فساد اشجار و اثمار اگر
مریخ مستعلی باشد دلالت کند بر جمع و قحط و سرما در وقت فساد
هوا و طعم و بهشتات الارض و نقصان کشت و زرع **اگر در جدی**
باشد دلالت کند بر حوب و خونی زمی در زمین همیشه و زلزله
و بر بر و هندی و بین و فساد اغنام و زراعات و افسس چراگاه

و کثرت

و اگر شهادت افتاب و عطارد بود دلالت کند بر قحط سرما
و حدوث امراض بر منته و بیماری یکی از بادشاهان عظیم الشان
و مکه یکی از فضاها و کثرت و زردی و حدوث جنون و سایر
امراض سو داوی و هبوب بیاخ با دوده و ارتفاعات بخارات و اختلا
هوا و سرما و بر منهای عظیم و در وقت خاصه که زحل در هاشم بود
و قوت طال در زمان و اگر قمر مشتری شهادت دهند دلالت کند
بر ضعف طال عامه و رسیدن غم بعلما و اشراف و جنس اعیان
و اگر شهادت دهد باشد دلالت کند بر قوه طال سلاطین و
حکام و شدت سرما و تلف استر و دراز کوش و خروج طایفه
اماز و دستا صل شوند و تاثیرات در این قران الهون از سایر قرانها
مخسین باشد چه درین برج و خمس نجوم و الاحوال باشند و
زحل مستعلی باشد دلالت کند بر خشکی هوا و سستی سرما در وقت
و اگر مریخ مستعلی باشد سستی سرما و اگر با باشد هر کدام در وقت
خود **معارف و نجس به شاد هوا** دلالت کند بر قن و عرب
و کثرت الراجعت و بر کشتن هوا و بیماریها خونخوار و افتادن غذا
و خط شدن معالجات الجباء و احکام اهل تخیم و خواست ظلم
و هراس و بیم خلائق در قتل معارف و اکابر و خشکی سال و قن
و رفتن اشتهای در هوا و وزیدن بادها صعب و فساد اشجار
و خرابی جلهها و بر حالی در زمان و بدکاران و سستی مردم در احوال

دین و بودن سرما در وقت زخمیت رؤسا و اهل قلاع و جبال
 از لشکریان و قتل‌های تلخ و موت بیرون و غارت شیخون در کوه
 پایها و تقاوت نغمها و کساد بازارها و اغلب این تاثير در اقليم
 ذوم و زمین مغرب بود **اگر در بحر باشد** دلالت کند بر فتنه در
 عرب و شهرها کمال و حوالی بلاد روم و فساد حال بزندان و بدک
 هوا و کجی نم و بدید آمدن علامات در هوا خاصه که مریخ در عاشر بود
 سیمتا قطع طار در در فتن با دهای مضرب نباتات و حیوانات و اگر
 بهشید ماه و افشا ب عطار باشد دلالت کند بر وقوع نقصانها
 و پیش آمدن سفرها و حرکت بزندان و فساد حال مسافران و رسیدن
 غم و نیکیت با اهل حساب و ادب و شناخت سپاه نسبت بسرداران
 و فساد نزارغان و کساد بازارها و هر کوب در و تدی باشد فشار
 باشد جوهر او را و منسوبات برج او را و طبقات او را از خلایق ^{میکنند}
 اعلام و حدوث و باد اکثر بلا و ظهور مریخ و هبوب بیاخ حاره سیمتا
 که مریخ در عاشر بود فتنه و فزع در میان عرب و بادها که مغرب
 و سقوط اشجار و دست بر آوردن بدکاران خاصه در اقليم سیم
 و بیماری‌های خونی و بسیاری فقه و حجامت و فتنه در میان اهل
 مغرب و افش طيور و اگر زحل مستعلی بود عداوت در میان خلایق
 بود حرکت مردم کوهستان بود بطون روم و القوب و حوب در آن
 سرزمین و حدوث بیماری و حرکت و کثرت باران و رعد و برق

و بادهار اکثر بلاد
 و زمین معلوم و
 ظهور مریخ و شناخت
 مسافر و غلبت نم و اگر
 مریخ مستعلی

و در وقت...

اگر در زمین باشد دلالت کند بر فتنه از جانب مغرب و بیماریها
 خوف و افت لشکر بان و بدکاران و ظلم و ستم و فساد هوا و اشجار و قتل
 و زردی و سرما در وقت و شدت حرب میان ملوک و ملک در ممالک
 خاصه زنان اگر بر در عصوها از بسیاری خون و طغیان مفسدان
 و حوب و مقاتله در میان عرب و کدورت و سرخی در هوا و غارت
 در بلاد روم و اسیر و برده کردن و قوت یکی از ملوک مشرک نسبت
 امداد یکی از پادشاهان مغرب و قطع و جمع و ظهور یکی از علامات
 هوائی سیمتا که مریخ در عاشر بود یا ناظر خاصه بنظر عدالت
 اگر بهشید عطار در ایشتری بود دلالت کند بر فساد حال کیش باران
 و اهل مشرک اگر بهشید زهره بود فساد حال زنان باشد و حرکت
 ایشان و اگر بهشید زهره بود دلالت کند بر ظلم و ستم سلاطین
 و وصول ذل و محنت و بیماری و مریخ بر ایشان و اگر زحل مستعلی
 باشد عداوت و نزاع بود میان پادشاهان و اعتدال هوای زمین
 و قلت امطار و اگر مریخ مستعلی باشد عداوت و نزاع بود میان
 سلاطین و ملک خواتین و نیکی از تقاضات و کجی باران در وقت
اگر در دریا باشد دلالت کند بر حوب و فتنه در بادیه عرب و حوالی
 کوفه و دردی و کبلان و حوجان و طویستان و سفر و حرکت ملوک
 و اشرف و بادها که سوسخ انگیزد و خطر کشتهها و فساد حال مسافران
 در بار حبستن برقها و صاعقهها و اگر بهشید ماه و عطار بود

دولت کند بر کجی باران و رفتن بادها سرد و ابرها که نم و بباران
میدانند و درختن خونها و ظهور علامات در هوا خاصه که مرغ در عمارت
باشد نظر عداوت عطار و قطع راهها و اگر بشهد افتاب بود
دولت کند در غضب و خورجتن میان دو سپاه و اگر بشهد زهی
و مشتری بود دولت کند بر خرابی با عمارت و عمارتها و درین تجارتها
لشکرها و هر کوب که در وقت بود منسوب است او جمع شدن لشکرها
و دیر شدن آوار و احتشام و خرابی وقت پیران و سوان سپاه و بیاینها
خونی و هراس در مردم و ضرورت ملکی نام داد و فتنه در درسا تو کوفت
بعد از چهل روز ترک مفاجات بد بداید و راهها مسدود کرد
پس اگر در غل باشد دولت کند بر سختی که ما و سر ما هر یک در وقت
خورد و اگر مرغ مسعلی باشد دولت کند بر بسیاری قصد دشمن
در زمین مغرب و کجی باران **فغانه** **سختی** **دولت** کند
بر فتنه و تشویش و خلاف قوی بر پادشاه و جنبش مردم مفسده
و غلبه کردن نادانان و بی فکران و بیرون آمدن بر رؤسان و اکابر
خود و افتادن حروب و معانله و ترس خلافت و پریشانی مردم و خرابی
مواضع و نکبت اهل حیثیات و فساد و سفینهها و تلف شدن مسافران
در پایا و بد کرداری لشکریان و زحمت خانها نهالهای قدیم و خرابی
از کثرت آب و ظهور سلطان عادل **که در سطر باشد** کار مدتی
بود و مدعیان مزوج کنند خاصه که در وقت سابع بود اما باطل
کردند

کردند و فتنهها و حربهها افتاد در زمین عراق و ولایت عرب و زیاده
و فتنه و تشویش و ترس و بیم و درنج و عنت خلایق باشد و غلبه کند
ترکان بر اطراف و فتنه در قلاع و محکمها و بسیار که اراجیف و نایب
راهها و قطع طرق و کجی آنها و فساد حال مسافران در بیا و هلاک طوایف
و حیوانات لبه و اگر بشهد نبی بن شمس مشتری باشد دولت کند
بر تنگی و غلط در جمع افاق و بعضی کویند کشت و زرع نیکو بود
و خسران و نقصان در اموال ملوک و اشرف و اکابر و هر کوب که
دروند سلطان بود کزند منسوب است آن و تدوان کوب باشد کوفت
خوب واقع میان اهل ارمیه و عرب و همچنان طایفه و اتراک و
عداوت میان ارمیان و کثرت ملج و باران و سختی احوال لشکریان
و ابرو و فتنه در مواضع و امکان زلزله باشد خاصه که عطار در
ناظر بود ستمها بنظر عداوت و غلبه کردن مردم ستمه و زحمت
بزرگان از دونان و افت بزرگان و فساد سفاین و غارت در بلاد
و ارمینه مغربی و با بل و افت ثنانات از ملج اگر مرغ در بیت
دهم باشد و افت جائزها باشد از اب خاصه در جانب شمال اگر نزل
مستعلی باشد دولت کند بر عداوت میان مردم بهمار و باران
در وقت و ظهور حشرات الارض و اگر مرغ مستعلی بود بسیار که
خوارج بود و کثرت ملج و توسط باران در وقت و بیاید دانست
که اثر این قرن عظیم ترین سابر قرانات نحسین است و احکام

ان مخصوص ماه نیست بلکه سالها از ان استنباط و استخراج امور
 از اوضاع مخصوصه او میباشد چنانچه در مسطورات مذکور است
 و اگر این قران نزدیک به تحویل سال اقرب بقران علو^{ترین} دگست
 دهد یا بوقت اشتغال دولتی اثر عظیم تر باشد **اگر در عقرب باشد**
 دلالت کند بر محاربه و مقاتله و ضرورتی یکی از ذوی الاقشار
 و برخاستن اشوب عظیم و تسلط خاتم بر خادیم خویش و خوف
 و بلا و بیم در خلافت و اسبب بدکاران و غلبه کردن دزدان و غلبه
 اهل زرع و عمال تجر و موری و سیول مخرب و کثرت فسقه و حوب
 در خیال و محکمهها و ظهور حیوانات و هوام موزبه و رعد و برق
 و موت و اشوب در زمین عرب و بلاد سواحل چون عمان و یمن
 و قبا^{یع} ان و تعبیر در احوال و محج و زحمت و دم و شدت جو^س و ستم
 سلاطین و اگر مشتری و عطار بنا ایشان بود دلیل است بر نقصان
 و خسروان تجار بخانه و مخالفت فرزندان حکام فارس با ایشان
 و بسیاری بادها و یادانها و اگر زهر با ایشان بود بیماری
 در ولایت دلیل است بر لغ و لغع هوام یکی از ملوک و افتخار^{یست}
 بر نان و کسوفهای سرداران و اواء و هلاک بعضی از ایشان ^{چون}
 مشتری یا ماه بود باران قوی آید و اگر عطار با ایشان بود بیمار
 در ولایت یا بل شیوع یابد اگر زحل مستعلی بود منسار^{ها}
 باشد و خشکی در هوا در وقت باشد و اگر مریخ مستعلی باشد

فته در کوستانها و کثرت حشرات آلاء رض و فساد زرع و کشت
 بود و باران و رعد و برق در وقت **اگر در جوز باشد** دلالت کند
 بر حوب و فتنه در سرحدیها تو دان زمین و ولایت طبرستان و جرجان
 و تنگی طعام و ولایت شام و در نانا و حدوث و حشت و رسیدن
 خسارت و بیم و خوف از اعدا و اگر بمشهد افتاب بود حال اشراق
 و مریک بعضی از ایشان باشد و بیماری پادشاهی و یکی بنها و بسیاری
 حیوانات و حرکت ملخ و زنبور و اگر بمشهد زهره بود دلیل است
 بر لغت زنان و سخن حرکت حال ساسان و هر کوب که در وند ایشان
 باشد دلیل است بر لغت و فساد منسویات ان کوب و حوب و قتل
 و سفک و عمارت بلاد بین و همد و نواحی و قتال در شام و عراق
 عرب و کثرت ماهی و کجشک و رعد و برق و اگر زحل مستعلی
 باشد دلالت کند بر بیماری مرغ و ماهی و خشکی هوا در وقت
 و اگر مریخ مستعلی باشد دلالت کند بر غولایه بلاد و بسیاری
 ابران و رعد و برق در وقت **نویس** هر گاه این قرانات در وقت
 شرف کوبی باشند ان اقلیم که منسوب ان کوب است در شرف
 و فساد افتد در میان ایشان اشوب بیشتر باشد و چون در برج
 منقلب دست دهد زود فتنه بر می شود و اگر در برج ثابت
 وقوع یا بد فساد قوی و پایدار بود در برج در جسد بن در حد
 وسط بود و هر کوب که نور بر ایشان بیفکند قران ضعیف

الاشرب بود و هم چنین اگر در برج اثنی بود اثر او در حد شوق
 باشد و اگر در برج باری بود در حد مغرب و در برج ابر در حد
 شمالی و تا بران برج بهر ولایت که منسوب بود معظم تاثیر قران در آن
 ولایت باشد **نویس** هر س کوبد که هر کجا محسوس در برج مجتمع شدن
 باشد فاسد کردند و قمر با ایشان بود و آن برج اگر خاکی باشد
 زلزله دهد م بر این جوطان باشد و اگر برج ابر باشد فساد و مضرت
 عظیم از ابر حاصل آید و اگر اثنی بود از اثنی و اگر باری باشد از ابر
مفاتیح زهر بر این جوطان مثلثه قران زهر و زحل مطلقا دلالت کند بر
 دشواری وضع حمل و ترویج مشایخ و نکاح اماء الفواسد و هرج
 و مرج در ولایت مشرق فخر عظیم در ولایت روم و بسیاری اجبار
 و وقوع با دها درخت شکن و معدن شدن هوای تابستان
 و سرما با فراط در زمستان و این معنی بحسب اماکن و شعاع کواکب
 متفاوت کرده اما زحل مستعلی باشد و قوی حال بود دلالت
 کند بر یکی حال مشایخ و اصحاب جبال و مایل بودن ایشان لجهو
 و لعب و طرب و ارزانی طعام و بنا نهادن عمارات و اگر زهر
 قوی و مستعلی باشد دلالت کند بر افکندن منازل زهره و مطبوع
 و رخصت اهل طرب و زنان بالجله امتزاج ایشان دلیل بود بر پیشانی
 حرث و نسل و ظهور کید و مکر در میان از واج و تعویق افتادن
 در اسباب طرب و تماسا و قبض خاطرها و استبدای فکر بر شیعیها

قران زهر و زحل در مثلثه اثنی دلالت کند بر سرما در وقت حملت
 در زنان و خادمان و اصحاب اموات و الحان و بر آمدن نکامه های
 بزور دشواری وضع حمل و خصوصت از واج و تفاوت نوزها و هج
 ابرها سیاه و فساد بیوها و طرب در مشایخ و اهل صحرا آمدن
 کادو آنها و آوردن برده و عقاقیر و تفرقه خلاق و پریشانی دنیا
 و کساد بازار افسشه و **السراک در حمل باشد** بیخ مطربان و زنان باشد
 و دخول لشکر بیگانه در زمینیه و وقوع طاعان در جزرستان و هوان
 و عک عوزات و وزیدت با دهای تند و رعد و برق و باران
 و امکان تکون اگر زحل مستعلی بود یا دشا هم متحدید ظهور نماید
 یا طایفی رسد بقصدت حرب و خونریزی بود و بول خلاق اگر
 زهره مستعلی بود مضرت برسد از مردم روم با زمینیه و طاعون
 و وبا و امراض در اهواز و جزرستان و جستن باد شمال آمدن
 بادان و ادوا و تاثیرات این قران درین برج بود **اگر در اسد باشد**
 دلالت کند بر موت یکی از سلاطین و فرماندهان و شدت در ولایت
 مشرق و هلاک زنان بسیار و دشواری وضع حمل و بدی حال
 مطربان و خواتین و فرج مشایخ و بزورکان و بیماری معنیات
 و انکسار حواریت و میل خلاق بفسق و فجور و کساد اوقات نیش
 اگر زحل مستعلی بود در ملک بابل بود با بزورکان خودشان
 و معنیهای در محسان و ظهور تلخ و اگر زهره مستعلی باشد ظهور تلخ

و اگر زهر مستعلی بود ظهور مریخ باشد و بسیاری باران و باد
اگر در قوس باشد دلالت کند بر شویب زنان و مطربان و بیماری
 ایشان و تلف شدن اجنه و کدورت هوا و منازعت از اوج و
 کساد لباس و شدت سرما و موت خواتین معطله و کمی نفع مطربان
 و بازاربان و منبع و باران و تادیکی هوا و اگر زحل مستعلی بود باران
 اندک آید و کشت ینکو بود و اگر زهر مستعلی بود در بعضی از پادشاهان
 بود و کمی باران بوده باشد اما بعضی از زراعات ینکو آید **قرن زهر**
زحل و مشتک خاکی دلالت کند بر رخ زنان و سختی و اندوه و خواج سرالایا
 و بیماری در این طبقه و بسیاری وضع حمل و مخالفت از اوج و ازار و بسیار
 کشیدن کنیزان از خواتین و رعیت و دم بی و سالخورده و بکجای و طریقه
 و زینت و فساد اشجار و دریاچین و اثمار و عمارات و تفاوت نرخیها
 و سرما در وقت و جستن بادها و قتل باران و کساد بازارها
 عطرها و آفتاب و لباس و عفوشت اب و هوا و از زانی برده و عطلت
 و عطرها و این تا شیر در بلاد اذربایجان و باد به عرب بیشتر باشد
 و ایضا در ولایت عرب حرب بسیار افتد و باعث آن زن باشد
اگر در ثور باشد دلالت کند بر سرما باشد و بدی حال زنان
 و اردان و آریاب مساهی و ملاهی و بسیاری دواب ستماکا و
 و کوسفتند و نشا ط در مردم بی معسر و کساد برده و خاصه در اقلیم
 پنجم در بلاد شور و موت و فساد می عظیم در ولایت روم و کثرت

موت در زنان و قحط و کمی طعام در آن ولایت اگر زحل مستعلی
 باشد در ولایت بابل بزرگی فرور و دو موت یکی از ارکان دو
 پادشاه دوم نیز بود و اگر زهر مستعلی بود کمی و قحط و قحط
 باشد **اگر در سنبله باشد** دلالت کند بر حرکت مسافران و فوت و فوت
 زنان و خسارت مطربان و امتزاج خواتین خرت و اودت و اندوه
 اهل اصوات و الحان و مخالفت از اوج و خواری سریر و لباس و میل
 هوا بخشکی پس اگر زحل مستعلی باشد لشکرها بجانب ارمنیه روان
 شدند و حدود باران باشد و اگر زهر مستعلی باشد بیماری در
 و موت خلافت بود و اختلاف جنود ارمنیه و بارانهای مضرت **مشتک**
اگر در جدی باشد دلالت کند بر بدی حال خواتین و اصحاب لهو و لعب
 و دشواری وضع حمل و ناسازگاری از اوج و بیماریهای مزمن و اوج
 سیاه و شدت سرما و برف خاصه که در تداوم شرقت کنند و تسلط
 بر آن و اهل جبال و درهها و غن و اهل روم با اعدا و کثرت قوت در
 و نقصان در جوانان اگر زحل مستعلی باشد دلالت کند بر هلاک
 بهمار پاپان خاصه کوسفتند و نقصان ایها اگر زهر مستعلی باشد
 دلالت کند بر حوب میان مردم و آرمیده و کثرت موت و بسیاری از
مطرب زهر و زحل و مشتک خاکی دلالت کند بر بکبت زنان و خدمه و خایه سزایان
 و فسون کران و ناسازی از اوج و برآمدن ابرها و بارندگیها و سرما
 در وقت و دشواری وضع حمل و فساد اهل مزاین و اوقات و عاشق بر آن

۴۱
 و مردم سالخورده و نکاحهای بی رغبت و بد حاله بزبان و عطاران
 و وقوع سوز و فاشاد در دستایق و اهل جبال و موت دختران و شیر
فاک در جونا باشد دلالت کند بر ناسازگاری ازواج و فتنه محنت
 خوابیدن و دشواری وضع حمل و اسقاط اجنه و باران و تکرک و منبع و کثرت
 چون خاصه در میان زنان و حسن حال مشایخ و اهل فلاحه و مغز
 مطربان و اگر زحل مستعلی باشد دلیل است بر فوت یکی از فرزندان
 و مردم رسیدن بلاها بارمینه و مرگ زنان و اگر زهره مستعلی باشد
 میخیمها بویکایت روم رسد و کثرت قحط باشد اما باران بسیار آید
اگر در مینا باشد دلالت کند بر عد و بوق و باران و صداهای مهیب
 از هوا و مرگ زنان و صلاح حال مشایخ و اهل جبال و قتل و اگر در وقت
 فواید مطربان و ظهور راسر و خوابیدن و طرب و نشاء اهل دوستی
 و سعود و سعیرات و موافقت ازواج و کثرت استعمال از امیر و اوزار
 و ظهور رسرها و پیش آمدن مردم دون و توانگری ایشان و تابش
 این قران درین برج بهتر از سایر بروج بود چه هر دو کوكب درین
 برج محمودند اگر زحل مستعلی باشد صلاح حال مردم بود و بسیار
 حشرات الارض و اگر زهره مستعلی باشد اختلاف میان دو پادشاه
 ظاهر شود و توسط حال کشیتها بود **اگر در برج دلو باشد** دلالت کند بر غلبه
 نشاء در پیران و کشاد در زنان و سوز و فاشاد در رستاق و کوه پادشاه
 و نکاح همکاره رغبت و کثرت موت زنان و کورگان و اگر زحل مستعلی باشد

و نژد

۴۲
 و شدت سرما و تغییر حال یا شاهان باشد و مرگ ملک بابل و کج
 باران و اگر زهره مستعلی باشد دلالت کند بر صلتهای مردم بیشتر
 از معال و بسیاری باران **مقاله زهره و زحل در مثلثا** دلالت
 کند بر غلبه سرما و ایها و قوت و شکستگی کوما در وقت و زبان
 میوها و نباتات و بیماریها از برودت و خواب شدن مواضع از
 آب و بسیاری کشت و زرع و فراخی اطعمه و ظهور مریعت در زنان
 و دختران و نشاء در پیران و توبه اهل ملاهی و فساد و حال زنان
 زانیه و میل مردم بسفر دنیا و حرکت دزدان و درآمدت بشهرها و یک
 حال شهریان و حصاریان و اهل خیال **اگر در سرطان باشد** دلالت کند
 بر حلاصی مجوسان و سفرهای دریا و اندوه خوابیدن و صد اهل
 طرب و قلبه کردن ایها و قوت سرما و ضعف کربان در وقت و کثرت
 موت در دیار فزنگ و بسیار کثرت و مرضی خلا بوق ستم در زنان
 و سعادت و تغییر حال مطربان و خوابیدن و زیاده نمی نمودن ابرویان
 اگر زحل مستعلی باشد دلالت کند بر کثرت موت در دیار مردم
 و بسیاری ملخ و اگر زهره مستعلی باشد بارانهای متواتر بود
 و فساد کشت و زرع از بسیاری ملخ **اگر در عقرب باشد** دلالت
 کند بر فساد زنان بدکار و کثرت هموم و آزار و شدت احوال
 مردمان و رعد و برق و باران و افش زنان زانیه و گرفتاری
 فستاق و اندوه ارباب رود و سردی و خشکی هوا و خوابی سواحل

و تلف شدن زمینها و ابرهای عظیم پس اگر نزل مستعلی بود دلالت
کند بر حدوث امراض در میان مردم و بسیاری باران و اگر زهره
مستعلی بود دلالت کند بر مصیبت پادشاه یا بل و بول زنان و تو
هو اگر در **مجموعه** دلالت کند بر رحمت خواتین و بوی اهل طرب
و بول بخار و زنان حامله از عجم یا پادشاه و فرمایند همان و شناخت
و عورات و بیبیماری و بوی عورت ایشان و کثرت اسطاد و رعد و برق
و کثرت چغور و ریخ اهل طرب و عسرت و صنع عمل و کساد اقمشه
و دل مشغول در خلافت و اگر نزل مستعلی بود موت زنان حامله
بود و کثرت باران و کثرت باران و رعد و برق و سرتامغوط
اگر زهره مستعلی بود مخالفت اهل ارمیه بود یا ملک بابل و شد
بر و کثرت امطار **مفازة عطارد** در **مجموعه مثلثات** **سابع** مقارنه
عطارد و زحل مطلقا دلالت کند بر افراط بروت هوا و حدوث
برق و در مستان و اعتدال در تابستان زیرا که عطارد با الطبع
سرد و خشک است و چون کسب متصل به میکند هرگاه نزل که در **کمال**
برودت است بروت در هوا حاصل گردد و سبب برق و سوسما
شود در وقت پس اگر نزل در آن وقت اوتی بود دلالت کند
بر کسب علوم دقیقه مانند هندسه و فلسفه و بیرون آوردن
اسرار و عوامض امور و اگر عطارد اوتی باشد دلالت کند بر **عجبت**
و درمان به تحصیل انواع علوم و صناعات و حدوث بیماری و ریخ

در بلاد روم با جمله امتزاج این دو کوکب دلیل است بر دروغ گفتن و مکر
و تزلزل و بر و سحر و شعبان و اظهار کیمیا و توقف بخار در سفرها و بوی روغ
بازارها و ستمی شدن معاملات و وقوع اخبار اراجیف و کثرت هوا
و موت یکی از ملوک در ولایت مغرب **مفازة عطارد** در **مجموعه مثلثات**
دلالت کند بر بد شدن احوال بزرگان و اصحاب و اوین و نوشتن خط
ناحق و افتادن اراجیف و وزن سکه سوزده و ریخ صنایع و کساد بازار
و تازه شدن سخنان گذشته و آمدن کاروانها و وقوع معاملات
جایز و تغییر هوا و سرما و رعد و برق در وقت و فساد کشت
و ذرع و تفاوت زخمها و بیماریها سوزا و می مثل صرع و چون
و ریخ اطفال و بیع برود و عقاقیر و بری حال نقاشان و اهل
و ختم پادشاه و عظام و بر و کلاه و نحو ملها ران و ساحران **اگر در**
مجموعه باشد دلالت کند بر ضعف حال اهل دیوان و ارباب دفاتر
و نوشتن خطوط منوره و خیانته خلافت و کساد بازارها و خرید
و فروخت برده و کوفتند و افت کشتیها و رعد و برق و سرما و تقا
نرخها و بسیاری تمهت و نیمه بر خلافت و ریخ و اهل هوا و دروم
و غلبه کردن اهوازیان و حدوث اشوب در بادیه و هبوب ریخ
و وقوع امراض در اشرف و اکثاف و کثرت اراجیف پس اگر نزل
مستعلی باشد جنگ در میان مجرم و دروم و بول مار و سگای بر کتلهها
بود و اگر عطارد مستعلی بود وقوع امراض سفی در اهواز و حورستان

و جستن باد شمال و باران اگر در آمد باشد دلالت کند بر بیماری
اراجیف و تممت میان خلایق و میل مردم بنا راستی و قدر یکدیگر
اندیشیدن در حق یکدیگر و بستگی کارها و نژاد و تجار و اهل حرفه
و از در شدن ایشان از عظمی و اکابر و درز و بهما و ظلمت هوا و خسارت
کتاب و فتوح و موت در میان خلایق و فرقه و رفتن یکی از انبای ملوک
و کثرت کار و وضوح مظهر و اگر نزل مستعلی باشد حرکت یکی از
فرماندهان عراق عرب و سنجیهها و ظهور حشرات الارض و اعتدال
هوا و اگر عطار دستعلی باشد دلالت کند بر موت خلایق و قحط
و کثرت هوام اگر در نزل باشد دلالت کند بر فتنه و آشوب و امراض و موت
و سوء حال و زردی کتاب و آریاب نفوش و خروج خوارج و هب و
ریاح و قتل زرع و نکت احباب دیوان و تجار و اراجیف و قلب
شدن نفوذ و سستی با زارها و نوشتن خطوط مزوره و گفتن محالوت
و ظهور مردم منافق و کذاب و شعبه و معر به و بر کشتن هوا و شکسته
و بارندگی و ناری کارها و بیماری حیوانات و اندوه خلق پس اگر
نزل مستعلی باشد حرکت چهار پایان بود و ظهور فتنه و بلاد ساسنه
و بیماری با دها و قتل کشت و زرع و اگر عطار دستعلی باشد
خروج خوارج باشد و توسط باران و بسیار آب و جستن بارها
مطابق عطار این نزل در نزل است دلالت کند بر مکروه خاطر و پیران و آریاب
قلم و عمال و تجار و وکلوه و متصرفان و افتخاران اراجیف و سخنان

دروغ و تممت و غنم و بیع صنایع و عقار و بدی طالب کار و انبیا و کما
بازارها و خواست و طلب و ضمانت کشت و زرع و قضاوت و نضما و موما
و یاد و باران در وقت و بیماریها از انواع سرخ و مرکب ناکاه و و هم تجار
و بیماری اطفال و کفر غنا و یکی دزدان اگر در نزل باشد دلالت
کند بر کثرت سرما و باران و مروری و سیل عظیمه و دریا ح شد یله و رده
احوال و زراعت فواید کتاب و علم و ادب و بازاریان و درخ تجار و اهل
دیوان و اراجیف و قتل تممت و غنم میان مردم و شدت طالب سفران
و زارعان و خصوصت تمام میان مردم و بیماریها و ماضی و تفاوت و نضما
و کفر و غنا و ناری یکی هوا و اعتدال و عد و برت و بارهای سرد
و امکان نکل پس اگر نزل مستعلی باشد خصوصت تمام و جنگها افزاید
مردمان و قصد دشمن در اهواز و خورستان و بسیاری مدوج
دنیای و کفرانه طعام اگر عطار دستعلی باشد دشمن قصد ولایت
بابل کند و ظهور رسرما و بیخ بند و سخن باشد اگر در نزل باشد
دلالت کند بر حرکت عساکر و شدت ضعف طالب حصار و میان استکرا
و موت زنان و کدورت و خسارت مطربان و از تجار خورین و عسیر
و کلافت و اندوه زنان و مخالفت از وایح و میلی هوا و خشکی و خوارج
و پور و لیس و شیوخ و خبرهای عجیب و بکا داشتن طلسمات
و غیر تجار و اگر نزل مستعلی بود اهل اهواز و باد شمعی چنگ افند
و مرکب خوانین معطره و کثرت باران بود در مواضع متعدد و اگر عطار

مستعملی باشد اهل ارضینه در با اعدا نیز بخار به واقع شود و بسیاری
اب رو در خانه اگر در **محل باشد** دلالت کند بر نقص اذن و وقوع
زلزله که شران در دبیست رابع بود و خوف یکی از سلاطین جزو شدت
سرما و برف و جلید و تار یکی هوا خصوصاً که شران که در دبیست عاشر
بود و قلت فواید کتاب و متصرفان و خیانت خلافت و کساد بازارها
و تنگی طعام و شغولی اهل دیوان و خوف تجار و ترک اشراف و کار بر
اگر زحل مستعملی باشد دلالت کند بر وقوع موت در ولایت
خزستان و سختی سرما و بیماری بادن که و اگر عطارد مستعملی
بود دلالت کند بر حزن زنان اشراف و طاعون در جوانان عجم
و کمی گیاه **مفاز عطار** با **زحل** در **محل** دلیل بر بیماری بزرگان
و علما و اهل فضل و موت ناکاه خاصه در اعیان و شدت اهل یونان
و متصرفان و عمال و تجار و محاسبه و کلاه دیوان و اراجیف و کولچه
دو غ و کساد بازارها و کرانه اطعمه و آمدن کاروانها و فساد نباتات
و اشجار و وجود سرما و بادن که و حدوث ریح در وقت و میل
مردم معلوم دقیقه و بیماری اطفال از ترس و بیم و تنگدستی اهل
حرفه و دعویهای باطل و در پنج چهار پایان و اشکار شدن کینهها
و کم و جسد در میان خلایق و اکثر این در بله دهند و اقلیم سیم
بظهور آید اگر در **محل باشد** دلالت کند بر کثرت اراجیف و تهمت
و خیانت و در پنج عمال و متصرفان و بیماری جوانان و کساد بازارها

دائره

۴۸ و اند و محترقه و بیم مرگ مفاجات و خصوصیت میان اکابر و عامه
و کثرت طعام و فساد اشجار و جستن بادهای صعب و رعد و برف
و بحث علوم نظیه و احوال غریبه و بدی حال اهل قلم و وقوع محرم
و اضمون و قتال در جانب شمال و کثرت ابر پس اگر زحل مستعمل
باشد دلالت کند که طایم بابل بعضی از اهل حرم خود را بقتل
رساند و اگر عطارد مستعملی بود صلاح حال مردم و خوشی هوا بود
اگر در مهران باشد دلالت کند بر کثرت اراجیف و تفاوت نغمها
و حدوث ریح و خصوصیت عوام و مردم شریف و انبهار باطل و
اشجار و اندوی اهل قلم و حکما و تجار و اهل بازار و حدوث ریح
و رعد و برق و امکان باران و قلت فواید کتاب و وزراء و میل
هوا به سرری اگر زحل مستعملی باشد حدوث باران باشد
و جستن باد هک مخالف و اگر عطارد مستعملی باشد پادشاه
وقت بادشمنان منازعت کند و مختصمت کند **اگر در وقت باشد**
دلالت کند بر غورامطار و زیاده شدت آنها و روزخانه وقت
رعد و برق و تموز و موت یکی از ارباب علم و کثرت اراجیف
و بدی هوا و سرما و کساد بازارها و ملامت تجار و محترقه و جفا
و پریشانی مردم از هر نوع و خصوصیت میان اهل جبال و ساکنان
رستاق و اگر زحل مستعملی باشد دلالت کند بر طغیان فتن
ملک بابل بر دشمنان و موت بعضی از فرماندهان و زلزله

و باد و سرما و اگر عطار دستعلی باشد دلالت کند بر وفات
 آن و موت ملکه فارس و غریبه بعضی از مواضع در آن ولایت و حکم قتل
 کردن پادشاه روم و فرزندان خود را یا شخصی را که بنزد فرزند بود و
 سرما **مفاتیح عطار زبان در گوشت** دلالت کند بر ابرها سیاه و پاره
 و تکرک و خج بند و وقت در زبان نباتات و فساد حال مسافران
 و ریا و نقصان کشتیها و آمدن کاروانها و کساد بازارها و افتادن
 اراجیف و رونق کشادگی در آن و درها قین و باغ بان و بوستان
 و بیابانها در ارباب قلم و تجار و زحمت اینطایفه و تمکین که هوا خشک
 گردد و اگر بلبل و سواهد دیگر بوده باشد وقت نین معترضی بود
 و قناریت نرخیها مایل بگران و نوشتن خطوط مزوره و دروغ و قباهی
 حال حیوانات اجنبی و مناظر با ارباب نفسیر و حدیث **اگر در سر طایفه**
باشند دلالت کند بر خلاصه محوسان و سفرها در پناه و اندوه
 خواتین و خدومه و غلبه کردن آنها و اعتدال هوا و کثرت موت
 در دیار و فرنگ و بسیاری قحط و مرض در خلاصه سهام در زنان
 اگر زحل مستعلی باشد بزرگ بعضی از زنان پادشاه باشد و در
 تب و لرز و وقوع زلزله و باران و اگر عطار دستعلی بود اسقاط
 اجنه بود و اندک کشت و زرع و کثرت امراض **اگر در عفرین باشد**
 دلالت کند بر تشویش اهل بازار و ارباب دیوان و تجار و زنان
 بنارخان و سرما و خج بند و اراجیف و خصومت میان مردمان و مسافرت

شدن راهها و کمران نرخیها و وقوع حوب میانه متعلقان در پناه
 و کثرت طاعون و وبا و موت و مراسلات و مکاتبات میانه بملوک
 و سلاطین و سوء حال کتاب و وزراء و وقوع موت در دیوانت
 و باران و در عدد و برق پس اگر زحل مستعلی باشد حدوث حرك
 بود در اقلیم در اکثر اقلیم و اگر عطار دستعلی بود حوب میانه
 دو بزرگ واقع شود و هلاک مردم بطاعون در مواضع مستعد
اگر در حوت باشد دلالت کند بر سوء حال کتاب و وزراء و کثرت
 مرغ و ماهی و مد و دانها و بسیاری رطوبت و ظلمت هوا و کثرت ارباب
 و بسیاری اراجیف و اندوه علماء و تجار و مردم بازار و اهل فضل و
 کساد مطاعها و شفتگی در ما عینا و وقوع سرما و بیک حال و زرا و اثر
 و بسیاری محاسبات و اگر زحل مستعلی بود بسیاری مرغ و ماهی
 بود و ظلمت هوا و کثرت نم و باد و اگر عطار دستعلی بود وقوع
 باشد میانه اهل شوق و روم و بسیاری مرغ و کثرت بار و باران
مفاتیح عطار زبان در گوشت قران قمر و زحل مطلقا دلالت کند بر
 هوا مایل بسردی و در زمستان افراط در سرما و فساد اشجار و اگر
 این حالت بعد از انصراف او باشد از اجتماع و استقبال دست
 دهد تا کید او مدکور کند بجهت مان و مکان و کویند اگر قمر در
 حال سائر زحل شود در ولایت مغرب یا در مشایخ عظیم فرود
قران زحل در مثلها باشد دلالت کند بر خشکی هوا و حرکت باد سهموم

مفاتیح

۴۱ در وقت وخشم ملوک بر مردم و اوزان الماس و رسیدن ظلم و ستم
 میان ممالک بود و کثرت اراجیف و قوع سفرهای به سرعت **اگر در هیچ**
حکما باشد دلالت کند بر مصورت رسیدن از اتراک بولایت و تنبیه
 و زد و خورد در میان ایشان و تقبیر و وار شناع بخارات و بادها به
 بی منفعت و سرما و باران در وقت و مناسجه و نمان و تفرقه عامه
 و تردد لشکر بآن و بدی حال رسولان و پیکان و ابله بیان و خوف و نمان
 حامله و اطفال و ملال خاطرها و حدوث اخبار در دوع و مکر و غدر
 در میان خلایق و در توقف ماندن عیال و شدت احتیاج مردم
 اگر نخل مستعمل بود عماره بسپار بود و بارانهای سوزمند اید در وقت
 و اگر قش مستعمل بود جستن باد شمال و باران باشد در وقت **اگر در**
در اسه باشد دلالت کند بر آمدن و عوام و مسافران و دشواری وضع
 حمل و تادیکه هوادر وقت و در توقف ماندن کارها و مکر و بزرگان
 و باران در وقت و اگر نخل مستعمل بود ملوک بزرگان باشد در وقت
 جز زستان و آمدن مملح در وقت و اگر قش مستعمل باشد اسقاط
 اجته بود و حدوث باران در وقت **اگر در هیچ فوس باشد**
 دلالت کند بر حدوث ابرها و تادیکه هوادر بارانها اگر وقت باشد
 و بدید آمدن خیر و برکت و اصلاح میان مردمان و بیماری در غلات
 و لغت حیوانات و ملال قضایه و سادات و زحمت انش کاران در هیچ
 دواب و تنگی حال عوام و حمیت علماء در طلب علوم دینی و ضعف ظالم

۴۲ زنان حامله و اندوه مالداران و مسافران و کثرت رسل و رسایل
 در میان ملوک و اگر نخل مستعمل باشد و کچهها پیاپی بود و کثرت
 باد و اگر قش مستعمل بود غوغا و کثرت باران بود در وقت **مفاتیح فی الجمل**
ده نشانه های دلالت کند بر کجی نهمها و در سینه هوا و صلاح نباتات
 و گیاه و فراخی اطعمه و اشربه و عوارض و اسهل و اسان در میان مردم
 و غوث ضرر و مایکان **اگر در قش باشد** دلالت کند بر مخالفت میان حکما
 و رعایا و سرما و باران که در وقت و تنگی طعام و تفرقه و اندوه اکابر
 و بزرگان زادهها و زنان محترمه و فساد مزروعات و دواب و کثرت
 و بدی حال کشتیها و ریج زنان حامله و کوشیا که بد شدت بود
 و آمدن برف در وقت و اگر نخل مستعمل بود کثرت مجادله بود و آمدن
 برف در وقت و اگر نخل مستعمل بود کثرت مجادله بود در میان
 مردم و کجی آب و کربان طعام و اگر قش مستعمل بود اسقاط اجته باشد
 و کجی کشت و کثرت باد و باران **اگر در قش باشد** دلالت کند بر اشتغال
 حال زنان و در مانن مسافران و پریشانی عوام و اراجیف و سوز
 هوادر وقت و تادیکه و کربان نهمها و منسا داطمه و نباتات و تلف
 خلایق و عرض سسل و ذات الریه و ذات الصد و تقیق الدم و غوغا
 عوام و اگر نخل مستعمل باشد کثرت باران و نم بود در وقت و اگر قش
 مستعمل بود قش باشد میان اهل ازمینه و آمدن در رطوبت هوادر وقت

۴۴
اگر در جوی باشد دلالت کند بر شدت و گرفتاری رسولان و ممالک
و توقف مسافران و بد شدن راهها و خصومت عوام و ظلمت هوا و سرما
و ضلالت در بیابانات و حیوانات و کثرت میاه و حدوث امراض و فقره عظامه
پس اگر نخل مستعلی بود یکی آب و میادان بود و اگر قمر مستعلی بود بسیار
بازان در وقت **مقارنه قمر با نخل در مثلند هوای** دلالت کند
بر دشواری کار مسافران و اهل روستا و خشکی هوا و زیاده در سرما
در وقت و جستجو بادها و دستگیری از معاش و کسب و بدی حال ستوران
و بدکان و جاسوزات و رسولان و کثرت اراجیف **اگر در حوضها باشد**
دلالت کند بر جستجو بادهای صعب و ملال فضل و اهل قلم و متاع
میان ایشان و ظهور شهر و ریخ مسافران و رحمت عوام و سستی بازارها
و تیرگی هوا و ایرهای بی تقیع و تشویش میان مردمان اهل علم و بیارها
از ابله و تب و سرسام مجامحه و مجادله عوام و ضعف بازارها و اندوه
محتیفره و کثرت اراجیف اگر نخل مستعلی بود یکی از سلاطین یا بیل
بعضی از اهل حرم خود را بقتل رسانند و اگر قمر مستعلی بود صلاح
اهل هوا و خورستان باشد و بسیار ریخ و بیکوئی بازان
در وقت **اگر در بروج مریخ باشد** دلالت کند بر ملال عوام و زنان
حامله و بسته شدن راهها و تیرگی هوا و وقوع اراجیف و جرت خلایق
و بادها و مخالف و فرستادن رسولان جهت و نکاح و بیع برده و ابر
و غم در وقت و موت چهار پانته و الحمال و کثرت اوجاع و شدت خلایق

و کثرت

و کثرتی اگر نخل مستعلی بود بسیار بازان بار در وقت جستجو
بادها و غلط و اگر قمر مستعلی بود دشواری و وضع حمل باشد و کثرت
بادندگی در وقت **اگر در بروج دلو باشد** دلالت کند بر جستجو بادها و غلط
و قبض خاطر بزرگان و فقره حکما و مشایخ و هراس در مردم و سرما
و نادیده شدن هوا و بازان و معاقره در وقت و بسیار ریخ و تراخ میان عوام
و قتال میان ایشان و بسیار ریخ و موت و همچنان اعدا بر شهرها
و ظهور سرد و فرح بعد از آن و قوت اهل علم و ارباب قلم و فقها
و اهل ادب و بیم زنان حامله و زحمت مسافران و مستغث عوام و کمر
نخل مستعلی بود دلیل است بر بسیار بازان در وقت و حدوث کینه
و عدوت در زمین ارضیه **مقارنه قمر با نخل در مثلند** دلالت کند بر سرما و باد
و تری هوا و جریان ایما و ریخ و دشواری کار مسافران و بیارها و نقصان
ماهی و کثرت ابله **اگر در مریخ باشد** دلالت کند بر سرما و بازان و بیارها
مختلف و افن حیوانات بجهت نقصان تجارت و کدورت و زیاده و بیارها
و اندوه مالداران و ملالت عوام و خیانت دلالان و شدت در مرض
و موت و باد اکثر زنان و کراهت خاطر بزرگان و اگر نخل مستعلی بود
مولد و ری بزرگ اهل بابل بود و اگر قمر مستعلی بود کدورت خاطر
دها قین و اهل حوث بود **اگر در عطارد باشد** دلالت کند بر فر و ماندن مسافران
و درماندن جاسوسان و گرفتاری شدن دیدی هوا و تیرگی و سرما و بازان
در وقت و بادها مخالف و در وقت ماندن عمامت عوام الناس و کثرت

و اسلحت میان ملوک و سلاطین و اگر زحل مستعلی بود باران در حد وسط
 بود و اگر قمر مستعلی بود حبوب بود میان خلق و هلاک بیشتر حیوانات
 از باران که زنت باران در وقت **اگر در صبح باشد** دلالت کند بر ابر و غبار
 هوا و باران ها نافع و سرما در وقت و همال دطال مساخران دریا و ملال
 علماء و وزرا و اشرف و اندوه عامه خاصه زنان و نشوونش با زاربان
 و طفیان آب چشمه ها و کار بزها در وقت و اگر زحل مستعلی بود
 کمی باران باشد و اگر قمر مستعلی باشد بسیاری باران بود و بیک گشت
 و زرع **فصل نهم در باران ها که در شب و در وقت صبح و در وقت آفتاب هست**
مفاتیح در وقت صبح در وقت آفتاب در وقت صبح و در وقت آفتاب
 در زمستان و فراط کرمان در تابستان پس اگر مشتری اتوی و مستعلی
 بود دلالت کند بر ظهور عدل و راستی و اضافت در میان بزرگان و حرم
 داشتن ملوک سادات و اشرف و علماء و فقها و اگر مریخ غالب مستعلی
 دلالت بر عسف و بیدار کردن مهران و نکبت رسیدن بقضات و اشرف
 و علماء و فقها و اگر مریخ غالب و مستعلی بود دلالت کند بر نقص و بیدار
 کردن مهران و نکبت رسیدن و مرگ اهل و در و دین و فتنه و انجمن
 و بالجمله اشراع این دو کوکب دلیل بود بر افروزی رسیدن حیوانات
 و غلات از ملخ و غله و سوز و عزت سلاح و ناعوضه و اهل فن
 و ادب و تغلب سپاهیان و ظلم از ایشان بود **مفاتیح در وقت صبح در وقت آفتاب**
در وقت آفتاب دلالت کند بر قوت حال از باب سلاح و امر و جمع شدن

شکر

لشکرها و عرض دیدن ایشان خاصه در جانب مشرق و مصادره در برانگوا
 و در بستان لشکرها یا نجیب و غزا آمدن باد سموم و نقصان باران
 و خشکی هوا و تصدیب و قصد نیت بزرگ و فتنه و افتادن قتلها
 بوجه قصاص و غلط پادشاه و سلاطین در ولایت عماره و بتاراج رفتن
 اموال مردم و زدن دراهم و گری هوا در وقت سیم که در عاشر باشد
 منظور نظر افتاب و فرائض طعام و بیماری از حرارت و غلبه خون و مغز
 و اغلب تاثرات در جانب مشرق بود و طرف خراسان و عراق **اگر در**
عمل باشد دلالت کند بر استیلا و وحدت سارت بر نزاج و زرا و اشرف
 و موت و فوت در اهل و در و عدالت میان مردم همه دین و مذعبت
 و فساد میان امیری و وزیر و بری و قتل بزرگان و کشتن کوی هوا
 در وقت و عزت الت حرب و وقوع قتل بوجه قصاص و بیماری و عمارت
 و اگر این تاثیر در ولایت مشرق بود عراق و اقلیم سیم بود و همچنان
 فتنه در ولایت روم و حاکم یکی از فرماندهان بابل بود و قتل باران
 و مخالفت در میان بزرگان و عزت سلاح اگر مشتری مستعلی بود
 مرگ اعدا ملکان بابل بود و بسیار بارها باشد و اگر مریخ مستعلی
 مرگ پادشاه بابل و سلاطین همچنان باشد و قتل باران **اگر در**
صبح باشد مرگ یکی از ملوک بابل باشد و خراب شدن بعضی از
 انولایت و تلف یافتن اعدا ایشان و سقوط شدن دواب در آن موضع
 و نقصان میناء و عیون و شدت گرما در وقت خاصه که در وقت غاش

بود و موت شخصی عظیم القدر و حسن طال امر او لشکریان و مخالفت میان
 اکابر و امیران سپاه و قوت حال سپاه و قصد ادبای عام و بیماریا
 از سرارت و فساد دم و تشویش و حجب در زمین ترکستان و غلبه
 انرا که مشتری مستعلی بود ملک بزرگان و اگر تریخ مستعلی بود ملک
 پادشاه بابل بود و طغیان فتن دشمن برایشان و کمی باران **اگر در وقت**
باشند دلالت کند بر بسیاری مجادله و عار به و دلالت کند بر بسیاری
 مجادله در علوم و خصومت اعیان و اشرف با اتراک و سپاهیان و غالب
 شدن اتراک و رسوایشان جادوان و اضو نگران و ذائقان و وزیدن
 بادها و بسیاری کرد و غالب شدن بزرگان بر ناکسان و ضرورت
 امری عظیم الشان در سمت مشرق و حدود کرمان زمین و تباراج رفیق
 ان ولایت از مال و اسیر و قتل و غارت بسیار و خرابی چندین ولایت
 و قلعها خصوص که قران در درجوات اول برج باشد و کرمان در وقت
 ستمی که شران در بیت عاشور بود و کثرت خرب و درخص طعام و قوع بزن
 و حدوث مرض و با و اختلالی هذا هب و خصومت بسبب ان و قتل بعضی
 از اهل بطلان و بیماری و موت در ولایت روم و فقدان یکی از زمانها
 انجام و سوختن عمارات و از نایب طعام و قوت و موت یکی از نو انگران
 و اگر مشتری مستعلی بود موت پادشاه بابل بود و تلف مردم کوهستان
 و نقصان باران که **معا نهم تریخ** و **مستعلی** **حاکم** دلالت کند بر فساد
 میان بزرگان و بودن اراجیف و نکبت معارف و قضاء و فضلا داطهر

داشند

و اشجار و برکشتن هوا و زبان ذوق از تلخ و دیگر حیوانات پرند علی الخصوص
 که در بیت عاشور باشد و بیماری از خشکی و کمتری قوت ادبای صلاح
 و زاهدان و اندوه علماء و اشرف و از ازل الناس و بیماریها سو راوی
 و وقوع سفرهای ضروری و خوف و ترس و سوکت لشکریان و هلاک استوار
 و بیه دونه دارا احتساب و اغلب این تاثیر در اقلیم دویم و سیم بود
اگر در وقت باشد دلالت کند بر فساد نباتات و منارعت میان اکابر
 و رحمت این طایفه از اهل فساد و اذیت ارتقاغات از مورخه که در سنج
 بود از تلخ خامه که عاشور بود کمی و خشکی در وقت و خرابی بسیار در بلاد
 و تشویش بزرگان و هلاک اشرف و خرابی اکثری از قره و بدیدمان
 خفقی در ساهق و موت یکی از قضاه و اگر مشتری مستعلی بود خرابی
 بعضی از مواضع خورستان و فارس بود و حدوث امراض و قوت اکابر
اگر در برج سنبل باشد دلالت کند بر کثرت اندوه اکابر و مشکلات
 ایشان از اشرا و سپاهیان و استیلائی حارثت بر مزاج اشرف
 و بزرگان و فساد اطعمه و تلف شدن اموال تجارت و فزع اهل عراق
 و موت اکابر و فقها و ترقی بعضی از قضاه و عزت ایشان و کثرت درون
 و فساد این طایفه و بسیاری در دودم اگر مشتری مستعلی بود ملک
 بزرگان باشد و اگر تریخ مستعلی بود ملک حاکم بابل و طغیان دشمن بود
 و کمی باران **اگر در برج جد باشد** دلالت کند بر قوت لشکریان و امر و
 دروزرا و اشرف و بیماری و مذلت در این طایفه و بخش ایشان

از او اهل سلاح و قوت او باش مردم تلاش و ضد دشواری و بیماری
 در ولایت روم در اسب و هوام موز به و ملاک طوب و اهل علم و اخنام
 و سپی در اکثر عادات و زور و خود در میان ایشان و یکی از فرزندان
 و تفریق مردم از ساکن و اوطان و غوغا و فتنه در میان مردم و مشغول
 سلطانین و عرض دیدن لشکریان با ارسال عساکر محرب و غن و جنگ
 غازیان و تقبیر و خشنکی و اگر مشغول بود در کزدان و کثرت
 آب و انرا با ناند که در وقت و اگر مریخ مستعمل بود بسیار بود
 و کوه که سفندان و یکی با دان و سختی سرما در وقت **مفاسد مریخ و**
مشترک و متعلقه که دلالت کند بر فتنه در بعضی ولایات ها و ارام
 و خصوصاً میان ایشان و میان اکابر و وزراء و اشرف و زعمت
 ایشان از لشکریان و برکتش هوا و رفتن باد های ناخوش و مضرت
 از سوخ باد و باده و فساد و فتنه و مصالحه و توانکوان و میل قضاه
 و بسیار خجالتها و فساد اطعمه و حدوث اشتهای در هوا خاصه که در
 غاشتر بود و توسط بادند که و حرکت لشکریان و غن و زین و بیماریها
 خسته و صغری و وضع در دنیا با آنها و افتادن آتش در جاهها و کوه
 هوادر وقت و بدید اعدا از اطراف و جوانب **اگر که مریخ**
جی ترا باشد دلالت کند بر مخالفت میان او و وزراء و بیماریها
 خاصه در اشرف و بی و نفعی مساجد و معابد و صوامع و بارها
 کوم و بیند در وقت و کثرت ارا بیف و بسیار شهاب خاصه که

در وقت غاشتر بود منظور و نظر عطار در سیمای اعداوت و قتلها
 ناحق و خجالت کتابها و قتل آنها و هلاک فضل و خیر از مردم
 و سختی حال رؤسا و انکه با دان و کثرت یکی از قضاه و شادی او
 از لشکریان و اگر مشغول مستعمل بود هلاک عامه بود و بسیار
 طوبت در وقت و اگر مریخ مستعمل بود در کزدان یکی از حکام با دیرو عام
 بود و افتادن و با در اعدا و با بلبان **اگر که مریخ** **فهرنگ باشد** دلالت کند
 بر ضعف او و اهل صلاح و قوت در روز را و اشرف و ارباب صلاح
 و نظیر یا فتن ایشان و بطالت اهل طوب و لعب و غنا و ظهور و سرخی هوا
 بین اقوال و بیماری از کوری و خشنکی و کثرت ادمیان و عداوت
 بعضی بر بعضی و سوء حال تجار و کثرت فوت در اکابر و اشرف و بسیار
 دزدان و غن و عداوت اموال مردم درین اگر مشغول مستعمل بوده
 ملک با بل بود و نظیر بر عادی و زیان اموال مسافران و تجار از زنده
 و ارتقاء بخارات و اگر مریخ مستعمل باشد بسیار ترس و بیم در دنیا
 و دم بود و فساد حال با زکات و کثرت با دان در وقت **اگر که مریخ**
در باشد دلالت کند بر صلاح احوال اهل سپاه و او و کثرت فواید ایشان
 و بسیار دی و سبیل و سایل میان ملوک بودت و کدورت قضاه
 و اهل دین و مذهب و مخالفت او و وزراء و بیماری قضاه و علما
 و انکه یکی از مشاهیر برکتش هوا و با در کجای نفع و محرب و فتن
 بزکات و حوب و قتل و غلبه دشمنان بر شهرها و در ناله الحاکم

د فرخ ظاهر کرد و کمی باران اگر مشغری مستعمل باشد مردم کوستان
 بیشتر با بل عنایت کنند و کمی باران بود و اگر بروج مستعمل بود بسیار
 آب و باران باشد و کثرت طعام و نباتات **مطامیر بروج و مشغری در**
منتهای کتب دلالت کند بر بگسختی در بیا و قصد کردن جهال نسبت
 بر وزرا و فقهاء و علماء و تکران و کثرت حزن ایشان و خوف اکابر
 و ظلم و محرومانت علیه و استخراج جواهر با سائنه و شادی نمودن
 خواصان و حرکت مسافران و شادی در بلاد و قراهه نیکو نبات و فرا
 طعام و شراب **اگر بروج سرطان باشد** دلالت کند بر خلاصه محبوسان
 و قصد بزرگان بر سفلیکان و خصومت ارا و وزرا و زحمت مسافران
 در بیا و ترحم مالک و اکابر بر فرس و ماندگان و غنزدول و منکوب شدن
 اشرار و نقصان ایها و موت یکی از اعدا پادشاه و خروج اهل فرنگ
 و وقوع زرد خورد میان ایشان و یکی از فریق اسلامی و تفریق مردم
 از مساکن و اوطان و غوغا و فتنه در میان خلایق و مشغول سلاطین
 و عرض دیدن ایشان لشکرها را و ارسال عساکر بحرب و غز و چاک
 خان یان و تغییر هوا و خشکی و اگر مشغری مستعمل بود فساد در زمان
 باشد و باران اگر بروج مستعمل بود خروج دشمنان و کثرت خلایق
اگر بروج عقرب باشد دلالت کند بر فرغ در ولایت عراق
 خرابه بعضی از مواضع سرد سپر و سبب و اسیر و موت اکابر
 و قوت لشکر یان و غلب و غارت ایشان و قلت فرغ و ماهی و قوت

باران و قوت حیال راه داران و غلبه کردن احوال اهل سلاح و برون
 و اشرف و تفریح اشرار و نادیده هوا و بارندگی و تلف شدن
 اموال خلایق و غلبه کردن سفلیکان اگر مشغری مستعمل بود
 موت و خوت بعضی از ملوک بود یا یکی از فرزندان ایشان و فرغ
 در بیشتر شهرها و اگر بروج مستعمل بود خوف در عراق عرب و فرغ
 اهل خورستان با سفلیکان جبال و کثرت موت و **اگر عقرب**
باشد دلالت کند بر استیلائی سوارت بر زجاج قضاة و اشرف
 و علماء و غلبت اهل سلاح با اکابر و اعیان و غالب شدن ابرار
 بر اشرار و توبه بختار و کثرت امر معروف و نهی منکر و رونق دادگاه
 و حرکت عساکر در ولایت شام و انتقال سلاطین و فرزندان آنها
 از مساکن و اوطان و وقوع ایات سماویة و حرارت و پیوست هوا
 و شیوع درد شکم در مردم و اگر مشغری مستعمل بود حکام عراق
 عرب سفر کنند و با رعیت نیکو کنند و ظلم و ایات و جدوت فرغ
 در مردم و حرارت هوا و اگر بروج مستعمل بود اعدا بر اهل بابل و جبال
 ان بیرون آیند و ظهور فرغ بود در اکثر بلاد دان و فرماید همان
 انجا و قصد قلع و قمع بگد بگر کنند و کثرت دعوت بر حق بود در وقت
مطامیر بروج و مشغری در شش ماه همان زهره و مشغری بجز برین وقت
 و در اکثر احوال دلایست بر این وقت دست خلاق و خوشحالی مردم و
 و صلاح زنان و بسیار عطر بیات و اسباب زینت و کثرت نکاحها

و قول فرزندمان نجیب و فرائضی طعام و از زانی نوحها و تغییره و او با درگاه
خوش و بارانهای متواتر نافع و صلح فرمائندگان و میل مردم بیدل
و انصاف و امن و فراغت در اقلیم دوم و پنجم و عمو و خور و برکت **مقام**
سعدین در مثلثه اشرف دلالت کند بر عفویت عفت زنا و توبه اهل
و بر آمدن نکاحها و امانت در مردم و قوت دین اسلام و لهو و طرب
و زینت در علما و فضلا و قضاء و وزرای دلاست در عدول و اجابت
دعاها و اعتدال هوا و تن در سینه خلایق و فرائضی و میل مردم بخراب
و طاعات و آمدن مسافران از اطراف و قوت حال پادشاهان و سلاطین
و جمع نمودن خزاین و صلاح حال حیوانات و نباتات و نیکی کشت و
و میل مردم بعلم موسیقی و قوت حال اهل مشرق **کی در حمل باشد دلالت**
کند بر صلاح اکابر و قضاء و خوب حال عورات و بارانهای عام و زیاده
شدن آنها و کثرت نکاحها و موافقت از واج و عفت زنان و اهل
طرب و میل علما و اشرف بطرب و برکت و اعتدال هوا و بر آمدن
واردها و فرائضی نعمت و صحت بیماریان و رونق عیال و دخانیات و عزت
لباسها تمیز و قتل در شام و فلسطین و اگر مشتری مستعمل بود قوت
حال بزرگان بود و خوشدلی با ایشان و اگر زهر مستعمل بود بسیار
شادی و تماشا باشد **کی در برج اسد باشد دلالت** کند بر امن
و صحت خلایق و بسیار مردم و بیدار و طرب در اکابر و اعیان و عزت
اهل طرب و بسیار سورهها و رونق دارالقضاء و اعتدال هوا و کثرت

اهل سواد و آمدن صلح در انوکلایت و قسح زنان اکابر و قضاء و باران
دین و خوشحالی مالداران و بازارگانان و اگر مشتری مستعمل بود بلا
و محنت با اهل سواد دمسد و موت یکی از فرزندان هان عراق عرب
و امکان زلزله و اگر زهر مستعمل بود بسیار بچه و موت باشد در بابل
و بسیاری شر و شور در اهواز و خوزستان **کی در قوس باشد**
دلالت کند بر کثرت اراجیف از اطراف و جوانب و قوت زنان و کثرت
تواید مطربان و صلاح احوال خواتین و قوت حال اشرف و کثرت عقد
و نکاح و بسیاری نوالد و تناسل و اگر مشتری مستعمل بود و قوت
شهادت کاذبه باشد خا صر در عراق عرب و ظلم حکام خوزستان بر رعایا
و سیاست نمودن بعضی از ملایمان خود را یا بعضی از فرزندان و
صلاح احوال کشت و زرع و اگر زهر مستعمل بود خوب در بابل و قتل
یکی از اهل دولت و کثرت و کسو سفند و بسیاری باران و قلت
طعام و بیماریان اهل سواد **نشان سعدین در مثلثه خاکی** دلالت
کند بر نیکی حال اهل طرب و زینت علما و فقها و میل اینطایفه به سیر
و شکار و لهو و طرب و بر آمدن نکاحها و جمع عیتمای خیر و اجابت
دعا و فرائضی و بسیار نعمتها و شیرینها و لباسها و اعتدال هوا
و تند رسته خلایق و امن و نیکی و کشت و زرع و ساختن بقاع
خیر و کثرت ضیافتها و دواج بان از اقصیه و کثرت انصاف در خلایق
و رونق دارالشرع و فراخت و آب **کی در برج قوس باشد**

دلالت کند بر یکی کثرت نعمت و سلامتی کشت و زرع بود و عفت در زمان
و مردان و مطربان و طرب و ذرا با کجا رعلما و ساختن آلات زینت و کثرت
سورهها و صحبت بیادان و خوشی هوا امن و راحت مردم و در وقت ابواب
البر و عهده لگزی از ترکم خورستان و مغرب رسیدن باهل روم و
بفساد آمدن اهل روم اموال ایشان و کثرت تولد و شادی خواتین و
حدوث بارندگی و اگر مشتری مستعلی باشد هلاک اهل خورستان
بود و بیایدیها و یکی باران و اگر زهر مستعلی باشد منساد اهل
بابل و خورستان بود و مرکب بزرگی در آن **دراگر در مستعلی باشد**
دلالت کند بر مسرت زنان و خوب دویمانه و بزرگ و قتل بعضی
از اکابر و شربت باور رسیدن و خواتین و مطربان و سلامتی غلات
و نباتات و ساختن عمارات بر خیر و حکم و صلح در میان مردم بالقرون
و میل علما و قضاه بطرب و خشای حرام و اعتدال هوا و میل انبساط
بظالعه حکیمات و ریاضات و حکیم فاضل علی الدین مغربه گوید که دلالت
کند بر غایب شدن و لایقی و زیاد شدن هم از یاد شاه روم و شاید
که انولایت و اقلیم او را نمایند و شادی اهل بابل و هیتیکار حیوانات
خنان مثل مار و قنصان زراعت از غلوط و اگر مشتری مستعلی بود
نقص اهل روم بود یا پادشاه زمان و اهل خورستان و اگر زهر
مستعلی بود کسی آنها و بسیاری بود در ترکسان و این قران و سعادت
اهون از سایر بقرانات سعدین بود و اقل تا اثرات در سعادت کالایخنه

مطربان و طرب

دلالت کند بر صلاح بر یزیدین کا و همگاکا بر بدخواه و صلح میان ازواج
و بازا ایستان زنان از اقسام بدیها و توبه بدکاران و نیکو شدن کارها
و اعتدال و ایمنی راهها و خنجر الدین مغربه گوید مثل یکی از فرما ندها
روم و قوت مال تقام و قلت طعام در سواد عراق و سواحل انجا روکی
فراید مطربان و تاد یکی هوا و یکی مال خواتین و سایر زنان و بودن نم
اگر مشتری مستعلی بود یکی سال بود و مرکب کا و کو سفند و کثرت
میع و حدوث زلزله و قلت میاه و اگر زهر مستعلی بود پادشاه و
بعضی از بزرگان مملکت خود را بقتل رسانند و اقلت در سب زمین بابل
مطربان و طرب دلالت کند بر قوت حال اهل کیمان حاصله
و جمعیتها جز و وقت مردم بزارات بزرگ و اجابت دعاها و راستی و امانت
در مردم و لهو و طرب در اشرف و قیمت خطرها و لباسها و وقت
با دهم خوش و تند دسته خلافت و بسیاری نباتات و اطعمه و اثمار و
فراخی و ارزانی و بارندگی در وقت و در واج احکام شرعی و توبه
مفسدان و بدکاران و ایمنی و موافقت از واج و وقت ابرهای رو
در وقت و تنگی احوال رضا دارا رامنه **اگر در برج جوزا باشد**
دلالت کند بر قوت اهل اسلام و بسیار خیرات و اجابت اربعه و
نکاحها خیر و بسیار توانموز و مبادک و طرب در وزرا و عظام
بیماران و اصلاح حال زمان و کثرت فراید مطربان و فرج ملوک و تنگی
و شکر حکام فارس و قوت کثرت اهل حق و مقهوری اهل باطل اگر

۵۲

47
اگر مستعری مستعلی بود صلاح حال یا دشاه عراق بود و غرق شد
یکی از بزرگان ارضیه یا دارا که زن و کمی باران و بسیار کشت و اگر زهر
مستعلی بود فساد حال اهل اهواز و جزوستان باشد و هلاک بزرگ
از این ولایت **اگر در بهران باشد** دلالت کند بر صلاح احوال تجار و کثرت
فواید قضا و دفعهها و مطربان و امران کثیر و وقوع در میان مردم قتل
دفع و امکان باران و بسیاری جمعیهها مردم و از زلزله نعمتها و عدل
و انصاف در مردم و راستی و ریاست و امانت در خلق و سعادت
خزاین و در وقت اهل طوب و بارانهای مفید و نیکی حال خدیه و اگر مستعری
مستعلی بود نیکی حال یا بل باشد و زلزله در فارس و امانت و اگر زهر
مستعلی باشد نیکی حال تجار بود و بسیاری تب و علههای سودا و
و فزونی طعام خاصه در ارضیه **اگر در مدین باشد** دلالت کند
بر صفای هوا و فرج علی و اشرف و زیارتی دولت زنان و رونق
مطربان و جستن بارها خوش و صحبت خلائق و بدیدار آمدن حاجات
و فراوانی طعام و نزول باران با اهل فارس و قلت طعام و فرج زنان
و خائنین و مطربان و کثرت مردم بنکاح و قتل بعضی اولاد ملوک
و قحط در زمین ترک و حوالی آن و اگر مستعری مستعلی بود صلاح
حال ترکان و تار یکی هوا و بسیاری ایها و اگر زهر مستعلی باشد
نزول باران بود و در ملک بابل و رسیدن نیکت بملک ارضیه و کشتن
بعضی از ملوک فزندی خود را و قحط و اندک باران **مفاتیح مستعلی**

۲۰

۵۸
دو شله آبی دلالت کند بر فوت حال قضا و اشرف و تن
و خادمان و بسیاری یادند که نافع در وقت و اعتدال هوا و تند
خزاین اهل صلاح خدیه و امن و رفاهیت خلائق و بسیاری غیر
دیبا و نیکی آن و رونق طبع و جاویدت و قوت ایها که روان و سلا
کشیها و خوشی حال ملاطیان و بسیاری ماهیان **اگر در بیج سلطان**
دلالت کند بر کساستخ شدن غلامان بر مالکان بهم آبر
پادشاهان و موت یکی از حکام فارس و وقوع عجایب در جبال
و سعادت بزرگان و اهل نسبت و فرج در خلائق و فزونی نعمت
و بسیاری طرب در زنان نای و شادی و زور و وقضا و علما
و از نای و سلامتی مسافران در یا و اگر مستعری مستعلی باشد
صلاح حال اهل عراق و اگر زهر مستعلی باشد ملک بزرگ عظیم
الشان باشد **اگر در عفرین باشد** دلالت کند بر کثرت یادندک
و طرب در زوراکا بر اهل برسیقی و سلاستی مردم در یا و قوت
ضائق اشراق و حدو شهم و غم در پادشاهی و وقوع خلف در میان
ملوک و قوت ملوک جلیل القدر و کثرت قوت در عالم و حسن حال
زنان و فزونی فواید مطربان و دشواری وضع حمل و اگر مستعری
مستعلی بود بد حال حکم بابل و قتل در جزستان اگر زهر مستعری
بود اندوه ملک کوهستان باشد **اگر در حوت باشد**
دلالت کند بر صلح میان ملوک و سلاطین و فرماندهان و سلا

اهل بلاد و قراة و كثر امداد نافع و بسيارى زراعت و تنكي حال ارتقا
 و محصولات و كثرت كياه و هبوب رياح جيد و امن و فراخ خاطرها
 و وقوع جمعيتها خاصه ميان اكابر و اعالي و فرائض نعمت و كثر
 خيرات و بلغيان ابرها سلامه كشيها و ضرر و شسق اشوب و دفع نزولها
 و رونق ارباب البر و وقوع كفا حمايوش و شادي علماء و فضلا و قضاة
 و صلاح ارباب ملاهي و مباحي و رغبت مردم بعلاوم و اكثر مشرتي مستعمل
 بود سلامتي خلايق بود و بسياري مرغ و ماهي و خوف زنان حامله
 اگر زهره مستعلي بود انواع فتنه بود و رموصل و موت زنان و كثر
 يادان و اكثر اين قران نزديك اول سال يا انفتال دور يا فصل يا الوحي
 قبله از قرانات علوي اتفاق افتد تاثيرات نيك از امن و اسايش
 و عدل پادشاه و فرائض و ارزانه و مانند ان بسيار دودهد
 چه حكما در ان باب مبالغه بسيار كرده اند **قران عطاره و مشرتي**
در مثلثا نامع قران عطاره و مشرتي مطلقا دليل بود بر حركت
 هوا و حدوث رياح و شدت و ضعف او بقدر انفعال كواكب و اماكن
 قران باشد چنانكه بر ذكي مخفي نيت و اينها دلالت كند بر مناظرها
 در ميان علماء و حكما و طلب اسوار علاوم و امانت دانسته و نيكي حال
 ميناع پس اگر مشرتي قوی حال بود مستعلي دلالت كند بر قوت
 حال برزگان و تمثيت دادن كادها بوقاين عدل و بسيار خبر و
 راهها و فرائض طعام و اگر عطاره قوی حال بود و غالب باشد

دلالت كند بر

دلالت كند بر رسته اهل ديوان و تجار و كفتن سخنان حق و بسيار
 تحصيل علوم و امدن اخبار صحيحه و رونق بازارها با جمله امواج
 اين دو كوكب دليل با دهها معتدل بود و وضع خواتين درست
 و راست دامن و فرائض و موافقت مردم با يكديگر **مفاتيح عطاره و مشرتي**
در مسئله اشرف دلالت كند بر رونق حال خوايان و صرافان
 و معانغان و مستوفيان و ديوان و مشرفان و تجار و راسته و ديانت
 در انبساط بطنه و امدن كار و اهناء و بسياري بيع جواهر و وقوع اخبار
 خوشي و نوشتن خطها و مشالها و بيع و شرا نافع و ارزانه حيويات
 و درست امدن احكام بخوي و محاميات الطباء و راسته و درست
 در كلام خلايق و كوثر و رونق قوت دين اسلام و امدن اخبار
 صحيحه و شادي ايناي ملوك و خشم پادشاه و خنده اهل كارخانه
 و تنظم نمودن اهل محرقه و اهل بازار و بدرگاه سلاطين **اگر در**
بج محل باشد دلالت كند بر قوت حال تجارة و اهل بازار و اختياب
 دواوين و ظهور موصدان و ارباب تحقيق و راسته در خلايق
 و رغبت مردم بعلاوم و ديانت و مسافرت و اخبار خوشي و وقوع
 معاملات با نفع و علاج بيماران و اظهار حق و راست امدن بديها
 و رواج بوده و كتاب و اسباب كتاب و كثرت باد و رعد و برق
 و برك در ميان لشكر يان بود و حدوث باران و باد و اگر عطاره
 مستعمل بود قوت مال حكام باره باشد و ظفر او بر روشن و جستن

۶۱
بازها اگر در هیچ باشد باشد دولت و اقبال بود و کثرت خواندین
ندما و قتل بزرگ در جبال و ظهور معلوم غیوم و موت یکی از حکام آن
و بد طالی اهل شرق و کدورت پادشاهان اخذ و در توج هوا و اشته
بجارات و راسته در خلافت و قوت اهل علم و اخلاط ایشان با پادشاه
و سلاطین و اگر مشغری مستعلی بود اهل شرق نفاق به حکام با دل
کند و افتادن خوب و زلزله اگر عطار دستعلی بود خوب و فتنه در جزایر
و کثرت ریاح عاصف که در هیچ فریب باشد دلالت کند بر ریخت
مردم بعلوم و ادب و شادی اهل ضر و شعرا و اهل دیوان و وزرا
و کفایت سخنان حق و حقیقت با دهای خوب و اعتدال هوا و اندوه
حکام و سلاطین شام و انتقال ایشان از سالکان و ماری خود
و حسن حال و زرا و کتاب و قوت حال اهل هند و ظهور معلوم
و اگر مشغری مستعلی بود نیکی با زنها و جستن با دها و بسیار
کشت و زرع در جوستان و اگر عطار دستعلی باشد اهل شرق
در ناحیه جنوب قتل کنند و ناراج و هب نمایند و شوع قتل
و جبال بود و قحط و غلامان **عطار و مشغری در غلظت خاک** دلالت کند
بر دقت با زارها و فراغت و فراخی و زلزله و نیکی نباتات و قوت
حال بزرگان و زرا و پیران و اطباء و شعرا و اهل تقیم و صنایع و تجارت
و آمدن کاد و زنها و آمدن اجناس خوش و راسته متصدیان و عمال
و مستوفیان و ایمنی طرق و شوارع و وراج بازار کتاب و قوت

مال

۶۲
حال اهل علم و وزندین با دها و اعتدال هوا و اباران شد املها
اگر در هیچ فریب باشد دلالت کند بر سعادت کتاب و فغلا
و اهل دیوان و تجارت و رونق اهل سوانق و دیانت در مردم و آمدن
نما اهل و متقدمین و حدوث اخبار ساره و انواع بحث در علوم و
حدوث باوان و جستن با دها کسر و فتنه و ضلالت و زوم و زود
در با دین عرب و کثرت تاراج و غارت در دنیا با زنها و اگر مشغری مستعلی
بود سلاطین مردم بود و ضلالت و ولایت روم و آمدن باوان و تجارت
در با دینه و اگر عطار دستعلی بود خروج خوارج بود بر حکام
عراق عرب و با بیل **اگر در هیچ فریب باشد** دلالت کند بر قوت مال اهل
و پولت افعال و متصدیان و تجارت و اهل اسواق و رغبت مردم با خلاق
علمای حقیقی با دها مغنید و سلاطین کشتیها و رونق ابواب البر و ریح
بازارها و راسته در مردم و حق کفایت و کردن و کثرت طلبه علوم حقیقه
و زیاده آنها در نقصان نباتات و غلات و اگر مشغری مستعلی
بود میانه اهل زابستان اختلاف و جنگ باشد و سلاطین ریکو موانع
بود و اگر عطار دستعلی بود ترس حاکم بغداد بود و حرکت بزرگ
و پیدا شدن علمای **اگر در هیچ جدی باشد** دلالت کند بر حقیقت
بازارها و سوماد و وراج بازارها و غلبه کردن اهل کلا و قوت
حال پیران و متصدیان و کثرت از هر نوع علم و تقسیم در امور و رسیدن
هموم و رسیدن غنوم و انتقال پادشاهان از موضع خود و حسن حال

حال و زراء و كتاب و طفر بافتن و نوان بر اهل شوع و اگر مشق
 مستعلى بود جنگ با شاه دوم باشد با اعدا و بسيار اهل اعدا
 و ظلمات و سخت سرما و انرا با بادند که بنکی و کشت اگر عطار مستعلى
 بود ملک یکی از حکام عراق عرب بود و انتقال پادشاه روم و قشده
 در اکثر ولايات و وقوع زلزله در زمين فارس **مفازة عطار** مشق
در مثلته هوای دلالت کند بر سعادت حال و زرا و ديوان مستعلى
 و حال و نجا و اهل بازار و بسيارى بخت عا دله و رونق مد رهما
 و آمدن کار و انها و آوردن برده و رفتن با دها و اعتدال هوا **مشق**
 حلايق و بنکی اشجار و اطعمه اصول افنا دن بخومی و معالجات الهاء و
 کار فضل و راسته در عدل و گفتن سخن حق و ادای شهادت صحیح
 و محبت پيامان سیماکو کان و سلا مته اشجار و بسيار اراجيع **کرده**
برج بخواباشد دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و ميل روم
 بخت و انشا و فصاحت و بلاغت و علاج بر رفتن بيماران و سلا مته
 مسافران و جستن با دها خوش و فرج ارباب دولت و اهل فضل
 و احباب دواين و سلا بر طبقات عطا ديد و اظهار حق و نوشتن **مشق**
 صحیح و خوبه اشجار و انشا و اطعمه و فرج خلايق و طيفضا طر کتاب
 و زراء و صوب و بلاد در روم و خزانه شهرها در مملکت شمالی **اگر مشق**
 مستعلى بود خروج خوارج بر عراق عرب و خزانه سخن در میان خلوق
اگر در برج منبهان باشد دلالت کند بر موت یکی از فرماندهان عجم

و زراعی

۶۴
 و سلاطين روم و کثرت دزدان و طغيان قاطعان طريق و فتنه تجار
 و تحط و فرج کتاب و اهل قلم و کثرت خوابدانشان و آمدن خونگارش
 و دوستی و زرا با اهل ديوان و جستن با دها کنند و سرود و علاج بر رفتن
 بيماران و اعتدال هوا و اگر مشق مستعلى باشد سلا مته اکثر بلاد
 باشد و جستن با دها على الاقلال و اگر عطار مستعلى باشد
 ملک یکی از حکام فارس بود و بسيار دزدان و تحط و جستن با دها
 سخت **اگر در دزدکی باشد** دلالت کند بر کثرت بسيار بار و شدت
 سرما و احتياج اکابر و فضلا و قوت اهل علم و مباحثه در علوم و امانت
 در روم در وقت با زارها و فرج تجار و قتل ملکی و خزانه بلدی در شرق
 و رفتن خرها در روم و حدود با دها و شدت برد و زلزله و باران
 و سرما طوالت شود و اگر عطار مستعلى باشد سلا مته یکی از حکام
 فارس و دباح و اگر مشق مستعلى باشد حکام عراق بر دشمن ظفر
 با بد و ملک یکی از پادشاهان باشد و کثرت با دها **مفازة عطار** مشق
در مثلته باي دلالت کند بر خوبه حال اهل سلا مته و اهل بازار و بيع
 و شر او بناات و کاغذ و جواهره و رونق ارباب و معالجه ايشان
 و خوشی اهل قلم و ترتيب و زراء اينطايفه را و خشک هوا و بارندگی
 در وقت و ارزانی زحمات و فراخ طعام و ميوهها و قوت بناات و
 افنا دن اجناس خوش و بيع ضياع و آب کار بزد و اجتماع بزرگان جمعه
 اصلاح کارها و کثرت دعاوی و بخت و مناظرع و خلاصه اهل

دینی حال اسیران و میل مردم بشعر و موسیقی و رغبت فقهیها و زهاد
 و بعضی ریاضی **آن در بروج** **سما** باشد دلالت کند بر اجتماع افاضل مجلس
 آکا بر و رونق دیوان و متصدیان و متصرفان و صحبت خلایق و دست
 مسافران در با و فرج زنان و ظهور مومنان و حق کویان و بلاد های
 معتدل و کثرت خراج در ولایات بلاد و فساد مجلس حکم و طرح کتاب
 و وزرا و ارتقاع ابرها و امکان باران و تم و رغبت مردم بکساح و اگر
 مشتری مستولی بود ملک یکی از حکام فارس و ظمیر و طوفان و عجایب
 در کوهستان انولایت و تریه اکثری اقالیم و فساد مجلس حکام و اگر عطا
 مستعلی بود ملک بابل و کثرت عجایب در اکثری اقالیم بسیار با
آن در عقیب باشد دلالت کند بر خلافت در زمین شام و فرج و شرق
 و رفتن انواع خرابی در شمال و فتح شدن شهرها و محاصره بعضی قلعهها
 در زمین خراسان و کثرت ریاح و سعادت و زراعت و قوت کتاب
 و افراد با دها خشک و باد تند و خلاصه بجهت خراسان و مسلا نیز مسافران
 در با و رونق با زارها و سیمای آران و عطارات و آمدن اخبار اگر
 مشتری مستعلی بود خوف پادشاهان بابل و آن بلاد باشد و خوب
 در ناحیه مشرق و اگر عطار و مستعلی باشد فساد باشد در عربستان
 فتح مملکتها و حصارها و غزاهل خراسان بناحت جنوب
آن در بروج جنوب باشد دلالت کند بر فزونی نعمت و بر مردم و زراعت
 و آکا بر برفضلا و اهل بازار و میل مردم بتوبه و استغفار و حسن مال

از زام

و ذرا و آکا بر برفضلا و اهل بازار و میل مردم بتوبه و کتاب و علما
 و کثرت نواید ایشان از ملوک و بسیاری اجها و کثرت بارانها و کثرت
 ریاح و وجود ریاح و ماهی بود و اگر مشتری مستعلی بود و فرج
 مرغ و ماهی بود و حدوث سرما و باران و اگر عطار و مستعلی
 بود طاکه فادش فرزند خود را صنایع کند و زلزله در انولایت
 حادث شود و غلط و کثرت باران بود **مفاتیح فر و مفسر و مثلثه**
اسمخ در بروج **انسان** **انسان** مطلقا دلیل کثرت رطوبت
 و تم باشد و میل مردم بعلوم دین باشد **لیس آن در مثلثه** **انسان**
 دلالت کند بر حرکت لشکرها و خصومت ایشان با یکدیگر و اندر
 و غم بزکان از غم و ما بیکان و بسیاری اخبار داراجیف **آن در**
حمال باشد دلالت کند بر کشادگی هوا و نیک حال مسافران و امن
 و رفاهیت و جزید و فروخت حیوانات و زینت و آرایش و شستن
 زینها و آرایش طعام در ولایات خاصه در بروج و کثرت و حسن حال
 بازارها و قوت حال اشرف و زراعت و رونق کار عوام الناس
 و ایمنی راهها و اخبار ساره و اسانی مضیع حمل و حدوث باران
 در وقت واعتدال هوا و بقول بعضی خوب و قوت و جوع عظیم باشد
 و اگر مشتری مستعلی باشد و فزونی سال بود و باران در وقت
 و اگر مشتری مستعلی باشد بسیاری باران و دهد و بوق و باران
 در وقت بود **آن در اسد باشد** دلالت کند بر عزت و بزرگی

و طلب کردن عامه و خرید و فروخت جواهر و آمدن مسافران بخار
 و توجع هوا و در وقت کاب و بزرگان و سلا متع حوائق و خدم و راستی در خلا
 و اطاعت مالوک نمودن و روانی نفوذ و اگر مشتری مستعلی بود هوا
 خوش گردد و اگر قهر مستعلی بود بسیاری نم باشد در وقت **اگر**
فوس باشد دلالت کند بر توسط باران و جمعیت اهل طاعت و بیع
 دواب و اینکه حال مردم و حرارت هوا در وقت و طالب امور دنیا
 و رفیق مردم بدار القضا و اسانگی وضع حمل و معالجه میان مردم و
 مسافران و خلاصی عبوسان و تردد حکام و میل مردم بعلوم اگر
 مشتری مستعلی بود توسط باران و نم باشد در وقت و اگر قهر
 مستعلی بود صحت بادها بود و اضروفی رود خانهها **مقامه فرزند**
مشترک در مثل خاک دلالت کند بر صلاح حال عامه و بزرگان و کاب
 و قوت ایشان و زیادتی سرما در وقت و انت رسیدن باشراف و کاب
اگر در وقت باشد دلالت کند بر قوت و جمعیت و عاسر و بزرگ نادگان
 و ایمنی راهها و رسیدن کاد و آنها و آوردن بردها و فراخی نعمت
 و راحت و هاتین و اجناس در سل و رسانا ل و کثرت دواب و استن
 وضع حمل و آمدن باران در وقت و سونش در بابل و قحط در فارس
 و اگر مشتری مستعلی بود کمی باران و اب بود و اگر قهر مستعلی
 باشد کثرت باران باشد در وقت و قسولیش و اضطراب
 خورشان در فارس و قحط و انت در روم **اگر در سینه باشد**

در اذن کند

دلالت کند بر آمدن باران در وقت و کثرت ابو نم و زحمت
 بزرگان و اهل دیوان و حکما و اینکه ذراعت و بیع مالکولات و
 آمدن خاندان و کاروان و اینکه حال عامه و فراخی نعمت و ایمنی در راهها
 و بسیار عارات و تشاوی عورات و الطفال و زیادتی رتبه علما
 و بیع و شرا حیوانات و اگر مشتری مستعلی بود باران و نم کم بود
 و اگر قهر مستعلی بود بسیار کم و باران باشد **اگر در چینه باشد**
 دلالت کند بر مخالفت عوام یا احطان و قصد جوانان و خلاصی
 گرفتاران و آمدن مسافران و آمدن تجار از اسفار و اعتدال هوا
 و اجتماع مردم حسب المحکم بالضرور و باران و نم باشد در وقت
 و ایمنی راهها و اینکه حال متدین و وقوع مصیبت و جمع شدن
 خلا بق بسبب آن و اگر مشتری مستعلی بود اب و نم و تری هوا
 باشد و اگر قهر مستعلی بود **مقامه فرزند و مشرک در مثل خاک** دلالت کند
 بر جنبش لشکرها مخالفت میان خلایق و رسیدن نامها و آمدن باران
 و بیایدیهای علما و خشکی هوا در وقت **اگر در چینه باشد** دلالت کند
 بر آمدن اخبار خوش و جمعیت خلایق و جمعه مهمات خیر و اعتدال
 هوا و نوشتن خطها و مثالها و جستن بادها و اینکه احوال اصل
 و عمال و متصرفان و تجار و فرج اهل عالم و باران در وقت و اینکه
 احوال زنان طامه و بسیار کثرت و فتح مهمات و اگر مشتری
 مستعلی بود کمی باران و اب باشد و اگر قهر مستعلی بود باران

بسیار آید **اگر مهران باشد** دلالت کند بر وزیدن بارهائے خشک و بئیک
 احوال زنان حامله و بیبازی نعمت و فتح جهات و اگر مشتری مستعلی
 بود که باران و آب باشد و اگر قهر مستعلی بود باران بسیار آید
اگر مهران دلالت کند بر وزیدن بارهائے خشک و بئیک میوهها و وقوع
 خبرها صدق ساره و جمعیت اشرف و علی و اندوه زنان و عوام
 و بیبازی امر معروف و نهی منکر و توبه بدکاران و توجع هوا و خلاصه
 مسافران از طاریت و بیبازی رطوبت و قوت حال خوابن خاصه زنان
 قضا و اگر مشتری مستعلی باشد که باران و خشکی هوا باشد که
 قهر مستعلی باشد بیبازی باران و نم باشد **اگر در دلی باشد**
 دلالت کند بر جستن بارهها و بیبازیها و قوت مشایخ و عفتون هوا
 و توقف مردم و سفرها و ساختن طلسمات و بستن کارها و کثرت
 باران و مدد و انهار و وضع عامه و عفت زنان و کثرت حیوانات
 و طاعات و سلامتی مسافران و بیبازی کشت و زرع و اگر مشتری
 مستعلی باشد بیبازی باران و نم بود **مفسر قهر مشتری مثلث**
 دلالت کند بر افت اینها در دریاها و حدوث بار و خروج دزدان
 و بیبازی پادشاه زاده **اگر در سلطان باشد** دلالت کند بر نیکی
 حال عامه و محنت قهر و فرح بر رکان و آمد و شد مسافران در بار و وضع
 و فایده در سفر و تجارت و بیبازی اینها و بارانهای مفید باشد
 در وقت و فرح زنان و نکاحها و بیع و شرای جوهرها و مجارله

میان مردم و مخالفت علما از جمعیت دین و مذهب و اگر مشتری مستعلی
 بود باران بسیار بود و اگر قهر مستعلی بود در پادشاه بابل و خود
 بود و فتنه در اکثر بلاد و بیبازی و موت در فارس و روم و خشکی هوا
اگر در عقیب باشد دلالت کند بر وزیدن بارهها و آمدن بارانها
 در وقت و توبه بدکاران و اعتدال هوا و قوت حال و زرا و اشرف
 و بز رکان و استوضع حمل و از غم و کدورت و ارسن زنان و خلاصه
 عوام و بارندگی در وقت و فرود آمدن عساکر در جانب شمال و کس
 مشتری مستعلی باشد دلالت کند بر کمی بارانها و اگر قهر مستعلی بود
 حکم همان بود **اگر در جوت باشد** دلالت کند بر تزیاید میاه و دیانت
 عوام و عفت زنان و توبه بدکاران و آمدن باران با نفع و ارتقاع ابر
 و بخار در وقت علامت علما و وزدا و ضار کشتیها و حیوانات ای
 و مسافران در بار و اندوه عوام الناس و حسن حال زرع و کشت
 گیاه و حدوث دیاج و اگر مشتری مستعلی بود قلت بارندگی و نم
 باشد و اگر قهر مستعلی بود کثرت گیاه و امطار بود **فصل ششم در بارانها**
کاکب سفله و پنج در هشتاد و شش در بروج اثناعشر
 مقدار نه زهر و پنج دلیل باران باشد و وسیل و رعد و برق
 است و بارهها معنی میا که در بروج رطب بود و قی با اینسان ماطل باشد
 و ایضا دلیل بود بر بیبازی زنان و رسوائی ایشان و اگر بروج مستعلی
 بود و غالب باشد دلالت کند بر خوشترن مباحیان و عیس و طری

۷۱ ایشان و تباهی حال زنان و فساد نکستی متروان و تشویش در اقلیم بضم
 و سایر بولا دگر بزه متعلق باشد و رونق با زار صلاح اگر زهر مستعمل
 باشد دلالت کند بر تسلط زنان و حکم کردن ایشان بر شوهران و
 این دو کوب و میل اختلاف هوا باشد و اختراجهای از اعتدال یافت
 رسیدن میوهها و برکنار شدن جوانان و خصومت و مجادله میان ازواج
 و شرکاء **مفاهیم بزهره** دلالت کند بر فساد میان ازواج و غضب
 و حرب و قتل و کثرت ضیق و غم و اغلب مردم بکارها ناستوده و شکایت
 شدن فواحش و بیماریها و مخرج و صغراوی خاصه در خوابین و خون
 و طمان و اسقا طحمل و نکاح مگر بے رغبت و دلبری زنان بدکار
 و نقصان بارندگی و برگشتن هوا در وقت و میل انواع ان و لشکران
 بنانا و ضیق امراء و وقوع وک مفاجات **مفاهیم زهره و مخرج در حبل**
 دلالت کند بر مخالفت و تناقض ازواج و وقوع طلاق و فراق و کثرت
 ضیق و غم و زنا و دسوائی زانیان و بیماری در زنان و مطربان
 و سر ما و بارندگی و تکون خاصه در بزرگی و طرب و گرا و بلش و کثرت
 فتنه در مجال و طاعون و خوبی و قوت شدن در اکثر بلاد و کثرت و
 فحاشات و حسن حال امراء و اجناد و بسیار کثرت کوسغندی و منازعت میان
 ارباب محو و طرب و اگر مخرج مستعمل بود با و بیماری بود و در کثرت
 و خوبی در شهرها و خشکی و اگر زهر مستعمل باشد بسیار آب
 در اکثر بلاد و کثرت باران و در عد **اگر در ماسد باشد** دلالت

کند

۷۲ کند بر وقوع عداوت میان خلایق و حدوث دزدی و بوق و باران و قوت
 و مکان مستعد و کثرت دزدان و اهل فساد و بسیاری زنا و غم
 موت در میان زنان و اشرف و قتل فواید مطربان و فزج عظام و بار
 هوا و طرب در بسیاریان و مخالفت ازواج و حوریت زنان و کورگان
 و میل نمودن باغیان ناپسندیدگی و بدنامی خدمه و اهل خندان فاش
 شدن ضیق و غم و اگر مخرج مستعمل بود در ملک اهواز و خوزستان
 بود و جزایی دران دیار و موت یکی از اهل حرم پادشاه و وقوع حریق
 و ظمهور و بلخ و کی باران و اگر زهر مستعمل باشد دشمنی بود میان
 خلایق و در شهرها **اگر در مخرج باشد** دلالت کند بر علامت و بریشانه
 ازواج و طرب در اهل صلاح و بارندگی و تلف شدن جنین و غنیمت
 زنان بکارها ناپسندیدگی و میل اهل صلاح بقساد و موت یکی از زنیان
 حجاز و کثرت امراض و افاقت در میان مردم خاصه زنان و قتل فواید
 مطربان و بدی احوال جوانین و اگر مخرج مستعمل بود در ملک عراق
 عرب باشد و بسیاری عداوت و قتل میان بابلدیان و یکی از اهل
 و کی باران و اگر زهر مستعمل بود سلامتی اهل مصر باشد
 و بدی حال بزرگان و کثرت امراض **مفاهیم زهره و مخرج در کثرت**
 کند بر دلبری کردن دزدان و بسیاری ضیق و غم و فاش شدن
 لجه و طرب و فساد دنیا تات و برگشتن هوا و فساد و تشویشها و بیماری
 زنان و ناسازگاری ازواج و طلاق و فراق بسبب عشق و عاشقی

۷۴
 وافت زنان سلیمه و بیماری کاو و کوسفند و حدوث دلش در یک
 و سرفه **اگر در نوبه باشد** فساد در زمان باشد و بدکاران و بسیاری
 ضیق و غم و خیرگی زنان و کثرت زنا و شدت زنان باشد با شوهران
 و غلبه کردن و موت و کثرت درد چشم و نقصان اشجار و شمار
 و سایر نوبات و بسیاری نادر و قلت بولد و حیوان و بیوهها و بد آمدن
 در زمان وافت ایشان و بیماری مطربان و کثرت باریدن که و نادر یکی
 هوا و تقاضای و نهمها و موت پادشاهی در طرف مشرق و غرب بعضی
 قتل و مواضع در آن طرف و بیماری و موت زنان و ضیق لشکر با ناکث
 فساد در دیا و عمد با بان و برف و اگر ترنج مستعلی باشد بولد و نوا
 در اهواز و کرمی هوا باشد و اگر زهره مستعلی باشد بیماری باران
 و غن و اهل عراق عرب بگوستان و مرک بزرگ در آن لایت **اگر در**
سین باشد دلالت کند بر کثرت سوت در زنان و وقوع سرب طعن
 در میان لشکریان و قتل بعضی از غنمها ندهان و قوت بخت و ضاد
 اطعمه و رنج زنان قابل و خدمه و در بران و بجا روشدت دیاج و ضعیف
 خواتین و مطربان و خصوصیت از واج با شوهران و دشواری وضع
 حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زنان و مطربان و بیماری در این طاق
 و کرفتنای جمعی از اهل فسق و بیبلاست رسیدن و ظهور و موامضاه
 و اگر ترنج مستعلی بود قوت موت یکی از فرما ندهان و آمدن طبع در قوت
 و اگر زهره مستعلی باشد قوت از سلاطین باشد و بسبب زن

دلیل است

۷۵
 و هلاک اطفال **اگر در حدی باشد** دلالت بر ضیق اهل صلاح و خیرت
 و دم فسق و فجور و رونق بخاران و قویان و بسیاری بارندگی
 و سردی هوا و ناسازگاری از واج و عزیز شدن کنیزگان و جویق در
 عزت و قوت حال امرا و لشکریان و کثرت قتل و لایبها و اسیر و بوده و مرد
 زنان و بے رونقی مطربان و کدورت خواتین و اگر ترنج مستعلی بود
 هلاک ملک خورستان باشد و عول اغنام و سختی سرما و اگر زهره مستعلی
 بود جویق طاعت شود در اکثر ولایات خورستان و خروج خوارچ در کوهستان
 و حجاز و کثرت باران **مقامه زهره و ترنج در مسئله هوائی** دلالت کند بر
 حال منقبیان و فسق و فجور میان زنان و خادمان وافت نوبات اشجار
 در یامین و میوهها و میا ری مردم و اسقاط اجنه حمل و بر او ربه و ن خون
 و فساد بزرگان و اغلان هوا و اشکارا شدن فواحش و دلیری زنان
 بدکار و بدی ایشان و بد نامی خواتین و افت کنیزان و غلامان و وقوع
 حصه و اهله **اگر در حدی باشد** دلالت کند بر رنج مطربان و ضیق
 در خلیق و در غلبه زنا و افشا اشجار و بسق نکاح جمعی و غبت و اسقاط
 اجنه و مخالفت از واج و دعوائی بدکاران زهره و بارندگی و وقت
 و موت ملکی و شیوع مرگ در میان زنان و یاد هم مخالف و تشویش و
 نایمینی راهها و بدی حال تجار و اگر ترنج مستعلی بود دشمنی از واج
 و کبی هم رود خانهها و اگر زهره مستعلی باشد قوت ملوک و بیستان
 بود و هلاک علما ایشان و بسیاری اب رود خانهها **اگر در حدی باشد**

دلاّت کند بر حوب علیا و فتنه و حرب و رسیدن مصیبت اهل عالم حاکم
زنان و حد و غیوم و امطار و کثرت فتنه و فجور و میل زنان با فتنه
ناپسندیدن و خصومت از وایح اسفاط اجنه و بیماری مطربان و امردان
و تادیکی هوا و اگر مریخ مستعلی باشد فتنه در خوزستان و حریق و قتل
باران و اگر زهر مستعلی بود ملک زنان و کثرت خوارج در جبال بسیار
نم و حریق در بادیه عرب و سلاح حال اهل روم **اگر در اثر باشد**
دلاّت کند بر بسیاری باران که و سرما و بیماری زنان و وضو و قوت
در او باشد و سقوط اولاد اطعام و موت یکی از زنان ملوک و کثرت
در زمین مغرب و کثرت مریخ در ولایت حجاز و غلظت و غلام در طعام کرم
موتیج مستعلی بود شدت در عراق عرب و کوه باران و اگر زهر
مستعلی بود ملک بسیار بود و افتادن سرب و بسیار مریخ و باران
مفازة زهر مریخ در مثلثه ابله دلاّت کند بر فساد حال ایما و حیوانات
ابی و بیک حال زنان بدکار و سقط شدن اطفال و فساد در مایه
و مخالفت از وایح و بودن سرما و باران که در وقت خاصه کرده
و تدبیر و دودها شو و اختلاف هوا و افش نیانان و اضطرار
زنیها **اگر در سرطان باشد** دلاّت کند بر خلل صحر و سوسان و بی شرع
زنان و مشغولی ایشان بعل بد و اسقاط اجنه و بیماری خوابین و اهل
ملوب و بارانهای مخط در اماکن مستعدا و انکن در کربا و نیکی حال
عامه و افزون غنیمت و نیکی حال امر و اخبار و اگر مریخ مستعلی

خروج

خروج خوارج در جبال و رسیدن شرور از اعدا در خوزستان
و حرك زنان حامله و کوه باران و اگر زهر مستعلی بود موت
یکی از پادشاهان زادگان و غن و در جبال در عراق عرب و خرابی اید
مریخ اگر در مغرب باشد دلاّت کند بر کثرت باران و سرما و فتنه
فتنه و فجور خاصه در لشکر بایان و مردمان بد فعل و قتل و اجنه و علت
در دلاّت تناسل و ناله مغنیان و موت بعضی از زنان پادشاه و خروج
اهل جبال و خوزستان و ظهور اشیا شبنمه و قتل فواید مطربان و مرد
شدن عتقان و افند و دواب و رسوائی زنان و فضیض ایشان اگر
مریخ مستعلی بود حرك زنان پادشاه باشد و اهل جبال خراسان فساد
کند و اگر زهر مستعلی بود تجدید پادشاهی شود در روم و موت
ابنای پادشاه در زمین عراق و فساد اهل سواد **اگر در حوت باشد** دلاّت
کند بر فوت و الی شام و کثرت وجع و بیماری و موت در اغنیا و بسیار
باران و طغیان ایما و قتل فواید خوابین و مطربان و میل زنان لامرد
و وقوع نکاحها و بسیاری بانگ و طغیان ایما و قتل فواید خوابین
و مطربان و میل زنان و ریخ مسافران در یا و فتنه بر خوابین و قتل
و تعبیر حال هوا و زیارتی ایما اگر مریخ مستعلی بود سلا موی کثرت
از مباد و بسیار مریخ و مایه و اگر زهر مستعلی باشد حرك حکام بابل
بود و بسیار باران باشد **مفازة عطارد و مریخ در مثلثه ابله**
در روح انما حرك عطار در مریخ مطلقا دلاّت کند بر خوف و خطر

تجاه آمدن باد مسموم و تقویق امور دیولف و تکلیف رسیده بحال و غایت
 و تاراج و بیهوشی با زار اگر بوی مستعلی و غالب بود دلیل بر تعصب
 و سلاطین و استبدادی فتنه و مناقتنه بودن مردم با یکدیگر و حقد و
 و حرب و جنگ کردن و اگر عطار دستعلی بود دلیل بود بر مجامع و محاربه
 و ستیزه کردن و ناله ستی در مردم و بدبختی دروغ و شکایت و خطا و غمزه
مفاز عطار در بوی مستعلی دلالت کند بر ساختن حرب و حرکت لشکرها
 و غضب در سقاین در میان مردم و زحمت در باب علم و تجار و اهل بازاری
 و همت و غن و خبات منعی نان و متصدیان و محاسبه ایشان و بسیار
 اراجیف و اخبار دید و فتنه و غوغا خاصه در اقلیم سیم و ششم و سایر بلاد
 منسوب به بوی عطار و دوزدن در راه مغشوشه و فلوس و قلب و مناد
 طاران و طاران و بد فعلان و ظهور مدعیان کیمیا و غلبه دزدان
 و خشکی هوا و ظهور علامات اسمائنه و داغ و اب **اگر در حمل باشد**
 دلالت کند بر حرب در ولایت شام و عرب و قتل آب چشمها و قتل
 میانرا بنای پادشاه در ولایت روم و ترکستان و خروج لشکر از بلخ
 مغرب و فساد و غارت کردن و حدوث امراض از سعال و اوجاع بواسیر
 و در عدد بوق و باران و ساختن آلات حرب و رعیت مردم بینه و خست
 تجار و اهل بازاری و میدان و جمع شدن معرکه کیران و مستعدان و مناد
 ضیاع و اهل خفه اگر بوی مستعلی بود در زمین شام فتنه بود میان اهل
 روم و دشمن مجادله و مناقتنه اندیش و هلاک بزرگی در آن بلاد و انفاق

بوی

۷۸
 و خشم و بیماری و سختی کربا **اگر در بوی اسد باشد** دلالت کند
 بر کربا و خشکی هوا و بسیار شهاب و اخبار محدثه و اراجیف و حدیث خلق
 و خلا بوق و فساد معادن و عزت الت حوب و دستور و بیماریها و سفارضا
 و جادله و عماریه در زمین فارس و هلاک اعدای پادشاه و بخت در کتاب
 و در باب بقوش و حوب میان اهل مشرق و مغرب و ترک و از زانی
 بوده و کثرت ریاح با کبر در خبا و قتل با داران و کثرت کربا و منا زحمت
 میان اهل قلم و خدا و ندان صلاح و فقر بر و تشنج در میان ایشان و
 زبانه سپاه میان با اهل فضل و تقوی و تلف جهاد با اگر بوی مستعلی
 مستعلی بود موت یکی از فرماندهان روم باشد و کثرت امراض و عدل و موت
 جنیبا بود اگر عطار دستعلی بود بسیاری خون و ترس باشد و کثرت
 طاعون و موت در مملکت روم و مخالفت پسران پادان و موت اغنام
اگر در بوی اسد باشد دلالت کند بر فاش شدن اسرار و زراعت و کثرت
 و قتل خوابد ایشان و وقوع موافقات میان ایشان و کثرت اراجیف و قتل
 میان ملوک و قتال و صوت و فساد عدل و ملامت در بران و محاسبان
 و در باب فضل و کساد بازاریها و ستم بردگاری و بحث و مناظر میان اهل
 علم و اگر بوی مستعلی بود قتل باشد میان اهل عراق عرب و باری و ک
 و حدوث اهل علم و اگر بوی مستعلی بود قتل باشد میان اهل عراق
 عرب با داران و اگر عطار دستعلی بود قتل و خونریزی میان اهل مشرق
 و مغرب و کثرت و با و حسرت با دها **مفاز عطار در بوی مستعلی** خاک

دلالت کند بر خروج فضولان و بدی داهما و قلبه دزدان و طراران
 و فساد حال بخا در زمان دعا و کفی اطعمه و نباتات و آمدن کار و اینها
 و افتادن اراجیف و بدی حال تصویفان و وکلان و محاسبه اهل دیوان
 و اوقات دواب و نقصان بارزکی و ملال و بیرون اوقات بعضی حیوانات
 و خوف اهل قلم از لشکر یان و دعوی سوهنکان و سپه سالاران **اگر کسی**
بسیج بخیزد باشد فساد حال زنا و اوقات کا و کوسفتن و نباتات و
 اندوه و نجات اهل بازار و زبان در معاملات و ظهور کدبان و طراران
 و سوختن جا بهما و خبرها و اوقات و اوقات و دواب و ریخ حال و مویقت
 و بسیاری دروغ و قیمت و بدی حال هوا و فساد اکثر قاطبیم و کثرت
 موت در روم و بسیاری ابرها و سوسما و عزابت کتاب و مقونان و فوت
 و زبری و مخالفت خامه و خروج دعا یا بر اهل صلاح و اگر هیچ مستعلی
 بود فساد باشد در اکثر مواضع در موت در روم و باران و امکان برف
 در مواضع مستعد و اگر عطار و مستعلی باشد خوف و ترس و اول قتل
 باشد و حسن بادها و توسط بادان **اگر در سبیل باشد دلالت کند**
 بر فتنه و نزاع در فاسد و خوزستان در عراق عرب و موت ملکی صیقل
 و خوف و شدت در بعضی بلاد و روشک و کثرت غبار و استیلاء و حاررت
 بر زمینها و خصوصت اصحاب دیوان و ارباب صلاح و علیه کردند
 عوام و کثرت اراجیف و دزدیها و مکر و حیل و خلابی و برگشتن هوا
 و بسیاری التوب و عزت آن و موت یکی از اهل قلم و اگر مرغ

ستیا

مستعلی باشد خوب و مقالله بود میان ادمیان اهل فارس و مردم جبال و حکما
 و بسیاری دزدان و اگر عطار و مستعلی بود خونریزش و فساد باشد نزد
 و کثرت دزدان **اگر در صحن باشد** دلالت کند بر بسیاری اراجیف و ریخ
 نجات و اهل بازار و کثرت سخنان محال و دروغ و فوج لواطه و کثرت حیل
 و کارهای ناخوش و برگشتن هوا و ضعف نمازها و در حد برف و بارندگی
 و مویا و فوت یا شاهی در ولایت روم و کثرت مرض و فتنه و سبیه و سزا
 و موت کوسفتن و وقت ادهان و عصیر و اگر هیچ مستعلی بر دولت
 روم هلاک شود و کثرت بارندگی بود و اگر عطار و مستعلی بود حیرت و خطا
 و ترس بود در زمین روم و توسط بارندگی که **مفاتیح عطاره و مرغ**
منقلبه دلالت کند بر زحمت در بران و مستوفیان و اهل بازار و مشرفان
 و نجات و نجات اهل فضل و شمراد کثرت هیجاها و سخنان دروغ و
 بسیاری اراجیف و بیع دواب و برده و برگشتن هوا و بیماری و حیوانات
 و زحمت مردم از سوخ باد و صیخ و بر انداختن زمین بودن دزدیها و طرارها
 و نوشتن خطوط مزوره و غضبها بر اهل قلم و بیداد ظلم و رشک یان و خطا
 در عالجات اطبا و احکام بخوبی و بقید افتادن دزدان و خانیان و حسن
 بادها موم در وقت **اگر در جوی باشد** دلالت کند بر فساد حال خطاطان
 و نقاشان و قتل اشجار و تشویش مردم خاصه و بیرون اهل قلم و ثاجران
 و ارباب فضل و بیماری جوانان از صرع و سوخ باد و حصیه و فساد
 و دخترها و اندوه پیشه وران و نایابن داهما و بادهای زبان کار و خبرها

و کثرت لواط و فحش یکی از اولاد عوگ و متحد بد یکی از مردمان دهان
و عزل او در ناطق الخال و فرج خراج از جانب خراسان دفعه و نشو و نما
مردمان اگر مریخ مستعلی باشد مرکب بعضی از فرزندمان پادشاه باشد
و خروج لشکر یان از کوستان و محکمها بطرف خراسان و جستن بادها
و اگر عطارد مستعلی باشد فتنه و جنگ بود میان اهل دم و قلعه داران
و کوه نشینان **اگر در میزان باشد** دلالت کند بر فساد اهل ملوک بابل
و وقوع حریق در ناحیه مغرب و موت دران بلاد و مضرت رسیدن بکتاب
و ارباب نقوش و اندوه علماء و منصوران و ارباب دیوان و عزل ایشان بدخ
تجدان و اهل یازدها و اراجیف و عد و برق و بادها و ظلمها در سخنان
بیهوده و بدعتی خالی و بغیانت و جلیت مردم و شکست یافتن و انزاع و تلف
شدن مالها اگر مریخ مستعلی باشد مرکب فرزند پادشاهی طاریت شود
و بسیاری خوف ترس در بلاد و اهل بابل و جزوستان یا مردم بایه
و هلاک آن مردم اگر عطارد مستعلی باشد صلاح مردم روم باشد و برقی
در ناحیه عرب و کثرت باران و زرع و امکان زلزله **اگر در دلی باشد**
دلالت کند بر جنگ و یانک در میان مردم و خواست از غیبت و ظلم و ستم
بر اهل ضرر و اطلانات بجهت حساب و تممت و غز در میان مردم و ظهور
خائیان و نمائمان و عمال و تجار و برکشتن هوا و سرما و در وقت و هلاک
اهل سواحل از ولایات عرب و مرکب پادشاهی یا یکی از ارکان دولت
او بود و کثرت جبال و قتال و فتنه در اکثر بلاد و کثرت مرض و موت

در آن

و کثرت و بیساکه مریخ مستعلی بود مرکب در زمین فایز شیوخ یا بد
و افتادن فتنه و اگر عطارد مستعلی باشد بسیاری جبال باشد و افتادن
مرکب در روم و کثرت باد **مغز عطارد مریخ در دلت کند** بر فساد
کشتیها و اوفغان در مردم اراجیف و برخواستن تجارات و تاراجی و بیماری و سستی
اعصاب و تبک زنان و ریختن دماغ و ظلم و خواست و تممت و شر و عجز و فساد
ایها و کار زرها و عد و برق و هلاک حیوانات ای و رفتن بادها و ابرهای
مخالف و پراکنده مسافران و یازگان و زحمت و کلان و متصرفان **اگر در صفا**
باشد دلالت کند بر زلزله و خرابیها و فتنهها و در بحرهای و بیابان
اراجیف و دروغ و فساد و شدت داهها و در است بر آوردن قاطعان
طریق و فساد کشتیها و مسقی اعصاب و ظهور غارتان و زرافان و برکشتن
هوا و سختی تجار و اهل بازار و دوا و کثرت موت در مشرق و قتال میان
ملوک و اضطراب عوام و خرابی املاک و شدت حرارت و قلت میاه و فساد
در مجلس پادشاه و امراء و قلت فواید کتاب و موت در میان اهل
و کثرت فساد اغلام اگر مریخ مستعلی باشد عرب و فتنه بسیار باشد
و زلزله شهرها و سختی کربها و اگر عطارد مستعلی بود حدیث زلزله بود
و کثرت هوا و افتادن مرکب در میان مردم **اگر در عصر باشد** دلالت کند
بر موت در بلاد عرب و تسلط اهل جبال و ایشان و طغیان یافتن بر اکثر
اراضی و لایت ایشان و کثرت موت در ارم و شدت مرض و فساد
کتاب و رسل و کثرت مطن و خوف خلافت و ظلم اهل حرد و فساد

۱۱۴ و کشته می شود و کثرت لواط و عذرها کفایت و سخنات کذب و طعنت و خیانت از همه
نوع و بدگشتن هوا و فوسط حال حال و تجارت اگر برنج مستعمل بود جنگل حاکم
عراق عرب و بجم دست دهد و هلاک ملک بادیه بود و افتادن مرگ در مرد
و جستن بادها و اگر عطار دستعلی بود جنگ حاکم عراق عرب بادشمن
دست دهد و بیبیماری ابر و باران بود **اگر در برنج صفت باشد** لاله کند
بر بدی حال نصی فان و تجارت و اهل بازار و کسب و مطاعها و خیانت
و طعنت میان خلایق و اراجیف و بادها کند و افتادن حیوانات بیهوش
کشته می شود و غلبه هوا و غار به میان لشکر روم و اهل شرق و غرب شدن
مواضع کثیر و قتل و قتال در ارض حجاز و قوت کفار و موت و فنا
در کتاب و ادب و باور و فرج باران و برها و ریاح بارده و قتل میان اهل
اهل دنیا و اگر برنج مستعمل بود حرکت ملوک بود و سب میان مردم و با بیل
و این لطیف و اگر عطار دستعلی بود پیدا شدن کفر و کجاء بود و حرکت
مردم و کثرت باد و باران **مطالع برنج در مثلثات** برنج در برنج **اشک**
مغانه قمر و برنج دلیل است بر فتنه و کفایت و مناظر و نزاع در عوام بسیار
کذب و بیم و هراس در قلب خلایق و کدورت شاطرن و اهلجان و افتلا
هوا پس اگر برنج مستعمل بود ضرر ملک بابل باشد و کثرت قتال و فتنه
در اکثر بلاد و سبب بسیار موت در فارس و روم و قتیله سباع و
تقوت دواب و قتل نم و اگر قمر مستعمل باشد کثرت باران بود در وقت
مطالع برنج در مثلثات اچه دلالت کند بر حدوث امراض و زیارت

رما

شکلات

۱۱۵ کوما و غیره که هوا و حرکت لشکر بان و غم و اندوه مسافران و اراجیف بسیار
و حرکت در زمان و خبرهای پراکنده و بیبیماری تعظم **اگر در برنج باشد**
دلالت کند بر خصومت عوام و وهم زنان حامله و کفر فزاری و رسل و
اینها و مخالفت ازواج و بیخ الفغان و بیماری از حصبه و ابله و کسری هوا
در وقت و تشنه هم در میان لشکر بان و فساد و حیوانات و مرگ مملکت
بابل و غارت اموال و تلف شدن دواب و تشویش در میان عامه
و دست یافتن از باب سلاح و اگر برنج مستعمل بود در حال حاکم عراق
عرب بود و کثرت در ان ایت و بیماری و موت در فارس و اگر قمر
مستعمل باشد بسیاری باران بود در وقت **اگر در برنج اسد باشد**
دلالت کند مرگ پادشاه در ولایت مغرب و پراکنده اشراق در ان
بلاد و کثرت قتل و قتال از ضرر سباع و تلف شدن دواب و بیبیماری
هواد در وقت و اختلافت در در رسولان و جاسوسان و اندوه و غم
و زحمت میان و بلادهای محرف و امکان سرفیق و بیماری زنان عامه
و اگر برنج مستعمل بود اندک باران بود و اگر قمر مستعمل بود کثرت
باران و غم بود در وقت **اگر در برنج قوس باشد** دلالت کند بر رخسار
عوام از سپاهیان و محبوس رسل و جواسیس و اشفتگی کار زنان
امردان و افتادن اجناس مقلوبه و کرمی هوا در وقت و داغ کردن دنیا
و ارتکاب مردم بکار افش و کاهلی عوام در عبادات و کارهای دنیا و اگر
برنج مستعمل بود بیک ایها و باران باشد در وقت و اگر قمر مستعمل

بسیاری باران و آب بود در وقت **مفازت** **بامریخ در وقت خاک**
 دلالت کند بر نایب راهها و جنبش لشکریان و زردان و راه زنان و بیک
 حال مسافران و یازدگان و افند درختان و میوهها و تادریکی هوا در وقت
 و بیماری دزدان و کثرت ملک معاجات **اگر در برج میزان باشد**
 دلالت کند بر کثرت ارجیف و خیرها در وقت و درخ عامه و زنان حامله
 و اسقا اما اجنه و انجوانات و حضورت عوام الناس با سپاهیان
 و قشع رعایا و شکم مسافران از ظلم و زدان و تغییر هوا و فساد حال
 زنان ملوک و اشراف و بستگی کار با زاربان و بیماری از غلبه خون
 و رنگ بزرگی و شفقت و خاری رسیدن با اشراف و انفعال مردم آن
 و اوطان و اقل و اب و اگر مریخ مستعلی بود جنگ و گفتگوی در میان
 مردم بسیار بود و کمی باران و کراخ طعام و اگر مریخ مستعلی بود اسقا اما
 حمل بدش و کمی کشت و زرع و بسیاری باد و باران در وقت **اگر**
در برج سنبله باشد دلالت کند بر اجساد و دوزخ و ظلم بر اهل دیوان
 و تجار و زحمت اهل اسواق از سپاهیان و ادب اب و حسا کر و تباهی
 راهها و مجادله در میان عوام و عزت اسلحه و بیماری دوش بر کان
 و فسق زنان و درخ مسافران و بسیاری باد و باران و نم در وقت
 و اگر مریخ مستعلی باشد باران و نم بسیار باشد و اگر مریخ مستعلی
 بود میان پادشاه و مردم و عیب و فساد نزاع افتد و قحط با کثرت
 امطار و قحط یا بد **اگر در برج سنبله باشد** دلالت کند بر خوف و هراس عوام

از بهای

از سپاهیان و بد و فتنی بازارها و توقف مسافران و دشواری وضع حمل
 و میل هوا بر بردت و رطوبت در وقت و بینی حال مسافران و کمر خنک
 فوج و حواسیس و ضرر و فتنی بزرگی و جدوش فتنه و موت در مردم و اگر
 مریخ مستعلی باشد هلاکت یکی از بزرگان بابل و خوزستان باشد اگر مریخ
 مستعلی بود کثرت میانه و بسیاری طپوس بود **مفازت** **بامریخ در وقت خاک**
 دلالت کند بر ظهور علامات در هوا و زیادتی کوما و کمی نهار در وقت
 و کثرت دزدی و خیانت **اگر در برج میزان باشد** دلالت کند بر کثرت اخبار
 در وقت و فتنه و مجادله در میان عوام و اهل فضل و ارباب قلم و تجار و وزیران
 باد ها کوشش و ملال و نقصان مسافران از دزدان و قاطعان طریق و ظلم
 بر رعایا و معتزله و ملائک کتاب و رنگ بزرگی پس اگر مریخ مستعلی بود یکی
 از حکام عراق عیب و بابل بقصد و مکرز نصاب و نایب بود کرد اگر مریخ مستعلی
 بود صلاح اهل هوا و خوزستان بود و بسیاری خیز و بینی باران در وقت
اگر در برج سنبله باشد دلالت کند بر درخ زنان حامله و کسب باران و در زمانه
 رسولان و مسافران و افند طریقت و شوارع و کدورت اهل طرب و حتی
 پادها و ناسازگاری از و اوج و بیماری از هوا زکی و غلبه خون و وقت
 پادشاهی در دیار رعیه و طرف مشرق و کثرت هوام موزیه و تلف
 شدن دوات و توسط بارندگی و اگر مریخ مستعلی باشد کمی باران
 باشد و خشکی هوا و اگر مریخ مستعلی باشد باران بسیار در وقت
اگر در مردول باشد دلالت کند بر درخ و فقره ملوک و اکابر و بارها

عوام و ناله ایشان از بزرگان و ستم بزرگی از اعیان و غارت و رعد
 و برق و باران در وقت اگر مریخ مستعلی بود بزرگان باشد در عراق
 عرب و خوزستان و بسیاری فتنه و مکر و فساد و مردم و رعد و برق
 اگر مریخ مستعلی باشد بسیاری ایها بود و رعد و صاعقه **اگر در**
حوت باشد دلالت کند بر درخ مسافران و افند کشتهها و زیان زان
 و مکر و عوام و بسیاری بخارات تیرم و تکدر هوا و کدورت علمای و
 اشراف و مکر حیوانات لیه و بدحالی صیادان در دیار و جوت تجار و هلاکت
 بزرگی و فتنه و غارت و بسیار دزد و ولایت بود و کوهستان آن
 و بارندگی در وقت و بدید آمدن در زمینها و اگر مریخ مستعلی بود هلاکت
 مردم بابل و فساد بود اگر مریخ مستعلی بود باد و باران بسیار بود **مفازت**
بامریخ در وقت خاک **مفازت** **بامریخ در وقت خاک**
 عطا و زهره و مقلان **مفازت** **بامریخ در وقت خاک** **مفازت** **بامریخ در وقت خاک**
 هوا و جستن یا دها در تاهستان و سوری در زمستان و رغبت مردم
 بعلم موثقی و تصویب و نقوش او ان مختلف و وضع رسوم مطبوعه و لطیف
 و اخبار خوش بزرگ زهره مستعلی بود دلالت بر خوشدلی مردم و انفا
 دزدان در کارها و عفت جوانان و رغبت ایشان بطاعت و عبادت
 و روزی بازار برده و عظم و طایفه و اگر عطارد و قالم و مستعلی باشد
 دلیل بود بر کثرت تحصیل علوم و رغبت مردم بر فزون صنایع و قیصر
 و اعتدال خرابیها و خوش سلوکی حال مردم و رونق بازارها و خوش

سرد و زدنم و باران و رعد و برق در وقت و بدحالی مسافران و خوف
 و نایب راهها و کمر خنک و حواسیس و انجمنی زان و بیماری علمای کثرت
 جوان و فتنه و مجادله در عوام الناس اگر مریخ مستعلی باشد کمی باران
 و نم بود اگر مریخ مستعلی بود بسیاری نم و باران بود در وقت **مفازت** **بامریخ در وقت خاک**
مریخ در وقت خاک دلالت کند بر خوف خرمایندمان و حرکت ایشان
 و دشواری در کشتهها و بدی حال مسافران و فساد درخ و ماهی و نقصان
 جانوران و رعد و برق و تادریکی هوا در وقت **اگر در سرطان باشد**
 دلالت کند بر غوغای عوام و فساد و بدکاران و زحمت مسافران در باران
 ارتفاعات مجازات و دشواری وضع حمل و فساد ایها و تباهی که هوا در وقت
 عوام الناس و هراس در مردم و غوغا و گفت و گوی و نمان و فساد بزرگان
 و زنی ایشان و نم باران و رعد و برق در وقت و سوب و فتنه بزرگی
 خرمایندمان و فقره ملوک مال دنیا و رابر لشکریان و اهل حرب و قصد
 سعدین میکد بکمر و غرق سفین و این در وقت مسالوی کلیه و جزئی
 و فضول تجار و اجماعات و استقبالات اکثر اوجوه باشد اگر مریخ
 مستعلی باشد باران و نم بسیار بود و اگر مریخ مستعلی بود بسیار
 سوزش بود در اکثر بلاد و موت مردم بیشتر در فاس باشد و مردم
 و خشکی هوا **اگر در عقرب باشد** دلالت کند بر خوف مسافران خاصه
 در مسافران در دیار و قید جا سوسان و عجزت ایها و پیدایش نجاتها
 و کدورت هوا و افند زنان و بیماری ایشان و حضورت از و اوج و محبوب

عوام

مستعلی باشد قصد مردم باشد و اکثر نا حیات و با زندگی و اینکه
 ارتفاعات **مفاز عطار** و **مفاز قمر** دلالت کند بر اجابت مسافران **مفاز**
 بیع جواهری و معنوی باغات و بساطین و موز و میوه و باغچه
 و سرما در وقت و در وقت خاران و ملاط و غواصان و صلاح حال عا
 و فراخی طعام و شادی اهل صنعت و ملهو و طرب در عامه مردم سفله و
 عداوت انگریزی زنود و آبش **اگر در بیج سلطان باشد** دلالت کند بر موت
 دلبله و قتل و مشرق و روم و پیشی در زنان و مرد و بوق باشد و امکا
 بازان و باد های خوش و زو اگر زهر مستعلی باشد خوبه باشد در زمین
 با بل و بول و دلالت روم خاصه زنان و کثرت معد و بوق بود اگر عطار
 مستعلی بود و مردم مزاج و بر زکرات بود و اتفاق افتادن زو
 خود میان دو جماعت **اگر در عفرین باشد** دلالت کند بر یکی
 حال زنان و بازرگانان و کثرت فواحش و سیریکه و بیبیا امردان و رونق خا
 و مقهران و رسیدن مسافران دریا و بارندگی سخت و قوت پادشاهی
 و جزای بعضی از خرابی و مواضع قتل و سخته و زوری و کمبود و بر آنکه
 شدن لشکرهای و سلامت زنان حامله و اطفال و در عدد و بوق اگر
 مستعلی باشد موت خاکرمایل بود و قتل بسیار و در عدد و بوق و با
 و زلزله و اگر عطار مستعلی بود کثرت در زنان بود و اگر کسی که شدت
 لشکرها و عزم مردم جبال بطرف از سینه **اگر در بیج باشد** دلالت کند
 بر موافقت زنان و مردان و مطربان و رعیت مردم ملهو و لب و آمدن

اخیر

امطار مفید و صلاح احوال مردم و عدل سلاطین و در عدد و بوق خراب
 و زیاده شدن اهل و جوب در زمین زکسان و هرک بسیار و اگر زهر
 مستعلی بود و جوب ترک بود در خراسان و نیکی با و با دانه **مفاز قمر**
بازهره و مژگان **اگر در بیج سلطان باشد** دلالت کند بر حال عامه
 زیاده کشت و زرع و فراخی معاش و رغبت مردم بنکاح و شندن
 اصوات و الحان و لعب نزد و شطرنج و توجیه کردن دین مطبوع و ماکول
 باشد و لطایف و تغنی و نوئم و بازان بسیار و سرما در وقت پس هر
 مستعلی باشد دلالت کند بر کثرت امطار در وقت اگر قمر مستعلی
 باشد تواند راجح خوبی بود و کثرت نم و سیما در بیج صیفی **نکته**
 طاسب یکی که بد که اگر قمر مقدار زهر باشد و قبل از او خراب
 کند و در حال و وی قی باشد و قبل از قمر هذب شود و خیر و صلاح
 حال خلایق بود و اگر قمر مقدار مشغری و مشغری سخت الشعاع
 بود قبل از قمر خراب و بکند ملک مغرب هلاک شود **مفاز قمر**
در مژگان دلالت کند بر بیماری زنان و در وقت بیفرما و اختلا
 هوا و معامله کردن غلبه بسلاطین و خواجه معظله و نیکی بزاج هو
 نرخوا و بیماری مسافران **اگر در بیج حمل باشد** دلالت کند بر ابرو
 کدورت هوا و بارندگی و بیع و شواش و بیه و زدن در هوا و وقوع
 مهمانی و زفاف و معاشرت و شادی عوام و رسولان و زنان حامله
 و کثرت تولد و تناسل و بارانهای نافع و ارزندگی و عموم و خبا

ایشان در سورهها و ضیاء فیهما و برادران کادها بر است و لغیا نیک و اگر
 زهر مستعلی باشد بازان و نم بسیار باشد و اگر قمر مستعلی باشد و
 همان باشد **اگر در عفرین باشد** دلالت کند بر بدکاری خاران و اهل
 فسق و زیاده شدن آنها و سرما و سلامت زنان حامله و کثرت ابرو و بازان
 در وقت و سینه حال زنان بزرگ و ضرر و ماندن مسافران و رسولان و بیض
 خاطر زنان و بیماری اهل و بیوی و خدمت صا این طریق و شوارع اگر زهر
 مستعلی باشد بازان و نم بسیار بود اگر قمر مستعلی مثل استقله زهر
 باشد **اگر در حوت باشد** دلالت کند بر کثرت بارندگی و سیلها و جمعیت
 خواتین و طرب در بزرگان و ابشران و ائمه و قضا و فرج عوام الناس
 و نیکی کشت و زرع و رعیت مردم بنکاح و تغنی هوا و تدا ایدای قزالت
 و عبود و سردی هوا و فایده و نفع مسافران دریا و خزا در ولایت بیع
 و کثرت مرغ و ماهی و اگر زهر مستعلی باشد نم و قوت بسیار بود
 قمر مستعلی بود چه چنان بود **نکته** **مفاز قمر** **مفاز قمر**
در بیج مطلقا دلالت کند بر طلب کردن مردم تعلیم علوم و تحقیق و تقنی
 مسائل و سعی و تبلیغ نمودن و وسیل کردن به خود بدعتی و کارها **مفاز قمر**
بازهره و مژگان دلالت کند بر خیر کردن سلاطین و فرماندهان و تورد
 رسولان و جاسوسان و ارسال نامهها در اطراف با طرف و تکمیل الامت
 و شوقش و اراجیف **اگر در حمل باشد** دلالت کند بر خیر کردن سلاطین و
 در هرات بر بسیاری با دها و خبرهای مختلف و آمدن رسولان

نامهای و قهر نامهای و میل مردم به شعر و خط و تقاضای و صنایع دقیقه
 و آمدن اخبار نامه جایت و نیکی حال و بیوان و طرب در ایشان و فرج
 و اگر زهر مستعلی بود بازان اندک بود اگر قمر مستعلی بود با دهای سخت
 حیدر **اگر مبران باشد** دلالت کند بر طرب در زنان و راستن مجالس
 و وقوع سورهها و جشنها و قدوم مسافران و رونق ارباب و ایام و اوطا
 و اهل طرب و فوج نکامها و دیکوشی اهل اسفار و وزیدن نایها و
 خواتین و صحبت بیاران و فوت و دشمنی کان و احتمال هوا در وقت
 اگر زهر مستعلی بود احتمال هوا و اگر قمر مستعلی باشد بسیاری **اگر**
در دل باشد دلالت کند بر حدوث بیف و با د بازان و کساد بازاها
 و شادی در میان عوام و شیوع ضیاء فیهما بر تقلید و میل مشایخ و حکا
 بیشتر و تراش و قوت حال خاندهای قدیم و بر آمدن نکامها و کثرت
 اخبار و سلامت مسافران و زنان اگر زهر مستعلی باشد بسیاری
 باشد و اگر قمر مستعلی باشد عدد و بوق و بازان بود **مفاز قمر**
در مژگان دلالت کند بر وقت و مدار در میان رفقا و صا حیوان و با
 و رواج بازاها و بد حالی جوانان ای و رفتن ایهای مختلف الاوان
 و با دها **اگر در بیج سلطان باشد** دلالت کند بر کثرت و خورجوا هر یک
 حال اسفار و متور دین و شفقت ایشان از سفر دریا و طرب در عوام
 و نیکی حال کشتیها و بسیاری سورهها و ضیاء فیهما و عثرت و نشاط
 و فوت حال شاطران و قاصدان و فرج زنان و اهل طرب و جمع شدن

ایضا

نیک خاصه در مشرق و اکثر زهر مستعمل بود باران و باد بسیار آید و کس
 قهر مستعملی باد جنوبی بسیار جهد **اکرم اسد باشد** دلالت کند بر کثرت
 تراوت و رطوبت و اعتدال هوا و بر آمدن نکاحها و طرب در ملوک و
 خواتین و در زنان آلات نبت ساختن دجها و کثرت منکحت و مواملت
 و عیش و طرب در ملوک و سروران و زدن سکه نو و قوت حال خواتین
 بزنگ جمعیت زنان و اهل طرب و رفعت عوام بموضع نزه و کثرت سیر
 و کشت و حرکت رسولان و بریدان و زیادتی میاه اکثر زهر مستعمل
 باران کثرت آید و اکثر قهر مستعملی باشد در مواضع مستعمل بسیار
اکرم فرس باشد دلالت کند بر سلامتی مسافران و خوش شدن رسولان و صلح
 عامه و فرح زنان و احردان و باران که و سرما و سوب میان اهل فارس
 و روم و کثرت دزدان و اسقاط جهل و افت دو آب و مخالفت مردم و فساد
 حال افعال و عشوت و تشاط میان علما و وزرا و سادات و قضاة و دل
 مردم بخیرات و اظهار صلاح و بیع بوده و دولتی در هم و زدن سکه نو
 و اجتماع مردم در مجالس قضاة اکثر زهر مستعملی بود بسیاری غم و رعد
 و برق و اکثر قهر مستعملی بود مثل استعلاء زهر بود **مفاسر قز با زهر**
منله خاکی دلالت کند بر نیکی حال بنات و ذرع و در دولت با زادهای و نیک
 حال عامه و خشکی کبانه و کمی نم نماد در تابستان و خزان **اکرم بروج**
قز با سده دلالت کند بر فتنه و دزدی و زهر فارس و موت یکی از حکام
 انجا و بسیاری دزدان و اندک کشت و زرع و حرکت کا و **اکرم بروج**

سبز

اکرم سنبلیله دلالت کند بر حوب میان اهل فارس و در روم و اسقاط
 حمل و رفت و وام و نیکی باران و اهل طرب و در باب موسیقی و اهل یازد
 و قوت حال مسافران و میکان و جاسوسان و نکاحها بز در و طرب در روز
 و در باب قلم و رسیدن اخبار و بیع برده و دو آب اکثر زهر مستعملی باشد
 باران بسیار آید و اکثر قهر مستعملی باشد دزدان بسیار باشد و بزرگ
 کا و کوش سفند بود و کمی کشت و زرع در فارس **اکرم حوت باشد**
 دلالت کند بر قوت حال مسافران و صلح میان خلافت و فتح طرق و فتح
 و سرما و باران که و ظلمت هوا و بیخ بند و خلافت مز درین اندامها بخورد
 و رسیدن مساکن و اوطان و نیکی حال کشت و زرع و بیع برده و ستوران
 و انقلاب حال کشت و زرع و بیع برده و ستوران و انقلاب حال عامه
 و زدن و خورد در میان اهل فارس و در روم و اسقاط اجنه و تقوی و
 قوت یکی از بزرگان روم و اکثر زهر مستعملی بود باران کمتر آید
 و اکثر قهر مستعملی باشد جنگ و مجادله باشد در فارس و بسیار
 دزدان و حرکت کا و خوش باشد و اندک کشت **مفاسر قز زهر در غنله**
هما دلالت کند بر بیماری در میان علما و اهل فضل و زنان
 حامله و سستی بارانها و اعتدال هوا و حسن بارانها و برکتها و
مفاسر قز با زهر در حوت دلالت کند بر نیکی حال عامه و رغبت نمودن
 به نکاح و فساد مادران فرزندان خود و دشمنی و بیکی حال دو آب
 و بارانهای بسیار و رسیدن خبرها در دست و راست و نوشتن محمد

وتیری باز از قضا بان و بیع و شرای برده و صلاح دینک شدن هوا
 و زیرک خلافت و بسیاری مزاج و هزل شعر و طواری و تغییر هوا
 و بخارهای و نوشتن عهدنامهها و رونق بنیر کاران و اگر عطار مستعمل
 باشد ملک با بل را می و ج باشد اگر قمر مستعمل باشد بازان بسیار بار و باد
 اید **اگر در بروج اسد باشد** دلالت کند بر حرکت ملوک و سلاطین و رسیدن
 رسل و رسائل از جانب یکی از سلاطین و اخبار از جانب بزرگان و ج
 جواهر معدنه و طلب مال کردن حکام و زیادتی مشغول و عمل اشرار
 و نوشتن اشعار از دیوان سلاطین و رفتن با دهای کرم و رسیدن توکل
 و مقربین و رواج بازارها و غلو عامه و بیماری مردم و جستن با د
 کرم و اگر عطار مستعمل بود ملک بسیاری بود و ظم و سلب و هبوط بیاج
 و اگر قمر مستعمل بود مردم بسیار بود موت شیوع یابد و کجی بازان و مشغول
 هیوب ریاح بود **اگر در قمر مستعمل** دلالت کند بر بردت هوا و خشکی و بیج
 بند و نزد سلاطین و رسولان و مسافران و حدوث اخبار مختلفه بیع
 برده و حیوانات ستم شکافته و رونق اهل حرمه و رسیدن مسافران و بیجا
 و مناظر دیوانه و شرعی و نوشتن فتاوی و خلاصه مجوسان و
 ملکی و دیگری از سواصل و اگر عطار مستعمل بود دشمنی از میان
 مردم و کثرت بازان و اگر قمر مستعمل بود بسیاری بهمانا باشد و موت
 یکی از حکام کناره در با مفاخره **اگر در قمر مستعمل** دلالت کند بر
 طعام و شراب و خشکی هوا و در زمستان **اگر در بروج قمر باشد** دلالت

کند

از ریزش غریب

کند بر نقصان گیاه و توسط بارندگی و بسیاری ارجیف و وقوع هیوا
 و بیع مطعومات و تود و عمارت و زرع و آمدن مسافران و شادی عمار
 و کشادی کادها و فراخی نعمت و بازارها و رواج کار اهل اسواق
 و بسیاری عمارت و زراعت و خشکی هوا و تا دیکی و اگر عطار مستعمل
 باشد تولد و تناسل بسیار بود و نقصان گیاه باشد و توسط باران
اگر در سنبله باشد دلالت کند بر رواج بازارها و کثرت معاملات
 و آمدن کاروانها و رسولان و میل مردم بکبابات و دیوایات و قصه
 و داستان و نیکی حال بزرگان و آمدن اخبار صحیح و رونق دیوانیان
 و اهل اسواق و بیع غله و حیوانات و برده و کتاب و انظار حال کتاب
 و رونق طباط و اهل تقیم و اگر عطار مستعمل بود علی الاصل هیوب
 ریاح بود و اگر قمر مستعمل بود بازان میان بر بود **اگر در بروج جگر باشد**
 دلالت کند بر ضرر و ماندن مسافران و بیگان و بیع ستوران و برده و
 اختلاف هوا و شدت و سردی و سخت و حکمت و نیکی حال اکابر و بلند
 نوزخها و تغییر حال عامه و تزیین بازارها و بارندگی و منفعت متردین
 و زبیدن نسایم با دده و عزت طعام و رسوم و محاسن و ارغان و کرم
 عطار مستعمل باشد بم بسیار بود و اگر قمر مستعمل بود خشکی هوا
 و کجی بم باشد **مفاتیح عطار در سنبله** دلالت کند بر رواج
 کار صنایع و عملداران و دیوان و فراخی طعام و شراب و خشکی هوا
اگر در بروج با سنبله دلالت کند بر کثرت تعلیم و تقسیم و ارسال و سلب

در سنبله دلالت کند بر رونق کارهای عمال و مسافران و سفرهای
 سلیم و بیماری اطفال و رفتن ابرو و این و فرستادن رسولان و تقسیم
 و حرکت لشکرها و توفیق ارجیف میان مسافران و بدلی حال حیوانات
 از هر نوعی و آمدن بازنای بوقت و فراخی طعام و شراب **اگر در بروج جگر**
باشد دلالت کند بر ارسال بیگان و قاصدان و آمدن کشتیها و بیع
 جواهر رایج و بارندگی در مواضع مستعد و تا دیکی هوا و رواج کار و رفتن
 و رونق بازرگانان و تیزی بازارها و خواندن اشعار و حکایات و نیکی
 حال زنان و اصباط و طرب و رغبت مردم بعلوم و آمدن با دسوم در بار
 عرب اگر عطار مستعمل بود طول عیش پادشاه روم بود و کثرت رطوبات
 و زیادتی میاه و اگر قمر مستعمل بود مدار آنها بود و توسط بارندگی
 ریاح متواتر **اگر در قمر مستعمل** دلالت کند بر ارتفاع بخارات و
 و کدورت هوا و افتادن ارجیف و مناد و حال مسافران و رسولان
 بالعت و روه و کثرت ارجیف و تیزی بازارها و سردی و جری و فریخت
 و اسلحه و موت کودکان و زنان و اگر عطار مستعمل باشد اهل
 رقه و موصل با مردم خوزستان و اهوان نزاع و جدال نمایند و بازان
 و باد باشد و اگر قمر مستعمل بود مردم و رطوبت بود و ظم و سلب از علما
 اشری و سرخی **اگر در بروج سنبله** دلالت کند بر وقوع قضایای شرعی
 و اصلاح بسین و حدوث اطوار ناهمه و وقوع ضیافتها و رسیدن مسافران
 و تیزی هوا و دعویها و گفتگوی مردم و انتقال و انقلاب حال بزرگان و کرم

و رسائل در اطراف و نیکی حال مسافران و تجار و ضلاد هوا و زبیدن
 با دها و حدوث منازعت میان اهل علم و شادی عمال و متصرفان و کرم
 زنان و بیکارداشتن صحبها و افزونی استیما بنیجات و سایر اعمال غریبه
 و بیع و شراب برده و دیوای و رواج بازار کتاب و آمدن کشتیها و بیع
 و رواج کار عامه و جستن بر رطوبت هوا و رونق کادفتاشان اگر عطار
 مستعمل بود جستن با دها و آمدن طح و اگر قمر مستعمل باشد
 جستن با دها و توسط بازان **اگر در میزان باشد** دلالت کند بر هیوب
 ریاح مضطرب و بیج برده سفید گشت و رطوبت هوا و آمدن اخبار سار
 و رونق کار شعر او ندما و اهل مزامیر و اونا و دوسق میان دختران
 و بیجان و رواج بازار آهسته و غطر و رغبت زنان بقتن و وضق
 و حرکت مسافران و اجتماع مردم بخالات و میل هوا بخشکی و امکان بازا
 و سلاطین و عزت حال بازرگانان و سواد ایشان در معاملات و سخن
 کشت و زرع و اگر عطار مستعمل بود نیکی بازان بود و بسیاری نم و
 برودت هوا باشد **اگر در دلی باشد** دلالت کند بر با دها مختلف
 و خوف عوام الناس و اخبار هایله و بسیاری بحث علوم دقیقه و طلب
 طلسمات و نوشتن هیواکل و آمدن و شد شاطرن و آمدن خبرهای
 کوناگون و تغییر هوا و سرما و حرکت تجار و فتنه در روم و صلاح گیاه
 و کثرت اطوار و منایها و اگر عطار مستعمل باشد حضورت باشد
 میان اهل خوزستان و جستن با دهای بسیار **مفاتیح عطار در بروج**

در بروج

سفاین و در وقت جهادان و دنیا و ساخته شدن کارها شریعی و خلاصی
 محوسان از حبس قضا و انقلاب حال سادت و علماء و بیادری و کورگان
 و پرده کان و زیاده شدن جاه و زرا و اگر عطار مستعلی بود حیرت یار و
 بود در طرف مشرق و نقصان اجها و اگر هم مستعلی بود عرفان نسیم و
 و یارانهای نافع و زیاده شدن اب و در ظاهرها باشد **تلبه** استعلاء
 اصطلاح اهل این فن است از اعست آنچه بگوات مگر و شد اشاره به یک نوع
 که بیانش اینجا مناسب است که هر کوب از و کوب متقارن که بزد و و
 از تلبه باشد و هم چنین موزون و پرش با وج از ان کوب دیگر مستعلی باشد
 بران دیگر و بعضی تلبه و یوا بیشتر احتیاج میکنند و حق است که هر دو را
 معتبر دانند و اگر اتفاق افتد هر کوبی که در هر دو امر مساوی باشد
 آنکه صاف عد باشد غالب بود آنکه عرضش شالی بود مستعلی باشد هر آنکه
 جنوبی بود و اگر هر دو شالی بود آنکه عرضش بیشتر بود مستعلی و اگر هر دو
 جنوبی بودند آنکه هر دو شمالی یا جنوبی باشند هر دو شمالی باشند آنکه
 عرضش بیشتر باشد مستعلی بود و اگر هر دو جنوبی اند آنکه عرضش کم بود
 مستعلی بود **تلبه** اتصال مجرم اوی است و اتصال نظر هر چند ان نظر
 بحسب زمان از تلبه بود چه نصیح کرده اند که اقتضای مقارنه تاثر سماع
 دل باطل کند بد و ن عکس **تلبه** معلوم بود که هر دو کوب مقارن
 بی یک بروج حلول نکند اشر جماعت ایشان ضعیف بود هر چند اتصال
 محقق شدن باشد **فصل ششم در احکام قران از غیرها تلبه** چون در کوب

با بزرگ

با یکدیگر قران کنند اگر یک کوب زیاده قصد مقارنت ایشان کند
 حکم ان قران متفاوت باشد و هم چنین اگر قصد نظر دیگر کند اما
 از نظر کم از مقدارند باشد و قوام احکام ان مجرد از مضمون است که چیزی
 تاکید ان را نیکو نام کند و بعضی که بر تو دست دهد مخصوص ماه
 نداند بلکه گمانش بسال رسد اعم از آنکه پیش از امتزاج او کند یا بعد
 یا حکم بعضی قرانات غیر متناهی و در بروج اشاعت که هر حکم ابراد
 نموده ذکر کنیم تا طالب این فن را مؤثره و متوری باشد و قیاس آنچه مذکور
 بنام شد انان تواند کرد **مقارنه مشرق و مغرب** در اولت کند بر حسن
 حال ادعیان در جمیع بلاد و افاق و کثرت بروت و از ان کوسفت و بسید
 ایشان و رفعت و عزیت زنان و حواتین معظمه و بلند بی حال کتاب و
 نزد ملوک و عظما و کرام **مقارنه مشرق و مغرب** در اولت کند بر
 بعضی از ملوک از حاکم خود بجانب بلاد غیر و وقوع امراض در زمان
 خاصه در پادشاهان و اشراف و اکا بود رخ زنان و همچنان سودا بود
 در سوا و تلف شدن بهایم **مقارنه مشرق و مغرب** در اولت کند
 کند بر اقرباء و کذب و ارفاد در میان مردم در هر چه و در بلاد و اولت
 و هلاک اشراف بحکم ملوک و رفعت مردم سفله و زینت ایشان و
 جمعی از جبال در بنای سحر پادشاهان و بسیاری مکت و طولیضا
 ایشان در مالک **مقارنه مشرق و مغرب** در بروج چون اولت کند
 بر غنا و مال کتاب و اکثر زحل نیز را مل باشد کتاب و اهل فاقه متبدل



با ایشان ناظر باشد هر انبه قران عظمی بود که پادشاهی را تو لکند
 که خادج و اهل فضا را بر اندازد و بر انداخته اند و الله اعلم بربطیاع
 متب غنی منا ند که قرانات کواکب مثالی و غیر مثالی یکصد و بیست
 نوع است و چنانچه بطلمیوس در کلنجاء و دم ارتکاب ثمره الفلك آورده
 باین نوع عبادت لا تقبل عن الامم الا شیة والعشیرین قران الالکواکب
 المخبیره و الذین فادینها علی اکثر ما نفع فی عالم الکلون و القضاة از جمله
 این حدیث قران یک مثالی باشد و سی و پنج ثلاثه و حین قد روی
 بیت و یک خماسی و هفت سداسی و یک سباعی و تفصیل ان سلطات
 المحققین در شرح مشم ابراد نموده و احکام شناسات است که بر این
 ترتیب است هر چه تمام تر مذکور نمودیم و از باقی بنی شمه نقلی شد که
 چه آنها را مفصلا ابراد کنیم بکثرت سعاد و تطویل کلام منجر می شود و
 از عرض و مقصود باز میمانیم لیکن بیاید دانست که ان این قرانات هر که
 کن اتفاق افتد تا ثیر ان بیشتر دهد پس در از تر بود پس از هر عظیم تر
 قران سباعی باشد که دلیل طوفان است و انقلابات کلی بود و بیشتر
 عظیمه از ان حاصل کرد چه اگر در یک کج و یکصد جمع شود و یکصد
 شش کوب هم تر کرد و در پنج بخش غالب کردند بر دو سعد چه زحل و بروج
 خیرات بخشد و نظر مژمین خیرات بخشد و سوم بخش اند و اجتماع این کواکب
 در این حال باشد و عطا ذهور از کوفی تر بیند مجد و معاد ان شود
 پس بخش پنج غالب شوند بر سعد بن اغلب کرد و شد و شر عظیم حاصل

ابر

اید ان مزاج ان خمس که مستعلی باشد و از مزاج و در وجه که این قسم اجتماع
 دوی باشد اما اینکه در یک درجه جمع شوند اوری است نادانان و اوتق
 در دیگر در یک بروج ممکن و شش کوب بسیار مشاهیر شدن و چنانکه
 بزکان اشاده بان کرده اند و تا پیش کواکب دیدیم در حوت ان سال
 نهصد و نود و هجری به و شش دیدیم در قوس در سال هزار و دوازده هجری
 و چهار و پنج بکرات مشاهده کردیم پس اگر این اوضاع خیرت و تحویل بود
 با فضلی افتد عظیم الاثر باشد و اگر شخصی بوطالع ان بروج متولد شود
 اگر اکتی از تزاد و در دبان ملوک باشد پادشاهی بزرگ کرد و در اقام
 در حکم او و در الله اعلم و لیس مع الی ما کتا بعد و شانه **باب ششم در احکام
 نظرات کواکب** **مقارنه مشرق و مغرب** در اولت کند بر غنا و مال کتاب
 و این فصل است اول بابا به داشت که نظر در کوب که اتفاق افتد
 در هر موضع بر طالع باشد چه بعضی بروج کواکب و اوری کند و بعضی
 ضعیف و مقتضی نظر ایشان تفاوت کند و ابضا نظرات از جهت
 و استقامت و اقامت و قبول و در قبول و غیرها متفاوت باشد و
 حکم ان مجرد از مضمون بود و باید آنچه مقدر بود و اشاره خوام نمود
فصل اول در احکام کواکب **مقارنه مشرق و مغرب**
در اولت کند بر غنا و مال کتاب و اعیان دولت
 و وزراء و شفقت ایشان بر دوسا و صحرا نشینان و اهل ملاح و جبال
 و اصلاح بزرگتر امور در رعیت پادشاهان و حکام بعدل و میل خلاقین

در اول در احکام کواکب و نظرات

شوند و احوال دو او بن منقلب کرد و در خواجه نزد پادشاه بیرون آید
و نریضا ایزان شود و هلال طیب و باشد و ظهور و عید **مقارنه زحل و مشتری**
و عطارد و زحل در هر طالع دلالت کند بر قلت خبر در جمیع مواضع و خوف از سلاطین
و ترس بعضی مردم از بعضی دیگر و انزاع ادمیان و ظهور علامات
در هوا و زلزله و ضعف و فساد و سیر و قلت صید **مقارنه زحل و قمر**
در اسد دلالت کند بر قصد ملوک و فتن و فساد بعضی از فرماندهان
و بیساکر کرمانا و شدت آن **مقارنه زحل و زحل و عطارد** دلالت کند بر
ذرع و اکثر شمس و قمر با ایشان بود دلالت کند بر مکابره ملوک در اخذ
مال اموال رعا یا و کثرت فساد زنان و اکثر نسبت با ایشان بود دلالت کند
بر آنکسان شمس از تجارت و خبارات و حرم بیاضه اشرف مردم بقدر
رغبت حزن یا و اکثر زهرم با ایشان بود دلالت کند بر کثرت آب و خوف
ماهی **مقارنه مشتری و زحل و قمر** دلالت کند بر نیک باران ها و بارانها
و کثرت نم و فساد مال هواد و ارتفاع تجارت و فساد بعضی زلزله خاصه
در احوال سال و موت مردم صلاح و برین دار و ارباب عبادت و کثرت
بخارستان زحل و زحل و زحل در عقرب دلالت کند بر کثرت صیاح سیمای
ذباب و بسیاری هوا خاصه عقرب و جدا افتادن پادشاهی از لشکر و
و ارای خود و وجود و ظلم در مقام و اکثر زحل و مشتری و قمر
باشد بد و زهرم دلالت بر کثرت باران و اکثر مواضع و وفود میاه
مقارنه زحل و مشتری و عطارد و قمر در قوس دلالت کند بر غزشت

کشتیها

کشتیها و کثرت بحر ملوک و ارتفاع اشرف و کتاب و اصحاب خراب و نجوم
مقارنه زحل و شمس و عطارد در جدی دلالت کند بر حدیث برض و حرام و حرام
که محتاج بشکافتن و داغ باشد در ملوک و باعیان دولت و کثرت برق و بلج
و خبار و بسیاری دزدان مقارنه زحل و زحل و مشتری و قمر در ذل و دلالت کند بر
بارانی و کثرت آب چشمها و موت در خلافت و قطع طرق بر مسافران و کثرت
سحاب بی باران مقارنه زحل و زحل و شمس در حوت دلالت کند بر قلت
انبار و کثرت صید در با و آمدن مملکت و اکثر مشتری با ایشان بود تغییر مملکت
موسط بود و اکثر شمس با ایشان و بخس شود بر تخریب دلالت کند بر موت
اشرف و عظام و قتل یا قوت یکی از ملوک و اکثر زحل و زحل مقارنه
شوند و از شمس مقصوف شوند و بعبار و قران کنند و مشتری متصل
شوند دلالت کند بر انشال یکی حال زنان و خوشی معاشرت با این
نابردان و متابعت و مطاوعت نمودن **تنبیه** اگر زحل و مشتری
در برج باشند و هر یک در برج دیگر منفرد حاسب یکی گوید پادشاه
بر دشمن ظفر یا بد و اگر در برج متعلق پادشاه باشند بر عکس اگر در
دشمن باشند **تنبیه** اجتماع دو کواکب یا زیاد از کواکب ریاح در برج
هوا بر دلالت کند بر کثرت ریاح عاصف و کواکب ریاح شمس است
و عطارد و مشتری و اکثر کواکب در حوت و مثلثات او جمع شوند
دلالت کند بر کثرت باران چنانکه باعث حضرت شوند **تنبیه** اگر مشتری
بلخی که بد که هرگاه ثلثه علویه در یک برج یا یکدیگر جمع شوند و شمس

بجزرات و فراخی طعام و امن و راحت مشایخ و خاندانهای بدم و بسپاری در
و عمارت **اگر تشبیه باشد** دلالت کند بر صلح میان پادشاهان و سلاطین
و ارتقاء کینه در سببهای و مسلمانان شدگزار و بر نماز و خزان مستعمل شد
و برآمدن و خروج از خلافت اهل ستم سببها که کوبیدن محمود الاحوال
باشند و نظر قبول بودند و اسایش رعیت و فراخی نعمت و عزت بناآت
و ارزانی و بسپاری خیرات خاصه که مشتری قوی مال باشد و رونق و رونق
و اهل محراب و عید و خدمت خاصه که زحل قوی باشد **اگر تشبیه باشد** دلالت
کند بر مودت میان ملوک و سلاطین و نوازش یافتن و زلفی کنار و علما
و عدل و انصاف حکام و راحت مشایخ و دهان سببها که زحل محمود الاحوال
باشد و بدید آمدن صلح میان بزرگان و رعیت خلافت بقا که خیر و خیر
مردم در طاعت و عبادت و صحبت و دایمان از جهنم و صبح میا که مشتری
در خانه اشرف خود باشد **تشبیه و تشبیه بر تیغ و زحل دلالت کند** بر مزم
پادشاهان و سرداران و اکابر بزرگ درستان و صنعتها و بر رعیت بر فترا
و رونق انصاف بر ظاهر و حق از باطل و عمارت قلاع و حصون و اخلاط
اهل فساد و قتنه با مشایخ و کوشه نشینان و خوف مردم به مال و کوشه
مشین مهمات و رعایا از امر و لشکر یان و خشکی هوا در وقت **اگر تشبیه**
باشد دلالت کند بر دستگیری میان ملوک و بزرگان در اسایش خلافت
و اتفاق و دهان بین با لشکر بان و سپاهیان و مسلمان شدن کیش داران
و جمع آمدن سپاه در مشرق بگرد بکورا و غزنی الت حرب و الفت میان ملوک

باز برون

جانب مشرق و ظهر یا فتن خیل اسلام بگزار **اگر تشبیه باشد** دلالت کند
بر الفت میان سپه سالاران و دهان و مرم اکابر و بر و رسا و رعیت و
نوازش یافتن کو زبان و محراب نشینان از ملوک و بنا نهادن حصارها و نوازش
دار الاحساب و بدید آمدن حق از باطل و الفت میان دهان و انصاف
سپه سالاران در امور مملکت و تخفیف در مطالبات رعیت و نوازش
یا فتن کشا و زدن و تازه عهدنامهها و عهدنامه در میان بزرگان و بر خاستن
خسب و کینه در میان مردم و کمی کندگان و فتنه و در **تشبیه و تشبیه**
شمس و زحل دلالت کند بر دیانت یافتن مردم ضرر و مایه و کمی کندگان
و امت و اهل جبال و رونق خاندانهای قدیم و نیکی حال ذرع و حرث
و کمی بود و فرسخ الطمه و ثمار و رعیت ملوک با کم بر تغییر هوا و سرما
علا الخصوص که زحل در غاش باشد و بر و چ با دو و ترتیب یافتن رعایا
و احشام و اهل قلاع و قوت اهل تصوف و ذوا یا **اگر تشبیه باشد** دلالت کند
بر عنایت ملوک و سلاطین بر بزرگان و دهان صلح میان اکابر و کم
شدن ثواب و زایدی جاهلها و عمارت و حصارها و محکمها و بسپاری
زراعت و بزرگ شدن دومان و تغییر هوا و مناسب وقت و نوازش یافتن
دهان و رعایا از سلاطین و اکابر و سلاطین بران و با دانه ملوکها
و صیقل صلح افتات میان بزرگان و در عدوت و سرما بر وقت خیزش که
خاصه تشبیه از برج لیه یا ناکه پیش زحل در دو بند و بر چهار و ندها
اگر تشبیه باشد دلالت کند بر نوازش یافتن دهان و قلعه داران

از واج و سعادت حال پیمان و کشا و زدن و صیقل دادن و اب کاران
اگر تشبیه باشد دلالت کند بر اتفاق از واج و موافقت خردندان با
پادگان و رونق بزرگان و رعیتان و رسیدن مسافران و تغییر هوا **تشبیه**
و تشبیه بر تیغ و زحل دلالت کند بر قوت ارباب سلاح و توبه اهل
شر و قتنه و مصالحه میان و ذرا و امر او و رعیت نژود و او باش بخیرات
و بیانات و ظهور امری و توجع و انصاف و حدود و تقریرات جهاد
نرخما و کبری هوا در وقت و شکستن سرما و عزت نجوم و رسوم و ترتیب
یا فتن ارباب سیاست از امر او و توبه به باکان و شر بران و کثرت جهاد
و طیب قلوب رعایا و فرخ ایشان **اگر تشبیه باشد** دلالت کند بر مودت
میان امر او و ذرا و نوازش یافتن این طایفه از بزرگان و بسپاری
امر معروف و رونق در انصاف و کبر شدن سرما در وقت حال امر او و ذرا
و بزرگان و لشکرها و سپه سالاران و عدو خاستن خوارج از پادشاهان
و حکام و نند دستر خلافت و نظر یافتن اسلامیان از کافران و فتح طرف
صح و عقوبات عالیه و عدل و انصاف و قیمت بزرگان و فراخی طعام
اگر تشبیه باشد دلالت کند بر رجوع خلافت به علما و قوت حال آمده
و سادات و همللا دزدان و قاطعان طریق و رونق در بطلان بطرف اهل
دین و دیانت و کمرانده عبود و برده و عزت قیمت اسلحه و الت حرب و عزت
اهل دیانت و عبادت ملوکها مملکت نوازش اهل و ترتیب یافتن
امر و باز ایستادن بدکاران شش و شور و عمارت ابواب **اگر تشبیه باشد**

باز

و تشبیه بر تیغ و زحل دلالت کند بر قوت حال مایه و سلاطین و سرور
و افزون و جاه و عزت و زرا و اهل تقرب پادشاه و قضا و حکام و اشرف
و فراخی و ارزانی و عدل و ارزانی نفوذ و بسپاری خیرات از پادشاه
و سلاطین و کبری هوا در وقت و آمدن خیرهای خیر **اگر تشبیه باشد**
دلالت کند بر صلح میان ملوک و سلاطین و از دیا دجا و مراب عظام و
اشراف و توانگران و قضاة و علما و سادات و ابادان و مساجد و معابد
و عدل و انصاف ملوک و نقصان جو دستم و بسپاری نر و سبب و تیغ
جواهر و خیرات بزرگان و فراخی و ارزانی و امر معروف و نهمی منکر
و انصاف اهل ذرع و تقوی و طلب حرث مردم جمع غلات و حیوانات
اگر تشبیه باشد دلالت کند بر قوت اهل صلاح در قضا و و زرا
و تشبیه از ملوک و سلاطین کنار و ابادان و مدارس و مساجد و سایر
بلاغ خیر و منفعت یافتن علما و طلاب از پادشاهان و ظهور سادات
و بدت آمدن کتابهای قدیم و ترتیب یافتن اهل علم و کثرت خیرات
و زیاده شدن مالها **تشبیه و تشبیه بر تیغ و زحل** دلالت کند
بر رونق اهل دیان و خوشحالی علما و قضاة و اشراف و توبه اهل سعادت
ذنان و خادمان و عزت بیبایه ها و بلبلوسات و عطر نیک و کرا و برون
و خوشحالی همیشه خلافت و ارزانی نهمها و اعتدال هوا و نهمها و رونق
و صحبت خلافت و موافقت از واج و بسپاری سادگت و موافقت و کثرت
زهد در زنان و تقلید ایشان بدین و مذهب **اگر تشبیه باشد**

وزن دکان از پادشاه و اعیان دولت و قتم کردن بر عیبت و آبادانی
مزارع و قلع و قمع و فراخی اطعمه و تغیر هوا در وقت و برخواستن
جود و ظلم اهل خرفه و من ارغان و شادی اینطایفه و بود و در شدن
املاک اسباب معصوم بیا لکان حقیقی و آبادان شدن خرابیها و سلاطین
مال اهل کوه پایه و وقوع صلح میان ایشان **تثلیث** **نشانی** **نظم**
دلالت کند بر موافقت از واج و فرخ مشایخ و اهل خلوت و سرور و رفاه
و آریاب فلاح و بیع عبید و جواری و مزاجی اطعمه و از زلف الهی و اعتدال
هوا در تابستان و سرما و برف در زمستان و یادند که دو وقت خاصه
که احدی لکوی کین در وقت باشد و در بروج باره **اک** **نشانی** **باشد**
دلالت کند بر میل بران و خاندانهای قدیم به نکاح و تشاطر و اینطایفه
و کثرت عقد و ذنات و بیع و رواب و بودن سور و تماشا در میان
اهل رستاق و اختتام و خوشحالی اهل قلاع و جبال و بیساکه و فضله او را
و اصلاح بر فریق کارها و رونق پیشه و ران و در واج بارها و ارایش
جود و ظلم و کثرت شر و برف و حمید خاصه که نظرا از بروج باره باشد
اک **نشانی** **باشد** دلالت کند بر نیکی حال زنان و اهل طرب و وقوع ^{سهوا}
و سودها و دفعها و نکاحها در رستاق و موافقت از واج و قوت
مردم سن و سال خود و خوشحالی ایشان بشکاح و قضا شاد و طرب
و از زلف آفتاب و انوار و زیب و ذیبت و اتفاق و ساختگی زنان
با شوهران و امانت باز دکانان و عزت اهل طرب و اعیان من امین

و مع

و حکم هوا در این نظر شبیه بحکم تثلیث بود **نشانی** **نشانی** **نشانی** **نشانی**
دلالت کند بر قوت کارها و نوشتن عهد نامه و رونق کار اهل اسواق
و ظهور و برخیزان مجال و تردد و بیع املاک و حمید و رونق کار حکما و قیام
هوا و سرما و یادند که دو وقت و اختلاف ریح خاصه و کثرت عوارض
مگروه و فرخ و زرد و کتاب و اهل خرفه و نوشتن حکوک و قبایح و بیساکه
اشغال و اعمال و کلاه و رسیدن اخبار **اک** **نشانی** **باشد** دلالت کند بر لغت
بزرگان و دبیران و دهاقین و حسن با زارها برده و نوشتن صلحنامه ها
ادسالی نامه ها و کتابت از اطراف و جوانب و رعیت مردم به تحقیق اخبار
و کتابت کارها و بسیاری ذبح و حرم و تغیر بقاع و بیع بود و سگ
بزرگان و کوشه ششیان و بودن اراجیف و سرما در وقت **اک**
نشانی **باشد** دلالت کند بر حرکت رسل و فتوح و ارسال نامه و کتابت از طرف
و جوانب و رعیت مردم به تحقیق اخبار و کتابت کارها و بسیاری ذبح
و تعب بقاع و بیع بوده و سلاطین بزرگان و کوشه ششیان و بودن
اراجیف و سرما در وقت **نشانی** **نشانی** **باشد** دلالت کند بر خوشحالی زنان
و شوهران و صفای فرزندان و پدران و تغیر هوا و نیکی حال
مشایخ و اهل صحرا و من ارغان و قوت حال صیادان و بسیاری عمل
و زناجات و قوت خاندانهای قدیم و بودن سرما خاصه که در بیع
بارد اتفاق افتد که شو اهد و قمر این نیز موجود بود **اک** **نشانی** **باشد**
دلالت کند بر رونق مشایخ و دهاقین و صلح میان مردم و ناسازگار

۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

سلاح و اهل مجاهد و محاربه تمام و ناخوش نمائید چنانکه اسلحه
 درین باب مشاهده ایشان فرموده و عزت الشریع و اهلین و فرار غث
 در امر و اتراک و سپاهیان و قوت حرارت و پیوست و امتزاج اکابر و کینه
 و فراموشی ذوق داد الضرب و روانی نفوذ و رواج افش کاران و قیمت نجوم
 و رسوم و ادب و طایفه **دلائل کندی** بر نوازش یافتن سپهسالاران
 از پادشاه و رونق اهل صلاح و بخت و رواج باز اسلحه و زدن
 دنیا نبی و در راه سعادت و در وقت و موافق افتادن دانی و تند بی لیا
 و لشکر یان در امور مملکت و دولت خاهی و پادشاه و مطیع و معاهد بودن
 و حدیثات شایسته بتقدیم رسانیدن خاصه که بنظر قبول بود وقت
 حال اهل شرف و ارام گرفتن فتنها و برخاستن ترس و بیم از عامه
 خلاصی **اگر سندی باشد** دلائل کندی بر قوت حال امر اهل صلاح
 و نیا در قیامه ایضا بقدر و علی سعادت بر مزاج ملوک و اکابر و تنگ
 و تیزی اینظایفه و عزت چهار پادشاه و قیمت بر اق و سلاح سپاهیان
 و عزت وجه داران و سلاح سازان و نوازش یافتن ایشان از پادشاه
 و سپاهیان لشکرها و وظیف یافتن اهل عز و بر کفاد و اهل مذاهد باطله
تثلیث سندی بر نوازش یافتن دلائل کندی بر وقوع نکاحها و شکر کفای
 و دوستی میان اهل طرب و اصحاب غنا و سورهها و ضیافتها و میل
 مردم به تماشا و نکاح و زفاف و رواج کارشاهدایان و رونق اقل
 الطیف و برخاستن منع از ایشان و توبه شکستن اهل زهد و تقوی

در نوبت

و ارتکاب ایشان تخلفات و اعتدال هوا و بارندگی در وقت خیزش
 گوشت و از زانی طعام و بیماری از غلبه خون و صغرا **اگر تثلیث باشد**
 دلائل کندی بر میل لشکریان بطرب و لهو و غشیش و نشاط و دوستی خوا
 و امر و کثرت ذیبت در میان سپاهیان و عشقیان بی میان مردان و
 موافقت از و اوج و بسیاری بیوها و عزت برده و ستود و خلاصی بخوا
 و زندانیان و اهل طریقه و شوارع و کم شدن اشوب و ظلم و زانیان
 و دست کوناهای اهل شرف و عزت ابرو بشم و نیکی حال بر ذکران و فغان
 و صلی سازان و آمدن باریان و عدد و بر قاف و وقت خاصه که نظری به
 ان باشد **اگر سندی باشد** دلائل کندی بر موافقت از و اوج و اسان
 وضع حمل و کثرت نکاحها و رواج باز از ستود و خوششده عورت
 و آمدن اخبار سانس و کثرت قتل و ناسل خصوصاً از حیوانات
 شریف و فتح مهمات و بر آمدن نکاحها و طعمها و بسیاری سورهها
 و عجز بارندگی در وقت **تثلیث و سندی** بر عظام و زهره دلائل
 کندی بر رونق دیوانیان و عمال و کلا و متصرفان و غنای پاداران و نظیر
 مدعیان کیمیا و تکمیل اسلحه و آمدن اخبار و قوت حال مستحقان
 سوار و عطف و تیزی باز در اسلحه و دو باب برده و تزلزل اهل
 فضل و بد نای بی ازین طایفه ثمانی شعرا و ارتکاب ایشان بجهت
 و خشک هوا **اگر تثلیث باشد** دلائل کندی بر محبت اهل دیوان و امر
 و سپاهیان و لشکریان و سلامتی حال تجار و آمدن کار و اهناد رونق

دار الضرب و رونق دیوانها و بد نای یکی از اهل فضل یا اهل قلم و بارها
 تند و قوت اهل شرف و فساد و عزت بر شدالت حوب و رغبت مردم بوردش
 سلاح و اموتن صنایع و رفیق بجز و ات و حوب **اگر سندی باشد**
 دلائل کندی بر قوت طراران و کیمیه بران و زدن و نایمینه صحرایا و بد
 حال عامه مردمان از هر نوع و در غیبت بن رکان بخواندن تواریخ و سوره
 و شنیدن قصه و داستان و حکایات و اخبار و ارتکاب مردم بجهت
 و ستمجرات اهل حیل و ساختن کارها از روی دغله و شمدن **تثلیث**
سندی بر رونق دلائل کندی بر حد و شجاعت طایفه مردم و حرکت
 لشکرها و خوشحالی و فرح در زدن و او پیش و کثرت حیل و سواری
 و بکار داشتن انواع سلاح و خلاصه محبوسان و صناکت و موصلت
 و عزت رسولان و نیکان و دلیری جا سوسان و دوستی اهل سلاح
 بار عایا **اگر تثلیث باشد** دلائل کندی بر شادی عیادان و اهل تقلید
 و تازه کردن علمه عامه مردم محمود و موافقین قدیمه با و انفاق رعایا
 بواضع سیر که رفیق و قسم یاد نمودن از استحکام و ضعیف نا کردن حرام
 خود **اگر سندی باشد** دلائل کندی بر دوستی عوام اهل سلاح و سپاهیان
 و اتفاق زدن و نوازش و اشتغال مردم بشرف و جرم و فقا و سایر عوام
 و رغبت عامه به تیر و تفنگ و انداختن اسب و اسب ناخون و تیغ و خنجر
 اختن و تیزی و جرید باختن **تثلیث و سندی** بر رونق دلائل کندی بر عدل
 ملوک با رعیت و عوام و عناس اشرف با زیر رتبان و دل خوش میان

پردان

پدیان و غیر زندان و شوهران و یمان و روانی کارها و اداسندت
 از پادشاه و اکابر و شکن سرمد در وقت و آمد و رفت میان سلاطین
اگر تثلیث باشد دلائل کندی بر حصول حاجات مردم از اکابر و سلاطین و اجتماع
 از حاکم بر درگاه سلاطین و ترم ملوک و حکام بر درگاه و سلاطین و سادک
 توانگران **اگر سندی باشد** دلائل کندی بر عودت حیوان پادشاه و زنان
 و تقرب اینظایفه و اجتماع عامه بر درگاه سلاطین و حکام و قوت حال
 طایفیان و در بانان و نخوت و تکبر و دعوا مردم **تثلیث و سندی** بر عظام و زهره
 دلائل کندی بر قوت ارباب ثیوان و میل خلاق سیمیا ارباب اسواق قریب
 و حوب و بر آمدن مهمات عوام مردم و تعلق و عشق میان زنان و مردان
 و رفتن به تماشا و خوشی کار و رواج کربس و عیس و ایلمس و عزت نجوم
 و رسوم و تخذ و ش سوما و باران در وقت و فرج کتاب و موت میان قوم
 و رتبت یافتن خلاصان از مالکان سیمیا خوانین و ارباب حساب سیمیان
 شدن کفاد و کیش و اراف و رواج بازار رشک و عنبر و سایر عطرهایت
 و خوشحالی شعرا و دنیا و فرح الهیا و اهل تقیم و محبت پیماران خاصه
 اطفال و رسیدن اخبار از هر طرف **تثلیث و سندی** بر نوازش یافتن زهره
 دلائل کندی بر بسیاری طرب و فرح عوام و سورهها و ضیافتها و اتفاق
 افتادن نکاحها و نیکی اهل نشاط و زنان و خادمان و سلاطین و تیزی
 بازار اقمشه و بیع کثیران و کم بر آمدن حاجات از خواص و اعتدال
 هوا و ارزانی از نرها و سلامتی شکوفه و صنیه و قوت حال رسولان

پردان

وقاصدان و شاطران **اگر تشکب باشد** دلالت کند در فواج کار بزرگان
 و عزت افشاده و عطر بابت و صلاحتی پیرا پیمان و قوت کار زرگران و اهل
 صناعت و طرب و درخوابین و خوش زبان و اسائه وضع حمل و اخزان
 و احترام سازنده ها و کوبنده کان **اگر تشکب باشد** دلالت کند بر کثرت
 سفور و فاشا و دوستی ما دران و دختران طرب در زنان و مطربان
 و اخبار خوش و کثرت مزاج و زلف در مردم و بسیار ریخته و بازی خاصه
 در کودکان **تشکب تشکب در عطا** دلالت کند بر نیزی با ن از خلا مان
 و کتاب و کاغذ و زیاده نوشتن نامها و ضربتار در رسولان و امثال
 اخبار خوش و دست شدن معالجات طبیعیان و احکام خجوی و بسیار
 بیج و شر و فزح و مقصان و تخار و در پیران و اهل با ناز **اگر تشکب**
باشد دلالت کند بر ثلث موت میان اهل قلم و تجار و عا مد خلا بق
 و در واج با نازها و قیبه و واقعا علم چون میان نرد و کوب
 نظر موت واقع شود هر کدام در خانه خود با شرف با خود باشد احکا
 که متعلق بر مندر بیت او بود در حد کمال بود و اگر هر دو را این سعادت
 سپر شود آنچه در حکم نظر مکتوب بود بر مبالغه و تا کید محمول باشد
 اگر در بیوت غیر یا وبال بود بر عکس یعنی احکام ان ضعیف و کم اثر باشد
 و اینها هم ملاحظه است اما **باش** جوابی از است بود فضا تلصل **نیز**
اگر در بیوت غیر یا وبال بود بر عکس یعنی احکام ان ضعیف و کم اثر باشد
و در جاهای دیگر **اگر تشکب باشد** دلالت کند بر غلغله میان علما و مشایخ و فضا و اندک

در لاری

و رسا شدن اهل خیانت و ظلم و رعنا و پیمانان بزرگان و وجو زانگنه
 بر شرفا و بیبایدی معادلت و توانگران و تغییر حال ممالک و تقصیب میان اکابر
 و بر کشتن هوا و تفاوت مزخما و عذاب و خطاب و زوار از اربابها تمام
 و محفل نشینان و قلعه داران انا اهل خروج و ملا و عطا و معارف **اگر تشکب**
باشد دلالت کند بر خصومت میان پادشاه و یکی از عطا و اشرا و ظلم
 وجود و تم سلطین و حکام بر رعیت و خشن و آشوب و حرکت سپاه و تخریب
 در محکمها و کوه پا بها و گرفتار شدن بزرگان بدست ناکسان و بیعت
 دولت و بیعت سپاهیان بطرف مشرق و تغییر ملک و زرد خورد میات
 ام و فساد در دین و مذهب و غلبه و غارت خواجه و فساد حال دهها قریب
 و زارعان و بیبایدی بزرگان قبیله خاصه در اقلیم اول و تفاوت مزخما مال
 بکوانه و هوا **اگر تشکب باشد** دلالت کند بر خصومت اکابر و تم وجود
 بر دهها قریب و افت اهل تلاح و اندوه پا دشاهی و فرماندهان و ویرانها
 و فساد در اعدیا و توانگران و رونق دار العضا و عدل و حسنیا و فتنه
 و آشوب و ظلم کردن فرماندهان و سلطین بکدیگر و سوء حال
 یکی از فضا و اهل شرع و بیع مزای منازل اکابر و کشادن حصارها
 و بسیاری خصومت میان علما و اهل تصوف و معتکفات و جلوه در
 و ظهور و تقصیب و ستم مردم و بیجان آمدن دعویها باطل و اخلاط مسلمان
 و اهل توحید با ملحدان و زنادقه ها و قتل اهل سرعت بهی و تعری **چرا**
 و حکم کردن پا دشاهان بکشتن و اهل خواجه طغیان **نیز** **و مفاصله**

طوبت و شوارع و فساد نمود و کثرت طهور و افت مزاج خاصه از موش
 و عله و زنبور و مخر و حی لشکر بان و قتل و کشتن و خوف مشایخ و
 مزارعان از اهل فساد و تغییر شدن رعایا در کارها و کساد بازارها
 و مرگ پیران و گرفتاری خواجه کان و مالداران و قتل اب عیون و نهنگ
 و ازادی زندانان و کثرت اسقا طحل زنان و هلاک اهل حبس و **نیز**
 و بیماری ابله و حدود حیات عصفه خاصه در فلاح و کثرت ارا جیف
 و ستم بر رعیت از حکام و نافرمانه ایشان **نیز** **و مفاصله** **اگر تشکب**
 کند بر آشوب و تفرقه خاصه در اقلیم اول و چهارم و غضب پادشاه
 بر حکام و رشاه بر ارباب و اهل قلاع و جبال و اگر در بر و **تشکب**
 خروج خارجی بود اما پایدان نبود و خواست و طلب از رعیت و ظلم
 با ایشان و انگیختن عدا و نهما و حضور متنها و رسوا شدن دشمنان
 پادشاه و خوف فرماندهان و سروران هر قوم و حیرت و پشیمان
 و تعویب مهمات خاصه در امور ملکی و تغییر هوا و شش و برف
 و باران در وقت خاصه که زحل در عا شش در بروج **مفاصله**
باشد دلالت کند بر خیانت و کلاه و خویلدان و فاش شدن
 خیانتها و فساد نفوذ و رنج مهمان و خصومت پادشاه بسبب طبع
 در ولایت و خروج سپاه و اندوه اهل قلاع و حکمها و فساد غلات
 و کراخه مزخما و شکست عارات و حروب و فساد میان مردمان و مرگ
 و مرگ از اهل محار و جبال و حدود و غارت و خویلدان و زو بستک

نیز **و مفاصله** **اگر تشکب باشد** دلالت کند بر فتنه و افتادن عدا و تها و **نیز**
 و زدن و راه زنان و فساد و عجز در میان اکابر و اشرف و جن دوم
 در خلا بق و بدعای اهل صرا و احتشام و کون نشینان و نیکی حال اهل تلاح
 و بیماری مملکت و نایم طریق و شوارع و فساد و واب و اندوه خانها
 قدیم و کثرت ظلم و وجود حادثه شیبون و سرگردان اهل قلاع **اگر تشکب**
باشد دلالت کند بر کثرت اراء لشکر بان و حدود اراضی متضوع
 خاصه در اکابر و امن و سنا خود و وقته قهر خلا بق و فساد کاری بر پا شها
 و مکر و فریب و نقد بد و وعید در میان ایشان و مرگ یکی از سلطین
 مشهور و بیماری و سوزاوی و خوف بزدک و هلاک یکی از مصارت
 وقت ملوک و انتقال ملک و طالت و بالا گرفتن ظلم حکام و ظلم و غمنا و
 شدید و مجتهد پادشاه و اقلیم اول و سیم و رنج رعایا و جزارعان
 از حرکت و تظاول لشکر بان و یکی غلات و حیوانات و مطعمه و مات
 و گرفتار شدن مخالفان و خوف زلزله در جفات لارض سیم که زحل
 در بروج خاکی بود و اگر در رابع طلوع واقع شود در نظو عداوت
 عطا و ناکید امر مذکور کند خاصه که قمر نین ناظر باشد بنظر عداوت
 و حکم محیی الدین مغربی گوید که چون در دین حیا مریخ در بروج اشقی باشد
 دلالت کند بر شدت حرارت هوا **اگر تشکب باشد** دلالت کند بر غلبه
 کردن در دزدان و عتیاران و قتل ایشان و مردم بر کار حزن و اندوه
 و رعیت در نکبت اکرام و الوار و بیماری صعب غیر العلاج و قطع

طریق

۱۲۵
مهمات و نادر و لذت کارها در هر نوع و مرض در میان مردم ساخورد
و ملاطفت و وقوع سرما در وقت و وقت از عموم در وقت **اکثر** **شرب**
باشند دلالت کند بر فقدان یکی از سلاطین و فرمایند همان تغییر
قوا عدو قوا بن یا دشا و مختربک عسا کر و جنود و شدت و خوف و بیمه
فزع و کثرت اسیر و اعتقاد و شتم گرفتن ملوک بر رعیت و درها قین و سلا
رسانه و بدی حال بر زکران و اهل جبال و صحرا نشینان و وقوع غلا
میان اکابر و سزایه ضیاع و عقار و نقصان و ارتقاعات و کمی دخل کثیر
و نغد و بودن سرما در زمستان و حدوث زلزله خاصه که زحل و زحل
منظور نظر عدالت و عطا در و غم و اکس در رابع در و برج خاکی بود
تا کید امر مذکور کند **ترنج** **مقابل** **ترنج** **دلالت** کند بر عتاق لغت از و
و بیماری و موت زنان و دوشین کان و در شواری وضع حمل و پیش
کشتن سرها و حیوانات و افتادن عدالت و نهار و بعضی و کدورت
خاندانهای قدیم و قلعه در بعضی مواضع که متعلق بر سره **باشند** و تقلم
پنجیم و بسیاری امر معروف و غنیمت بر مشایخ صلا اهل طرب
و مناد اطعمه و انار و بر آمدن صحاب مظله و حدوث باران در وقت
و سرما و پنج **اکر مقابل** **باشند** دلالت کند بر اندوه و غایب شدن
کارها و اسقاط اجنه و رسوایی فساق سبب اهل زنان و خواندین
با اهل رستاق و درها بن و عدالت از و اوج و طلب تقصیر و تطبیق **فقد**
ان بعضی از حیوانات معطره و عدالت و گفتگوی در مجالس زنان و در

ژن

۱۲۶
شدت مردم دانا و مرکب جوانان و نادر واتی کارهای با زارها و ظلم عیبه
طلب مال و همت بر مردم ساخورد و فساد طعام و اندوه مطربان
و ایرها کثیر و سرما در وقت و بارهای سرد و امکان زلزله و دود
مانند عجز بدست طبیعه و کفر و بیماری کا و کو سفند **اکر ترنج** **باشند**
دلالت کند بر نقصان صوم و شکوه در وقت و اشوب میان زنان
و شوهران و پیوسته مجادله ایشان و پیوسته در دلو و پستان مردم و زلزله
زنان از تو ذیبت و ضرر ماندن زیاد و کدورت هوا و نقصان
غلاف شرمایی و کثرت خصومت زنان و بیماری ایشان و اهل طرب
و قوالان و بزبان رفتن کارها و آمدن مردم و شواری وضع حمل
سرما و باران و معرفت در وقت **عطا** **ترنج** **دلالت** کند بر کثرت
دکوی مردم و دعویهای باطل و نوشتن دروغ و امشله ناحق و شهادت
مزور و فاش کشتن خیانتها و ملال دیوانیان و اهل قلم و نا اشته
در عدول و تفرقه اهل اسواق و محترمه و کساد با زارها کتب و عقاب
و کلفت ترانگان از اهل قلم و نادر است در عدول و ترس و بیم کودکان
و نهمت بر غلامان و خشکی هوا و ضعف دماغها و لغینان سودا و طبیب
و یاد و باران و افراط سرما و آمدن برف در وقت **اکر مقابل** **باشند**
دلالت کند بر عاصبه و کلاه و مسقی فان و بیماریها در آن کشتن و فساد
نیانات و در خیز مردم و اندیشهای فاسد و ضعیف و خلایق بیکدیگر
و حرکت عسا کر از مساکن داوطلبان و آمدن برف و حباب در وقت

۱۲۷
و حضورت عوام و کسوفهای جو سیم و رسل و ظهور خطوط و اسرار
نهانی و انتقال و جلدی مردم اراده و احتیاج و بیکار داشتن افسون
و سحر و جادو و هلاکت در میان مردم و ظهور اهل کذب و نفاق و وقت
اهل رستاق و کوه نشینان و بیکار و بارهای خوشتر **اکر ترنج** **باشند**
دلالت کند بر ظهوری از حیوانات نهمت در میان مردم و حدوث
دعویهای نادر و دیوانیان و قمار و اهل بازار و بی و نفعی **فقد**
و کساد زنان و اهل محله و احتشام و خصوصیت سلاطین و حکام با زو
و بر کشتن هوا و اراجیف و سخنان دروغ و وقوع خابهای هولناک
و بیماری جوانان و فساد نیانات و سردی برف و بارندگی در وقت
و هیوب دیاج مختلفه **مقابل** **ترنج** **دلالت** کند بر
خصوصیتهای عوام و شدت و بیخ اهل سفار و تود و کدورت
پدلاق و فرزندان و بیماریهای خاصه در اطفال و نقاد و زخمها
و تغییر هوا و سرما و نا ایمی جاها و ملال و بوج و جو سیم و گفتگوی
زنان و شوهران **شبه** اثر این دو نظر از محمول بر میالغز بود **اکر**
مقابل **دلالت** کند بر حوب و جود و ستم و در حسی و کم شفقیت در میان
مردم و جا دله و تصرف بر و تشیع در میان عامه و درج مسافران و وقت
کشتیها و بیماری زنان **اکر ترنج** **دلالت** کند بر جزک و بنک عوام و لذت
و صحرا نشینان و مسافران و جویوش و ناز یا نازدن اهل حساب بر عوام
و بسیاری فزع در مردم و هیوب ریاح سرما **شبه** **مخفی** **ناید**

کم ترنج

در زمان وقاطعاً طویق جوی حال بخار و تبک رسیده بخام از پا فضا
 و حرکت جنود و عساکر و خوف رسیده اکا بر و زها و و ترس رعایا از کما
 و دزدی و قتل بگشای و فتنه در میان سادات و قضاه و غضب بزرگان
 بر زود و اویش و افت با شرار و خروج سبک کان و چاکران بر خدا و ندان
 و گرفتار شدن سخا دج و جلای مردم از مساکن و اوطن و ارزانی بوده
 و میوم و حدوث سرفروزد کام و بیماری ارباب سلاح از تجارت و استیلا
 حدت بر مزاج اکا بر و قتل بر ناحیت مشرق و ولایتی که منسوب بمشرفی شده
مفاله بر پنج شمشیر دلالت کند بر غضب پادشاه بر وزیر یا یکی از معاونان
 و مصداق نوا نگران و اندون علما و صدور و در مبل و صفت از قضاه و حیرت
 اکا بر و استراحت و معزونی ارباب مناست و تغییر و تبدیل دار القضا
 و تفاوت نزع طعام و فساد دار الضرب و خواست و طلب از خدایان و ظلم
 در صوت عدل و ظلم و برخاستن و طیب اشوار اکا بر و مبل جو نایب اکا
 و کسری هوا در وقت و بیماری از صفر و زحمت اقس کاران **اکر مفاله با**
 دلالت کند بر اندون و زرد و اعیان و خواست از مردم معقول و اجرات
 و غضب بودن از جانب پادشاه و تنگی طعام و تفاوت نزع طعام و فساد
 نقود و ککلی کوی هوا در وقت و صوب و باج خاصه و موت یکی از معاد
 و تشیع مردم در حق عدول و ارزانی طعام و ضعف حال علما و استراحت
 و مشغولی اهل صلاح بکارها و دنیوی و اشکارا شدن و افتادن همه
 بباری اهل ریوان **اکر شریح باشد** دلالت کند بر خوف علما و خصومت

متن

قضا و اهل شوع و علما و ارباب تدریس و غضب و تکوین عظام و ولایت
 مناهب اینطایفه و خصوصت بسبب در سر و بحث و مناظر و در حضور سلسله
 و حکام و ائمت بر اهل فضل و ارباب تقوی و چاه دله در دین و مذ هب
 تشویق و تغیر بر عیبتان و کسری هوا در وقت و حیات اهل دار القضا
 و بکار داشتن کلامات ناحق و دروغ و عقوبت یکی از نهاد و صلحا و ارباب
 رسل و وسایل میان فرماندهان باره و تاخیر و ناسازی **مفاله بر پنج شمشیر**
و شریح دلالت کند بر اشفتگی از ولایت و ریخت علما و اهل درج و ارباب
 شریعت بلهو و لعب و طرب و زینت و پرکشت و طلب حقوق شرعی و تنگ
 شدن در بار سالیان و قحمت بر یکی از سادات با ضناه و حدوث مصیبت
 و تفاوت نزع طعام و اعتدال هوا و بسیاری میوه و شیرینی و بافتن
 و عظمت و بیعت و نزل فتنه و حربه و فر وخت اقمشه و تکاحهای
 بی ریخت **اکر مفاله باشد** دلالت کند بر خصوصتهای از واج و اندون
 مردم از کثرت امر معروف و نهی منکر و بد نامی اهل صلاح و سدا و دور
 افتادن دعویها گن و طلب مهر و کابین و بید و نفعی اهل ملاهی و شماران
 و رسوائی اهل ضائق و ظهور خیانت طائفتان و ناله اهل تقوی و علم از فقر
 و رطوبت هوا و فاش شدن ناشایسته کی زنان و بد نامی و دشوین کان
 و افتاد ایشان و تعصب خوایتین در دین و مذهب و کثرت خو غائی زانات
اکر شریح باشد دلالت کند بر کثرت طر اسلات و فرج ارباب مذاهب
 نوامیس و حسن سیرت ایشان و آمدن آنها در وقت و کثرت خیانت و صدق

خوایتین و سالیان زنان و ساختن عطر نایب و بکار بودن و اشفتگی بیاعان
 و دلالات و کثرت خصومت و دستکی کارها و مفلس شدن و نزع بیاعان
 سقور و بردن سگستن نزعها دبا بان و از ناله جواهر و اقمشه و کدورت
 از واج و تهمت بر اهل شوع **مفاله بر عظام و شمشیر** دلالت کند بر کثرت بحث
 و مناظر میان علما و اهل ادیان و محبت و تفات در میان اهالی و موالی
 و نوزن چجهها و فتوهایند و پروصدان اهل درج و تغییر نزعها و بیانش
 در صورت راسق و جستن با رها و کثرت نزع و باران و تغییر هوا و مناسب لغت و
 راستی در قضاه و دیوان الصوان و اهل محکم و خطاب و عقاب ارباب
 دیوان اهل و متصرفان و تحویل داران و مباشوران و مناظر و تقوی بر
 در میان دیوانیان و بریده اجناب از هر نوع **اکر مفاله باشد**
 دلالت کند بر خصومت و جدال میان علما و فقیها و خطا گرفتن بر یکدیگر و نزع
 در میان اهل مذاهب و دادن صورتهای ناحق و کثرت مرافعات و وحشت
 میان طلب علم و مناظر و مبایحه ایشان بهم طلب و ضایف داور و او قات
 و نایب در مردم و وصیتها در میان آنها و اهل بازار و اندون پیشه
 و زبان و با دهای مخالف و بیماری اطفال و زیاد شدن علما و آنها
 از سبب نامرهای و حفظ طومرهای و ظلم و سرزدان و ظلم و غش و مشه و قلب
 و رسوائی قلابان در شهرها و آمدن باران در وقت **اکر شریح باشد**
 دلالت کند بر خصومت فقیها و ظلم و مسوا کثیری و طیب قلوب کتاب
 و بسیار اخبار و آمدن باد و باران در وقت و جدل علما و زرد و خصوصت

اهل بازار

اهل بازار و اهل احسن در مردم و نزع و بر دعد و دل و توجه ملوک و اکابر
 علوم خفیه و صنایع بدیهه و معاشه علما و متکلمین و حکما و اهل فلسفه
 و جزو این عامه و بیه افتاقی و مختلط شدن یکدیگر **مفاله بر پنج شمشیر**
 دلالت کند بر کراهت و عدل ائمه و قضاه و بز رکان و غضب و زرد و بوز
 رسان و رعایا و و فور دعای شرعی و خصومت و مجادله و معارضه
 و اندون و اشراف و سرفرازان و در وقت و نقصان تجارت و اهل بازار
اکر مفاله باشد دلالت کند بر افتان میان علما و قضاه و من نزع دار القضا
 و داد الاحساب و عتو غای عموام الناس و وقوع دعای شرعی و اندون
 مالداران و در ماندن رسولان و کثرت خصومت و مناظرات در مسایل
 فقر و امور دینه و فساد در سوحدها بسبب دین و مذهب **اکر شریح باشد**
 دلالت کند بر وحدت و یزیزی رکان بر مردم فر و ما به و مشغولی عوام و زبان
 تا بران و خصومت از واج و کتمان اسرار و ارتفاع شاه و قضاه و علما
 و تجدید مساجد و بیوت عبادت و بحث علما و تعیین مسئله و اوقات
 صلوات **مفاله بر پنج شمشیر** دلالت کند بر مخالفت و عدل اوت میان علما و متکلمین
 و عدل و مکر ایشان یا پادشاه و غضب پادشاه با بعضی از ایشان و ظلم
 فقیها و عدل و آنها و حیرت اهل جینان و حربه و معاشه و مقارنه و کثرت الجف
 و هول و هراقت در مردم و حفظ طرف و عملی بر مواضع نزل جنس سلاطین
 و موت اکابر و تبک بعضی از زمانه گاه ۵ و بر کثرت هوا و اضراط و عمر است
 هجوت در وقت و فساد و نفوذ و غش کردن و نایب و حکم تا نزل فقیهان

اهل بازار

مغزیه کوید اگر درین وقت مرده بود ج تا روی بود از جانب مشرق پارتی
 وقت مکه و می رسد و اگر در برج هولت بود از طرف مغرب بود در برج ارض
 از طرف جنوب و در برج مانی در طرف شمال **اگر مفاصل باشد** دلالت کند
 بر خشم ملوک بر اموال و سپهسالاران و معز و مانند آن یعنی ازین طایفه آمدن
 خبری که اراجیف سبب از طرف مشرق و قتل زردان و بدکاران اهل
 وضع حال سپاهیان و غارت جاهها و هلاک خوارج و از زانیان است
 و ضرر آتش کاران از آنست و حرب و قتل و تشویش اموال و لشکرهای و ناله غلابین
 از ظلم و ستم و موت بزرگی و زدن تا بنی و اقامه منگوشده و غلبه قزلباشان و صافا
 و حکیم و هوشیار جلی کوید که چون درین حال مریخ در برج ناری بود دلالت
 کند بر شدت کرمات در وقت **اگر زینج باشد** دلالت کند بر موت و بول
 معروف و کثرت بول و اسقاط اسب و استی و آتش و حرب و هلاک و قتل
 میان ملوک و سلاطین و هم و غم ایشان و خصوصیت با اکابر و وفات قصابان
 و سیادان و تبااهی بخوان و در زدن و حیرت معسلمان و بسیار غم
 و بدبادی و سوختن عمارات و محصولات و نقصان اموال بردگان و طلوع
 حکام از ترکان **اگر زینج باشد** دلالت کند بر سواد شدن شعله و غم
 و قتل بر اوردن و کودکی و بدنامی زنان و طلاق و فرار ازواج و اسقاط
 اجنه و بیماری و ضرر و نماندن و خوار شدن و از باب طرب و بی عرقی اینطایفه
 از امور و اترا و تغییر و زخمها و قوت حال ظالمان و قتل و نقصان اشخاص
 و آثار و تغییر هوا و جستن بادها و مضطرب و قبض خاطرها و خوف در خلا

و ک

و کسا و بازار آتشه و ابریشمی و فتنه در اقلیم بیخ و ولایت کرمان
اگر مفاصل باشد دلالت کند بر فضیلت زنان نایبکار و حیوت و خسارت
 و شوی و سلب طکی زنان و کساد بازاریها در وقت و حمله میان ازواج
 و بیماری زنان و اهل طرب و وقوع نکاحهای بی رغبت و خوار شدن
 و آتشه و با دهکامی و سخن زرد و بوق و ظلمت هوا و افسار با رتبه
 در وقت و موت زخمی و موت و فریختن یکی از حکام و سلاطین و فرج اوله
 و اخبار و عداوت زنان با شوهران و وقوع مصایب در میان عورت
 و از زانی اسباب و ولایت و اودات زنان و عطریات و مخالفت مطربان
 و مضغان و مکه و در میان عامه مردم بسبب خیانت و غیر اهل فسق و عصیان
اگر زینج باشد دلالت کند بر کثرت خصومت بکف کوی مردم و ظلم بر بیانیها
 و بدخ نامه خلافت از ظلمه و افتادن مغارفت میان ازواج و بیگانه
 در قتل و بیگانه و کثرت زنا و فسق و آمدن باران در وقت **مفاصل زینج**
و مریخ دلالت کند بر مخالفت و عداوت میان امرا و دیوانیان
 اهل قلم و مخاطب و سعادت شدن حال و پیاوشان دیوان و طلبان
 و ظلم بر رعایا و پیشه و وان و خیانت مستوفیان و کارکنان دیوان
 و حکم و قید و بند اینطایفه و قطع طرق و خطا در معانیات اطبا
 و حال آتش کاران و کثرت اراجیف و اندک فضل و عفویت هوا و بیای
 اطفال **اگر مفاصل باشد** دلالت کند بر سواد و بی سوادان و عزائم خوانان
 و اهل عدا و طمسات و ظهور اهل زنا و لواط و ارباب کدورت

تند و نقصان شکوه و ثمرات در وقت و قتل دیه و وفات اسب کاران
 و غم عوام **اگر زینج باشد** دلالت کند بر جور ملوک و فرماندها
 بر رعیت و کثرت ظلم و حساب کردن لشکرهای بر بردستان با یکدیگر
 و زیاده و اطلاق و حوالات و بزایه و در حوالات رعایا و ظلم
 سرهنگان و بی انصافی عرب و در باقات و مدت و بیاینها و وقوع
 قتل و دزدی و خیانت و دروغ گفتن و نادانسته **مفاصل زینج**
 دلالت کند بر غضب ملوک و تمس و بیایست بر رعایا و قاتل شدن
 اسرار در خلافت و در تغییر هوا و سگاستن سرما در وقت و گفتن کرمات
 ملکی و مهمات سلطان و تغییر درجه و مخالفت قلوب و بیایست
 اینها **اگر مفاصل باشد** دلالت کند بر مخالفت بزکان و از آنها رخصت
 و رفتن برادری بدیوان و قتل و قتل و خیانت و با داری و در جستن
 افتادن عوام الناس و خواست و طلب در میان مردم و تغییر هوا و کرمات
 چیزها و ظهور اسرار و چیزهای نماندنی و فتنه در میان عوام **اگر زینج**
باشد دلالت کند بر عصمت و دشواری اعمال و فریبستکی کارها
 و خسار اهل عوام و آمدن اخبار و بد از سلاطین و فرماندها و از دستگیری
 مردم و استکار راستن امور و بیایست و خصوصیت و پوختن پادشاه با بزرگان
 دولت و توقف داشتن مهمات **مفاصل زینج** **و زهره** دلالت
 کند بر شیریهای با از عطریات و مهمانان و زحمت زنان و مطربان و مجاری
 و مناقره در میان و دو طایفه در مجالس و مخالفت و ظلم بر بیانیها و از زانیان

تجد و زیان در معاملات و کثرت خیانت و عهد و قصد بزرگان و
 نقصان و با دهکامی و کرمی هوا و در وقت و کثرت
 و خصوصیت و خدای و عدال و حقد و جد و اعمال در به و بسیاری
 قتل و مرگ و جنگ میان امرا و اهل دیوان و ستم ترکان بر اهل
 صنایع و مردم بزرگ و زیان در معاملات و ظهور غلابان **اگر**
زینج باشد دلالت کند بر کفر فزاری زدن و بیماری کودکان و نکبت
 بخار و اهل بازاری و زمر غلامان و اسبب زود و او پیش و تباها حال
 کتاب و نقصان و کثرت اراجیف و خسارت ادبای قلم و وزبانی
 متصرفان و کثرت موت در ایشان و قوت بکران با دشاهان و
 خورد و فتن خاطر و زدن و تغییر اسما و رخصت و آب و حوالات حساس
 الایات خوب و قوت حال راهداران و طلب کردن مردم صحت کیمیا و
 خدائی و مکر کردن یکی از اهل قلم و میل اکابر بر خواندن کتب علم
 نابار در وقت **مفاصل زینج** **و مریخ** دلالت کند بر مکه و عوام
 لشکرهای بر بردستان و رعایا و خصوصیت زود و لویش با یکدیگر
 کردن و بیماری کودکان و علاج معلولات بلاغ و شکاف و حد و
 اراضی دمی و دخل و نا امانی راهها **زینج** **و زهره** انرا بنظرد راه اول ماه
 محمول در میان لغز باشد **اگر مفاصل باشد** دلالت کند بر جلد و داوری
 در میان عوام و تقیر ایشان با داروغگان و کارگران پادشاه و
 زنان طایفه و کرمات و تغییر هوا و ترس و بیم خلافت و یادها

ن

بود وجهی بر آنند که احتراق در عطار و قبل الظرافت علی الخصوص است
و بعضی گویند قوت یا بد چنانکه معلم اول است عطار در فصل هشتم و در آنکه
خود ضرر و در این عبارات الکواکب کلاما اذا قاتلت الشمس کانت ضعیفه و در
علم و الحال و المله ما خلا عطار و خاصه از اجامها از داو قوه و در
الحیز و السعاده و کذلک می افشند بعضی اموالیدان بکون الطالع
احدیته و هو مقدار الشمس کان المولود و ذی الملائکة و غیره اما له و لا
سعیان ان کانت فی برج السنبله و کون عطار در این حال کسب جوهر
افتاب کند ستمیا صحیح بوده باشد چنانکه افتاب در دم و بر الملاق
کشد و بود در جهنم این بختگان از حکما ضرر است گوید که هر کواکب چون
تحت الشعاع شوند خاصه عطار و اینها از سلطنت و قوت حاصل این
گوید که عطار در شمس در جهته مشرق بوده درجه بود در مکان صدق
و قوت و صحت باشد و هم چنین سایر کواکب الاصل که مخالف اینست زیرا
که قطع او سواد و ظلمت است ابوحنبل یعنی بنی بنی است اما زحل با استنسا
نکرده خفاست که تحت الشعاع و احتراق در جمیع کواکب روی الاثر است
الا عطار که در احتراق قلیل الظرافت است اما تقسیم او سعادت عظیم دهد
و بعضی اکارها اهل احکام هر یک را از این کواکب با باری تشبیه کرده اند چنانکه
گویند زحل در احتراق چون تکبست که در آتش پاره پاره شود و مشتی
چون زهری که بکند از آن و صیت آن ظاهر شود و سوس می که بتابد و نوبال
او بر بند و زهر چون سباجی که بر دو دست مملکت شود و عطار در چنانکه

از دقت

۱۴۲
از دقت کرد و با جمل خود راجع شود و آنکشتن ضعیف شود و قوت چون
نقره مطلقا که بکند از دقت و بیشتر شنبست شود و در شام طاهر کرد و گویند
که بکوک صفت شود متصل کرد در صورت بدان کواکب بنی برسد مانند
امراض حاره میوه که سیراب کنند در ابدان محصنه بواسطه قرب **اخران**
عمل در مثلنا **ابراج** این احتراقی نجل **مخمر** باشد بلکه تا سال بکشد و سلطان
الحققتی در کتاب میفرماید که احتراقی زحل مطلقا دلیل است بر نانوخی
پادشاهها و از مشایخ و نکت ادبای یونان و قدیم و اضطراب مملکت
وجود و بدی که در کار دادن و نانوخی اهل جبال و قلاع تیر براند
علمی از منته و عقوبت در زراعت و باطل شدن رسوم حسنه و نایافت
شدن طعام و تغییر هوا و فایدهها **احتراق زحل در مثله** **الف** **الف** **الف**
بر نکت ملوک و سلاطین مشرق و اقلیم اول و چهارم و قتل و هجرت
بزرگان در نمان و فساد نفوذ و اضطراب احوال خاندان هنگام قدیم و اهل
زراعت و بیابانهای دراز کش و خشکی هوا و نقصان معادن و نقصان
از سلاطین با اکار بر و افست سگوند و قطع طوق و خشم بزرگان و درنج
و سختی رسیدن از مردم سفله و فساد حال مشایخ و فراخی طعام و شراب
و فتنه و آشوب و ظهور کارها عظیم و مشکل و برف و سرما در وقت
اگر خرس در اینجا بود یا ناظر بود فراخی طعام باشد بر خلاف لشکران
و حکمت ایشان بود و موت حیوانات و فساد در انضیب و بیابان اهل
صلاح و بکش شدن نفوذ و نقصان معادن و بیک هوا اگر زهر و افغان

۱۴۴
ناظر بود بپایه و موت زنان باشد و یاد نیک و سرما بود در وقت و کساد
ذیب و زینت اگر عطار در اینجا بود نعمت ادبای قلم بین و اهل دیوانه و
و ادبای حنفی را خاطره رسد و خیرات الارض و طغیان و غلبه کند چنانکه
و همگی با بظهور رسد و اندوختن کاران و مدعیان کیمیا باشد تقییس
هوا و سرما و بادان در وقت اگر فریجا بود یا ناظر باشد و بدی
و تفرقه عامه بود وقت طعام و زحمت زنان حامله و افست سگوند و وقت
و کفر فساد و علوج و جواسیس **احتراق زحل در مثله** **حاکم** **حاکم** **حاکم**
حال ملوک و سلاطین در جانب جنوب و بدی کشت و زدن در و تغییر هوا
و فساد حال ملوک و سلاطین در جانب جنوب و در جانب مشرق زمین و
خراسان و فساد ثبات و ماکولات و بیماری خلاق و دو آب و بدی حال
ذریع حوث و بریت و بادان در نستان و موت بزرگ و تنگی طعام و بیابان
حال اهل صلاح و بیابان پیران و نقصان احوال و حرات وجود و نیم از زمانها
در وقت و کلاه و منصفه میغان اگر شقی در اینجا بود یا ناظر بود فراخی
بود و مکر و هلا و فساد و فتنهها باشد و هوایلاست مانند وقت کیمیا
و هوامعقل که از در خاصه که زحل در سنبله باشد اگر سرخ در اینجا بود
یا ناظر بود خشتکی هوا و فساد اطعمه باشد و بودن فتنه و خرابی ثروات
و مجاری و ضعف حال معضدان و خرابی عمارات و امکان زلزله بود ستمیا
که زحل در داغ و تند بود و قوت عطار و بعد اوقات با متصل بود اکسیر
اگر زهره یا او بود مطولان و متغییران اعلانات رسد و شرر در وقت و سیر چنان

برازد

اسیون شود و مدعیان ظاهر کردند آگر زهی انجام بود ذیان چنان بود و مطهر
 باشد و حدوت سوم در وقت و افشاش و امانا بود و دیگر قران نباشد
 که این نرسد آگر برسد تلبیل با بند و تقاضا و نزع اطعمه آگر عطار در و انجا
 باشد یا ناظر در علوم و مضایع دقیقه گویند و اهل دربان متعین شوند و
 موا کثرت اراجیف باشد و با دهک ناخوش و زرد و بیسار مکر و شوق
 بود و زحمت کثرت و زناء و اهل عجز و هلاک شخصه معروف از اینها
 آگر قهر در انجام بود یا ناظر بود بود و عجزی عوام و عورات باشد
 و زحمت رسولان و مسافران و قوت طالت نیات بود و کثرت با بند
 در وقت و عجزی مردم و فقره عامه باشد **احتراف نکره مسئله**
 دلالت کند بر بیاری و بیخ مالوک و سلاطین دشمال و اقلیم چرماد و فاش
 حال مسافران در یاد و وقت و افشای بیان و ضرورت قوی و افشای بیخ
 و فتنه در شمال عراق و دریا کرمان و غرق سفینهها و نقصان ایما و بعضی
 مواضع مستعد و طغیان ایما باشد و عجز عاداتها از سبب و سست
 شدن عصبها و بیچاره پهای بعضی مردم ستوران و ملک ملوک و سلاطین
 و اکابر و عارت باها و افشای و با دهک خشک و مستغولی سلاطین با تقلام
 ملوک آگر مشتی در انجام بود یا ناظر بود غلبه اهل صلاح بود و فزونی
 و نکبت مفسدان و افشای یکی از حکام سراسان و منفعت از سفر دریا و نیکه
 سوداها و با بند که نافع در وقت آگر مریخ در انجام ناظر بود یا ایما بود
 از فتنه و از شورش و عجز مردم و خروج مفسد و متکوب و مغفوق شده

اینطایفه

اینطایفه و قید و بند بود کان و برکتی اب و هوا آگر زهم در انجام بود
 زنان و مطربان و بوتهایم و سوسا و بازندگی در وقت و علمها از انما بلغم
 آگر عطار در انجام بود بدین کار و انما باشد و تیزی با زارها خاصه با زار
 و وراید و برطان و فوشش در با بل و فاش و زحمت و حال باشد آگر مریخ
 باشد یا ناظر بود سببها باشد و افشای کشتیها و بیخ مسافران و عزت طعام
 و فقره عامه باشد **احتراف مشتی مسئله** از احتراق مشتی نیز مخصوص
 ماه نبود بلکه سال بود و سلطان المحققین در کتاب سفینه میفرماید که
 احتراق مشتی مطلقا دلالت کند بر میل ملوک بر راسته و عدل و اسبب
 رسیدن بقضا و سعادت و اشرف و مردمان بزرگ و حاکم اختیار و برکت
 و اعتماد ال هوارنا یا فاش شدن پیشوایان و عزت جواهر معدنه و کدورت اهل
 و درع و دیناقت و تقوی در کارهای غیر و سبب و نفع مدد **احتراف مشتی**
در مسئله دلالت کند بر قوت خال ملوک و سلاطین خاصه در سستی
 زمین و سراسان و نکبت و زنا و قضا و قلمها نه نماید و عزت تقوی
 مصداق و توانگران و سبب اعتبار و رعایت و عصمت پادشاه و فزونیها
 و تلف یکی از بزرگان و داد و عدل و نفعی طعام و تغییر هوا و تباهی
 مال اعلی و فقرها و قوت کرماد در وقت و کسی نهجا واحد و شخموم و هموم
 و بیچارگی و دواب آگر زحل انجام بود یا ناظر بود در زمین عراق و فتنه
 افتد و وقت برده و حیوانات آگر مریخ در انجام بود یا ناظر بود فتنه
 مارت شود خاصه در جای مشقوق و دریا و سراسان و غضب و فندی و

بود و ظلم شایع کرد و در سراسر ماضی در ساند آگر مریخ انجام بود یا ناظر باشد بر عوام
 ملاکت بود و بدی حال مسافران و نان باشد یا با اسد و شود و سرمانم
 بسیار باشد و فاش حیوانات بود **احتراف مشتی مسئله** دلالت کند بر
 خالیا و شاهان ستم پادشاه مغرب و محافظت ناموسی در میان خلق و قضا
 نعمت و اطعمه و کجلی شکار و امانا و معرفت خلافت و میل کردن بجزایر و ملاقات
 و نفاق در اکابر و بیشک بعشتمها و کثرت اوصاف و میل هوا بجزارت فتنه
 در ولایت شام و هلاک ملکی عادل و پویشانی و ذواد علمای و باد ستموم
 در مکان و زمان مستعد و توسط کار متی درین و اهل سفار و کجکب
 مردم و هبوط نریاح عاصفه و تخیر و امکان عدل و برف و اصلاح میان
 حکام و عدل و فقرها آگر زحل انجام بود یا ناظر بود افشای و بیاری
 خلافت و کسالت و با دها معنی چمنند باشد آگر مریخ انجام بود یا ناظر بیاری
 ظاهر کرد و از با دها کرم و غلبه خون و قتل اشرف بود و در نفاق در میان
 اکابر و ستم و افشای میوهها و فوشش اراغیف و شهب و علمای انقیامت
 ظهور **احتراف مشتی مسئله** در عاشر بود و عطار و فقر ناظر بود بعد از موت
 آگر زهر انجام بود نکاحی نایب بود اما بعضی را به من بود و تلف مال
 خلافت بود و خصومت مردم و تیزی با با دها و رونق اهل فضل و حکما و بیرون
 و حدوت فتنه آگر مریخ انجام بود یا ناظر بود با دها و نیکه باشد در وقت
 و میوهها نیکو باشد و صحبت مردم باشد و عوام را ملاکت رسد و بکن حال
 مسافران و مسدود شدن طرق و سوار **احتراف مشتی مسئله** آگر

اکابر و عزت التوب و نکبت بزرگان و فساد معادن و بیخ و نفعی و ارفع
 آگر زهم در انجام بود اعتدال هوا باشد و فساد طعام و میوم بود و سبب
 رسد بزرگان و اهل طرب و از زالی باشد آگر عطار در انجام بود تیزی
 عیاقان و خامان شهر و عطر باشد و ملاکت بیجان و اهل دیوان و
 مجادله و گفتگوی با زاربان و بیسار دعا و بی باشد و هوا متعین شود
 در اهر و دنانین تغییر با بد و مسکه و نمک منصف و کورد آگر فتنه انجام
 باشد یا ناظر بود نهجا و با دها باشد و هوا معتدل کرد و مسافر آگر
 و بیکاران نکبت رسد و خوف و بیاری عوام بود **احتراف مشتی مسئله**
 دلالت کند بر نیکو حال ملوک با بنه خوب و انصاف و عدل نمودن و تقنین
 بر و زرا و علمای اهل و در وقت مکر و رسد و قضا و عجز شوند
 طعام و شیرینها باشد و شکوه از مفسدان و هراس در حکام و بنا همی
 در سراسر و بیاد کشت و زان و دهقانان آگر زحل انجام بود یا ناظر باشد
 فتنه خیزد و کسالت و بیخ و کوسفند باشد و خشکی هوا در وقت آگر مریخ
 در انجام باشد یا ناظر بود و زدی و حیانت و ظلم و خرامت بدید آید و خشکی
 هوا و اطعمه و حرکت لشکرها و انشوب و سرب ساختن کرد و حرکت سپاهها
 بود و افشای نیات و قتل طعام آگر زهم انجام بود یا ناظر فزانی نعمت
 نباشد و اندوزان و مطربان و ارباب ملاهی و خوف میوم از سراسر
 عطار در انجام بود سرهای سخن بود و تغییر هوا باشد و نفاق در دیناقت
 و کثرت بیخ دواب و بیساری اراجیف و نشیخ اهل بازار و کسا و طعام

دولت کند بر دلخواه و اعیان و متراکان و زیاده و حیوانات لبه و یکی
 نباتات و یکی مال ملوک چنانچه شمال و اعتدال هوا و سلامت مسافران دریا
 و بسیار ابرها و ضرایح معیشت خلایق و قوه کرده مردم سله و قوه فیهما و
 و کثرت الطهر و مشوره و هرگاه که مردم با یکدیگر حرکت مباحه و یافتن خوب
 در راهی و لایه و کثرت میاه و ابرها و مختلف و بدیه حال حیوانات
 اگر فصل اینجا بود یا ناظر بود منته و اشوب بود در جانب شمال و کمرانه نرخی
 و موتش اگر بر آنجا بود یا ناظر بود در جنوب و خویزین بود و خویزین
 و حرکت عا کر بقصد تاخت و تهب و غارت در جانب مشرق و طرفه ترسان
 و غضب و تندی در مزاج بزرگان و عزت است خوب و نقصان ابرها و
 حیوانات اگر زهر اینجا بود یا ناظر بود بسیار ابرها باشد و کثرت باران
 و از زلزله جواهری و ضرایح طعام و ارتقاج ابطی تیغ و سوسا در وقت
 و بیماری در زنان و کودکان باشد اگر عطارد اینجا بود دین بی با تاز باشد
 و رونق مجال و کثرت جنات و ضرایح و از زلزله و در فور بیع و شرا
 و آمدن قواخل و بسیار بیع بود و آمدن کشتیمها با و ندر که در وقت
 تغییر هوا اگر قمر اینجا بود یا ناظر بر وسیله های غریب و زود خود در وقت
 و یکی نباتات و تعبیل مسافران و آمدن ایشان از سفر مخصوصه و
احکام احتراق قمر در شمال اگر سلطان لخصفین نصیر الملک و الدین
 طوسی در کتب سنبینه الاحکام آورده احتراق قمر مطلقا دلیل است
 بر نایبها و جاهها و حدوث فیهما و برخواستن زردان و بدید آمدن

درین

دشمنان پادشاه و منافقه و مخالفت پادشاهان با یکدیگر و کشته شدن
 سپاهیان و کسری هوا و زمین با دهکاه سوم و دبا به ها و افراختگی و
 و کشویی در بلاد عرب و ترسانان و کذا قلم چها دم و افشاران خالات
 و ناداج و امراض چاره و مرک معطاجات **احتراق قمر در مشرق**
 دلالت کند بر غضب و تیزی بر مزاج ملوک و سلاطین و افتادن عاریه
 و ممانعت در جانب مشرق و تعلیم سیم و چه نام و تکلیت اکابر و قتلها کافی
 و مخالفت کینان و مرک حیوانات خاصه که سفندان و بز و اسب و فساد
 جواهر و حدوث شیخیون و فساد دارالضرب و زردی سوم در وقت
 و ممانعت مسعود و بیماری اطفال و خشم ملوک بر دعا یا اگر زحل اینجا
 باشد یا ناظر بر و مرک یکی از معادن بود و کثرت جود و ظلم از سلاطین
 اگر مشتری اینجا باشد یا ناظر بر و افکت اکابر و معادن باشد اگر زهر
 اینجا بود حدوث باران و خرابی طعام بود و سقا ط اجنه و بیماری زنان
 و بز دکان و اعتدال هوا اگر عطارد اینجا بود در حدوث و حدوث
 علامات الهی خصوصا احتراق در عا مشر بود اگر قمر اینجا بود یا ناظر بود
 بعد از آنکه امرد کور نماید و بیع در اب و جواهر و زلزله در راه و
 و تیزی با زار سلاح و ستود و برده و محبوب ریاح خاصه و در حد
 و برق در وقت و قوت و فتند و حمان و مواضع و ملالت عامه باشد
 و قوت مسافران و قطع طریق و خرف سفایان و اندوه و خوف جیاه و حدوث
 چاهها و نهمها و بیع امتمه زاجیه و اسلحه **احتراق قمر در جنوب**

دولت کند بر تکلیت ملوک و اکابر در جانب جنوب و افتادن قنبرها و
 رفتن قوی در معانایات هانی و امکان خلاق اشکریان یا سواداران
 و ظهور و زدی و کذب و خرابی مزاجها و معامها عا ط و پریشانه حال
 امراض چاره و مرک بزرگان و امردان و کمرهای اهل فساد و فساد طمان
 طریق و هلاک اینها و یافت کشت و زرع و دستکی کا دعاهم اگر فصل اینجا بود
 یا ناظر بدو امن کا و کوسند و شش و منشا و خلالت بود اگر مشتری اینجا بود
 یا ناظر بدو کمرانه نرخی اگر زهر اینجا بود بیماری زنان و معطلان باشد
 کشته شدت سرما در وقت و جی ز قوت ن نیک بود و ملبوسات آن
 عطارد اینجا بود اختلاف هوا باشد و سرسوخ خشک و بیماریها در تمام قمر
 و شکر نباتات و حیوانات و بوده و عا ل و تخار در آمدن دسد و کودکان
 و اطفال عوارض پیدا شود و کثرت هموم و اراجیت دسد اگر قمر اینجا بود
 یا ناظر بدو نرخی مسافران و فقره و پریشانی عامه بود و اندوه زنان
 و بسیار کسبعت و یاد ندر که در وقت و قوت نباتات **احتراق قمر در جنوب**
 دلالت کند بر قتل و مرک ملوک مغرب و افتادن قنبرها و اراجیت و
 و موت مثل سوخ ما در حرب و ابله و موهای ناکاه و خاری اعز
 و استیلا ناکان و اختلاط هوا و خشکی و بدی حال امرا و لشکریان
 و زردی مدعیان و مخالفان پادشاه و یافت بدکاران و تکلیت زردان
 و قوت کرمان و محبوب ریاح خاصه و ارتقاج ابرها سوخ و زود اگر
 زحل اینجا بود یا ناظر بر و ملکی نرود و و ظهور بیماریها و معنی و احتراق

مراض

مستقیم باشد و زیادتی آنها و فقره عامه و درج مساخران **احتراف زهره**
در مثلثات کرمج کامل شمی محقق طوسی قدس ستم در کتاب سفینه
 الا حکام می فرماید که احتراق زهره مطلقا دلالت کند بر خوش شدن یا بد
 و میل کردن به شامش و عشرت و اضعاف و عدل کردن یا زیروستان و ناخوش
 جوانان و زنان و بیدار شدن ایشان و نادره وانی مهمات اهل طرب و ادب
 ملاهی و کتاب یا نادره های بنامه و عطف و برده و امانت رسیدن میوه ها و یا
 و یا زمانه ندرت از نادره ها و متفق شدن عیشرها و فانی شدن مایه ها و حدیث
 بیابانها و اختراص نازها از اعتدال و ابو مشرطی در کتاب مختصره الا بر
 آورده که اجتماع زهره و شمس در برج صوا دلالت کند بر کثرت اطوار و اختراق
 ایشان بر قلت پس اگر میان این از پس و پیش کمی از سی درجه فاصله
 باشد حکم بر کثرت اطوار و اختراق ایشان بر قلت پس اگر میان ایشان از پس
 و پیش کمی از سی درجه فاصله باشد حکم بر کثرت نم و یا در آن باید نمود و اگر
 از سی درجه تجاوز نماید قلت یا در آن باشد **احتراف زهره در مثلثات قمره**
 دلالت کند بر ملا لظواهر و بیماری زنان و عطربان و خادمان و فتنه و
 و تشویش و دطرف مشرق و اقلیم پیغم و بلادی که منسوب بزهره باشد
 ظم و طم و ناکامی و رعیت و قیمت بعضی از ملبوسات مینا اظه زرد
 داخل باشد و اعتدال هوا و عشرت و بساط میان سلاطین و حکام و خطا
 نمودن با خاوطان و بیماری و دشمنی کان از صفرا و سردت هوا اگر
 زحل اینجا باشد یا ناظر بر و موت زهد و زان و خشکی هوا و هلاک

شخصی

شخصی ناپی و اندون بریان اگر مشتری اینجا بود یا ناظر و کثرت نعمت بود **در مثلثات**
 جوانات بود و باد که مستعد جهد اگر مریخ اینجا بود یا ناظر بر ایشوب خرد
 و بیابانها و موتی و ادا نه و ماء و فدا اهل صلاح اگر عطارد اینجا بود یا ناظر
 ایشوب خرد و در امور و مشور و عترت علیج کرده و نهمتها و قوح یا اید و سکه تیسیر
 یا اید و در کارهای خانه اشعاره تعشیه بدن و سر ما در وقت نقصان
 یا ندرتکی بود و بیع جواهر و ارب اگر قمر اینجا بود یا ناظر و اختراق هوا
 و سر ما و نم در وقت و نقصان رعد و برق و اندون عوام **احتراف زهره**
در مثلثات لیل دلالت کند بر رخ زنان و خواجره سربایان و احطاب طرب و زینت
 و نسا دینات و حیوانات سم شکافنده و یا در آن قوی و از زانی لباس
 و تمناش و تقاضا و نخرها در خوب و اقلیم پیغم و مثلثات دشکوه در وقت
 و امانت و رخ و کثرت نکاحها و بیماری اطفال و ریخ کا و کوک سفند و کثرت
 سوما و اکتفاح مجادات در وقت وجود و ستم و تاراج و بعضی مواضع
 و اشکار شدن فسق و فجور و بی باکی زنان و زیاد شدن باخات
 و بسا تبین اگر زحل اینجا بود یا ناظر بر و باشد علیه نامتا موتیاه شدن
 جوانات را امتدسد و سرما و خشک باشد اگر مشتری اینجا بود یا ناظر
 بر و اندون مساخران و توکان باشد و اعتدال هوا و اگر مریخ اینجا بود
 یا ناظر بر و مخالفت از واج بود و امانت زنان و کودکان اگر عطارد اینجا
 بود یا ناظر بر و ارجیف و تشویش بود و حدیث سرما و فتنه و بیماری
 در حیوانات سم شکافنده و تقاضا و نخرها و تعیس و تبدیل عامه

بر و باره های مفید بود در وقت و ضعف بسیار باشد و قوح نکامها
 در دستان بزرگان و سلاطین کثیرها اگر مریخ اینجا بود یا ناظر بر و بادلهای بنظر
 و اسباب اهل دریا بود اگر عطارد اینجا بود یا ناظر بر و باره های اید و حرکت زنان
 بود و خصومت اهل بازار و بیع و شرا و حوض و جوی و مانند آن اگر قمر اینجا بود
 یا ناظر بر و سبیلها در و خرابیها کند و کار بنهائند شود و درج مساخران
 در یا بود **احتراف عطارد** دلالت کند بر قول محقق طوسی اعظم فی الملک
 والدین در کتاب سفینه الر میفرماید که احتراق عطارد مطلقا دلالت
 کند بر ناخوشی کتاب و دیوان و خا طپ شدن از ملوک و ضر و بیستگی
 دیوان و مشاقت نمودن با ایشان و عقوبت در تحصیل محصلان و بی و نقی
 مدارس و یا زار و در همانند تجار و افاضان احتیاج و بیماری
 کو دکان و تغییرها و حدیث بارندگی **احتراف عطارد در مثلثات قمره** دلالت
 کند بر ضعف حال فضلان و ارباب و داین و تجار و اهل بازار و هلاک
 یکی از معادن و ریخ حال و مقصرقان و تحویل داران و طلب حواجج افکار
 نخرها و کسری هواد در تابستان و سردی در زمستان و نا امانی راهها
 و خواست از دعا یا خاصه در طرف و بیماری المیبا و اهل تخیم و نوز
 مشاها و بیع جواهره در صعقات و اندون پیشه و دان و هنر بندها
 و نقاشان و بیماری کو دکان اگر زحل اینجا بود یا ناظر بر و بادها صعب
 در و اندون خلاصین بود اگر مشتری اینجا بود یا ناظر بر و بادها خوش و زرد
 سلاطین چها رهاها بود و خوی معادن و بیماری بزرگان اگر مریخ اینجا بود

واهل بازار اگر عطارد اینجا بود یا ناظر بر و یا در آن بسیار اید و سرما داد
 و کثرت و فراخ الطمه بود و باره های خوش و بسیار ری سودها و زحمت
 و فقره زنان و فساد در **احتراف زهره در مثلثات هوا** دلالت کند
 بر ریخ خرابی و خردم و بیابانها در جانب مغرب و اقلیم پیغم و فساد و بود
 و کثرت منا کثره به رعیت و فاش شدن آلات تمنا و سوله معنیان و شک
 میوه ها و زحمت دل و جگر و نا امانی راهها و بر و باران و تکرک اگر زحل اینجا بود
 یا ناظر بر و بیماری سخت بود و امانت اخبار و اندون بزرگان اگر مشتری
 اینجا بود یا ناظر بر و ضعف بسیار باشد و نعمت بر اتمه و قصنا بود و اگر
 مریخ اینجا بود یا ناظر بر و خرابی مواضع بود و اسقاط اولاد از ارقام و امانت
 میوه ها اگر عطارد اینجا بود یا ناظر بر و بیماریان علاج پذیر باشند و بارها
 خوش و زرد و رونق بازارها باشد و بیع و شرا و ملبوسات با قیمت و دقت
 ندرت ما و شعر و اهل غنا و دیوان و متصرفان اگر قمر اینجا بود یا ناظر بر
 بر و باران بسیار و بارها مختلف بود و غلبه عوام و حرکتها و سرما
 در وقت رسیدن مسافران و عوفای عوام **احتراف زهره**
در مثلثات لیل دلالت کند بر کثرت تولد و تناسل و سرما و وقت و رسیدن
 مسافران و بی و ریخ حامله و حدیث بارانها و لهما و جانوان ای و فساد
 حال زنان زانیه و بیماری کوکان و از زان نخرها و ریخ کسینهم از ریخ
 عاصف و مختلفه و پراکندگی لنگر سلاطین و معارف ملوک و خصومت
 از واج و اشکار شدن فسق و فجور و تری هوا اگر زحل اینجا بود یا ناظر

در وقت رسیدن مسافران و عوفای عوام
 در مثلثات لیل دلالت کند بر کثرت تولد و تناسل و سرما و وقت و رسیدن
 مسافران و بی و ریخ حامله و حدیث بارانها و لهما و جانوان ای و فساد
 حال زنان زانیه و بیماری کوکان و از زان نخرها و ریخ کسینهم از ریخ
 عاصف و مختلفه و پراکندگی لنگر سلاطین و معارف ملوک و خصومت
 از واج و اشکار شدن فسق و فجور و تری هوا اگر زحل اینجا بود یا ناظر

خون و خطر و آشوب و زهر خیزد و قتل ناشی از ظهور و قوع با بد اگر در
 انجا بود بیماری زنان و مطول بان باشد و کسا و با زار آفتنه اگر نفس
 انجا بود یا ناظر بد و کدورت هوا باشد و عجز نجا و داهل تردد و انداختن
 عوام الناس و بیع جواهر به قیمت چون هم و مسانست دهد بعضی گویند
 کار و انجا بود و بیع جواهر قیمتی باشد **احتراف عطارد در مسئله خاک**
 دلالت کند بر تغییر هوا و با دها خشک در وقت و فساد طعام و نیش
 قو اهل و علت در دودام و بیماری و زحمت اهل قلم خاصه در وقت اوقات
 و خشک هوا و بسیاری بیع صنایع و عقار و کثرت و بران خا و نجا و بد
 اهل و اهل تصور و نفش و دیگران و خداوندان حساب و کتاب اگر چه
 انجا بود یا ناظر بد و خرابه بقاع و تلف حیوانات و امکان زلزله است
 که مقدار باشد و در تدابیر اگر مستی انجا بود یا ناظر بر و درج و بیماری
 چهار پاییان بود و احتیاق جواهر را مکنی و کمران اگر زهر انجا بود اشد
 زنان و مردان و اگر قهر انجا بود یا ناظر بر و پند سر ما و ظلمت هوا پند
 در وقت و درج در عوام و کدورت زنان و فساد حیوانات ایست
 انجا رسولون و در هم مسافران و کئی نفع این **احتراف عطارد در مسئله**
 دلالت کند بر اکرم مغرب و خوشی حال و زرا و تنگی با زها و در وقت
 کار نجا و در زین با دها می شود در وقت و عمل بران و متصرفان و
 و با غا و حواریت در خراج ارباب قلم و عوال داهل اسفند و تردد و قافل
 و بیع برده و در آب و ظلم از اهل بیوان و جستن با دها و حد و شرقت و غیره

دو

در وقت و خلایق میان علما و اشرف و قوع در چشم اگر زحل انجا پند
 یا ناظر بد و بیماری خلایق بود و با دها مکنی و کدورت هوا و افشاج
 اگر مستی انجا بود یا ناظر بد و با دهای سالم و زرد و رجعت مردم و آمدن
 جنهای خوش و در وقت نجا و اگر مریخ انجا باشد یا ناظر بر و امراض و موت
 و قتل و شبنون پند اگر زهر انجا بود یا ناظر بر و درج زنان حامله فساد
 حال منبیهان و غمنازان بود اگر قمر انجا بود یا ناظر بر و هوامتنع شود
 و عهها و اندوه عامه بود و تردد در سولان باشد و احتیاج خوشی رسد
 بود **احتراف عطارد در مسئله آبی** دلالت کند بر فساد کشتیها و غلبه اجها
 ارتفاع ابرها و تغییر هوا و بیع جواهر به دانت میوهها در وقت و بیع مردم
 از اعدا و بدی حال اهل و قتل فواید ایشان اگر زحل انجا بود یا ناظر
 بد و خرابی مواضع از آب و افت محصولات بود اگر مستی انجا بود یا ناظر
 بد و سلاصت حال مسافران در با باشد و با دهای نافع باشد اگر مریخ
 انجا بود یا ناظر بد و غرق و عادت کشتیها بود و فساد حیوانات ایست
 اگر زهر انجا بود یا ناظر بر و درج زنان حامله بود و بدی حال شو
 ابرازان و کثرت ضیق و لوله و حنانت در مریخ اگر قمر انجا بود یا ناظر بر
 سببها و غلبه ابرها باشد و اصلاح و عمارت کار برها باشد و در وقت
 مردم عامه بود مذمت با عفا و حوا که کنند **احکام احتراف ان که کیم**
 در کیم **برنج اشعرا** **احتراف زحل در برنج حمل**
 دلالت کند بر فساد میوهها و عفونت هوا و آمدن باران و نجا و پند

یا امری بزرگ و قوع خوب و خوش بزینش و موت در عراق عجم و شاید
 که طاعون باشد و تباهی جواهر در معادن و خروج خوارج شدید الناس
 از طرف مشرق بطرف خراسان و اصفهان است که مستی یا مریخ با او باشد
 یا ناظر بر و اما خرابی بود اگر زهر با او باشد موت یکی از خواتین معطره
 باشد و کدورت و کدورت شونر خاصه که عطارد در این امر شویک بود اگر عطارد
 منفرد با او باشد و پیران و اهل قلم در درج رسد و نکبت اصحاب ارباب تاریخ
 و نکبت مردم و ارباب کتاب را خوف بود اگر قمر با او بود یا ناظر بر و درج
 میوهها تباه شود و در کیمها را با نایان و طالان و موم بگذرد و فساد فوج
 در سل پند و زخمها کمران بود و سر ما پند **احتراف زحل در برنج نمر**
 دلالت کند بر موت و فساد و زدن ضر و ما بر و تلف شدن در آب خامه
 کا و کوفت و مخط و بیع و کثرت در دزدان و تغییر هوا و تباه عمارت و نکبت
 زراعت و بدی حال اهل قلاع و جبال و اگر در موت یکی از سلاطین
 عظیم الشان و خسارت مشایخ و ارباب خلافت و اگر مستی یا مریخ
 با ناظر بود و قوت و زدن بود و فساد میوهها و اشجار باشد خاصه
 در موصل و سواد عراق و اگر زهر با عطارد با او پند سر ما پند و تباهی
 میوهها و امکان زلزله است که احتیاق در رابع بود بیماری زنان و نیش
 بود و اگر قمر با او بود یا ناظر بر و با دها بسیار پند و حد و عد
 و برف و تباهی میوهها **احتراف زحل در برنج جی ننا** دلالت کند
 بر قتل یکی از سلاطین یا حکام و بدی حال مسافران و متی درین و شدت

کرنا

و خوف بعضی از ملوک جانب مشرق و هلاک پادشاه روم با یکی از اژدها
 دولت و کرانه نرغما داشت ذبح برنج و نه شکر و تباهی ماهیان حوض
 مردم در کارد کسب و قیمت گرفتن جو نبات و اگر مشتری و مرغ باوی
 بود یا ناظر بوی حاکم و فرمان فرمای خراسان داغماند و رسد
 و هلاک پادشاه روم موکد باشد و اگر مشتری منفرد و مجرد از مرغ
 بود حاکم خراسان بیداری کند و خلل مملکت او رسد و در آن
 ایضا ممکن در گذرد و اگر مرغ منفرد و مجرد از مشتری بود میا لغز و وقت
 پادشاه روم کند و مملکت بابل و عراق عرب را اندوخت رسد **تنبیه**
 در سنه یک هزار و سی و یک هجری زحل در برج سرطان محترق شد
 در عین حقارت مرغ بعضی پادشاه ظل الله رسد و پادشاه
 روم را درین سال عارضه عظیم و ملامت بد و رسد بر وی رسد
 و ظن غالب است که قتل برسد و در تقویم نیز این مسطور شد
 اتفاقا در جنبان سال لشکر کربان عثمان اتفاق نموده او را با جمعی
 از بزرگان دولت او را قتل رسانیدند و اگر زهی با وی بود غم
 و اندوه و مصیبت زبان باشد و وقت اطفال و اگر عطار با وی بود
 بدی حال فرمان دهان باشد و مملکت بابل هلاک رسد و اگر تباهی
 با او باشد یا ناظر بر او تا کید کرانه نرغما و کثرت کرما باشد **احتمال**
زحل در برج اسد دلالت کند بر مرگ پادشاهی در جانب مشرق
 و وقوع شداید در مصی و عراق و طاب شمال و شدت و غریب و

در روم

و سوم و ظهور طغ و عیوب تعدیات و موت در اغانام و قیمت کثرت
 و سلاخی استر و خرو و بیاد کرد و آب کثرت احوال و از ناطر اهل غا
 و سایر فلزات و اگر مشتری با او بود یا ناظر بر او سلاخی اهل غا
 و قوت سلاطین و حکما بود و صحت دواب و ضا د جواهر در معادن کثرت
 چهار پایان بود و اگر مرغ با او متصل با و عطار دنا باشد یا قتر باشد
 خوف بسیاری بود و حواریت در زنجیرها و در دست حوک صباغ ضا
 و ظهور و خواجه باشد و حاکم بابل و عراق عرب و اعدا و مدعیان
 خوف نظر نماید و وجود عسا کرایشا نرغما هلاک دنا بود کند و بر و در
 پادشاه باین سبب تقوی جوید و اگر مرغ منفرد و مجرد بود آن کو اکب
 مذکور یا با او بود یا ناظر بد و عزت و قدرت چهار پایان بود و تباهی
 جواهر باشد در معادن و جهات معدنیات و ضعف حال سلاطین
 و بیماری خلایق بود و هلاک جانوران تیما استر و خرو و سارا گوش
 از بیخ و اگر زهی با او بود مالها جمع و مردم و علاج و نیکی بیفزاید
 و قیمت از آن خوضانل کرد و جواهر بسیار بود خاصه زر و طلا قوت
 و مس و بریشم نیز فراوان بود و اگر عطار با او بود و کثرت خیر جرد
 و راحت باشد و ناها اید و سیم و سیاب از آن نرغما یعنی طرق و شولیع
 و قصد و غزل قلم و کتاب و نرغما اندازن کرد و اگر قتر منفرد با او
 بود یا ناظر او را نرغما بلند قوی و افش نخل باشد و کرانه و تباهی
 و تباهی صوب و افش سردختی و اختلاف هوا **احتمال زحل در برج سنبله**

و حدوت امراض هلاک اگر مشتری اینجا بود یا ناظر بر او حال ملوک و اکابر
 و دهانین نیکو بود و سال برایشان مبارک و میمون گذرد و غله بسیار
 بود در تجارت و کسب و راحت و برکت اگر مرغ اینجا بود یا ناظر بر او اهل
 ماده را الهی راعحت و شدت مسد و حال بجم و ترک مردم کو هستیا
 بد گذرد و دزدان و عیاران مضطرب کردند و ناخوشیها شوند
 زهی و عطار اینجا بود مردم با درد و بیچاره های مهلک پیش اید و عرب
 بیغمیها رسد و میان مردم خود و حجاج و با و بیماری باشد و اگر عطار در
 نا او بود مجرد از زهی بیماری نرغما بسیار و پادشاه وقت مردم سقله
 عزت بکنند و ایشان احترام و اهانت بزرگان نمایند و اگر غمرا اینجا بود
 یا ناظر بر او ارتقاع حال اجلاف بود و توجه سلاطین بد و نوان و
 بسیار بودن ایشان بر امتراف و تقاول جویند **احتمال زحل در**
عقرب دلالت کند بر کثرت عیوب میان ملوک و سلاطین خاصه در
 مغرب و از نایف اسلحه و بسیار کک و پشه و سایر هوام و رطوبات
 هوا و آمدن بآذان و موت بزرگی در مغرب و منیق احوال مردم و حدوت
 ارجیف سنبله و خروج عدا و جبال بر ما لقا باشند و فتنه در میان
 عرب و عجز و تباهی احوال بزرگان و سرداران ایشان و از زانی در
 عراق و تنگی و بیخیزه در زمین عجم علی الخصوص خراسان و کرانه نرغما
 و بسیاری فکر و اندیشه در انولایت و اگر مشتری با او بود یا ناظر
 بر او قوی مخالفت مذهب کنند و مردم را دعوت نمایند اما پایدار

دلالت کند بر پس هوا و موت یکی از سلاطین و هلاک کثرتی از اعم و رسیدن شر
 بمردم خاصه در موصل و جبال اعد و در طرف شمال و موت اطفال و سقوط
 اجنه و کثرت امراض و در زنان و کودکان و ضا حال کتب و هلاک یکی از دنیا
 دومی از دنیا در حوض حال نرغما دوا و ایل سال و بعکس داد او و کثرت ثمرات
 و رضی سعادت و توابد میاه و اگر مشتری با او بود یا ناظر بر او کثرت بیماری باشد
 خاصه در زنان و کودکان لیکن بسلاطین و عجز و اگر مرغ با او باشد یا ناظر
 بد و بان سبب مرگ امیری و یا زوری باشد و تباهی حال خلایق و کثرت غم
 و وقوع فوت و موت اگر زهی با او بود فراخی متاعش باشد و از نایف نرغما
 خاصه آنچه بگیل و وزن و تر از و فرزند و بسیار میوه پیش اگر عطار در
 با او بود بسیاری ابرها باشد و خوب و ریاح نادره باشد و نیکی حال فضلا
 و بازرگان بود و حسن اوقات کتاب و احباب ارب باشند و اایل سال
 اما در احتراق در دیت رابع باشد و اگر قتر در اینجا بود یا ناظر بر او احوال پایدار
 نیکو کرد و پیوسته با او اید و با دها باشد و رعده و برق بود **احتمال**
زحل در برج جد دلالت کند بر وقوع عیوب میان ملوک فرماندهان و ارب
 شدن در میان زنان و فضلان ابن طایفه و مرگ پادشاهی در جانب
 مغرب و کثرت اعدا و فقر خلایق از مساکن و اوطان و مرگ مشایخ
 و اهل جبال و حدوت عیوب و امطار و کثرت در نوان و مسدود شدن
 راهها و بقا عدن نرغما و خط و تنگی و کوسنگی و صلاح حال سلاطین
 و در سال و دهاتین و شدت عرب و عجم و ترک واضطراب ایشان

و مردت

وز و در مدافع شوند و بکن قصه در زمین خراسان و کومستان انجا واقع بود و قحط نیز حادث کرده اگر مریخ با او بود یا ناظر بر او و قحطها نماند
 مخرجی کشند و بزخ کران کرد و خصوصت و نواح ظاهر شود و خروج
 اعدا باشد و اگر زهم و عطارد با او بود حال با بل و عرب نیکو گذرد و کما
 ایشان بالا گریه و زحمت فترا و مساکین باشد و امام ابو الحسن بهی کویا که
 او عطارد با او بود مجرد از زهم کثرت ارتفاعات بود و کار اهل سیاق
 نیکو گذرد و بسپاری با دان و آب باشد و خوبی سپاهی و لشکریان در وقت
 بود و نیکو حال سواد و ساکنان بابل باشد و کثرت دخل این و اگر قمر
 با او بود یا ناظر بر او یا در آن بسپار آید و آب چشمها در تن آید و کثرت ملامت
 باشد **احتراف نعل در پنج قوس** دلالت کند بر وقوع و حدوث قوت
 در موافقی و جوب میانه سلاطین و فرماندانان و ملک پادشاهی عظیم
 الشان و عدل و بوق و خسارت مرزبانان و اهل فلاح و توانمندی
 با رعیت و اطاعت ناکردن ایشان و وفای حال عتقا و ادب و استمداد
 بر در بسپار نماندن در بنیل مصی و احوال هم پاریان بدستود و کرامت
 نوزنها و عثرت لمعام باشد و غلبه در زمان بود و اگر مشتری با او بود
 یا ناظر بر او و حسن مال عملا و قوت و فتح و نصرت پادشاه بود و بدست
 آمدن و لایات و مطیع شدن رعایا و تکیه آعادی دین و کونیند
 عالمیان بود و اگر مریخ با او ناظر بود پادشاهی سفیری میبارد کند
 و اگر مریخ منفرد بود از قمر یا با او ناظر بود سرما با اشراف باشد و در

خبر کرد

خبر کردند و راه دادن قوت بگیرند و اگر زهم و عطارد با او بود حال
 و احطاب بد گذرد و در زمان تکبیت رسد و اگر زهم مجرد از عطارد با او
 بود زمان و مطی یا ناکبیت رسد و بیماری از امانه نبطا بقیه بود و اگر عطارد
 مجرد از زهم بود با او نیکو حال دیران و اهل نماند و کار این نیز عطارد
 و زهم اند همان بلند شود و شادی ما زاریان باشد و اگر قمر با او بود
 یا ناظر بر او پادشاهی سفیر مبارک کند **تنبیه** چون بعد از فصل در
 ما در بیستم درجه این برج واقع است اگر انقاف افند که فصل هر جا
 انجا محقق شود تغییرات کلی بد و لتهای قدم راه یا بد و صفات نوبت
 خلایق در کون شود **احتراف** **در پنج جهت** دلالت کند بر نقصان میان
 و ملک پادشاهی یا یکی از معارف پادشاه هستند در ولایت هند و خراسان
 متاع و اهل فلاح و استمداد بر و دست و پیوست و حدوث برف
 و جید خاصه که احتراق در عاشر بود و امکان خست و زلزله اگر
 در رابع بود بسیار که عطارد با او باشد و فساد اشجار و انقار و قضا
 نوزنها و غلبه اصحاب سلاح و نقصان و خرابی بیوت اموال و عریض
 موت در کتاب و اطفال و محو غم و هم و کد و دست در حاکم با بل و اگر
 مشتری با او بود یا ناظر بر او سرمای صعب و افند میوه باشد و کمرانه
 طعامها و سرس کویا در صلح این تاثیرات بود و اگر مریخ با او باشد
 یا ناظر بر او و اورشادی و منفعت برسد و کار اهل صلاح نیکو بود
 و نیکو شوند و خزاین روی در نقصان هند و سرما با اشراف رسد

و اگر زهم و عطارد با او بود اهل ادب و معرفت آریانند و امر از بهر
 خادمان اطفال شود و اگر زهم مجرد از عطارد بود نوزنها توسط یا بد
 یا در آن آید و هر اسرود کرد و اگر عطارد مجرد از زهم باشد و انقار
 و اهل ادب باشد و کد و کد و تلف کردند و خسارت متخانیان دین و
 مذهب باشد و با دها آید و فساد فلها و کجی دخلها و امکان زلزله
 اگر احتراق در رابع بود و اگر قمر با او بود یا ناظر بر او سرمای با اشراف
 و کثرت دیاج مضره باشد **احتراف نعل در پنج قوس** دلالت کند بر شدت
 سرما و بسپاری برف و ششم و فساد میوهها و تباهی زمینها و فرود
 گشتیمه و نابایستی و نهماچنانکه کثرت جایها روی در خرابی هند و فساد
 و بدی حال خلایق و بیم فتنه و آشوب در میان مشرق و زمین تراسا
 و وقوع حوادث در ولایت بین و مغرب و شهرت پارس در آن مجرم
 و مواضع و نواحی حجاز و اهل حبال و طایفه اکرا و بالعی و نجل
 وطن بنایند و اگر مشتری با او یا ناظر بر او سرما صعب باشد و اشد
 خراسان بود و بیم ایشان از فتنه و فساد و سختی سال و هر سر کوبید
 از آن باشد و با در آن بسپار آید و اگر مریخ با او یا ناظر با در آن
 خراسان شخصی بد آید بدند بد القاس و در ما و راه نیز آشوب
 و فتنه عظیم باشد و اگر زهم با او باشد نوزنها روی در قتل هند
 و حال و نعمت نماند و کثرت با در آن اما بیماری و رنج در میان مردم
 سمت ظهور یا بد و اگر عطارد با او یا ناظر بر او و حال اهل کوفه و

لا طر بر کزور

سواحل بد گذرد و فتنه و غارت بیند و اهل حجاز از افند برسد و فساد
 مردم و خرابیها رسد و اگر قمر با او بود یا ناظر بر حد و شد باج و در وقت
 باشد **احتراف نعل در پنج قوس** دلالت کند بر خوف و جوع سلاطین و فرمانها
 و ملک اشرف و خروج جمعی از طب مشرق و موت یک از ملوک انجا کثرت
 مجادله و مقاتله باشد و خوف در اشرف و عتقا و تکبیت کتاب و شدت بود
 و کثرت مطارد و بعضی کونیند خشکی هول و وقت طوبت و بدی احوال
 اگر اد و فساد و حیوانات ای و وضعیت رسیدن بسفین و خوف ملاحان
 بود و مردم را از خروج دشمنی از ناخن اصفهانیان و فارس و خوزستان نماند
 بود و صوب دیاج عاصف در ماه و حسب و وقعت ارسال طادت
 و عا صل کرد و اگر مشتری با او یا ناظر بر او دشمنی از زمین فارس و
 اصفهانیان خروج کند اما خراسانی نعمت و خوشی معاش مردم بود در آن
 و ملک با بل را از خروج خوارج و قتل و نهب ایشان و هجوم و هجوم
 رسد و نقصان احوال بود اگر مریخ با او باشد یا ناظر بر او طایفه غریب
 رسد و تکبیت بد قران و در خراسان و دشمنی بیرون آید و قتل و غارت
 کند و بدی احوال تا جیکان و بیماریان بود از اخلاط سوخته و کسر
 زهم و عطارد با او باشد بطایفه عرب تکبیت رسد و کتاب و ربا
 دفا تر اما صایب پیش آید و اگر زهم مجرد از عطارد یا با او بود
 ملک با بل و خوزستان را زحمت رسد و بیم چوله باشد و موت زنان
 بیشتر بود در دنیا که در میان این طایفه مستیوع یابد اما جن اهل صلا

و متقیان باشد و اگر عطار در محترم از زمین یا باشد یا او بود فساد طال
 تجار و خوف بیم ایشان بود و اگر قهر با او بود یا ناظر بر و کثرت افت
 بود و باران بسیار آید و آب انهار و عیون زیاد شود در وقت حرم
 یا بل بهارت **احترام مشرف در برج** دلالت کند بر قلت باران و سوزنک
 و قضاة و اشرف و تغییر هوا و در قواعد و قوانین و ظهورها اهل
 در ولایت مصر و حجاز و اطراف بین و نیکی مسکن اقلیم پنجم و بیم فطانتها
 از تشیع علما و اهل ادیان و دفا هیت اهل شریعت و مسکن یا بل و سواد
 عراق و فارس و فلسطین و اگر زحل با او بود یا ناظر بد و خروج اعدا
 در حجاز و مصر و کد بند و مردم را از سبیلها و ابها خوف بود و شخصی
 و نایب را از اهل بین بکینه رسد یا صاحب کوفی مغفود شود و اگر مریخ
 با او بود یا ناظر بد و کثرت میاه و امطار باشد و بیماری بسیار و طاکه
 عراق حرکت و سفر کنند و از ایشان پیشیافتند و قضاة از مسایل
 سخنان مختلف گویند و سخنهای او تقلیدها ظاهر شود و اگر زهر
 با او بود فساد طال زنان و عورت ایشان باشد و جواهر قیمت گیرد و ملبوسا
 عزت یابد و تباهی حال دوشا باشد و عوام الناس تشیع و عجز خاکند
 و اهل قوی و روح دایم بود و یا بل میان اسفند بسیار زد و اگر عطار
 بود عورت دیران و جوانان و کودکان و زنان و خصوصت اهل علم بود
 و مک و حیل و میان مردم متعارف شود و قضاة و اهل شعر و نجوم
 و هموم عارض کرد و اگر قمر با او باشد یا ناظر بر و بسیار آید باران

در

و طال ابناء ملوک و اشرف سیکو کزد و وجهها در پان زیاده شوند و کثرت
 و کثرت بفرغند بگنند و کاهل اهل ادب یا حجاب و فلسطین اگر قمر با او باشد
 به چشم اوقات کزد مانند **احترام مشرف در برج** دلالت کند بر بیسی
 و کثرت هموم در مکان و زمان مستعد و موت یکی از قضاة و اکابر و
 و کثرت دیباخ خاصه و بسیاری نوز و رع و کشت و ملاح و اب و کثرت
 هوشی و نیکی احوال اهل سواد و مردم همان چو مسکن جبال و حد و دان
 و وقوع اضطراب و کمران نوز و حواسا و اگر زحل با او باشد یا ناظر بود
 فتنه و آشوب در شرق خراسان و تلفت شدن کاه و کوه سفند و خروج اعدا
 در زمین حجاب و عریضت امارت و باطل کرد و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود
 در عراق عرب و ششم نوز و کشت یا بدار نبود و کثرت کرمان باشد در وقت
 و اگر زهر با او بود حصارها و جزیرها بظهور رسد و زراعت نعمت
 و اگر عطار د با او بود باران بسیار آید و پرو و بادهای و از نوز
 و اگر قمر با او یا ناظر بر و زخمها از آن بود و نوز نعمت باشد و نیکی
 حال ذوات الاطلاق و کثرت تنایج این بود **احترام مشرف در برج**
 دلالت کند بر طوبت هوا و سختی و نیکی در اهل و تغییر احوال و کثرت
 شخصی بزرگ و معروف و مشهور و هلاک بعضی از ملوک مشرق و کثرت
 در دکان و فساد در میان و بسیار سخن و مصب و نیکی حال تجار و نویس
 ملک عظیم از آن و هلاک و زبری مدرک بشید و اگر زحل با او بود
 یا ناظر بر و در خراسان سال بیماری بسیار باشد و یکی از فرماندها

و حکام انجا و بیاری و نکیت رسد و شامد که در کزد و اگر مریخ با او بود
 یا ناظر بر و سال فراخ بود و نوز نعمت باشد و بسیاری در دکان بود
 و این یا فتن مردم از ایشان امارت بسیار حکام اکثر از دست و یا مبتلا
 کردند و اگر زهر و عطار د با او بود ارباب علم و اصحاب ادب را غم و زین
 رسد و اگر زهر محرم از عطار د بود در سخن و نوز نعمت بود و عورت
 افتاد و مسافران سفر بسیار کنند و اگر عطار د محرم از زهر باشد
 یا با او بود نیکی تجار باشد و شخصی از بیرون بر یکی از سلاطین و حکام
 بیرون آید و هلاک مردم متقی و اطعالت باشد و اگر قمر با او باشد یا ناظر
 بر و ملوک یکی از فرماندهان باشند و دیگری بجای او نصب شود و فرجی بود
احترام مشرف در برج دلالت کند بر نوز نعمت در اکابر و اشرف
 و عطا و کثرت ارا حیف و عورت قضاة و زهاد و سادات و اخینا و خلف
 در میان خلایق و صلاح حال اهل شرائط و دجله و عمارت نفوذ در اطراف
 و خروج دشمنی از جانب مغرب و محبوب و دیباخ شدید و فرغند
 مسکن ارمنیه و بعضی از نواحی مشرق و کثرت خیرات و تقص پادشاه
 بر اعدا و خواری خوارج و اهل فلسطین و معمور و ولایت اطمینان
 و اگر زحل با او بود یا ناظر بود و ولایت خراسان بیماری شود و
 از طرف مغرب خروج کند کار کار داران پادشاه بر او غالب آمد و
 کرد و اگر مریخ با او بود یا ناظر بر او اسرار و امور مخفی است
 یابد و در باطن مغرب جمع شود و کثرت میاه که قمر و عطار د نیز با او بود

بار

بارها سخت زد و اگر عطار د با او بود فساد باشد و اهل کتاب و ارباب
 ادب را اندیشه دیگر رسد و هلاک قمر با او بود یا ناظر بر و نیکی
 اهل خراسان و ارمنیه باشد و کاه مردم صلاح میسر شود و بعضی گویند
 بدی حال اهل خراسان بود **احترام مشرف در برج** دلالت کند بر کثرت
 حشرات الارض و امکان ملخ و خشک هوا و عورت حلیل القدر
 و تغییر هوا شامد که با آنها خیزد و با آنها یارد و پادشاه عراق را خوف
 عارض شود و هلاک و با مردم بد پیدا بد و مصالح صانه ظاهر کرد
 و مردم دفع برایشان مشغول بگنند و پیمان در رخ رسد و در آب
 سلامت باشند و بزرگان را سفر رسد دهد اگر زحل با او بود یا ناظر
 بر و پادشاه یکی از اعیان دولت او را افت رسد و ولایت
 یا بل و عراق عرب و عجم باشد و اگر مریخ با او بود یا ناظر بر و ملوک
 غم پیش آید و در دکان و بدکاران باطل شوند و اگر زهر با او
 بود خوشی هوا باشد و اخبار خوش رسد و رعیت را خوف و بیم باشد
 و ارباب دین و اهل دیانت را سفر رسد و تنهایی حال زنان باشد
 و اگر عطار د با او بود رسولان و نیکنان بسیار باشند و خبرهای
 او رند خاصه در ولایت بابل و عراق عرب و اگر قمر با او باشد
 یا ناظر بر و ملک بابل در رخ رسد لیکن این سلامت باشد **احترام**
مشرف در برج دلالت کند بر کثرت دیباخ و خلف میان ملوک و عورت
 یکی از ذوات الاطلاق و اشرف و قضاة و میل زخمها بگنند و انتقال

از اهل مهابد و هند از ساکن و اوطان خود و نیکی حال اهل شام و هند
و جز این بود و اسامی مرض روزان خاصه و مشین کان اگر نعل انجا بود
یا ناظر بر و کراته عظیم شود و کارها نیکو کرد و اگر مریخ با او بود با اهل
بد و بیماری و مرگ جوانان و کودکان باشد و کدورت و متفرک و کدورت
از خداوندان و کسب خیرات و اگر زهر با او بود سال بسیار بود و
معتدل گذرد و ارباب دین و اکن ند رسد و اگر عطار در او بود عم و کدورت
در بیان و عدا و فضل باشد و اگر قمر با او بود یا ناظر بر و فرائض و شادی
در میان مردم باشد و نرد و نخل و کثرت معامله **احتراف مشرق در مریخ**
مهران دلالت کند بر ارتفاع تجارتات و بیساری نم و هلال اکا بر
و ارباب مناصب و تنبیه و ظهور اعدا از طرف خریب و سب مکشبت
کند و حال اهل نابل سنان و خور سنان و کابل و مرگ اکا بر و کدورت
و انا و قضا و نخل و خوشی هوا و توسط نرخیها و اگر نعل با او بود یا ناظر
بر و رسوم ناز و قوا عد حیدرین از طرف مغرب بمیان مردم در آید
و زوج ششتر شد بد العداوت از انجا باین ممکن است و کراته نرخیها
و اگر مریخ با او بود فرائض نعمت و ارباب طعام و خوشی معاش مردم
و اگر زهر با او بود یا ناظر بد و خوف مرض و هلاک زنان و اوردن
بند و ارباب نرخیها بد ناز و نرخیها ماکولات یا غیر ماکولات و اگر
عطار در او باشد توسط نرخیها نیش و موت ارباب و ارباب نرخیها
بوزن در آید و اگر قمر با او باشد یا ناظر بر و کثرت خرمی و خیرات بود

دو نفر نعمت و توسط حال عامه و ارباب ماکولات و با نرخیها
و علامت اسماحت سمت ظهور می آید **حزق مشرق در مریخ** کثرت
کند بر کثرت اراجعت و بیساری مرگ در سوخاطی قضاء و فترت و کثرت
خوابد ایشان و جدلی و کثرت اکا بر و اشرف و فترت و غلات و زوج
جمعی از جانب مشرق حشمت سرما در مواضع سرد سب و کثرت باران
و اگر نعل با او بود یا ناظر بد و فروع سوسک خشک و بیرون راهم از نرخیها
و اگر مریخ با او ناظر بود ناسازگاری درها یا با نسل و صلایین و حکام
از غوغای ایشان لذت و کدورت و ملاک کشته و از جانب خراسان جمعی فتنه
انگیزند و زود باطل شوند و اگر زهر با او بود جمعی بی سر و پای از نرخیها
خراسان بی و ن امد فضا دکنند و اگر عطار در او بود نکبت اهل
علم و بیماری و موت و قوع یا بدی غلات بود و اگر قمر با او بود
یا ناظر بر و کثرت اراجعت بود و فضا دکنشها و حدوث باران **احتراف**
مشرق در مریخ قوس دلالت کند بر بیساری باران و کثرت فوت و موت
خاصه در میان اهل دین و بیماری و یکی از فرماندهان و حکام در ولایت
عراق و اگر نعل با او بود یا ناظر با او و قوع حرب باشد در زمین و ناصیه
ان ولایت و کثرت باران بود و اگر مریخ با او بود یا ناظر بر و در ولایت
فارس هر چه دهد دهد و ارباب نرخیها باران باشد و اگر زهر با او باشد
کثرت باران بود و فرائض و خوشی مردم و اگر عطار در او بود نیکی
اهل قلم و دفا نر بود و ارباب نرخیها کثرت باران نیک و کدورت کارها باشد اگر

قمر با او بود یا ناظر بر و غله نقصان کند اما سایر بنائات نیکو بود
و بیساری جواهر باشد و کراته نغم و فذلالت بود **احتراف مشرق در مریخ**
جدی دلالت کند بر زمین و نیکی مال بعضی از ملوک و تعبیل سعادت
فوت و موت در میان علما و فضلا و قضاء و اکا بر و کثرت ثروت و ولایت
هوا و کثرت برد و اراض خشک و کثرت غلات و تقویت فتنه در زمین
فارس و کرمستان و نقصان آب چشمها و اگر نعل با او بود یا ناظر بر و
و خشکی هوا مزاج سال و ناسازگاری هوا بود و اگر مریخ با او بود
یا ناظر بد و جنوبی و زرد و سوسما باشد و اکا بر و سقاری و منفعت
و باران و رعده و برف بسیار باشد و سال متوسط بود اگر زهر با او بود
باشد و سال فترت بود و باران بسیار آید و فرائض نعمت بود و غله
اندک نقصان از کثرت باشد و اگر عطار در او باشد نرخیها غله بود و مرگ
بزرگی باشد و کثرت باران و باد و بیماری ها کسور عارض مردم شود اگر
قمر با او بود یا ناظر بر و از سردی بیماری بسیار بود و موت حادث
احتراف مشرق در مریخ دلی دلالت کند بر ظلمت هوا و هیجان اعدا در بلاد
و ظهور شدت شتر و کثرت و غ و ماهی بود و نیکی معاملات و مرگ
اکا بر و اشرف و ارباب نرخیها و فضا در شام و جزیره و ظهورستان و
تباهی عمات و زرد و سلاطین و شدت برد و کثرت نکبت او و ارباب نرخیها
نرخیها و اگر مریخ با او باشد یا ناظر با او دشمنی ضعیف بر زمین و بقا نکند
و شاید که در ولایت خراسان باشد و کدورت در مملکت مردم و جی کند

دورق و ضاربت لشکرکایان سپاهیا باشد و کمی بزی اید امر اهل و نظیر حدت
 در هوا و اگر نعل با او بود یا ناظر بر ویست به باران آید و هلاک فدا
 یکی از اهل قلم باشد و بیرون سلطی رود و فراخی و اگر شستی با او بود یا ناظر بر
 پیوسته باران آید و فراخی و از زانی بود و جزبات بسیار و کثرت نعمت و خوشی
 عیش و مردم باشد و اگر زهم با او بود از زانی نهنها و کثرت میاه باشد و بیست
 نعمت و یکی معیشت خلایق و موت یکی از خوابین معطر بود و اگر عطار
 با او بود یا ناظر بر ویست و سوسخی در هوا آید و کثرت و عدد و برف باشد
 و لیکن یکی از علائمت انشی ظاهر کرد و خاصه که برنج در عاشر بود و ترک
 کورکان و حیوانات لپش و زان له و زکام بود و بزرگی از اهل سیاهی
 ضرر و درد و اگر شستی با او بود یا ناظر بر ویست و باران بسیار با او و مزبور
 فاسد کرد و در کدورت در هوا و قیال در امراض و غرق سفایر بود **احتراف**
برنج در برج کن دلالت کند بر جسیاری بیماری و شدت
 کرمها و خشکی هوا و کثرت امراض صغریه خاصه برغان و قوت و موت
 در لشکرکایان و ضرر و رفتن بزرگی از اتوال و حرین و دجبال و حدوت
 برف و قوت و صواعق و هلاک دولت و مواشی و ریسک بار و نقصان غلات
 و اگر نعل با او بود یا ناظر بر ویست بیماری و مزاج جوانات سم شکافند
 باشد و امشتری با او بود یا ناظر بر ویست بیماری چها در پایان است
 دهد اما کثرت تلف شوند و اگر زهم با او بود بیماری زنان بسیار
 اما بسلامت بر خیزند و اگر عطار با او بود امراض مهلکه بسیار بود

خامرازه

خاصه از هوا زدن طائفه نزله و اگر قمر با او بود یا ناظر بر او امراض مبتدا
 صعب عارض مردم شود **احتراف برنج در برج جوزا**
 دلالت کند بر حرات هوا و محدودت شش و ریه و جفت و ماء و امراض
 خان و سوزگی از عظام از علت سینه و پهلو و سوزن و کباب و ظهور ظلم
 و بد اعتباری شرفا و اعتبارا اجلاف و حدوت سوزن عظامات و اگر
 نعل با او بود یا ناظر بر ویست کرمها عیج بود در وقت و امراض سفر و
 ذوات الحیث و مثل ان حادث کرد و اگر شستی با او بود یا ناظر بر
 کرمها عیج بود در وقت و امراض خان کثیره عارض شود خاصه سرسب
 و آنچه بران ماند در سوزن احتیاط علم دین بود و اگر زهم با او بود
 یا ناظر بر ویست و صغریه معارفه اهل قلم جمل رسد و بک احوال زنان و اگر
 عطار با او بود یا ناظر بر ویست امراض کثیره و سوزن با باد و زنا و کرمها و غلیظ
 خون در و و حلق و سوزن عارض کرد و شخصی بزرگ در عراق عرب
 و با بل بقتل رسد و مال و مضاعف تلف شود و زنی در اعراب و در
 کندی و اگر قمر با او بود یا ناظر بر ویست و فقره بسیار در میان مردم در آید
 و اعتراف دلیل گردند و از آنله خبر بگردند و در دلو عام شایع کرد
 و بندگان بر بنستانان بجا رشوند و ظلم و ستم بدید **احتراف برنج**
در برج سرطان دلالت کند بر شدت کرمها و جامله میان مردم و موت
 بعضی از ارا و حرین در ناحیه شمال و عداوت جدی و دفع غلات
 و هبوت دیاخ و خروج جمعی از جانب مغرب اما مکث نتوانند کرد

شد و زهره با عطار و مقدار بود چون وقت مذکور در آمد سفر هرات
 اتفاق افتاد و در آنوقت چند روز کرمها بسیار شد که مردم مسوق
 هرات گفتند که هرگز این قلم کرمها مشاهده نشده است و در زانی الحال
 در ملوکات با آن عظیم شد چنانکه سبیلها او در وایب رود و خاتمی هرات
 طغیان نمود و مدتی یکی و کلک او می آمد و چون قلب باجیت او در حلق
 خواه خصوصیات صغریه بود بسیار غایت و بیسایه تمام رسانید و کرمها
 اسوان برنج در برج اسد دلالت کند بر تباها حال مردم و افش رعیت
 و خروج اهل و قتل عظام و رض اسعار شاید که اذیت بر زرع رسد و
 عراق عرب خوف و شدت کرمها و عدد و برف و باران قوی آید علی الخصوص
 در مواضع مستعد و اضطراب عساکر و کثرت رسل و وسایل میانه
 ملوک و حریق و سبب و قطع طرف ظلم ملوک و حکام بر و غایا و رنج و بیان
 اما کورکان و چها در پان بسلامت نمایند و یکی از بزرگان رحلت نماید
 و اگر در درجه اول بوده باشد یا در ثانیه چشم کرمها در غضب کند و اگر در
 آن بود در پیش پا دشاهی بجا رشود و اگر نعل با او بود یا ناظر بر ویست و جمعی از اهل
 خروج کنند و بیرون سوزگی و بزرگی را بقتل رسانند و اگر شستی با او بود
 یا ناظر بر ویست بزرگی بموت یا بقتل رحلت نماید و قضاه را بدی رسد
 و اگر زهم با او بود در حال فراخ بود و آن زمانه زخمها پیش و حال مردم
 با صلاح آید و پادشاه عرب قوه یا بد و اسوا ل مردم خراسان نیکو کند
 و یکی از فرزاندها آنجا ارضی سخت حاضر شود و کثرت باران و

و اگر نعل با او بود یا ناظر بر ویست و بیماری و کثرت در کربا و القان
 رحلت نماید و اگر شستی با او بود یا ناظر بر ویست بزرگان و اهل دین و عمر
 باشد و اگر زهم با او بود جمعی از ناحیه جنوب بیرون آید و غلات آید
 وقت کنند و صورت کرمها باشد و با کرم و هموم باشد و در اینج مع تعدده
 سفایر و اگر عطار با او بود یا ناظر بر ویست و بارها و زرد کرمها باشد اما بعد از آن
 هواری با عت مال نهد و تباها حال مردم اصیل باشد و کسایان
 و بی شیمی جواهر باشد و اگر قمر با او بود یا ناظر بر ویست و در جانب مغرب جمعی
 بر حاکم بیرون آیند و زود باطل شود و کرمها باشد و باران نادر و زود
 بزی بران سبب اسبب رسد و اهل خراسان را حال نیکو کند و **احتراف**
برنج در برج اسد دلالت کند و تخفی نما که طول برنج در اسد مع
 هذا که مخترق باشد دلیل کرمای با فرط است چنانکه کلا بظلم و سوزن
 سی و هفتم نمره الفلک مشعر است بان و خاصه قدس سره بان سخن
 تقسیر کرده که چون کوی کرم مزاج در تابستان بود میسد که چون
 اقتاب بان برنج آید هو کرم شودان تابستان کرم از زمزم بود باشد
 مانند برنج در اسد انهمی کلام قدس سره اما اگر کوی دیکو و زین
 وقت برنج متصل نمایند تفاوت کند و شدت وضعف چنانکه کرمها
 متصل با او باشد با بارانهای قوی آید علی الخصوص در مواضع مستعد
 چون قوی توین برنج اسد است و اگر قمر درین حال با او بود برنج با اشعاع
 تا کید از مذکور نماید و تا یکسال در بزم که برنج در برج اسد مخترق

نوروز

دبوق باشد و بر وی رسول دوهواضع مستعد و سواصل و اگر عطارد با او بود
 از ناحیه مغرب دشمن بخروج کند و بزودک با فاقان رسد وصال مردم با بل تپاه
 گردد و ملوک و میان و کاتبان باشد و چون و کورگان و اطفال را خاطر ه
 رسد و بیم بیماری پادشاه بود اما اصلاح است باشند و بر خیزند و از زلزله
 نترسند و امکان یکی از ظواهر علامت الحقی جمله که استخوان در بروج
 عاشق بود و اگر قمر با او بود یا ناظر بد و نوح حیوه کران بود و در وقت
 افت رسد **احتراف مریخ در برج سنبله** دلالت کند بر کثرت
 امراض و موت در خلافت و ضرورت رفتن یکی از سلاطین و خسارت لشکریان
 و قلت فرایند او و مکر و رسیدن از سلاطین بکتاب و اهل قلم اما اصلاح است
 باشند و از زلزله بود و اگر زحل با او بود یا ناظر بد و زریو یا در پیوسته
 افت رسد و بسلامت خلاصی نماند و اگر مشتری با او بود یا ناظر بد و
 بسیاری فوت و موت بود و خوارگی بزرگان و تباهی حال فضا ه
 و اشرف و مع هذا و خراشی و از زلزله و داهها کرم و ز
 و اگر زهره با او بود زلزله و جوانان باشند و از زلزله نترسند و فساد
 جواهر و ابله فاشی و منابع شد عطربايت و اگر عطارد با او بود
 خرابی و از زلزله باشد و بگمال علما و فضلا و مرگ یکی از اهل قلم و کمرها
 سخت بود و اگر قمر با او بود یا ناظر بد و کسب بسیار بود و نترسند از زلزله
 باشد و مردمان شاد شوند **احتراف مریخ در برج میزان**
 دلالت کند بر فتنه میان قبایل عرب و بسیاری باد های تند و حدوث

مفر

میزن و فساد در مردم و سوء حال عجم و یکن بر عرب اسبند و باید و خروج اعدا
 در طرف مغرب و از نداء و تفریق دعایا و اگر زحل با او یا ناظر بر و حال عجم
 بشاه شود و شورش گردد و عرب بر ایشان مستولی گردند و اگر مشتری
 با او بود یا ناظر بر و حال عجم نیکو گردد و بر اعدای نفس باشد و کارها
 ایشان و مع هذا نیکو گردد و بر اعدای نفس نماند و کارها ایشان
 روی با اصلاح او در دگره زهره با او بود و در برخی سال باشد و حال مردم
 نیکو گردد و بعیش و طرب مشغول نمانند و اگر عطارد با او باشد یا ناظر
 بد و دشمنی از جانب مغرب بخروج کند و از عرب جمعی کثیر بر اقبل
 رسانند و اگر قمر با او بود یا ناظر بد و نوح طعام و میوه از زان بود
 و بعضی از ملوک و حکام و در پنجه رسد **احتراف مریخ در برج**
دولت کند بر سختی و رنج رسیدن مردم عجم و فوت و موت پادشاه
 جابری قتال و کثرت حرب و مجادله و حوادث هوا این کرم و خروج جمعی از
 از جانب شرق و کثرت باران و اگر زحل با او بود یا ناظر بر و دشمنی
 الناس از ترسان خروج کند و اگر مشتری با او بود یا ناظر بد و اینچنان
 افتضا خروج اعدا کند از اطراف و بسیار باران باشد و اگر زهره با او
 بود رعد و برق و باران بسیار آید چنانکه بعضی مواضع روی بجزایر
 برسد و شاید صاعقه افتد و اگر عطارد با او بود یا ناظر با باران
 و افر بود و خرف مواضع و رعد و برق باشد و اگر قمر با او بود یا ناظر
 با و تغییر هوا باشد و بارندگی و هر سر نفس سفلیه را قابله حکم بر کثرت

شدت بود و وقوع قتل و میان اترک و در بمقات و کثرت بلاج موی
 و قتل بوف و امطار و شایده هر دو حد وسط بود و قتل بزرگی از اهل
 سلاح و فساد در حال چهار پایان و تلف شدن ایشان و ضرر و مانده سپه
 سالاران و قایدان و کمر زحل با او بود یا ناظر بد و سر ما بنایت سخت
 بود و فساد یکی هوا و برها و بخارها بسیار باشد و اگر مشتری با او بود
 یا ناظر بر و برودت هوا بود و حال سپاهیان نیکو گردد و نترسند
 از آن باشد و اگر زهره با او بود یا دختک بسیار و زود بود چند باشد
 و برها خیزد و بعضی گویند رعد و برق باشد و باران کم آید و اگر عطارد
 با او بود یا دها ناخوش نماند و زود بارندگی و سرگرمی در وقت
 بود و اگر قمر با او بود یا ناظر بد و باران بسیار بود و گویند
 باران در حد وسط بود بیمار بها از سرگرمی خشکی حاصل شود **احتراف**
مریخ در برج قوس دلالت کند بر اعتدال هوا و بد حال عوام الناس
 و کدورت زنان و ظهور و فساد و کثرت باران و حدوث فتنه های
 خصایف و جلا وطن سپاهیان و گرانه سلاح و اگر زحل با او بود
 یا ناظر بد و سرگرمی سخت بود و گویند تاریک بود و سرد و سردی در وقت
 به بود و برف باشد و اگر مشتری با او بود یا ناظر بد و اینجا پیوسته ما
 سخت بود و اشجار را ضرر رسد و اگر زهره با او بود و حال زنان تپاه شود
 و خشک و زنا امشکار شود و باران بسیار آید و اگر عطارد با او
 باران بسیار آید و طغیان آب بود و در میان و اهل قلم زحمت رسد

رعد و برق باشد و قلت باران و اندک رده است **احتراف مریخ در**
برج قوس دلالت کند بر خوب و قتال و مرگ بسیار یکی از سلاطین
 و شناخت سخت در میان مردم و قلت باران فرایند سپاهیان و امر او مستأ
 اسلمه و ازار و ملال یکی از صلحا از جانب سلطان و حکام و کثرت هیبت
 در هوا و افش افتادن در رخاها و فساد در چهار پایان بزرگی و تلف و قسط
 شدن کورسندمان حکم الحضور بوده و یادها خراب و در زراعت نقصان
 رسانند و خسارت لشکریان و اگر زحل با او بود یا ناظر بد و اهل دیون
 از سلاطین ضرر و وقت رسد و کدورت خدا و ندان علم و دین بود
 و اهل تقوی و اخلاص رسد و سرگرمی با فراط باشد و اگر مشتری با او بود
 یا ناظر بد و حال اهل دیوان با اصلاح آید و نیکو حال اهل دین باشد
 و فضا ه و از تپاد برگ بعدادت رسد و عوام الناس در رنج رسد
 و نیکان بین و طایفه استعلی و محضوت باشند و اگر زهره با او بود سال
 میانند باشد و اعتدال هوا بود و مردم را خوشحالی رسد و میگویند و هوا
 علامت بظهور رسد و باران بسیار آید و اگر عطارد با او باشد
 بادها مختلف مفید جهد و نقصان باشد و احوال در میان
 بخلل آید و اگر قمر با او بود یا ناظر با و کثرت سحاب و امطار بود و طغیان
 میاه و بعضی گویند آب نقصان بر بود **احتراف مریخ در برج جدی**
 دلالت کند بر خشکی هوا و فتنه و اوجیفت و خلف و ناسازگاری
 ملوک و حکام با یکدیگر و حدوث امر حق و موت در میان مردم

و نزلت

۱۸۵ دیارهای مضطرب و زرد و اگر قمر با او بود یا ناظر بد و حکمش نزدیک
بجکم عطار بود **احتراف برنج خضر** دلالت کند بر خوب میا
سلاطین و فرماندهان و خلایق و فتنه بسیار و توجه و عنایات پادشاه
بجانب او و لشکرهای او و اکرام و دربار او و در عده بوق و کثرت
امطار و در رسیدن و در ریاح خاصه و فساد در ع و کشت و ظهور و
در طرب مشرق و حدیث حیات حاره و تلف شدن حیوانات لیه اکر قمر
با او باشد یا ناظر بد و در ولایت فارس گویند در خراسان خروج اعدا بود
و اگر مشرقی با او بود یا ناظر بد و با داران و با اب انما و حیوان
باشد و اگر زهر با او بود زمان رشد و ترقی کنند بر شوهران تسلط
نمایند و با داران قوی اید و فساد غلات بود اگر عطار با او بود یا ناظر بد
بسیار اید و بعضی گویند با داران کشتی اید و اگر قمر با او بود یا ناظر بد و
تیش مثل عطار بود **احتراف زهره در برج حمل** دلالت کند بر حدیث
موت و در زمان خسارت مطربان و نزول با داران و کثرت رعد و برق
و هبوب ریاح عاصفه ستاید که از عقوبت هوا یا بر بعضی طار و تائیه
حادث شود خاصه در زمان کسوف و ضعف جهایم بود اگر نخل با او
یا ناظر بد و در دهکده ستم و کارها صعب پیش اید و بیم امراض
و باقی باشد و اگر مشرقی با او باشد یا ناظر بد و کارها معتدل و زرد
و فراخی غله بود حال بادیه بنکو و کارها فاسدش بصلاح با اید
در میان مردم شایع کرد اما هر سر حکم گوید که حکم مشرقی درین باب

مترجم

۱۸۶ مثل حکم نخل باشد و اگر برج با او باشد یا ناظر بد و کثرت امطار و عظیم
و شداید بسیار و نهار و عبود و هبوب ریاح و حدیث امراض کثیر بود
و اگر قمر با عطار بود معانی بیامدی و عمد با رند که باشد و اگر قمر برج
از عطار با او بود زمان بسیار کرم حادث شود اما بلا امت باشد
احتراف زهره در برج میزان دلالت کند بر موت و در بعضی از اهل حرم پادشاه
و فساد احوال زنان و تحجر مردان و انتقال سیاهان و لشکرهایان از وطن
و بدی حال اهل طرب و فساد میوهها و سقط شدن مواشی و صلاح نزع
و کشت و از زانی در زمین شام و حدیث ظلم و تعدی در ولایت عسما
و همدان و فساد جزایم زهری مثل خوج و زهر بود و حر و ارب و نیک
سرمه و اگر نخل با او بود یا ناظر بد و تباهی غلات و زبرد و جوی
و ثمرات و خضی است باشد و بیماری و حوک زنان و چرمه پادشاه و اگر قمر
با او یا ناظر بد و احمد و جلیل و صاحب روضه التخمین احکام او را
مثل احکام نخل گرفته اند و دیگران گویند هوا خوش گذرد و بارها
معتدل اید و خوبی بقول بود و از زانی نعمت و بزرگی دایماری رسد
و اگر برج با او بود یا ناظر بد و امراضی افتد اما سلمی انصافیت باشد
و با داران بسیار اید و اگر عطار با او باشد صلاح حال مردم و سلامت
کشتیها بود و اگر قمر با او بود یا ناظر بد و با داران باشد و باقی احکام
مثل عطار بود **احتراف زهره در برج جوزها** دلالت کند بر
زنان و بعضی حال مطربان و خنسان و قتل و اید ایشان و یاری

۱۸۷ حادث کرد و مردم به بیکاری و بیگاری مایل شوند و شفت و خم و هر بود
و کثرت در خلایق و با دهکده سخت و زرد اگر عطار با او بود کرمایی سخت و
کرد و فساد و تشویش در پیران و خیرها خوش و تاد یکی هوا باشد و اگر قمر
با او بود یا ناظر بد و حکمش مثل حکم عطار باشد **احتراف زهره در برج**
اسد دلالت کند بر تباهی حال زنان خاصه زنان پادشاه و خواجه
معظمه و کثرت هبوب ریاح حاره و حدیث هموم در بادیه عرب و حکم مثل
فخر الدین المنوفی گوید که طبیب هوا تابناک و اعتدال ان باشد و بسیاری
صوت در زمان و قتل خواهد مطربان و اهل بزایم و اوتا و کرانه آب
و نقره و عطربان و سلوک نمودن زنان و خادمان و ادا نه با سلاطین
و فرماندهان و اگر نخل با او بود یا ناظر بد و شخصی بزرگ را که از دنیا
نخل باشد ان پادشاه و سلاطین ضرر و آفت رسد و ناسازگاری از اید
باشد زنان از شوهران بدی بینند و فساد حال ایشان باشد و بیماری
و سوسو و سوداوی حادث کرد و گویند سلامتی مسافران بود و اگر
مشتقی با او بود یا ناظر بد و فتنه روی نماید و خون شخصی بزرگ
شود و باقی احوال مثل نخل باشد و اگر قمر با او بود یا ناظر بد و هر
گوید که اگر در حلیه بزرگ بودی بزرگ باشد و موت یکی از بزرگان دست
هد و شرف و افتاد امر و سلاطین و فرج باید و کثرت زنا ظهور رسد
و اگر عطار با او بود بطایفه کتاب و اهل قلم غموم و هموم رسد و
گویند صلاح حال ایشان باشد و کسانه پنبه و ملبوسات و جواهر عطار

۱۸۷ و کثرت آفت بکتاب و کثرت بیماری در میان رجال از بادها و بقیها اما
بسلامت باشد و اگر نخل با او بود یا ناظر بد و پیران و اهل ادب با نکت
رسد و موت و بیماری در میان مردم پس سال خودده نام رسد و ظهور
امراض در میان خلایق اما عاقبت بخیر بود تباهی و تباهی غلات و ثمرات
باشد اگر مشرقی با او بود یا ناظر بد و پادشاهی بیمار شود و یکی از وزراء
کیا را از دنیا رسد یا نکت یا کدورت صلب و علت در نزع و کشت
اید و اگر برج با او یا ناظر با او امراض سلم العاقبت رسد دهد و اعتدال
هوا باشد و قتل اقات و حواریت بود اگر عطار با او بود یا ناظر بد
حدیث ریاح شدید باشد و ترقی یکی از اهل قلم و کرمی هوا و بزرگی
آمدن بیماری در بعضی مواضع با داران اید و اگر قمر با او یا ناظر با او
ارتفاع اوها و بخارها باشد و نزول با داران **احتراف زهره در برج**
سپهر دلالت کند بر خشکی هوا و موت و قوت در بعضی مواضع
مستعد با داران اید و موت و قوت در زنان و کدورت و آرزوی
مطربان و ارتفاع اوها باشد و شاید که در بعضی مواضع مستعد
با داران اید و سلاطین کشتیها و کثرت ابرها باشد و از زانی زنیها و ظهور
کذب و لغت در مردم و سلامتی زراعت بود و اگر نخل با او بود
یا ناظر با او هوا معتدل و خوش گذرد و خوبی ربیع باشد و اگر مشرق
با او بود یا ناظر بد و حکمش مثل حکم نخل باشد و اگر قمر با او بود
یا ناظر بد و بیماریهای دست دهد و حوک شخصی بزرگ بود و کرمای

عاز

و اگر قرینا او بود یا ناظر بد و شیاهی که از زمان پیشه بعضی گویند صلاح کار اینست
 پیشه و باقی احوال مثل عطارد باشد **احترق از عطارد در برج سنبله**
 دلالت کند بر بد و نازان در مواضع مستعد و قلت فراید مطربان و آری
 موسیقی و ش حال زنان و تزود خاطر خائین و اعتدال هوا و بارها و جوی
 طعام و قطن و افش یکی از مناسبت دینیه و سلا میتر عامه و درج مردم اگر مثل
 با او بود یا ناظر بر او باد هم که بهر بسیای جهل و در بیاینها هموم و زینت
 کبر و غم و الم بودم رسد و مردی با بز و کان و سلطت نماید و اگر مشتری
 با او بود یا ناظر بر او کند و در وقت یکی از قصاه و تفهیماتش و باقی احوال مثل
 زحل بود و اگر برج با او بود یا ناظر بد و احکام ناسخ از قصاه ساد و
 و میگویند یکی از اهل شیاع را فزاید دیده بر حلت نماید خاصه که قر با و
 یا ناظر با او بود بهیم عامه پیش از وجود حکام و اگر عطارد با او بود یا ناظر
 با او باد در حد وسط و زود بدی حال و شیاهی که از زمان و حد و شغوم
 پیشه و اگر قر با او بود سلا میتر مردان و از زانی نوزنها و حویله احوال رعایا
 و حال رعایا و حال زنان بود **احترق از زهره در برج میزان**
 دلالت کند بر کثرت اراجیت و در طوبت هوا و امکان باران و ضرر اهل سلا
 و حر لغوات و خروج دشمنی از نواح جنوب و سقوط حال عرب و کثرت باج
 جنوب و از زانی نوزنها و اگر زحل با او بود یا ناظر با او دشمنی از نواح جنوب
 کند و کدورت خاطر پادشاه و اعیان دولت پیشه و سوسه کنان رعایا
 و تربیت باسند و بعضی از قبایل عرب را افش رسد و اگر مشتری با او بود

یا ناظر

یا ناظر بد و حکمش مثل حکم دخل پیشه و اگر برج با او بود یا ناظر بد و دشمنی
 از ناحیت جنوب بیرون آید و بعضی از ناحیت خراسان گفته اند اهل مغرب
 در عرب با ختی رسد و میان خصومت افتد و فراقی اسعاده بود و اگر عطارد
 با او بود یا جنوبی بیست و زود و از زانی نوزنها باشد خاصه که کولات و آنچه بر از و
 وکیل مشرقتند و در بیان اهل دفا ترا مخاطب و معاتب سازند و اگر قر با او
 بود یا ناظر با او از زانی نوزنها پیشه خاصه نوزخ ما کولات **احترق از زهره در برج**
عقرب دلالت کند بر مرگ زنان حامله و بد طایف ارباب طرب
 و بیماری بسیار در میان زنان و سلا میتر او را و کثرت پاهو ها و نوزنها
 و بعضی گویند با نان اندک پیشه و متوسط اسعاده و خروج جمعی از نواح جنوب
 و طرف خراسان و قوت اهل ارباب دین و اصلاح حال ایشان و اگر زحل
 با او بود یا ناظر با او خنثی و غلط آنگند و درج مردم تبند و بستگی کارها بود
 و اگر مشتری با او بود یا ناظر با او از زانی نوزنها بود و سرها و نقل و حرکت
 بسیار افتد و فوت ارباب دین و تقوی سمت ترا بدین برود و کثرت خیرات
 و طاعات بود و اگر برج با او بود یا ناظر بد و اول زمستان باران بسیار آید
 و از سستی نماید و جمعی از طبایع خراسان خروج کند که بسیار او از ماشته
 پیشه و اگر عطارد با او بود اهل دین و ادب قوت و در وقت آیند و مردم
 بسلا میتر باشند و اگر قر با او بود یا ناظر بد و سلا میتر حلق بود **احترق**
 با او بود **احترق از زهره در برج قوس** دلالت کند بر حد و شغوم
 پیوسته و نزول باران و هموسه رباح و مشدوت بود و بیماری و مرگ زنان

و قلت فراید مطربان و بد و ساجرانان و صلاح ارباب دین و علم و خروج جمعی
 از نواحی روم و انهم از دستگت یافتن بر ایشان و کثرت فتنه و استیلا
 بر ایشان و اگر زحل با او بود یا ناظر بد و احمد و عبدالمطیلنجی گویند حال
 ادب نیکو کند در خاصه و دلالت خراسان و بعضی دیگر گویند شدت
 و مرگ مردم بود و شیاهی علم و اگر مشتری با او بود یا ناظر بد و پادشاه در
 ضعف و سستی رسد و کفاد بر او خروج کند و ظفر یابد و اگر برج با او بود
 یا ناظر بد و کثرت فتنه بود و مردم سفله بر سلا میتر و اشرف خروج و سستی
 نمایند و اگر عطارد با او بود و سرمای سخت بود و اگر قر با او بود یا ناظر بد
 سرما و برف باشد **احترق از زهره در برج جدی** دلالت کند بر حدوث
 طاعون میان مردم و هیوب رباح و ارتفاع تیرادات و نوزاید ارباب و حرکت
 پادشاه عراق و حصول اموال در بیان پادشاه و فساد عامه و اگر زحل با او
 بود یا ناظر بد و حاکم اهل سفر کند و از آن خیر و منفعت یابد و زیادتین
 باشد و اگر مشتری با او بود یا ناظر با او حاکم خراسان سلا میتر زیاده شود
 و بدی و اهرما بود و بد حالی نواج باشد و ترس و بیم غلاب و اگر برج
 با او بود یا ناظر بد و شیاهی حال اهل صلاح پیشه و مخالفت زنان با شوهران
 و اگر عطارد با او باشد یا باران باشد و تیرگی هوا و اگر قر با او بود یا ناظر نیکو
 حکم عطارد بود **احترق از زهره در برج دلو** دلالت کند بر کثرت آب چشمها
 و درد خانها و حدوث بارانهای منظر و بادها خشک و ارتفاع جزایرات
 و موت در زنان اگر زحل با او بود یا ناظر بد و پادشاه عراق عرب سفر کند

و دران

و دران منفعت یابد و سرما سخت شود هر کس گوید حدوث برف بود و ثورات
 تلف میماند که زهر درین حال راجع باشد و اگر مشتری با او بود یا ناظر بد و هوا
 صحت یابد کدرد و ولادت اموال پیشه و از زانی نوزنها و اما سکو نه میوه ها ناقص آید
 اگر برج با او بود یا ناظر بد و باران که بود هوا خوش گذرد و هرگز گوید پیشه
 سرما بود و برف آید و میوه ناقصان عظیم کند و اگر عطارد با او بود یا ناظر
 با او باران بسیار آید و آب چشمها فوت کبر و هر کس گوید سرما هوا و برف
 و شرابیه بود و اگر قر با او بود یا ناظر بد و بارانها بارانها زیاده
 کرد **احترق از زهره در برج جوزا** دلالت کند بر بسیاری مرغ و ماهی و
 و کثرت اجناس و خویشتن کشت و زرع و ظلت و سرری هوا و نوزاید که
 و حدوث موت فجأ و اگر زحل با او بود یا ناظر با او سرما سخت بود و میوهها
 طلع شود و اگر مشتری با او بود میوهها تیره شود و مرگ معاجات بود
 و نوزنها روی بار زانی فساد و اگر برج با او بود یا ناظر با او هوا معتدل
 گذرد و لشکر بان را رفت رسد و بجزری حلق بود و خوف پیشه از تالعات
 طریق و اگر عطارد با او بود مرگ معاجات بود و بارها سرد و زود نوزنها
 آید و کمی بشکونه میوهها باشد و غموم و هموم لاحق کتاب و ارباب فلسف
 کردد اما زود خلاصه یابد و اگر قر با او بود یا ناظر با او مرگ معاجات
 بود و گویند جمیعاً ریحاً عام باشد **احترق از عطارد در برج حمل** دلالت
 کند بر فتنه و حرب و عراق عرب و زمین بابل و کثرت باد و شوش و شغل
 بازان و فغیان ارباب و در حد برف و موت یکی از عظام و قتل باسیاست

یکی از منسوبان دارالفقضاء باداراحتساب بارباب ادب و مجالس اهل
 شوم و علمای داشت یکی از رؤسا و اگر زحل یا ناطل بد بود ارتجاع تجارت
 و نفلت هوا و برودت هوا بود و بادها ناخوش به منفعت اید و اگر مشتری
 با او بود یا ناطل بد و یکی اهل سلاح باشد و بایقه احوال مثل زحل باشد و اگر
 مریخ با او بود یا ناطل بد و رعد و برق بسیار اید و کثرت باران و دروس و بول
 غلیظه و فرائض طعام و اگر زهرع با او بود یا ناطل بد و باران منحل یا نفع اید
 و طغیان اهل و فرائض نعمت بود و بیماری زنان و فرج نماید و اگر قمر با او
 بود یا ناطل بد و وارزله زخمها و اعتدال هوا باشد **احترق عطارد در زهره**
 دلالت کند بر غزله اهل عراق و بلبل و اهل جبال و حکمها و فساد احوال کسان
 و وزرا از حد و شاد و باران و وقوع امراض حسن العاقبت خاصه در نیا
 و سلان مینه حال مردم از وقت اعتدال هوا و سلان مینه مردم بود اگر زحل با او
 بود یا ناطل اعتدال هوا و سلان مینه مردم و اعتدال هوا و فرائض نعمت
 و ارزانه زخمها بود اگر مشتری با او بود یا ناطل بد و باران بسیار اید
 و مریخ ناکاه حادث شود و بادها سخت و زرد و اگر مریخ با او بود یا ناطل
 با او باران اید و امراض کشنده حادث شود و حواریت و وبا عارض شود
 و اگر زهرع با او بود بیماری زنان بود و اگر قمر با او بود یا ناطل بد و امراض
 سریع السیر باشد **احترق عطارد در مریخ** دلالت کند بر هبوت
 نسایم و کثرت اجیعت و میضغان و دوغ و آمدت باران و سرعت موت خاصه
 در زنان و کودکان و ارزانه زخمها و اگر زحل با او بود یا ناطل با او باد

و باران

و باران اید و احتجاب ابرها غنوم کشیم و سد و یکی از ارباب حساب با نفل
 و سد از تنزین و بیوت و احوال چیزی تلف شود و اگر مشتری با او بود یا ناطل
 بد و کثرت ارتعاعات و قیمت تمام بیش و سلان مینه مردم و احمد و عبد الجلیل
 کو بد بیماری و موت در میان مردم شیوع نماید و اگر مریخ با او بود یا ناطل
 بد و بیماری و موت سالخ شود و اگر زهرع با او بود کثرت اجیعت و ارزانه
 زخمها باشد و امراض و موت و در سلام ظاهر کرد و اگر قمر با او بود یا ناطل بد
 اعتدال هوا و سلان مینه مردم باشد **احترق عطارد در مریخ سرطانت**
 دلالت کند بر کثرت فبا و امکان باران و شدت نخوت هوا و طغیان مایه و خشک
 شدن چشمها و کسب اب و چاهها و اینکه حال و ذرا و حدوث امراض و بد
 ارباب تقرب پادشاه و خروج دشمن در عراق عرب و ضایع شدن بندگان
 و فساد شدن قیمت ایشان و خلاف و فساد در میان رفقای قائله و تباهی
 حال کتاب اگر زحل با او بود یا ناطل بد و بادها سخت و کثرت زخمها ناطل
 و پادشاه بزرگ غلبه کند و پادشاه بد کس و سنا خورد و پادشاه دریا بسیار
 باشد اما کم نفع باشد و اگر مشتری با او بود یا ناطل بد و مردم بیلا مت
 باشند و محموله عاقبت کردند غلات زداعت تمام ماند و زرمای نیکواید
 و ارزانه فرائض بود و اگر مریخ با او بود یا ناطل بد و در سواد عراق دشمنی
 مریخ کند و تباهی حال ارباب سلاح بود و اگر زهرع با او بود یا ناطل
 برو بیماری بسیار بود اما موت کمین بود و کوبند بصله واقع شود و اگر
 قمر با او بود یا ناطل با او بیماری و مریخ و کودکان پادشاه و کمران زخمها پند

القلب بود و اگر مشتری با او بود یا ناطل بد و مجاملات و معاملات نیکو
 بود و قریب و معانی باشد و پادشاه برده یا از هم کند و تحقیق مطالبت کند
 و اگر مریخ با او بود یا ناطل بد و از ناحیه مشرق و جانب خراسان دشمنی
 کند و اگر زهرع با او بود خروج پادشاه و حکام بعضا اید و کاسفکلا
 با او اید و تباهی حال تجارت بود و بادها سخت و زرد و نایج اکرم کو بد زهرع
 من زمان از فقر افتد و اگر قمر با او بود یا ناطل بد و بادها زرد و کاسفکلا
 در میانها هموم و زرد **احترق عطارد در مریخ** دلالت کند بر طغیان میضغان
 و دوغ و بکیت کتاب و حدوث باد و باران و توسط طالع اسما و بیماری زنان
 خاصه بلا و مغرب و بزرگ شدن دندان و حدوث و سواس چون
 و اگر زحل با او بود یا ناطل بد و زخمها در قضا عیبتیما بوزن و کبیل
 خرید و جنس و بخت باشد و نازا امراض شدید عارض شود خاصه در تباهی
 مغرب بود و اگر مشتری با او بود یا ناطل بد و ارزانه نایج بود خاصه آنچه تازه
 و کبیل میزند و هر س عکس این گفته و اگر زهرع با او بود کشت و دین و کما
 باشد و کار مردم سینه بالا کبیر و صاحب بالا بوند بد اشوان عزت
 یابند و هر س کو بد اندانی ماکولات بود و اگر قمر با او بود یا ناطل بد و مردم
 نیکو کرد و والا نکه عارضه میان خلایق در اید هر س کو بد ارزانه خود
 باشد **احترق عطارد در مریخ** دلالت کند بر بیماری باران و وزنه
 بادها مسود و سوء حال کتاب و عزامت و زراء و اهل قلم و کدورت علما
 و فضلاء و لاجن شدن شدت بر اهل حجاز و مین و طغیان ملوک بر اعدا کثرت

کرمها و کوبند هوا معتدل کند **احترق عطارد در زحل** دلالت کند بر غنیمت
 مال و کوبند بعضی از عظام کتاب و تغزین احوال ایشان در میان خاص و عام و موت
 اغنام و دریدن بادها کرم و قتل خاوند ارباب حساب و تجارت و سقط بزرگ کردن
 اعتبار و شایه که بعضی در اید و بقتل رسد و اگر زحل با او بود یا ناطل بد
 شاید که دزیری یا یکی از اعیان ستم و کینه کند بر اهل قلم و نزد بیکان خویش
 بدگمان کرد و بعضی را از مناسبت سلفظ کرد و اگر مشتری با او بود یا ناطل
 با او پادشاه با حسن بیعت پدید اید و هر بان با با خلق فرمان دهد و یکی
 از بزرگان را که باشد در قید و حبس باشد عقد فرماید و احوال در میان نیکو کند
 و اگر مریخ با او باشد یا ناطل با او غلبه در زمان باشد و پادشاه بر یکی از امرای
 سپاهیان معتبر غنیمت کند اما حال لشکرهای نیکو کند و در مال بسیار بخیزد
 پادشاه در اید و اگر زهرع با او بود یا ناطل بد و بیماری و خوف جوانان و کودکان
 مکتب نشین درنده اموز باشد و پادشاه اهل بیت خود احسان کند و اگر قمر
 با او بود یا ناطل بد و پادشاه و حکام و خاص و عام با با تمام مخصوصین
 مند کرد و اند و هر س کو بد پادشاه بر یکی از رؤسا و کتاب و اهل طباق
 غضب کند **احترق عطارد در مریخ** دلالت کند بر حوب و فتنه و در بلاد
 دوم و خشکی هوا و کوبند نایج کتاب و سختی حال متصرفان و موت کودکان
 و خروج جمعی از طریق مشرق و هبوت دایح در ده و هموم موزید در بادیر
 و ف در عیضا و نقصان بر احوال و تباهی حال باشد و اگر زحل با او بود یا ناطل
 بر موت بزرگی دست دهد و خروج شخصی از مشرق و طرف خراسان که غلبه

الغلب

تدوین و کتب شیوع موت در دکان و اگر زحل یا او بود یا ناطل با و اهل
 بین حجاز را سختی رسد و نکبت و اگر مشتری با او بود یا ناطل بد و یا دشتا بود
 طغیانی بد و غیره که در دشمن از خواستین و عیاشی یا دشتا بود و اگر مریخ
 با او بود یا ناطل بد و خروج دشمنی بود که ناخوش و غایب یا از دشمنی که مستوی
 به قربت باشد و اگر زهر با او بود بسیار ای و اجبت پیش و غیره که در خروج باشد
 و سلاطین و سائیند و مال اهل قلم و فضل استیاء شود و اگر مشتری با او بود یا ناطل
 با او بود و بسیار و در پیشگاه در میان پیشا **احتراف عطارد در برج قوس**
 دلالت کند بر وقوع زیاد حدیث با او بود که در اکتب مواضع و اجتماع مردم
 در زمین عراق و غیره و حیوانات ای و بدی طالع زنان اکا بر و گرفتاری لغت
 بزرگی و شاید که اسیری یا غنیمی باشد و اگر زحل با او یا ناطل بد و باشد
 ضار ستوران بود و سبب و استی خاصه در ولایت خراسان و اگر مشتری
 با او یا ناطل با او طالع دیوان خاصه شتر نیکو کن در ولایت فارس
 و عراق و اگر مریخ یا با او یا ناطل با او خلاف علمای پیش و حسد و در میان
 و سقط شدن همکار یا یان خاصه در زمین دارالمرین و حدیث بیاری
 و اگر زهر با او بود ضار طالع زنان اکا بر پیش و نکبت تجار و با در حکایت
 و با دلتا بی نفع حواجر که با او بود یا ناطل بد و اینها نیز با او در این بی
 منفعت بود و بیست یا انزلی از کتاب استیاجات یا بد احمد عبد الجلیل
 گوید ناطل **احتراف عطارد در برج جدی** دلالت کند بر مدتی
 باران و شدت برد و خسار اشجار و بارهای به حمل و وقوع فراضات

و دیگر

ادب و دین و اهل دفاق و نکبت بعضی از اهل قلم و بر دکان و احکام مثل احمد
 عبد الجلیل و امام بیعتی و صاحب دوشه القمین صاحب مالا بهر سینه گوید
 تا بیعت و در سرهای سخت بود و تاج الدین اکرم گوید تا فرود ز کشته اند
 اما سختی نما ناکه این حکم بوجود دلایل معتبره و ماخذ متفاوت کرد و او که
 زحل با او بود یا ناطل بد و سوسه سخت بود و اکثر در قضا اجناس را بد و سخت
 و حسد با او بود و اگر مشتری با او بود یا ناطل بد و هوامایل با اعتدال اکثر
 و سوسه اشکند و با بدی که در هر سر گوید و امام را با ناطل امامت با
 و موافقت درین حکم با امام الدین اگر گوید و صاحب مالا بهر سینه و بعضی
 گویند معنی باشد و اگر مریخ با او بود یا ناطل با او و هوامایل با بد و تخفیف
 ناید و با بد جنوبی و در هر سر گوید که کثرت بلان بود و عد و بوق و نایح
 شدید و جلیب نافع سیرا که زهر یا مریخ بود یا ناطل بد و اگر زهر یا ناطل
 بود هوامایل کرد و مایل بر طوبت و جلیب نافع بود و مایل خجسته و زین
 کیود در زمان راحت یا بند و اگر زهر با او بود یا ناطل با او کثرت با او
 باشد **احتراف عطارد در برج زکی** دلالت کند بر موک اکا بر و اشرف و کثرت
 و وزدا علما و خوب میان عوام و جبال و حدیث با او باران و گویند
 ناران کثرت ناید و اگر زحل با او بود یا ناطل با او بر سر سخت پیش و بوق
 و با ناران حکم استهزاید و اگر مشتری با او بود یا ناطل با او سر ماله حدیث
 باشد و اگر مریخ با او بود یا ناطل با او باران بسیار آید و هوامایل کثرت
 و امکان دعد و بوق پیش و اگر زهر با او بود یا ناطل با او باران کثرت

و این مشرفی در مدخل کبیر و حکم احتراقات مغالین نایزین بطریق کواکب
 منسوب بجامعه و نظیر هر دو داشته اند نسبت بکواکب بحر و بعضی دیگر از اهل
 احکام و در بیان باب بیعت ایشان نموده اند و این صحیح است که مراد ایشان
 نظر احتراقات طریقت با قوت بود و اشتباه است که یکی از نظرات ختمه غیبی
 خواسته باشد کلا یعنی **تفسیر** در احکام مقادرات و احتراقات آنچه در
 مثلثات مکتوب است با آنچه در هر یک از بروج مسطور شده و مقابله با این بود
 و هر چه علی سبیل ظن موافق مقتضای وقت و قبول قرائل بود و در تقویم ناید
 نوشت و آنچه در بود در درجه اعتبارا و ساقط ناید دانست **فصل چهارم**
در احکام اجتماعات و استغیبات بروج اثنا عشر
 معنی ناید که مقادیر بتوین با اجتماع خوانند و اهل لایه حقایق با فرسیان هم
 دوشتر و مقابله ایشان و طایفه اول استقبالی و امتلا گویند و طایفه سیم
 بر هیست و در طالع ناید و تناقض بود که قمر تقریبا تربیع شمس رسد و
 نیمه نماید از اعراب مقطوع النصف و اهل قمر نیم برین خوانند و از اعراب
 ماه یا اثنا عشر خاص و عام اثرهای عظیم در عالم کون و فضا دیده اند
 و تجربه ما حاصل کرده اند همچون المبادی اراض و سوسه ملا حظت ناید و
 نور قمر کند و در مهاجرت بحران بواضع فکر کنند منظور و ملحوظ از این
 باشد و اهل سفایر و سکان سواحل و ارباب فلاحت و اصحاب معادن عالم
 اعزاز نیز از این اوضاع آثار بسیار مشاهده نموده اند چون هر که کتب
 و رسائل بنظر داشته و خواه مذکور است فصل اثنا عشر نیست

و دیگر

و با جنبه بود و هر که گوید که سوسه بود و امکان بوق **احتراف عطارد در برج**
حوت دلالت کند بر سوسه طالع کتاب و اهل قلم و قلت نوید از این از اهل
 ملوک و سلاطین و فرود در مردم و قوت اشرف و هیوب و باج با او و کثرت
 باران و صباب و بیماری در میان زنان و کواکب زحل با او بود یا ناطل بد
 کا تجارت و اهل فلاح بنا کرده و زلف سیوها باشد و هلاکتی از اهل قلم بود
 و اگر مشتری با او بود یا ناطل بد و اعتدال هوا بود و نور امطار ناطل بد
 حال قضا و دیوان و اگر مریخ با او بود یا ناطل بد و کافضه و دیوان بقای
 رسد و طالع اهل علم بکند و یکی از اشرف خرد و اما اینها در تزیاید بود
 و اگر زهر با او بود هوا خوش کرد و باران بسیار آید و باقی احکام مثل مریخ
 بود و اگر زهر با او بود یا ناطل با او خرابی نعمت و اب دود طایفه و چشمها غیبی
 ناید و هلاکت ناران لایه پیش و احوال مزدوعات نیکو کرد و تفسیر هر که
 که ذکر مقادیر و نظر باشد ام از انست که بسوسه حد اتصال رسید و پیش از سوسه
 چه برجست کافست و رئیس المقتضین علامه قدس سر مشرقه مصری گوید
 که هر چه برجست باشد نظر گویند و اگر مردم بیکدیگر رسانند بگند اتصال
 ایضا ابو معشر نقلی گوید که هر که کویک نظر کند و نود رسانند باشد بد
 او و ان کواکب را متصل گویند اگر هنوز رسانند باشد او را سایر با اتصال
 گویند تا وقتی که متصل شود اما شرط است که مقدار نود دیک بوج باشد و اگر
 در دو بوج بخواد زود ناید ندهد هر چه بجوم بیکدیگر رسانند باشد
 چنانکه قبلی از این مدک و رشد و فاضل یعنی در کتاب جامع الاحکام

دولت کند بر خشم پادشاه بر درها و مخالفت عامه و خروج این بزرگان
و سستی با زارها اگر **کتاب** دولت کند بر خشم پادشاه توسط باها
و بزرگترین عامه و آمدن باندان در مواضع مستعد و کثرت اینها
مستشاران و دریا و بیع جواهر بلیه و ذمت زنان مامله **کتاب** در حضرت با شک
دولت کند بر توقف مسافران و گرفتاری جواهر با سوسان و بیگان و ملا
خلایق و انشکینها و تار یکی هوا و پادشاه و حد و شومها **کتاب** در بیج
کتاب دولت کند بر بسیاری ندادت و رطوبت و حدوث رعد و برق و آفت
خالف و مخالف کشتیها و افت حیوانات این بزرگترین عامه و سبب
مسافران دریا و اجتماع و مصالحت میان و ذوا و علم و اشرف و خفوت
عوام و بیبایاری عادت و جعفر افکار و فتوای و تعیین باغات و بیبا طین
کتاب از انصاف قضا و اجتماع و انصاف او هر که **کتاب** انصاف
مخفی نماید که اهل این قاطبه متفق اند بر آنکه چون قهر از اجتماع و استقبال
منصرف شود هر کوی که بپون و طبیعت او کسب کند و حکم از امتزاج آن
کوکب کنند و سعود و سخن سی و یا با استقبال نرسد هر حال از مزاج او
استنباط نمایند از تغییر حال هو او تغییرت و غیره و این اعتبار است
که در بعضی کتب منظور رسید که از طرف قضا و مواضع اجتماع و انصاف او
بگو که بعد باشد باعث سعادت و بیت هلاک میشود و بگو که سخن یکس
پس اگر بعد از انصاف سعادت متصل شود دولت کند بر صحت و سلامت
منسوب است کوکب متصل با و این امن و آرایش و رفاهیت مردم و عشرت

انرا

اشرف و اعیان و مشا درها از هر نوع و مزایای و از زانی نعمت و اگر مخفی
متصل شود از جیف اند و بکر و حیوانات مردم باشد و خصومت و عوفای
دوران و کوفی نرفته بود و ما احکام این مطالبه مفصل بود که تمام اینها
این فن و این کفر و دوستوری باشد **کتاب** انصاف قضا و انصاف او هر که
باشد دولت کند بر سخن مزاج و فساد راهها و بیماری از بر و دست
و نقصان نیاه و کمران نرفته است که زحاما عاید باشد در اختلاف و اگر
از تملیث و تسلیم باشد دولت کند بر اخبار کار زبه و دروغ و وقوع
هتمت و هجتان در میان مردم و بیماری سودای و اسقاط اجنه و برف
و سرما در وقت مخالفت سلاطین با رعیت و هجران جنسین با یکدیگر و اگر
از ترمیم این بود دولت کند بر نایبهای غمناک و بیماریها و در در
والم و تباهی حال عبوسان و ذلت و سختی و افت از جانب ملوک و در ماندن
از کوهها و اگر از ترمیم السیر بود دولت کند بر خصومت و نماندت
میان ملوک و رعیت و وجود و ستم و دشواری مهربان عامه در متخلف
بیطاقت و بسیاری نشوینها و اگر مقابله بود دولت کند بر مصالحت
و اختلاف میان اطراف در میان رعایا و عطا و بے اتفاقی و در فتن عوام بظلم
نزد پادشاه و اعیان و دولت و غمناکی دهها وجود و ستم و بیباکی و سخن
دیکارهای مردم **کتاب** انصاف قضا و انصاف او هر که **کتاب** انصاف
دولت کند بر صلاح عامه و درخت بکارهای جنس و قوت طالع شرف و قهقرا
و زهار و عیاد و رعایت حال شریعت و طلب حق اهل علم و خوبی مال

بزرگان و مسافران و اگر تملیث یا تسلیم باشد دولت کند بر قوت حال
و ذوا و بکار و سعادت و زلف عزت و شرف و موافقت امر و بر آمدن طاعت و اول
مردم و هم بر این و نیکی در میان خلایق و کمی فسادها و اینها و مصالحت
مردم با هم و از او ترمیم این بود دولت کند بر استحکام سرمد درین
و موافقت عامه با اشرف و علما و بر آمدن حاجت های مردم بدشواری و اگر
توسیع السیر بود دولت کند بر قوه حال فضا و اهل شرف و خوشحالی عامه
و خوبی معیشت خلایق و سخاوت بزرگان و بیرون آمدن بر اهل
علم و اگر از مقابله بود دولت کند بر اجتناب عامه از اشرف و عظمتها
و افساخ اختلاف و میز شدن **کتاب** معلم اول ارسطاطالیر است در فصل
شصت و دوم از کتاب خود هر موده که احوال اسعاف از انواع ارباع
سال معلوم میشود و بعد از آن حال قهر در هر اجتماع پس چون قهر عمل
اجتماع دوزی منصرف شده با اهل المعلومین متصل کرد اگر آن علوی
در خطی از خطوط خود بود یا در موضع که در آن موضع قوی شود که در آن موضع
قوی شود مثل آنکه در بیت اقبال یا در بیع مقبل یا بیت فخر خود بود یا
باشد در اختلاف دولت کند بر قضا عدل نرفته و کفران چیزهای که متعلق
بان علوی وان بود که علوی در آن باشد **کتاب** انصاف قضا و انصاف او هر که
اگر از مقابله دولت کند بر فساد عامه و خصومتها و از جیف و برف
دروغ و افت و کفر و بدخبران و وحشیان و بیماریها و کرم و سخن و تنگدلی
مردم بسبب عجم و خیاقت و اگر از تملیث و تسلیم بود دولت کند بر خرد

دولت

و جهاد و در فتن بوزارت تبرک و قاطبه بخار و سستی کارهای دین و دوزان اگر
ترمیم این بود دولت کند بر شکست کوفت کارها بر مردم و جود و ستم از سلطان
و بکاران و عطا و خاندان بزرگ و قوت کردن دشمنان و قس و بیم و سازش
بود و بکوهی و در مان و نا این و مسلط شدن اهل شرف و مفا و با بخت
و صلاح و اگر از ترمیم السیر بود دولت کند بر منازعت بر بری و وسیل
دهن و خوف و هراس و نا این طرف و شوا و دعا و زلزله و پرخاش در میان مردم
و اگر از مقابله بود دولت کند بر خصومت و عفا و قوت و در قهر شدن و نزاع
در میان مردم و خلاق و آشوب و خرابی چاهها **کتاب** انصاف قضا و انصاف او هر که
اگر از ستاره باشد دولت کند بر صلاح طالع عامه متبایانان و کثیران و قوت
حال خاستن و بیاید و فرج و بهبود ایشان و در غایت کمان بکارهای دوست
راست و قوت اهل دین و قتل اهل شر و اگر از تملیث و تسلیم بود دولت کند
بوسه و روش و حرمات اهل فضا و صحبت مردم و خرابی معیشت و ابدال و خوشی
هوا و اگر از ترمیم این باشد دولت کند بر خلافت و نا موازی بودن عامه و
دست قوی شدن نمان بر بر مان و بر آمدن حاجت های شری و اختلاف هوا
و ابروهای سیاه و ستمناک و اگر از ترمیم السیر بود دولت کند بر قوه طالع
مردم و تسلط و ستم کردن بزرگان و کثرت طلاق و اسکا شدن حیوانات
مشکران و زبان و قوس از سلطان و تغییر هوا **کتاب** انصاف قضا و انصاف او هر که
ترمیم مطلقا در سفلین ممکن نیست و تحقیق و نا و دلان در کلام این معنی
که بعد از این است و قهر و کلان انصاف و خا همدی و اگر از مقابله باشد دولت

۲۱۴ احوال مشایخ و مایل بودن هوا بر و در وقت و ظهور راه و عجیب در هر از تفریح
دولت کند بر مخالف میان بزرگان و زمین بادها سخت و تند و مایل بودن هوا
بنا بر یکی از تفتیش دولت کند و بزرگان و استقامت احوال مشایخ و در
دو قیاد ایشان از مقابل دولت کند و بزرگان و اصیلان و پیدایش
علاوه بر میان و در مان و کمران و نهمان خاصه که در صلح ملایع پیش در **فکالت اتصال**
فکر بعد از انصاف بر بزرگ در بزرگ از معانی دولت کند و بزرگان
هوا و بزرگ و بسیار در بادان و هموزند پس دولت کند بر توسط حال مشایخ
و هاتین و حین بادها و مایل بود هوا و بزرگان از تفریح دولت کند بر مخالف
و کثرت فتنه و تفریح میان مشایخ و اشرف و سلاطین و از تفتیش دولت کند
بر توسط احوال مشایخ و هاتین و مخالف و فضا و بسیار و از مقابل دولت کند
بر تباهی حال مشایخ و هاتین و در باب ضیاع و مستغلات و کمران و نهمان و سود
هوا **اتصال فکرت بعد از انصاف بر بزرگ در بزرگ** از معانی دولت کند بر تباهی
حال فضا و مشرفان و اعیان و اصیلان و از تفتیش دولت کند بر توسط
و حین بادها و حین و بزرگان و بزرگان و در بیان و کشاد و زمان
و مردم سالخوده و از تفریح دولت کند بر مخالف میان ملوک و سلاطین و
سلاح و پیدایش فتنه میان عامه و از تفتیش دولت کند بر تباهی
و یکی حال اکا بر و از مقابل دولت کند بر هلاک یکی از بزرگان و ظهور
جله در میان و در مان **اتصال فکرت بعد از انصاف بر بزرگ در بزرگ**
از معانی دولت کند بزرگان و حین و بزرگان و بزرگان و در اجتماع و اعتدال

هوا

۲۱۵ هوا و دستقبال و از تفتیش دولت کند بر تفریح احوال مشایخ و در هاتین
و اهل حین و کمران و نهمان و از تفریح دولت کند بر تفریح سوسان و بزرگان
در اجتماع و اعتدال هوا و دستقبال و ظهور و فضا و در عالم و از تفتیش
دولت کند بر حین سوسان و آمدن بادان و کثرت برف و بزرگان و بزرگان
و از مقابل دولت کند بر تفریح فتنه و فسادان و کمران و نهمان و پیدایش
فضا در عالم **اتصال فکرت بعد از انصاف بر بزرگ در بزرگ** از معانی
دولت کند بر تفریح و فضا و فساد حال مردم خاصه فضا و نهمان و ضیاع و عقد
و هاتین و از تفتیش دولت کند بر سعادت کثرت و زمان و یکی بزرگان
و سودن و کثرت و از تفریح دولت کند بر فضا و نهمان و نهمان و نهمان و
هوا و ظهور فتنه میان عامه مردم و از تفتیش دولت کند بر حین سوسان
در وقت و بسیار و بزرگان و استقامت حال زحلیان و از مقابل دولت کند
بر عقد و کثرت و حین بادها و ظهور و نهمان و کمران و نهمان و بزرگان
و در **اتصال فکرت بعد از انصاف بر بزرگ در بزرگ** از معانی
دولت کند بر سوسان و بزرگان و از تفتیش دولت کند بر تفریح احوال
هاتین و حین و از تفریح دولت کند بر تفریح کثرت و نهمان و نهمان
و توسط احوال فضا و فتنه و از تفتیش دولت کند بر تفریح و نهمان
و میل هوا بر طوبیت و بیروت و از مقابل دولت کند بر تفریح و نهمان
چشمها و چاهها و حین **اتصال فکرت بعد از انصاف بر بزرگ در بزرگ**
استقبال فکرت از معانی دولت کند بر تفریح حال اشرفان و وزیران و اولاد

۲۱۶ اصیل و از تفریح نهمان خاصه و بزرگان و از تفتیش دولت کند بر تفریح حال اشرفان
اهل صلاح و در باب کثرت و معانی و حین و از تفریح نهمان و فضا و نهمان و نهمان
دولت کند بر مخالف میان سلاطین و خلافت و پیدایش میان فتنه و علما و نهمان
صناع و از تفتیش دولت کند بر ظهور سعادت و در عالم خاصه در حین و تفریح
اهل علم و ادب و استقامت احوال اشرفان و از مقابل دولت کند بر پیدایش
صلاح در کارهای مردم و پیدایش عامه و از تفتیش دولت کند بر تفریح اهل صلاح
و استقامت احوال علما و فضا و اصحاب و دیانت و توسط حال بزرگان و نهمان و نهمان
و در مان خاصه در لایب و حین و بزرگان و از تفریح دولت کند بر مخالف
و حین میان اهل علم و ادب و فتنه در میان اهل صلاح و از تفتیش
دولت کند بر تفریح اهل صلاح و در وقت و هاتین و اشرفان و بزرگان و اهل انصاف
و در باب قلم و از مقابل دولت کند بر توسط احوال بزرگان و اهل حین و سعادت
اتصال فکرت بعد از انصاف بر بزرگ در بزرگ از معانی دولت کند
بر یکی احوال سوسان و حین بادها و حین و حین و از تفتیش دولت کند
بر ظهور صلاح و حین و در عالم و نهمان و نهمان و نهمان و نهمان
و پیدایش و نهمان و نهمان و نهمان و نهمان و نهمان و نهمان
تفریح و حین بادها و کثرت و حین و حین و از تفتیش دولت کند بر تفریح
حال اشرفان و سعادت و حین و اهل علم و استقامت احوال بزرگان و نهمان
و از مقابل دولت کند بر توسط احوال علما و فضا و بسیار و حین و نهمان
در میان اهل مذاهب و مخالف علما **اتصال فکرت بعد از انصاف بر بزرگ در بزرگ**

از معانی

از معانی

میان لشکریان و مخالفت اهل صلاح و حضرات و جلال عبادت اهل علم و فضل
 و تباهی احوال عوام و از تثلیث دلالت کند بر توفیق مشایخ و استقامت احوال
 پادشاه و ظهور عدل و داد و زیادتی منقالت اشراوت و بخشیدن ملک دستان
 علما و از مقابله دلالت کند بر توسط حالین دکان و دبیران و تباهی اهل صلاح
 و منازعت میان مردم و اهل علم و مخالفت و در مقابل **انصاف فرجه از انصاف**
مشمش در برج از مقدار نه دلالت کند بر خیر و صلاح و در مردم و اهل
 علم و مخالفت و میل نبودن بخوبی و خیرات و از تلبیس دلالت بر خیر و سعادت
 و بدله و خرابی و بلای و پیش از ترویج دلالت کند بر خوبی اهل خیر و صلاح و سعادت
 کار عامه مردمان و نشت و در زمین بلای و هلاکت و از تثلیث دلالت کند بر خوبی
 اهل خیر و صلاح و سعادت کار عامه مردمان و خیر و خشنودن در زمین بلای و
 از مقابله دلالت کند بر ظهور و یاد مردم و بیادری و خوی و نزله و ذکام
 و ضلالت و مخالفت و بددتها و راهداران **انصاف فرجه از انصاف**
مشمش در برج از مقدار نه دلالت کند بر خیر و صلاح و در مردم و ظهور عدل
 و انصاف و در جمیع مالک و از تلبیس دلالت کند بر استقامت احوال علما
 و اهل ادیان و نیکی حال با نادانان و زیاد شدن منقالت قضا و حکام و از ترویج
 دلالت کند بر مخالفت اهل علم و دین و عدل و در مذاهب و ناسات اهل صلاح
 و از تثلیث دلالت کند بر خیر و سعادت عامه خلق و از زانیه پیمان و پیمان
 عدل و انصاف میان خاص و عام و شغفت کردن ملوک بر دعا یا و از مقابله
 دلالت کند بر اتمام شدن کار مردمان و شغفت بودن بعلوم و فنون و فساد کاه

و میرا

و پیدا شدن فساد و مخالفت میان علما و نکبت بعضی کتاب و حساب **انصاف**
فرجه از انصاف از مقدار نه دلالت کند بر خیر و صلاح و مردم
 و پیدا شدن عدل و انصاف و در عدل و در تلبیس دلالت کند بر نیکی احوال
 اهل علم و دین و خوشحالی با نادانان و زیادتی منقالت قضا و حکام و از ترویج
 دلالت کند بر مخالفت میان اهل علم و دین و پیدا شدن جدل و بددتها و
 کدورت میان ملوک و اهل صلاح و از تثلیث دلالت کند بر نیکی کار عامه
 و از زانی بقوت و اسباب دین و از تلبیس غیره و از مقابله دلالت کند بر نیکی
 حال لشکریان و اهل صلاح **انصاف فرجه از انصاف** **مشمش در برج** از مقدار
 از مقدار نه دلالت کند بر خوبی احوال علما و عدل و داد و در میان کار
 امام و از تلبیس دلالت کند بر آشکار شدن کارها ترسند و بیکر حال
 ارباب صنایع و پیدا شدن بدعت و از ترویج دلالت کند بر توسط حال
 عامه و اهل بودن هوا نیری و تاریکی و نقصان جاه بعضی از علما و
 شر و در وقت و از تلبیس دلالت کند بر خیر و سعادت کارها عالم
 از مقابله دلالت کند بر نیکی احوال شر و فساد حال عوام و بسیاری
 ترس و بیم در لشکریان و پیدا شدن تشویش در اهل صلاح **انصاف**
فرجه از انصاف از مقدار نه دلالت کند بر خوشحالی اهل
 علم و صلاح و استقامت کار اهل ادب و علم و از تلبیس دلالت کند
 بر استقامت کار مشایخ و دهاتین و پیدا شدن کارهای عجیب میان نه طایفه
 و از ترویج دلالت کند بر منازعت و مخالفت میان پادشاهان و اهل صلاح

انصاف فرجه از انصاف از مقدار نه دلالت کند بر کثرت فتنه
 و بغض و خفاهای ناحق و فتنه و تشویش و هرب و منازعت و مجادله در میان مردمان
 و اگر در تثلیث باشد دلالت کند بر قوت احوال با نادانان و بسیاری در دین و
 و متواتر شدن با نادانان و از زانیه و خردمان و نیکی حال اهل صلاح و از ترویج
 کند بر خوب و فتنه در اطراف و فساد حال عامه و فتنه و نرسیدن مردم و ظهور
 ظلم و جور و دست یافتن ظلم بر رعیت و بسیاری از ارجیف و غلبه و زدن
 و تباهی راهها و از تثلیث دلالت کند بر نیکی احوال مردمان بسیاری و بسیار
 فواید دست کاران و از مقابله دلالت کند بر خیر و شغفتی از ناحیه جنوب
 و متوسط بودن کار صنایع و دبیران و اهل تجارت و تباهی احوال عامه
انصاف فرجه از انصاف از مقدار نه دلالت کند بر بسیاری
 فتنه و تشویش و خونی و فتنه و دیاج و اگر از تلبیس باشد دلالت کند بر توسط
 حال سرمنکان و اهل صلاح و میل مردم هر آنچه بر حرکت لشکرها و از ترویج
 دلالت کند بر خیر و نیش و بسیاری با دها و اکرم و تباهی کار عامه و اد
 تثلیث دلالت کند بر قوت حال اهل صلاح و جستن با دهای طام و ظلم با
 ملوک بر منازعتان و دشمنان و از مقابله دلالت کند بر توسط حال دبیران
 و فساد و کثرت فتنه و ظهور و فساد در طرف و شواغ **انصاف فرجه از انصاف**
مشمش در برج از مقدار نه دلالت کند بر بسیاری ظلم و فتنه و در
 حوادث و تباهی حال عامه مردمان و علامت و آیات در هوا و تشویش و
 و نظم ازین و فهم کردن بعضی بر بعضی و اگر تلبیس باشد دلالت کند

و صحنی سرمان و آمدن با نادان و کثرت فتنه و از تثلیث دلالت کند بر خیر و
 کارها در هاتین و جستن با دها و نیکی مزارعان و اهل رستنا و از مقابله
 دلالت کند بر ظهور بر کین میان عامه و بسیاری قصب میان پیمان و
 فساد و در عالم **انصاف فرجه از انصاف** **مشمش در برج** از مقدار نه
 دلالت کند بر تزیین ایداد چشمها و مشغول بودن مردم به عبادت و جوی و کاین
 و جاه و از ترویج دلالت کند بر مخالفت علما و توسط میل مردم و از تثلیث دلالت
 کند بر خیر و صلاح و سستی کار خرابین و ظهور عدل و انصاف از ملوک
 و موافقت مردم و از مقابله دلالت کند بر تباهی حال عامه و وجود کشیدن
 از لشکریان **انصاف فرجه از انصاف** از مقدار نه دلالت کند بر
 دلالت کند بر ظهور مخالفت میان بسیاریان و خروج دشمنان و قوت
 لشکریان و بسیاری حقد و حسد و از تلبیس دلالت کند بر قوت
 و اهل صلاح و سرداران و حرکت عساکر و بسیاری از ارجیف و فساد حال
 مردم و از ترویج دلالت کند بر خیر و نیش و مناد ذمت و مخالفت میان اهل
 صلاح و تباهی و فساد در راهها و غلبه و غوغا و کثرت لشکرها و اگر تثلیث
 باشد دلالت کند بر ظهور فتنه ملوک بر اهل علم و نیکی احوال اشراوت
 و موافقت اهل صلاح و لشکریان و پیدا شدن حارثت در هوا و فتنه
 و خوب و عدل در میان خاص و عام و از مقابله دلالت کند بر خیر و
 ناحق و پیدا شدن فساد در عامه و بسیاری رعد و برق و حارثت
 و سرخی در هوا و از زانی فتنه و پیدا شدن فتنه در میان مردمان

انصاف

بر ویرانی و تباهی بناها و ایمنی راهها و نیکی مال لشکریان و سورهنگان
 و ادب سلاح و مستوران و از تریب دلاوت کند بر بویا و سوب و فتنه و کثرت
 و بخت خون و صدق و ظن و سوسری در هوا و غلبه و زودان و غنا و دو عالم
 و از تشلیت دلاوت کند بر حرکت لشکریان و نیکی حال اهل سلاح و از مقابله
 دلاوت کند بر کوی هوا و حرکت لشکریان و فضا و طرف و شوابع و تادیکه هوا
 حال و دم **اقصا لفر بعد انصراف بمشرب** بر بیخ و **راسد** از معانده دلاوت
 کند بر بویا و دلاوت در هوا و فضا و دو عالم و از تریب دلاوت کند بر
 حال اهل سلاح و سیل هوا و کوی و خشکی و بخت با دها و کرم و از زلفه و زخمها و از تریب
 دلاوت کند بر نایب راهها و امراض حاره و بگ هوا و از تشلیت دلاوت کند
 بر نیکی حال اهل سلاح و سوسری احوال ملوک و اهل حرث و زودان و از مقابله
 دلاوت کند بر فضا و راهها و کوی هوا و حرکت لشکریان و کوی و زخمها
اقصا لفر بعد انصراف بمشرب بر بیخ و **راسد** از معانده دلاوت کند بر بویا و
 حوب و فتنه و خصوصت میان عامه مردمان و تباهی راهها از زودان
 و از تریب دلاوت کند بر نایب راهها و نکیت بعضی از اهل حرف و شر
 و نیکی احوال عامه و از تریب دلاوت کند بر احوال شهرها و زخمها و زخم خونها
 بغیر حق و فضا و فتنه و زودان که بسبب منسوب باشد و از تشلیت
 دلاوت کند بر ظن و فتنه میان اهل فضا و استقامت احوال اهل سلاح
 و سلاطین عامه مردمان و از مقابله دلاوت کند بر فضا و حال لشکریان
 و سورهنگان و عدل میان اهل علم و فضل حکما و اهل تخم **اقصا لفر بعد انصراف بمشرب**

بمع مهران از معانده دلاوت کند بر متاع عامه و فتنه هوا و زودان و دلاوت
 بر ظن و سوسری در هوا و نیکی احوال بزودان و مساوات و از زلفه و زخمها و از تریب
 دلاوت کند بر بویا و فتنه و زودان و عدل و مناظره میان مردمان و بخت با
 کرم و از تشلیت دلاوت کند بر فضا و حال اهل سلاح و حرکت لشکر و ظن و عدل
 و استناد اراجهت و از مقابله دلاوت کند بر فضا و راهها و حرکت لشکریان و سوسری
 فتنه و سخنان دروغ **اقصا لفر بعد انصراف بمشرب** بر بیخ و **راسد** از معانده
 دلاوت کند بر فضا و حال لشکریان و اهل سلاح و از تریب دلاوت کند بر ظن
 تشویش عامه و سوسری در هوا و ایمنی راهها و زخم خونها و بید آمدن حق
 و فتنه میان عامه و از تریب دلاوت کند بر فضا و ارباب فضا و بیدی راهها
 و فتنه و تشویش و غلبه عز و از تشلیت دلاوت کند بر سیل هوا و کوی و خشکی
 و حرکت اهل سلاح و بخت با دها و از مقابله دلاوت کند بر ظن و فتنه و زودان
 و فضا و مخالفت و حوب میان ارباب سلاح و لشکریان و نکیت کتیبه
 و تباهی حیوانات **اقصا لفر بعد انصراف بمشرب** بر بیخ و **راسد** از معانده
 دلاوت کند بر فضا و احوال لشکریان و اهل سلاح و از تریب
 دلاوت کند بر شدت حرارت مزاج بزودان و فتنه و حرکت لشکریان و از تریب
 دلاوت کند بر فضا و فتنه و عدل میان اهل سپاه و اشراف و در مقابلها
 و از تشلیت دلاوت کند بر فضا و حال ارباب و نیکی حال لشکریان و سوسری
 و ظن و سوسری در هوا و از مقابله دلاوت کند بر ظن و حوب و فتنه و زودان
 و فتنه اهل شر و فضا و نایب راهها **اقصا لفر بعد انصراف بمشرب**

در تریب دلاوت از معانده دلاوت کند بر فضا و حال لشکریان و فضا و راهها
 و بیدی مال عامه و نکیت و امانت و دم و سپاهیان و از تریب دلاوت کند
 بر سوسری هوا و بخت با دها و حوب و بیداشتن حوب و فتنه و از تریب دلاوت
 کند بر سوسری هوا و مناظره میان عامه مردم و اهل سلاح و حوب و دلاوت
 و از تشلیت دلاوت کند بر مخالفت و فتنه با فتنه بر اعدا و از مقابله دلاوت کند
 بر بخت با دها و مخالفت و نزاع میان سپاهیان و فتنه و حوب سپاهیان و فضا
 طرف و شوابع و فتنه میان **اقصا لفر بعد انصراف بمشرب** بر بیخ و **راسد**
 از معانده دلاوت کند بر بویا و بخت و مناظره و حوب زودان و در بیشتر بلاد
 کرم سوسری و از تریب دلاوت کند بر ظن و سوسری در هوا و بخت با دها و
 آمدن تنگی در کارها و عامه و از تریب دلاوت کند بر مخالفت لشکریان
 و سورهنگان و بیداشتن فتنه و نزاع درها و از تشلیت دلاوت کند
 بر فضا و حال اهل سلاح و لشکریان و استقامت احوال عامه و بخت با دها
 جنوب و سیل هوا و کوی و خشکی و از مقابله دلاوت کند بر تباهی حال میان
 حوب و بیداشتن بلاهت میان عامه مردم **اقصا لفر بعد انصراف بمشرب** بر بیخ و **راسد**
اکر از معانده دلاوت کند بر بیدی آمدن فتنه و فتنه عالم و بیداشتن
 خون و پیش شهرها و از تریب دلاوت کند بر توسطه حال شر و فضا
 و مهارله و فتنه و نیکو شدن کار مردم و از تریب دلاوت کند بر فضا و
 شر و سوسری و تشویش و حوب میان اهل سلاح و از تشلیت دلاوت
 کند بر صلاحت میان سپاهیان و اهل حوب و نیکو شدن کارها و از مقابله

دلاوت کند بر ایمنی راهها و نیکی حال زمان خاصه و این معنی **اقصا لفر بعد انصراف بمشرب**
اقصا لفر بعد انصراف بمشرب از معانده دلاوت کند بر فضا و حوب
 و زودان مردم و فتنه و لذات و بیداشتن عشق و دوستی در میان مردم و
 از تریب دلاوت کند بر حوب هوا و نایب بر طوبت و بخت با دها و از زلفه
 و زخمها و نیکی حال عامه و از تریب دلاوت کند بر فضا و ارباب اهل حوب
 و مخالفت میان میان ایشان و از تشلیت دلاوت کند بر احوال هوا و امانت
 احوال دساره و از مقابله دلاوت کند بر فضا و حال زنان و مطربان و حفا و زنان
 لهو و مطرب و مخالفت میان اهل علم و زهد **اقصا لفر بعد انصراف بمشرب** بر اذهان مستقیمه
 مخفی مانا و کما بومعشر و منبع او تر با بعد از انصراف اجتماع و استقبال
 تریب سفلین نسبت داده اند و این حال است پس چشم هم در وقت اجتماع
 وضع سفلین از سه شوق خالی نماند بود یا مقارن انقباض باشند یا باطل
 صیبا یا با طرف مسافت و در شوق اول چون در دو موضع اجتماع منضم
 شوند تا از حد تریب ایشان نکند و در دو موضع تریب نماند که یکدیگر فرسود
 انصراف به تریب برسد یا بشود تریب و در شوق دوم بین با این طریق
 الا آنکه موضع تریب در شوق اقرب است به وضع اجتماع و در شوق اول
 و در شوق سیم بمقارن ایشان برسد کما لا یغنی و در استقبال تریب
 بعد از انصراف مقابله و تشلیت سفلین نماند رسید اما تریب خود
 عند است تریب برسد بقیا سینه در اجتماع کفیم و این بنا که تا علی التام
 چون نامل یعنی آکا بر چند از تریب و در بیش واجب است که کوفیم

که بر او بیشتر از اعضا و قوا افتاب خروج او از تحت المشاع بود یعنی
 که مستعد رویت شده باشد و چون چنین باشد میتواند بود که زهر طریق
 صباح بر باطن اعظم رسیده باشد و بعد از سواد و طالع که در وقت چهار
 درجه یا بیشتر باشد پس درین صورت قریب از خروج از تحت المشاع
 از حد شد پس زهری که نشسته باشد و متوجه تریج بود اما در عطر داین
 معنی در معظم معمول صورت بند دم چنانکه بر ذکا محضی مانا لایکن
 در او اثر معمول ممکن است چه بعد سواد در حال رویت هلال بران
 بلا دانسی و سه وجه تیار و نمکند و چون مبین شد و در حال تریج
 در حال تدلیس عطر در گذر نشسته متوجه تریج میشود لایکن تصف
 این در وجه خاصه وجه ثانی بزرگی محضی نیست و چون بر این دو امر
 در اجتماع باین وجه تحقق یزوفت در ماغنی فیه کافیت هر چند
 در استقبالی معتقد باشد **انصال قریب بعد از انصال زهر در تریج**
 از مقدار نه دلاله کند برینیکه حال زنان و خندان و نمان لهو و طریق
 و زینت و ریخت مردم بخورد درینها طبع لطیف و پاکیزه و از تریج و کلا
 کند برینیکه لهو و لعاب و طریق و شادی در میان عامه و نیکی
 احوال ایشان و جستن بادها و آمدن بادها و مایل بودن هوا بوی
 و رسیدن خبرهای و فرحناک و از مقدار نه دلاله کند برضا در حال غایت
 و از باب غنائی فواید مردم از صنایع **انصال قریب بعد از انصال زهر در تریج**
 از مقدار نه دلاله کند بر قوت احوال زنان و دبیران و از باب

نم

قلم و تاج و تو انکرا و از تسدیس دلاله کند بر ظهور لهو و لعاب
 و شادی حال عامه مردم و مشغول به نشاط و شادکامی و آمدن بادیان
 و دعد و قشیرک و تزیاید میاه و از تریج دلاله کند برضا در حال زنان
 و خصوصت شرکاء و از تریج و از تثلیث دلاله کند بر استقامت مردم
 بر نشاط و شادای و تغییر هوا و جستن بادها مختلف و خیرها را اجبت
 و از مقدار نه دلاله کند بر شغولی مردم با لهو و لعاب و طریق **انصال قریب**
بعد از انصال زهر در تریج از مقدار نه دلاله کند برینیکه حال هوا و قوت حال
 زنان و از باب ملامی و از تسدیس دلاله کند برینیکه حال مردمان و نمان
 صغیره و اعتدال هوا با بان در مواضع مستعد و از ذائقه نزهت
 از تریج دلاله کند بر نماز عت از تریج و قوت در حال زنان و از تثلیث
 دلاله کند بر ضا در حال مردمان و مایل شدن هوا بقلب و ظهور خبر
 خیرات لامنی **انصال قریب بعد از انصال زهر در تریج** از مقدار نه دلاله
 کند بر مخالفت از تریج و شرکاء و از تسدیس دلاله کند بر حصول هوا
 مراد ملوک و اکابر و اعیان دولت و اشارت و نیکی حال مردم و حصول امان
 عامه از اصحاب و اشارت و از تریج دلاله کند بر هلال زنان و از تریج
 ضا در حال احوال زنان و از باب موسیقی و از تثلیث دلاله کند بر شادکامی
 استراحت و طریب و بعضی از فرمائدها و از مقدار نه دلاله کند بر روح اعلا
 و ملوک و عدالت این اشارت و اصل فتنه **انصال قریب بعد از انصال زهر**
در تریج از مقدار نه دلاله کند بر میان بودن احوال زنان و از تسدیس

هوا و آمدن بادها و سعادت در کارها مطربان و ظهور مشعبان تازان
 از تریج دلاله کند بر مخالفت میان اهل طریب و زنان و جدلیان زهره
 و مشغولان مشغولی و از تثلیث دلاله کند بر طریب هوا و آمدن برف و صیاب
 و اشتغال عامه به نشاط و شادای و از مقدار نه دلاله کند بر وفات بزرگان
 و تادریکی هوا و آمدن بارندگی **انصال قریب بعد از انصال زهر در تریج**
 از مقدار نه دلاله کند بر سوسوکی هوا و آمدن بارندگی ها و جستن بادها
 و از تسدیس دلاله کند بر تری هوا و آمدن خبرها خوشی و سعادت مرثی
 و از تریج دلاله کند بر سرسری و تادریکی هوا و بارندگی و تباهی احوال
 زنان و از تثلیث دلاله کند بر حدوث بادها و خرد و قطره و تری
 هوا و از مقدار نه دلاله کند بر برونک زنان و تباهی حال ایشان **انصال قریب**
بعد از انصال زهر در تریج از مقدار نه دلاله کند بر اشتغال عامه به نزهت
 و لذت و زهت و تسدیس دلاله کند بر کثرت باران و باد و تادریکی
 هوا و تریکی حال عامه و از تریج دلاله کند بر ضا در حال زنان و جدوش
 رعد و برق و از تثلیث دلاله کند بر شادکامی عامه و فواید اهل سعادت
 و صلح میان باناد و درواج کار ایشان و از مقدار نه دلاله کند بر تباهی
 حال زنان و دشواری کار ایشان **انصال قریب بعد از انصال زهر در تریج**
برج حوائج از مقدار نه دلاله کند بر قوت احوال زنان و خادمان و شادکامی
 عامه و بسیار بارانهای و سردی هوا و از تسدیس دلاله کند بر قوت
 حال اهل طریب و مشغول بودن مردمان با لهو و لعاب و بسیار اید

دلاله کند بر توسط احوال هوا و مایل شدن بر طریب و بیرویت در مکان
 مستعد و تریکی حال اهل طریب و در تریج دلاله کند بر توسط احوال جستن
 بادهای خنک و مخالفت میان شرکاء و از تریج و از تثلیث دلاله
 کند بر قوت احوال زنان خاصه کنیزان و مایل شدن هوا بسردی و در مقابل
 دلاله کند بر تادریکی هوا و جستن بادها خنک و ظهور برف در میان عوام
انصال قریب بعد از انصال زهر در تریج از مقدار نه دلاله کند بر تری و از باب
 و جستن بادها خنک و تادریکی هوا و از تسدیس دلاله کند بر ظهور نشاط
 و طریب در میان مردم و قوت احوال زنان و موافقت از تریج و شرکاء و از تریج
 دلاله کند بر پیدا شدن عداوت و منازعت میان از تریج و دشواری
 کارها ایشان میان بودن احوال اهل طریب و از تسدیس دلاله کند
 بر قوت احوال زنان و اهل طریب و عزت ملبوسات و بسیاری از اجیبت میان
 عامه و از مقدار نه دلاله کند بر نزاع اهل طریب و ضا در حال زنان و
انصال قریب بعد از انصال زهر در تریج از مقدار نه دلاله
 کند بر توسط حال عورات و از تسدیس دلاله کند بر ظهور نشاط و شادکامی
 در عامه و از تریج دلاله کند بر کثرت کذب و نهمت بر زنان و تباهی حال
 ایشان و از تسدیس دلاله کند بر قوت اهل ملامت و سناهی و نیکی کارها
 عامه و مایل بودن هوا بر طریب و از مقدار نه دلاله کند بر ضا در حال
 و عزت کارها و ریخ زنان و کودکان **انصال قریب بعد از انصال زهر در تریج**
 از مقدار نه دلاله کند بر قوت حال اهل طریب و نشاط زنان و تادریکی

هوا

د مقامه و میل هوا بوی و نار یکی و جستن باد های خنک و از تریع دلات
 کند بر قلت شادی عامه و غلبه شدن غوغای مردم سفله و روان و
 از تثلیث دلات کند بر تریع اهل طرب و جنب کردن دندان و تری هوا
 و از مقابله دلات کند بر تباهی احوال زنان و جستن بادها و آمدن بادان
 و بوق و تکوک و تباهی کلهها و اهل طرب **انصاف** **فصل** **انصاف** **انصاف**
انصاف **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف**
 و متصرفان و آمدن بادها خنک و نازک و از تسلسل دلات کند بر قوه طال
 کتاب و تجار و پیدا شدن مکر و دود و جلد میا مردمان و از تریع دلات
 کند بر مخالفت بزرگان و اهل علاج تبیب و بران و اهل بازار و متصرفان
تنبیه معنی نمانا که نظر تریع بسیار بر قوه طال و درین حال به صورت
 و قبل ازین در اعتماد بر آنکه با لعی و اذیت بهج المخطورات کلمه چند
 شده است و از تثلیث دلات کند بر قوت احوال دیوان و متصرفان و ارد
 نزهت و بسیار بی خبرها و جستن بادها خنک و از مقابله دلات کند بر
 ستوران و توسط احوال دیوان و متصرفان و از زان نزهت و بسیار
 خبرها و جستن بادها خنک و از مقابله دلات کند بر خندان ستوران و
 احوال دیوان و جستن بادهای خنک **انصاف** **فصل** **انصاف** **انصاف** **انصاف**
شرح **فصل** از مقدار دلات کند بر اذیت کرد و خنک و جستن بادها
 خنک و از تسلسل دلات کند بر جستن بادها و آمدن باریان و میل باد
 هوا و از تریع دلات کند بر مضاعف و جلد میان عامه و فساد بازارها

و دیگر

و بسیار که منفعت دیوان و متصرفان و از تثلیث دلات کند بر تریع حال
 تجار و متصرفان و اهل بازار و بسیار که اراجیف و استقامت احوال طرب
 و کار و تباهی شدن میوهها از بادهای مختلف و مشکل شدن کارها و
 احوال تجار و بازرگان **انصاف** **فصل** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف**
 از مقدار دلات کند بر تریع احوال دیوان و متصرفان و در تسلسل
 کند بر استقامت احوال و جستن بادها جنوبی و میل هوا جنوبی و خوبی
 احوال تجار و متصرفان و از تریع دلات کند بر مخالفت میان مردم
 و بیامدی کودکان و تغییر هوا و پیدا شدن غبار و تباهی احوال دیوان
 و از تثلیث دلات کند بر توسط احوال بازاری و تباهی نزهت و میل هوا
 بوی و استقامت کار اهل ادب و از مقابله دلات کند بر فساد
 احوال اهل کتاب و دیوان و میان مردم و حال اهل کتاب تجارت و
 بازاریها و پیدا شدن ناریکی هوا **انصاف** **فصل** **انصاف** **انصاف** **انصاف**
شرح **فصل** از مقدار دلات کند بر جستن بادهای خنک و خبرها
 اراجیف و از تسلسل دلات کند بر وقوع خبرهای راست و تریع حال
 اسیران و متصرفان و تجار و از تریع دلات کند بر ظهور فساد و خنک
 میان مردم عامه و کساد بازاریها و تباهی مردمان حقیق و مسکین و جستن
 بازاریها و ناریکی هوا و از تثلیث دلات کند بر قوه احوال دیوان و
 و دیوان و جستن بادهای مختلف و خبرها اراجیف **انصاف** **فصل** **انصاف** **انصاف**
انصاف **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف**

و تریع احوال اهل طرب و از مقابله دلات کند بر تبیب خصوصیت میان مردم
 و تباهی حال کودکان و تریع حال اهل با و اهل تجیم و از باب **انصاف**
فصل **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف**
 و درج کودکان و از تسلسل دلات کند بر حوروت هوا و بادها خنک و
 اراجیف و از تریع دلات کند بر فساد احوال تجار و بوی عامه مردم و اهل
 بازار و فساد حال اهل علاج و از تثلیث دلات کند بر فساد دنیا نات
 و از بادها مختلف و بازان و از مقابله دلات کند بر تباهی اهل حساب
 و دیوان و نجویی کودکان **انصاف** **فصل** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف**
 از مقدار دلات کند بر مخالفت میان عامه و بیماری اطفال و
 از تسلسل دلات کند بر قوه حال تجار و متی درین و وقوع اخبار و
 و زرا و از تریع دلات کند بر جستن بادها سرد و شفت سرما و خفت
 سوداگران و متصرفان و کثرت خصوصیت میان بازاریان و از تثلیث
 دلات کند بر قوت احوال اهل علم و صلاح و استقامت حال دیوان
 و تغییر هوا و از مقابله دلات کند بر سرمای سخت و سقوط اجنه
 و برف و استقامت حال اهل شر و فساد و قوت در کارها **انصاف**
فصل **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف**
 احوال مردمان و از تسلسل دلات کند بر زیادتی سرما و بسیاری
 اراجیف و تریع احوال مشایخ و دهافین و خدان و نمان و از تریع
 دلات کند بر ظهور کذب و مخالفت در میان اهل علم و جستن بادها

بغایت حوروت و دوق و از تسلسل دلات کند بر سعادت بزرگان
 و دیوان و دهافین محض و همایا در متصرفان ملوک و از تریع دلات
 کند بر مکر و روی بزرگان دیوان با دشمن و سلاحت کودکان و بسیاری
 اراجیف و از تثلیث دلات کند بر کینه اخبار خوش و قوه طال و زرا و
 و تجار و از مقابله دلات کند بر خروج اعدا بر ملوک از دیوان و طبعات
 عطار و تباهی هوا و جستن بادها سرد **انصاف** **فصل** **انصاف** **انصاف** **انصاف**
شرح **فصل** از مقدار دلات کند بر جستن بادها خنک و تریع احوال
 و متصرفان و بیماری خرابی و بوی و شر و تریع حال و از تسلسل دلات
 بر جستن بادها سخت و سلاحت کودکان و از تریع دلات کند بر قوه
 طال تجار و بسیار که خصوصیت میان عامه و تغییر هوا و آمدن بازاریها و کادی
 بازاریها و از زان نزهت و از تثلیث دلات کند بر منفعت بسیار که از سنا عا
 و تجارت و خوشی هوا و از مقابله دلات کند بر جستن بادهای سخت
 و مایل بر سر و پیدا شدن و داد و دد میان ارباب صنایع و قوت تجار
 و متصرفان و خوشی عامه و کساد بازاریها و از زان نزهت **انصاف** **فصل**
انصاف **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف** **انصاف**
 و متصرفان و خوشی عامه و کساد بازاریها و از زان نزهت **انصاف** **فصل**
 و متصرفان و خوشی عامه و کساد بازاریها و از زان نزهت **انصاف** **فصل**
 کند بر تریع حال تجار و ظهور اراجیف و استقامت احوال اشراف و بازاریها
 مختلف و از تریع دلات کند بر مخالفت اشراف و زرا و کساد بازاریها
 و بسیار که اراجیف و اخبار و دود و از تثلیث دلات کند بر کساد بازاریها

و دیگر

سرد و انشلیک دلاکت کند بر صلاح حال مردم و قوت علی و اشرف و اهل
صلاح و از مقابله دلاکت کند بر ضار احوال و ذرا و ارباب قلم و امدت
برق و تکون و کثرت بارندگی **انصاف از انصاف انصاف بر صبح و در**
از مقامه دلاکت کند بر جبهه بارها و آمدن برق و حباب و سختی سرما و
بازارها و از تزلزل دلاکت کند بر صلاح حال دیهیم و اهل علم و استقامت
احوال مشایخ و دهقانین و جنتی با دهای ناخوش و از تزیج دلاکت کند
بر جویب و باج بازده و عاصفه و سرما و ذلت هوا و مخالفت علی و اهل علم
و خفا و ندان صلاح و از انشلیک دلاکت کند بر قوت حال اهل علم و
مهندیان و استقامت کشاورزان و اهل کشت و زرع و بسیاری
فرزاد ایشان و از مقابله دلاکت کند بر زبان ابچهها و قوت جمال
دندان و پدید شدن واهمه و سختی سرما **انصاف از انصاف انصاف**
در حرمت از مقامه دلاکت کند بر قوه حال و ذرا و اهل و اهل دیانت
و ظهور و عدل و اضعاف میان مردم عامه و اهل سواق و از تزلزل
کند بر قوه حال اهل علم و دوله کارها و ذاعت و از تزیج دلاکت کند
بر قوت و موت مردم بزرگی و از دیهیم و منصفان و تجار و انشلیک
دلاکت کند بر توسط اهل علم و تقاضا عدل و در دهانین و سعادت احوال
فضلا و از مقابله دلاکت کند بر مخالفت اهل علم و دین و ظهور و درستی
و دیانت و عاقلان و سواق **برون فرجه از انصاف انصاف**
خالق السب در برج حمل بنیبه خالی از سبب است که در او ابل برمی کوبند

بنید و زاد ران برج پند هیچ کوی دیگر نبینند و قوت کوب خالی از سبب
صغیف بود بدتر آنکه ان کوی سخن پند **صبر صبر** دلاکت کند
بر توسط حال مالک و اشرف و ظهور سعادت در بعضی اهل صلاح
در برج ثور دلاکت کند بر ضار حال زنان و توسط کلهای اهل مزایه
و اوتار و قوچ و خیر در میان عامه مردمان و نیکی احوال صناعات
و اعتمادال هوا و از تزلزل بر خیمه در برج جوزا دلاکت کند بر توسط
حال زنان و میل هوا بزمی و حسن بادها و تار بگی هوادر برج
سرطان دلاکت کند بر بسیاری خیر و سعادت در عالم قوت
اهل تجار و نیکی حال ارباب صنعت در برج اسد دلاکت کند بر
حال چهار پایان و ملوک بعضی از ستوران در برج سنبله دلاکت
کند بر تباهی حال زنان و ارباب طرب و اصحاب صفا در برج جوزا
دلاکت کند بر تباهی حال هوا و بی کج و حیوانات و فراطال زنان
در برج عقرب دلاکت کند بر تباهی حال هوا و غلبه اهل شرف و ضار
در برج قوس دلاکت کند بر شکستن کارد و نهانای قافله و ضار اهل
تجار در برج جدی دلاکت کند بر ضار حال و کلاه و جاسوسان
و بیگان عامه مردمان در برج حوت دلاکت کند بر تباهی حال زنان
و ضرر در احوال عامه مردمان و استقامت احوال رستاق در برج
حوت دلاکت کند بر از این بر خیمه و حیوانات و ظهور و عدل
و اضعاف در مردم **عاجد بر بعد از انصاف انصاف**

دلاکت کند بر زیاد شدن شرف و بزرگی و اهل علم و دیانت
و ارباب قلم و صلاح و خصوصیت میان این طایفه و ملوک و حکام
و زیادتی قدر مشایخ و اشرف و زنها در برج ثور دلاکت کند
بر صلاح احوال اهل علم و اصحاب قید و صلاح در برج جوزا دلاکت
کند بر ظهور شخص بزرگ و عظیم الشان از علی و اهل صلاح و زهد
در برج سرطان دلاکت کند بر قوه حال مردمان و زیادتی قدر و جاه و علم
و بزرگان دین در برج اسد دلاکت کند بر صلاح حال ملوک و مردم
بزرگ در برج سنبله دلاکت کند بر قوت خال کشت و زرع و عمارت و
در برج میزان دلاکت کند بر قوه حال زنان با زسا و ستوران در برج عقرب
دلاکت کند بر قوه حال سرهنگان و لشکریان و اهل صلاح در برج
قوس دلاکت کند بر قوت حال مستوران و زیادتی در نسل ایشان در برج
جدی دلاکت کند بر طغیانین و بکارها مستور و ظهور اخبار
و از اجتهاد در برج دلو دلاکت کند بر بویسگر و عدل و بیرون و طغیانان
چشمها در برج حوت دلاکت کند بر قوت حال ملاحان و زیاد شدن
عاجد بر بعد از انصاف انصاف **دنب**
در برج حمل دلاکت کند بر بسیار تنگی بزرگان و عظام در برج ثور
دلاکت کند بر تباهی احوال اشرف و بزرگان در برج جوزا دلاکت کند
بر تباهی حال اشرف و ظهور و عجایب در برج سرطان دلاکت کند بر تباهی
حال خراب و ساقران در برج اسد دلاکت کند بر جبهه و دروغ و تقاضا

هم در برج سنبله دلاکت کند بر مرارت هو و تار بگی در برج میزان دلاکت
میکند بر نقصان حال دواب و هوام در برج عقرب دلاکت کند بر فساد مردم
از غلو هوام زمین و امکان زلزله در برج قوس دلاکت کند بر نقصان تناسل
دواب خاص است در برج جدی دلاکت کند بر شکستن کارد و نهانای اهل علم
و نقصان اب چشمها و الله اعلم و ما این فصل با دیگر بعضی بنیبهات ضرر زده
مستحسنه که در این هم مقادیرت ختم کنیم بعون الله تعالی و تو فیقه بر
که از انصاف کواکب انظومات و اشکالات و غیرها از آنچه سبق ذکر
یافته و آنچه بعد ذکر خواهد یافت در صورت طالع بود و اجتماعات
و استقبالات مقدمه و ان نزد قوم بسیار است معنی خاصه که مشیر و مستوی
طالع سال با فصل باشند یا سال خنده که احکام ایشان کند خطا افتد و
سلا بر اجتماعات و استقبالات نیز اعتبار دارد اما نه دران بر تبه و امتداد
کاشا و الیه کجا کوشیا و دلیل پس مناسب این موضع است که دران با
بعضی اشادات بر سبیل توضیح و اختصار آورده شد تا طالبان صناعات
این سوره تبه بدست آید **بقیه** هر طالع از طالع اجتماعات و استقبالات
که مطابق طالع بود و از سال و فصل باشد انطیس دلاکت بود و نقصان ان
طالع و دمیت اینطالع بیشتر بفعل اید مع هذا که سار بر دلاکت اهل علم و
بنی با هم موافقت کند **تنبیه** از پیش و مستوی بر طالع اجتماع و استقبالات
نباید بود و حکم بر شرف و مستوی طالع کرده اند دران نیز جاری باید
ساخت اما بان قوت نباشند و نیز محتاج بشواهد دیگر نباشند **تنبیه**

تثلیث معلومین را چه هم باعث امن و اسایش و صلح ملوک کوفته اند
لیس اسوا الکوکب بن در اوقات طالع مد کون بود امر مز بود موکد و مستحکم
پیش علی مخصوص که مقوم زانے پیش و شعاعا کواکب مسعوده است
و پیش است باشد که فصل بود با وجود مصاحبه بادشاه مقیم جویست بن باشد
و اگر مشتی بود بادشاه مدعی وضع در اوقات طالع اجتماعات و استقبالات
خود باعث ان شود که موثر است در ان ایام محبت است حکام و تزیین داشته
باشد و حکم قران سعدین در حوت نیز بر این پنج است بلکه قوی تر و مستحکم
و از آنچه گفتیم اوضاع قران و تزیین و معا بله بچین را در اوقات و دست
در قران نمود اما قل بکتبه الاشاک **تنبیه** عدم مناسبت سعدین بدست
غاش و علامات و دست است در حوت ملوک و حکام حواصی که در ناسه
عشر یا ثامن انساب باشند و بر تو نگاه بود که حقیق یاد اول یا وندال
بوده چنین مجاهدان نب با حد النفسین در وسط اسما اما از ملوک سعید
در غاش و صلح و سهم الغیب عکس این بود و اینها بشوهد و اقتضا
زمان قابل حکم بود الا بر سبیل نفع و امکان بعد عمل باید نمود **تنبیه**
حلول نیز و اعدا و نداد دلیل نیز نفع و خروج در دان و دیگران
بیتا که راجع باشد و اگر بجای یوچ فصل پیش بخاری بود اوی و بلعنی
مزمن غرض کرد و در اجتماعات و استقبالات هر دو امر معنی که باشد
سبب وجود سعدین ششمین در وجه طالع یا سایر و اگر مزین یوچ
مفحوس شوند قتل و سبب بود و اوقات سیادت ملوک **تنبیه** قران ششمین

بجای

اجتماع است و استقبالات دلالت کند که خاکم و عامل ان بلد را که بان برج نشو
افز رسد و دیگری بجای او بنشیند و اگر جایا در طالع بود با اجتماع و استقبالات
مقدم بران باشد بادشاه انو لایت رحلت کند و ملکش دیگری وزیر و این
نزد این فقیر هر بیست چه در یک ساله قرار بخیزد در برج جری و یکی از این
طالع شد در خاطر ظاهر این شکسته چنان خطون کرد که و لاهند رصن می نماید
این مضمون را خفته در سفر از با بیجان بیادشاه ظل الله بن نمود بعد از ان
زمانه این خبر در ایران شایع شد و اگر قران مرغ و مشتی یوچ یا بد
از مسویان مشتی در انو لایت امکن رسد و مصیبت عام کرد و اگر قران
در مرغ باشد در طالع و غاش بود و کند بادشاه در امر انفسد و در طالع
اجتماعات و استقبالات خیر و نیکی از اعیان یا و ذرات رسد و اگر قران
در مرغ و فصل باشد که کند و اگر قران عطارد در مرغ بود افز منسوب عطا
باشد و اگر قران عطارد و زحل بود در فصل عظیم شود موت تخلیق و اگر
قران سعدین بود راحت و فراخی نعمت و اسایش و امین روی نماید
و اینها بشوهد **تنبیه** سهمین خوب درین طالع نیز از نیش مقدار نه
و نظر عداوت مرغ با ایشان و لیل لافند یا بد است و مقارنت
عداوت فصل را دلیل بیماری و بیشکی **تنبیه** معلم اول اصطالط الیسر کوید
هرگاه صاحب طالع مخفی مرغ و سعدی نائل بود بطالع کناه کاران
در ان ایام بقصد بادشاه و حکام خلاصه یا بند و اگر چه مستحق عقاب
انصاف صاحب طالع بصاحب ساله سر مرغ نیست قهر دلالت کند بر صفت

مشروط بوقت و موسم و این اوضاع در وقت اجتماع و استقبالات و تزیینی
معنی و موثر باشد کمان اشارت الیه المحقق طوسی قدس سر **تنبیه** انصاف الی
بزم از خا در عطارد و ابر و یاران آنکه دستیا کادیشان بنی بهم متصل باشد
تنبیه حلول یکی از اینین در و تدی دلیل کند بر قران و تغیر هوا بود و ناید
و تاد یکی و اگر سعدین برین صفت باشند دلیل اعتدال و خویزه هر باشد
و صلاح ذرع و اشجار **تنبیه** حلول مرغ در یکی از اوقات خاصه در برج
بادی و متصل عطارد و سعید از وی ساقط دلیل کثرت عدد و برق
و بارانهای مخرب سربع الا فطاع و فساد هوا بود و آمدن مصلح و اگر
در غاش بود نظر عطارد با او بعد اوت باشد و انتمها در هوا بهم رسد
که در ایامه بالظرفین ان ماه یکی باشد از علامات انش سمت ظهر ما یاید
خاصه که قران بن باشد و این نیز تجربه است **تنبیه** حلول عطارد در و تدی
از برج هوای خاصه غاش و مفحوس دلیل و زیدن بارها موذیر باشد
و بر کشتن هوا **تنبیه** بودن دخل در و تدی غاش در برج باد دلیل
سرمو کثرت بالین بر قاست و در خرد موکد این امر باشد و در و تدی
دابع دلیل دلزله در حفات الارض بود و خرابی عمادتها و حصاها
و ظهور بیماریهای سیاه و فساد گیاه و مرگ ذوات المایه و فرغ سفاین
و اگر در برج مصلح باشد موکد بز لوله بود خاصه که عطارد نائل بود و ناید
و نظر نیز باعث تا یک دست و بودن مرغ فوق الارض و متصل
بزل نیز عمد و معاد ان امر بود و این تجربه است **تنبیه** غار حجت

مشروط

بجای در ان ایام و اگر بجای صاحب ساله و صاحب ثامن بود صفت قمر دلیل
مولد **تنبیه** احتراق و حقت اشعاع مرغ دلیل بیماری و شیخون و اشرب فتنه
خاصه که برج منقل **تنبیه** چون خانه ششم مجرم باشد اشعاع غمض مفحوس شود
باشد بیماریها از مزاج انفس حادث شود و اگر مشتی و فرغ عطارد در سهمین
طالع نیکو باشد خاصه که عطارد در اوقات خاصه در غاش مرغ یا دوج
بزرگ باشند خاصه عطارد در اوقات خاصه در غاش مرغ علاج بدی بر
نیز باشد و بالجملة سلاطین علم و دلیل تحت ایشان بود و صوابا نداد
معالجات اطباء **تنبیه** چون صاحب طالع اجتماع نیز بنشیند و بالجملة سلاطین
عطارد دلیل حیرت است بود و صوابا استقبالات از کواکب با ان باشد
یعنی زهر و عطارد و قر در بر هم با باران یعنی مثلثه لیه و لسد و در و تدی
بود یکی از کواکب با باران دلیل بود بر سیادت بارند که خاصه در اوقات
پیش اگر ان کواکب قران باشد بارندگی عام بود چنانکه اکثری از مواضع را
شامل باشند و اگر زهر بود بارندگی نافع بود و ظلمت هوا و اگر عطارد
بود بارندگی باشد و جمیع وظلمت هوا و انصاف کواکب نافع بود و معطی
دعایت نمودن از اکان سنی و است از ان خافل نیا بدی **تنبیه** اگر ما
ان یکی از زهر و مرغ منفرد شود بدین نحو پیوند و دلیل با باران هم
باشد و اگر یکی از مشتی و عطارد منفرد شود بدی بکری پیوند و دلیل
که در و تدی و در و تدی باشد و اشفتگی حد و شرب و یاران سبب اکثر
در غاش بود و اگر فصل فقط در تا یکد اسر مذکور کند و ظاهر است که

مشروط

صاحب طالع برج ان برنج اتقی دو کره از بلاد هکند برصل از برج لیه در سربا
 زیاده کند **تنبیه** صاحب طالع بخند او ندسابع خواه اصالت باشد خوشا بنقل
 وجمع دلیل با دان بود در وقت **تنبیه** و وضع طالع اجتماع و استقبال
 در درخص و در غلا بسیار معتبر باشد درین باب تفکر صاحب باید کرد
 چنانکه مشی و مستولی بر طالع را باید دید و هرچنین شهر صاحب طالع
 و صاحب شرف و مواضع این کو اکب اربعه و صاحب هر یک چون
 دلایل بقوی ذاتی و عارضی داشته باشد و واج جنس بان مطاع باشد
 که با ایشان منسولیت و بیرون ایشان در او تا دلیل ان مطاع باشد
 باصفت عزت و اگر مبتلا بضعف باشد عکس بر فردان مطاع خوار و بی
 اعتبار باشد و مردم بان کم التفات نمایند **تنبیه** هر کوب که در نیک
 اربع و تدویر و همچنین در عرض صاعد باشد در توالید باشد نوح
 متاعی که منسوب باور و زبر و زرد تصاعد باشد و اگر هابط و
 سیه ناقص باشد و اربع باشد عکس باشد **تنبیه** زحل در طالع دلیل خط
 خصوصاً که در شرف باشد و اگر با ذنب باشد تاکید او مذکور کند
 بودن فر فوق الارض و متصل بکوب تحت الارض از زانی کند
 و اگر در تحت الارض باشد و متصل بکوب فوق کرانه این قدر در این
 موضع و درین مقاصد کانه باشد و زیاده ازین نظویل مقتضی است
 والله اعلم بالصواب **فصل پنجم در احکام تاسیسات**
 در اصطلاح از جمله معتقدان و سانس و حریم تاسیسات گویند

و ایران بجز ان هوا میفرماید یعنی تغییر هوا از حالی بحالی و ما حقیقت این
 کرا اینها را و شرح بیت باب بر چند معضل بیان کرده ایم دقیقه
 باجماع داد این اصطلاح بجای مبدع بیاری کردند و از انجا ابتدا
 کرده بجهت سهولت منطقه الی و چون با بهشت قسم ستاری کنند و ان
 قسم را زوایا میثابت گویند و اینها را مواضع بجز ان عظیمه دانند و
 که پس پیش ازین و اجتماع و نظیر و باشد به و از ده درجه بین داخل بیونع
 بجز ان دانند و اینها را با زوایا میثابت که مجموع و از ده باشد بلنبلیا
 گویند پس موضع اول ان مواضع قاشیسات نقطه اجتماع باشد بعد از ان
 تمام درجه دو از دم ان پس درجه چهل و پنجم پس نودم پس صد
 و پنجم پس صد و شصت و هشتاد و پنجم پس صد و نود و پنجم پس دو سیت
 و پنجم پس دو سیت و هفتاد و پنجم پس صد و پنجم پس صد و پنجم
 پس صد و پنجم پس صد و پنجم پس صد و پنجم پس صد و پنجم
 که چون جز و تاسیس در بر جی رطب واقع شود قدر دان من متصل شود
 بکوب رطب سبباً از خانه عطار د و ابر و باران و باد آکنه و مجرب
 و مکان و اگر در این حال عطار در متصل بر زمین باشد یا در ان موضع
 فتح البیت دست دهد تاکید او مذکور کند در هر حکم کوب کلا و
 مثلث بالغه گویند هر یک با ان کو اکب بخیره که در موضع قاشیسات معاد
 قلم احکام فرموده و ما اینها بجز ان مواضع فرجه شده با این کتاب مشتمل
 کردیم تا طایفه از این سخن را بسا برین که ملوک اکلام و کلام الملوک

درد و یا وقت ماهیان و باقی حیوانات انی و اگر در وسط برج باشد
 دلالت کند بر مضرت و مرض در پادشاه در برج اسد در نیک اول
 دلالت کند بر حسن مزاج هوا و گوشت میوهها و اشجار در نیک ثانی
 کند بر ضعف مردم و حدوث امواض در میان خلق سبباً و احوال
 پادشاه و در نیک سیم اتفاق در میان مردم و فقدان محبت و بیاری
 و خبر هکله و اگر در میان برج باشد دلالت کند بر قوت پادشاه نصیب
 یا قوت بر اعدا در برج سنبله در نیک اول دلالت کند بر دخول بر اعدا
 و در نیک ثانی دلالت کند بر قوت مجاز و در نیک سیم دلالت کند بر گوشت
 ارجیف در میان کتاب اصل قلم و تقنی و تقریر گفتن سخنان بیعوره
 در برج میزان در نیک اول دلالت کند بر قوت ما و کان و تسلط ایشان
 بر ما لکان و در نیک ثانی دلالت کند بر بی بدلی امور و تغییر نیک و در نیک
 ثالث دلالت کند بر غارت دین و کثرت مردم از بقای ثانیان
 عترت در نیک اول دلالت کند بر نهان و نظلم مردم بر درگاه و فتنه
 دور ان نیک دوم دلالت کند بر کثرت اسکار و فز و امان بر اعدا
 نیک اول دلالت کند بر کثرت خراج و خیا نشاء اول و در نیک ثالث دلالت
 کند بر استخراج اشیا و اموال نهان عتاق و تب و در نیک ثالث دلالت
 کند بر بناء مسجد و اصلاح اماکن مقدسه و اگر در میان برج بود
 دلالت کند بر زحمت و رنج ملوک و تحویل پادشاهی از موضعی بوضعی
در کتب در نیک اول دلالت کند بر تفرق بی مردم و در نیک ثانی دلالت

نکره در ستوری باشد **احکام برین فصل در مواضع قاشیسات**
 اگر در نیک ثانی اول برج بود دلالت کند بر حدوث و در نیک سیم
 و علاج درگاه نام و قلت شر و سلاخ و محفوظ بودن اموال و اگر
 در نیک دوم بود دلالت کند بر اختلاف و امتناع هوا و در نیک سیم
 دلالت کند بر سیدن سختی و زحمت مردم و عوارض هوا و برودت
 ان در اوقات مختلفه و اگر در وسط حقیقی برج باشد دلالت کند بر
 امراض در مردم در برج ثور در نیک اول دلالت کند بر حدوث
 جناب و زلازل در اماکن وجود و شدت از احکام و لا باشد و عا
 عساکر پادشاه با جمعی از اعدا و در نیک ثانی دلالت کند بر کثرت
 امطار و برت و جلید در وقت و موت خواتین معظمه در نیک ثالث
 دلالت کند بر بیوگی اموال پادشاه و سلاطین در برج جوزا در نیک
 اول دلالت کند بر سکون و سلاج پیمان معمر که لازم اماکن شریفه
 در نیک ثانی دلالت کند بر هبیت پادشاه بر وزیر و اشغال اشیا
 بسبب اندامین و نتیج ان و در نیک سیم دلالت کند بر هبیت پادشاه
 بر ضعف خراج و شدت و عتاکه عارض و لا حق هلاک شود در برج
 سرطان در نیک اول دلالت کند بر همت و سلاصتی پادشاه و اطاعت
 کردن رعایا و کاه نام و در نیک دوم دلالت کند بر موت شخص
 شریف عظیم الشان از انجا ندان سلطنت و در نیک سیم دلالت کند
 بر دشواری امور از بیع و شرا و داد و ستد و ظلم رعایا توان ضا

دولت کند بر موی یکی از سلاطین و جمع و قیظ در میان مردم و وقوع
 فساد در دولت ثالث دولت کند بر خون و شدت عامه و اگر در میان بروج
 باشد دولت کند در قوت در بیوتات پادشاه و ازین رکان و از سر ران
 در بروج دگر دولت اول دولت کند بر مضرت و بلا در مردم و در دولت ثانی
 دولت کند بر باطل شدن امور عظیمه بهمیه از صاحبان عظمت و شرف
 رؤسا و دولت سیم دولت کند بر موت زنان پسر سالخورده و اگر در میان
 بروج بود دولت کند بر افت رسیدن دهافتن و از باب فلأمت در بروج
 حوت در دولت اول دولت کند بر حسن مزاج هوا و در دولت سیم دولت
 کند بر کثرت ارباب جمع جموله و قوت اعدا و اگر در میان بروج باشد دولت
 کند بر غدر و مکر و **اول احکام برین در کتب صحیح فاشد**
بافکر در بروج حمل در دولت اول دولت کند بر باح مفصله وقت
 بدت مردم و در دولت ثانی دولت کند بر کثرت باران بسیار در دهها روز
 حصار و در دولت ثالث دولت کند بر عدو برق و صواعق و کثرت
 سرما در وقت و اگر در میان بروج بود دولت کند بر فرج پادشاه
 و سرداران و نکبت اعدا و قهر کردن بر اهل فتنه در بروج ثانی دولت اول
 دولت کند بر بارها معتدل و صحت ابدان و در دولت ثانی دولت کند
 بر کثرت باران و دامن بروج در وقت حصار در دولت سیم دولت کند
 بر عدو برق و صواعق و بر دگر در وقت و اگر در میان بروج بود دولت
 کند بر فرج پادشاه و نکبت اعدا و قهر کردن بر ایشان با بروج جورا دولت

اول دولت کند بر نفع پادشاه بر اعدا و دولت ثانی دولت کند بر غن و وصفا
 که در او فواید و منافع باشد و در دولت سیم دولت کند بر صحت بدت پادشاه
 و فرج و خوشحالی و اگر در میان بروج باشد دولت کند بر سرور پادشاه
 و وزیرانی او و در بروج سلطان در دولت اول دولت کند بر
 اطاعت رعایا بقوت سلاطین و حکام و وقوع نضاح در خدمت پادشاه
 و در دولت سیم دولت کند بر استوار و دوستی تابستان و اعتدال پادشاه
 و خوشی هوا و اگر در میان بروج باشد دولت کند بر تنبیر و تبید پادشاه
 و در بروج استوار دولت اول دولت کند بر انفعال پادشاه از مکاره
 و حرکت مکاری و دولت ثانی دولت کند بر رونق و تزاید مالک
 پادشاه و در دولت سیم دولت کند بر نشوونش مردم با زار و ارا حیف گفنه
 و سفر پادشاه بر اماکن بعید و اگر در میان بروج بود دولت
 کند بر تغییر امور و اضطراب و اختلاف میان مردم و حرات در بروج
 رجال اکابر اطفا و جد و ث و حصصه حاکم در بروج سیم دولت
 اول دولت کند بر خشکی هوای خریف و کمی باران و در دولت ثانی
 دولت کند بر منفعت کتاب و وزیران و کثرت فرج و سرور و خوبی
 وصال ایشان در دولت ثانی دولت کند بر شفق و زرافت پادشاه
 نسبت بهمهم و حسن خلق و احسان بکار خلائق و اگر در میان بروج
 باشد دولت کند بر نشاندت مردم بخوبی و بر وضوح خلائق و در بروج
 دولت اول دولت کند بر زیاده جز و کرات و در دولت دوم دولت

باشد دولت کند بر ظهور ممالک و اوسا در زمان پادشاه و در بروج حوت دولت
 اول دولت کند بر بسط پادشاه و در دولت ثانی دولت کند بر کرامت ملکوت
 نسبت با شرافت و دولت سیم دولت کند بر قوت لشکریان و زیادد بلا ایشان
 و سلامتی ایشان و اگر در میان بروج باشد دولت کند بر فرج و سرور پادشاه
احکام برین در کتب صحیح فاشد در دولت اول دولت کند بر غن و دولت ثانی
 کند بر کثرت ارباب برق و صواعق در وقت در دولت سیم دولت کند بر
 داحت لشکریان و قوت رعیت ایشان و سکون اعدا و این و اگر در میان بروج
 باشد دولت کند بر کثرت خوشی مردم در بروج ثانی دولت کند
 بر هوای نافع و در دولت ثانی دولت کند بر قوت اشیا و قضا و عقلا تیا
 در بروج و کثرت و از دولت سیم دولت کند بر مرگ زنان و اگر در میان بروج
 باشد دولت کند در غلظت و بیماری مردم پادشاه و وقوع آن در بروج جورا
 و دولت اول دولت کند بر سست نشاندت و غن و دولت ثانی دولت کند بر
 اراض و وجع دست و مکتب و در دولت ثالث دولت کند بر ضعف پادشاه
 و عرض اراض بروج او و اگر در میان بروج باشد دولت کند بر صحت جسم
 ملوک در بروج سلطان در دولت اول دولت کند بر جد و ث و کثرت
 در عیقات الارض و در دولت ثانی دولت کند بر هلاک بوری بن و کثرت
 و مدعیان پادشاه و نظیر یافتن بر این طایفه و در دولت ثالث دولت کند بر
 و صفا که در اماکن و سلامتی این طایفه در بروج استوار دولت اول دولت کند
 بر نفع و حرکت پادشاه و در دولت ثانی دولت کند بر نفع اموال ملوک دولت

بر کثرت اطمینان و در دولت سیم دولت کند بر حسن مزاج هوا و صافی آن
 و قلت اراض و بر طرف شدن و اگر در میان بروج بود دولت کند بر کثرت
 پادشاهان و در بروج عقب در دولت اول دولت کند بر حرکت حساک
 و جنود از مکانه بکافایت دولت ثانی دولت کند بر سلامتی پادشاه
 و صحت بدت مزاج او در دولت سیم دولت کند بر اعتدال هوای زمستان
 و کثرت و منفعت و اگر در میان بروج باشد دولت کند بر باختر و صحت
 صالحه با فرج و سرور که لا حق پادشاه و سلامتی ایشان بود در بروج
 در دولت اول دولت کند بر منفعت اهل دریا و سلامت ایشان و دولت
 ثانی دولت کند بر فرج پادشاه و بیرون آمدن از هم و غم و خلاصی از تعب
 و کرب و جان نفع کردن از مکاری مکاره و اگر در میان بروج باشد دولت
 کند بر ورود اخبار صالحه بر ملوک در بروج سیم دولت اول دولت
 کند بر عهد پادشاه با قوت شدت در کسب خندان گذشته و در دولت
 ثانی دولت کند بر بروج به هوای زمستانه و شیوع مرض بقی الباء و در
 مردم و در دولت سیم دولت کند بر صحت پادشاه و سلامت نفس او و اگر
 در میان بروج بود دولت کند بر فرج و صفا پادشاه و علاج حال او
 در بروج دگر در دولت اول دولت کند بر عهد پادشاه و قوت شدت و کس
 بیعتان گذشته و در دولت ثانی دولت کند بر منفعت کتاب پادشاه و علو
 مراتب ایشان و در دولت سیم دولت کند بر کرم ملوک نسبت بمشایخ و ارباب
 و قضا و حجاج ایشان و سلامتی سلاطین از نخوان و اگر در میان بروج

ثالث دلالت کند بر عز و معیت و فتنه و وفادار در مردم و اگر در میان
برج بود دلالت کند بر وقوع احوال پادشاه در برج **سبیل** در ثلث
اول دلالت کند بر حصول مصلحت ملوک و سلاطین و حسن سیرت
رعیت و در ثلث ثانی و ثالث دلالت کند بر نفاق اهل اموال اعیان
و اگر در میان برج بود دلالت کند بر در و اختیار و صلح و فتح و غیر
پادشاه بر اهل یمنان در برج **میرزا** در ثلث اول دلالت کند بر اکتساب
مردم و چیزها بپوشید و بافاق منفعت از آن در ثلث ثانی دلالت کند
بر کرامت و در صفت مردم سالخوده نزدیک پادشاه و زیادتی قدر و رتبه
ایشان و در ثلث سیم دلالت کند بر موت بزرگی از خاندان و ختم
پادشاه و اگر در میان برج باشد دلالت کند بر عزت و حسن ملک
و اعیان دولت در برج **عقرب** در ثلث اول دلالت کند بر عدو و برف
و کثرت صاعقه و آبان و بارها و بخارات کثیر و دامنه در وقت و در ثلث
ثانی دلالت کند بر کوشش خاطر پادشاه و بیرون آمدن شخصی بپادشاه
که از اقوام یا اولاد یا اسفند او باشد و در ثلث سیم دلالت کند بر ابتداء
اشیاء و تغییرات و اگر در میان برج بود دلالت کند بر عرض و رض برین
که عزت بخوبی و کثرت سخن از ارجیت در میان مردم در برج **حوت** در
اول دلالت کند بر عداوت لشکریان و در ثلث ثانی دلالت کند بر قتل
اعزان و مصوم در ثلث ثالث دلالت کند بر امور و حوادث ناز و اگر در میان
برج بود دلالت کند بر طرف خیز پادشاه و گفتگو با مردم در کدرها

درین

دو برج چنگ در ثلث اول دلالت کند بر خوف و حد و شرف و امان پادشاه
و کثرت عزت و هم در خاطر ایشان و در ثلث ثانی دلالت کند بر غلط و نادر
و در ثلث ثالث دلالت کند بر صحت جسم و بدن پادشاه و سلامتی و وضع و
سرور و او اگر در میان برج باشد دلالت کند بر بیرون هوا و قتل تا رطوبت
و اندازد در برج **در ثلث اول** دلالت کند بر سکون در بارها و سلامتی
کثیره هوا و در ثلث ثانی دلالت کند بر بزرگی و در ثلث ثالث دلالت کند بر اوقات
سخن که مضربش در برج **حوت** در ثلث اول دلالت کند بر صحت و صفای
دیباچه هوا و در ثلث ثانی دلالت کند بر سفاک اجنه و موت حیوان و در ثلث
سیم دلالت کند بر ضعف لشکریان و شدت بجزخ و وضع این **اخبار**
زهره با **زهره** در موضع **ناشن** در برج حمل در طرف مسافری دلالت کند برین
خارج هوا و عا بطرقت آن در طرف صیبا می دلالت کند بر بارندگی و کثرت
هوا نخبه چون سفلین و انما ضرب بافتار بد قله لی از قاشیفات
که در حوالی آفتاب واقع است زیاده نتوانند در سیم بخلاف علوم سیم که
قاشیش که بین اجنه متعین است بر سبیل امکان و اصل توان
شد و این معنی با نیک تاملی ظاهر است بنا بر این هر حکم کو اکاب علوم
در احکام قاشیش با نیک و وسط هر یک از برج اثنی عشرت شصت
دوازده اند و سفلین را در طرف مسافری و صیبا فقط مع هذا که کثرت علی
عظیم اثر و اهتتام ایشان او بیست و ناست در برج **بور** در طرف مسافری
جمع اشیا است در طرف صیبا می دلالت کند بر اخبار صالحه که وارد

و در پادشاه و سلاطین وضع و سرور و سلاطین نیز رسد در برج
سرطان در طرف مسافری دلالت کند بر اجتناب صحت از میان و قتل اراضی خفیف
علیهما و در طرف صیبا می دلالت کند بر سلامتی و خوشحالی و مسرت
مردم در برج **جد** در طرف مسافری دلالت کند بر کثرت اهل بیوم پادشاه
یا یکی از خاندان که دخل و مزاج او داشته باشد و در طرف صیبا می دلالت کند
بر وضع سلاطین در برج **سنبله** در طرف مسافری دلالت کند بر حسن مزاج هوا و خوش
مزاج و در طرف صیبا می دلالت کند بر در و اختیار و ساد از مکان بید
در برج **حیوان** در طرف مسافری دلالت کند بر بزرگی نموده دعای احوال الناس
و تقاضای بر حکام و سلاطین در طرف صیبا می دلالت کند بر صحت مردم
و بولت و محبت ایشان با هم دیگر در برج **عقرب** در طرف مسافری دلالت کند
بر غلظت هوا و اختلاط هوا و در طرف صیبا می دلالت کند بر کثرت
شریف و بزرگی که مدد بملک باشد و در برج **قوس** در طرف مسافری
دلالت کند بر مصیبت رسانیدن مردم بید یکو در طرف صیبا می دلالت
کند بر تلف اموال زنان بسبب طمع اخلاقی و ختم در برج **جد** در طرف
مسافری دلالت کند بر کثرت اعزان و ناسازی مردم در طرف صیبا می
دلالت کند بر مصیبت اهل بیوم و حسن تدبیر آن در برج **دلی** در طرف مسافری
دلالت کند بر منفعت اهل ذوق و حرث در طرف صیبا می دلالت کند
بر صحت و سلامتی مردم در برج **حوت** در طرف مسافری دلالت کند بر قتل
و حرکت پادشاه از موضع موضعی و در طرف صیبا می دلالت کند بر منفعت

درین

در سلاطین و سلاطین و سلاطین و سلاطین و سلاطین
در برج حمل در طرف مسافری و دلیل باشد بر خوشحالی و در سلاطین
در طرف صیبا می دلالت کند بر مسرت و دوستی او میان و خوشحالی و در طرف
پادشاه **بلبل** یعنی نماز که عطار در وضع قاشیش در طرف مسافری دلالت کند
از اجتماع پادشاه درجه بیک قاشیش برین یا قاشیش یا قاشیش او را رسید
امام در طرف صیبا می وصول او بوضع قاشیش فاد او قوی بود زیرا که
از ابتدا اجتماع تمامی و در تمام قاشیشات با نیک می رسد و قشیر این
مصافق با در ملت بیست و هفت و در ثلثی بقدر سفاک قطع میکند و آفتاب
در این مدت سیصد و شصت است و این سبب است که این بر سبیل مدت
بود و اقدار علم در برج **قوس** در طرف مسافری دلالت کند بر حد و ثلث اراضی
جنگ و حصه در طرف صیبا می دلالت کند بر سلاطین اعیان و صحت مزاج در
مسافری دلالت کند بر قتل عقل و حد و ثلث اراضی و در طرف صیبا می تلف
چهار دایان باشد در برج **حیوان** در طرف مسافری دلالت کند بر قتل عقل حد
اراضی جدیدی و حصه در طرف صیبا می دلالت کند بر سلاطین ارمیا
و صحت مزاج ایشان در برج **سرطان** در طرف مسافری دلالت کند بر عزت
و اشفتگی پادشاه و در طرف صیبا می دلالت کند بر عداوت سپهسالاران
و وزراء پادشاه بجهت امور مملکت در برج **جد** در طرف مسافری دلالت
کند بر مصیبت و استقامت آن خاصه امور سفلین و در طرف صیبا می
دلالت کند بر وضع اعیان و سرور و سلاطین بعضی بعضی و در برج

میزان در طرف مسالمت دلالت کند بر وجود وسکون هوا و در طرف سبب
 دلالت کند بر صحت ارمیان و سلامتی ابدان در بروج **عقرب** در طرف
 مستی دلالت کند بر حصول امیدها و در طرف سبب دلالت کند بر فوج
 و سرور پادشاه وقت در بروج **قوس** در طرف مستی دلالت کند بر صحت
 و سلامت ارمیان و در طرف سبب دلالت کند بر منفعت رؤسا و اشراف
 در بروج **حیة** در طرف مستی دلالت کند بر شیوع اسوار و اخبار که در سبب
 مردم مخفی بوده باشد و در طرف سبب دلالت کند بر صحت و سلامتی عقرب
 ایشان در بروج **حیة** در طرف مسالمت دلالت کند بر عدالت لشکر یان
 و رعایا و غامه در طرف سبب دلالت کند بر فوج و سی و بر مردم **نصل**
ششم در احکام جاسد **قوس** بر طالع ابدان این فن پوشیده نماید
 که میان احوال ابدان در سعادت و خوشی و در غایت سلامت بسیار
 جمع میور بر آنست که در سعادت مطلقا و در غایت محسوس و بعضی هر دو
 محسوس باشد غایت اش اینک در غایت محسوس است و بعضی دیگر که بگوید که چون
 سعادت جاسد محسوس شود سعادت بود و چون محسوس جاسد او شود محسوس
 و در غایت ابدان این بود یعنی چون سعادت جاسد او شود محسوس بود
 و چون سعادت جاسد او شود سعادت و این یک بیت از شیخ نظامی گویند
 این قولست **شعر** ذکال ان در در صفت خود کردد که هیچ از زین سعادت
 که در از بر او دهند راس محسوس نمانند و زین را ذکر و اعتبار نکند
 و معلم اول ارسطو طالیس گویند که در سراجون هر مع سالان که اکبر بقوتها

بزرگ

و برین در سعادت و لایق القدر از مزود و تر و مع الشمس خاصه بدک
 اضراط الضر و ذوات المصی لا نه طبیعته الظل و اللادق و هی طبیعته
 انوار من غیر من غیر من غیر من غیر من غیر من غیر من غیر من غیر من غیر
 شمس یا راس و در سبب الاقرب باشد **احکام درون زحل** **مجموع راس**
 دلالت کند بر بنی کشت و زرع و بسیاری گیاهها و میوهها و پستی
 زمینها و کشت عمارات و ابا و کئی مواضع سبب مواضع نکایا و وزرایا
 و مواضع مساجد و وفور خیرات در میان مردم و سعادت احوال پیران
 و کوشه نشینان دهاقین و کشت و زرع و قوت ارباب فلاح و طاعت
 قدیم و سلامت و اهل بخاری و سپاهیان و بندگان و خواجگه سربان
 و هیودان و زیاده شدن دولت های کهن و زهد و تقوی مردم و سبب
 و ظهور زهادی علم و سالوس و کرامات ضریوشان و فراخی معاش
 حیوانات و کثرت ایشان و خلایق محسوسان و در فقر مردم جز ارامت
 و مواضع متبرکه و عیال دامن دنیا و منشوشه و فراخی و ایمنی در
 دویم و جانب خراسان و محلی لدین معنی که بد جاسد زحل یا راس
 دلالت کند بر سقوط عظام و رتزاز و هلاک و حوش و در بیت عاشق
 دلالت کند بر قوت ملوک عامه **احکام درون مشتری** **مجموع راس**
 دلالت کند بر حرارت و طاعات و قوت اهل ابدان و ارباب ناموس
 در لغت اهل شجر و فقهها و علما و ارباب فنوی تا سبب و القضا
 و درون مساجد و مدارس و میل مردم بفریح و عینیات غایت

از باران از جانب عظام و اعواء و شادی فرهاد همان در عدل و انصاف
 ملوک و حکام و اقبال بندگان و خدمتکاران و بسیاری در دویم
 و برین و در امدن جواهر نفوس از معادن و افزون و مالک برین این و
 سلامت و میل مردم و بر دکان تجارت و صدقات و زیاده و
 و جاه و جاه و تنگ دمی خلافت خاصه و اقلیم چهارم اینست
 جمهری در احکام شمس مع راس و در کب ابرو کرده اند و آنچه معلم
 اول قولین باب خبر خود و در خلافت جمهری است چون قسم بر که ما خود
 شمره از خود نیست سبب سبب جاسد بر است که از این ملاحظه
 استعدا در زمان و قبول قوایل منظور باید داشت موافق قول
 که علم تجزیم منک و منها **احکام زهره** **مجموع راس هرگاه بود باشد**
 دلالت کند بر حکومت جوانین و ترقی زنان و خاندان و توبه زنان
 زانیه و بدکار و سعادت و اقبال اهل غنا و بسیار سودها و فرغ
 نکاحهای خیر و رواج جواهری و تیزی باناهای ریزان و عظم
 فروشان و حقیق با در کاشخوش و حدوت باران که بسیاری نیست
 و فراخی معیشت خلایق و تیزی اشجار و اثمار و قوت دین اسلام
 و اجابت دعاها و برآمدن طایفات و افزون و اعتقادات و طاعت
 زنان کرامات کوی و قال ذن **احکام** **بزون عظم** **مجموع راس**
 دلالت کند بر وفور نعمت و بلندی اقبال و ذرا و فضل و اهل
 قلم و عمال و تجار و شعراء و متصوفان و اصحاب حرف و دعای

و زیارت مزارات و اماکن متبرکه و مواضع شریفه و بسیاری طاعت
 و عبادت و اجابت دعاها و توبه خلافت با یثا و ذکوة و صدقات
 و وقوع امانت و دیانت و صلح در میان مردم و فراخی و ایمنی و از
 و خوشی معیشت خلایق و بسیار نفوذ خاصه در جانب خراسان و اقلیم
 دویم **بزون مشتری** **مجموع راس** دلالت کند بر خوشی سلامت
 و امرار و قوت حال ارباب صلاح و اقبال و در دکان و عیاران و انصاف
 ایشان دران امور و رواج کار صناعات و اتم کاران و توبه و انابت
 ضائق و مضدان و بدکاران و اهل شر و ارباب خیانت و ظلمت
 پارسایان به عمل مردم و زان اکتی توکان محراب نشینان و رونق کار
 لشکر یان و خوبی معاملات ایشان با مردم و صحت بیماریان و آمد
 و رفت عساکر و نظراف و جوانب و اجتماع اهل سپاه خاصه در اقلیم
 سیم و رعیت مردم بکارهای خوب و بزرگی کردن فرهاد بکان و
 سفلیکان و ظهور مردم خود شناس و دران و قوت حال قضایا
 و سلامت و شناسایان و در دشتن فننه و اهل احکام گویند
 که چون فریح در رعیت عاشق بود و مسالمت و در اقلیم و در لایق
 تمام شده باشد بودن و مع راس دلیل شهوت عرب بود و اگر
 فننه و خوب قائم نشد باشد دلالت کند بر قوت حال ملوک و رعایا
احکام بزون شمس **مجموع راس** دلالت کند بر ارسال و رسایل
 میان پادشاه و سلاطین و گفتگوی مصالحه از جانبین و آمدن

اجز

پادشاه در حق این طایفه و کثرت بیع و مشورا و حدوث با زندگی
 در وقت ظهور مردم فصیح زبان و فاضل و در غایت خلافت یونان
 قوا و پنج و اخبار و شنیدن قصه و داستانها و موافق آمدن معا
 اطفا و احکام اهل تخیم و یکی معاملات مردم و نصیح و تنقیح دقایق
 و راستی و در سینه محاسبات و امانت اهل تین و آداب دیوان و
 و آلات کتابت و رواج با زبان برده و دیان شعر دم و گفتن و اعظ
 و مضامین و آمدن اخبار و صحیح و نوشتن ارقام و امثال **احکام فرزند**
مع راس دلالت کند بر رسیدن اخبار خوش و یکی حال عوام
 الناس و رعایا و عزت رسولان و اعیان و ابلجیان و شاطران
 و قوه طالع مردم و مایل شدن بخیرات و صدقات و ترم کردن
 برون برستان و انضات و تحکام و داد و هکان و ایمنی و صلاح
 اهل سفیر و اجابت دعاها و اسلافی وضع محل و رواج و در
 مهمات مردم و آمدن باران در وقت **احکام برین زحل مع زنب**
 دلالت کند بر رونق و خواجه بقاع سیمای که بیت طالع باشد از
 و افرازی مردم از مساکین و اوطان و بدی حال پیران و کشتا و در
 و دخت قاصدان و گرفتاری ایشان و امراض بر منده مثل صرع
 و جنون و سایر بیماری سوراوی و قولنج و استفراغ سیاه
 و بزم و کثرت وقوع و بیخ و ظهور مکر و ظلم و گرفتاری و خوف
 بزرگان از سعلکان و خرابی بیوتات قدیمه و سرمای بجا

و برین

و برین و بارندگی بسیار که زحل در معاشر بود و اوقات چهار دایان
 از کیش خواسته است و خورشید و زحل که در دیدن و پوری
 و تباهی محصولات و نباتات و قتل حیوانات و غنمات و عزت
 طعام و امکان زلزله و بر آمدن ابرهای سیاه خاصه که زحل
 بود در برج خاکی یا لیه و نظر عطارد یا او بعد از آن تا کید امر مذکور
 کند **نسب حکیم فاضل** محی الدین معزیه و ابراهیم خاکی گوید
 چاسد و زحل با ذنب دلیل بر خالی و کدورت ملوک و سلاطین
 باشد و موت یکی عظیم الشان و ظهور مریخ و اگر در مثلثه اش
 دلالت کند بر کثرت موت و قتل در عظام و افساد کوفته و کان
 و ستیان و اسباب مکر در مثلثه خاکی باشد دلالت کند بر فساد
 و هلاک اطفال و افساد غنمات و اشجار و عذاب و عرق اغنام و قتل
 امطار و مطعومات و اگر در مثلثه هوایی باشد دلالت کند بر حله
 بلبایه و شیوع شر و رخصت که مریخ ناظر باشد و قتل و هلاک
 و خوش و ظهور ریاح خاصه و اگر در مثلثه آبی بود دلالت کند
 بر صنی داهل سفاین و مسکان بخار و سواحل و یک حال زهاد
 و عبادت و نقصان زراعت و کم شدن مرغ و ماهی و نقصان
 ابرها و هلاک دواب الماء و قتل بیعت و طغیان مریخ و سایر حیوانات
 الارض **احکام برین مشت مع زنب** دلالت کند بر بدی حال همه
 و بزرگان از سعلکان و خرابی قصاه و علما و اشکاف راستن فواش و ضوق

دستیاری و دوان بر بزرگان و کثرت ظواهر و ظلم وجود از حکام و تمهات
 مردم از صدقه و کرم و بر کشتن هوا و دنیا نیز مردم و مدامت بزرگان
 و تدبیر و خطای معتبان و نا راستی اهل حکم و باطل کردن حقوق شیعه
 و محرومی مستحقان و قتل فرایند دارا لقضاء و خوبی چیزهای مباحه و ملائمت
 و وقوع فقیرات از اهل شرع و مصداق و نقصان در توانگری و یکی
 خیرات و طاعات **احکام برین مریخ مع زنب** دلالت کند بر فتنه و بدی و حجب
 و بدی حال لشکریان و جزو بزرگش و سرکشی رعایا و خصومت میان
 ایشان و حکام و وقوع خیانتها و قصد بزرگان و بیماری صفزای
 و سوراوی و حدوث صرع و جنون و بدید آمدن عیبها و افتها و افت
 افتها و نا ابرمی داهما و افت بزرگان و لشکریان و در کمر و کمی کردن ایشان
 و غارت و سوختن جا بهما و افتادن مردم از ستور و سطوح **نسب معلم**
 اول از سطا طالع گوید که هرگاه مریخ مع زنب باشد در وسط سما یا در
 کتاه که از ناسیاست عظیم بقتل رساند هر چند کتاه ایشان اندک بود
 و حکیم مغرب گوید که این وضع پادشاه را بهتر از جمیع اموات و است
نسب اهل حکام گویند چون مریخ مع زنب و عاشر باشد و در لایق
 وجود یافتن عیال و خفول خوب بود **احکام برین مشت مع زنب**
 دلالت کند بر تباهی و بدی حال سلاطین و مستول شدن دوان
 بر سفلکان و بیماری بزرگان و ضرر ملوک جا نیز ستور و خوف
 مردم و حرکت اهل تارک و خدم پادشاه و بیماری و موت و فتنه

و قتل

قتل و بند دار و عکان و حکام و هلاک معارف از مردم سفند و معیوب
 و کثرت در چشم و دل و سنگتن و خصوها و افتادن مردم از ستور و بلند
 و نقصان معادن و یکی آب چشمها و بیماری از صرع و سودا و افساد
 و مریخ سیما در زمین عراق و فساد و تلف هوام و نقصان در خیران
 مرفان و ترس و بیم پادشاه از مردم ضرر و مایه و کشتن حسنت و کشتن
 ملوک و کشتن شدت چشمها و خوف کار بر و معقول قوم و وقت نفوذ **احکام**
زحل مع زنب دلالت کند بر بی اعتباری و نزول احوال خوانین و
 و بدبختی زنان و بیماری در میان ایشان از ویدک و دیش و ابله
 و اسقاط اجنه و بیرون آمدن زنان ساسی و افسون کمر و ارباب
 مزاج و اوتار و قتل فرایند اینها و فساد و طلاق و افتقار میان ازواج
 و کثرت فسق و بی شری آمدن و اوج نذایر و علت الا تناسل
 و نکاح های بی رغبت و دلشکی مردم و کشتن آب چشمها و کاستن
 با ذراجه خاصه الماس و نقصان رود خانها و افساد نباتات
 و شکوفه و سرما و در وقت **احکام برین عطارد مع زنب**
 دلالت کند بر ترس و بیم و زلزله و ارباب قلم و متصرفان از اجلاف
 و سفلکان و خوف غای مردم عوام و غلبه کردن ایشان بر عمال
 و اهل دیوان و مشغولی بندگان و خوف بخار و مقدر دین و جنگ
 هوار تا بستن و برون و جید در زستان و قتل فرایند کتاب
 و اهل دقار و نقصان معیشت رعایا و اهل با ذرا و وضعف

۲۶۱ دهنها و خطاه و در قد بیات و اخت یلور و ظهورها اهل نفاق اعتراف
و کثرت نیت و تمیز و افتاد و بیجا و بیجا و بیجا در آمدن سخنان
بهموده و با و از ارتکاب حرم بجهت و بد کوه و نوشن خطوط
نور و ازاد و تقویات و هیاه کل و بسیاری کفیه احبار الیجف
و گفتگوی اهل رفا تر و منافق حکما و فضلا و خلافت علماء در ستاد
علوم حقیقه و بیادها از و مید کیهما و وقوع جنون و حدوث
و صرع و ام الصبیان و کساد بازارها و زیان صنایع و پیشه و زن
احکام برین شیخ کتب دلالت کند بر سرگردان غامه و درجید از شیخ
از اجلافت و سعدکان و مردم ارفین و بدی طال جا سوسان و کفیت
ایشان و در میدانان الجلیان و توقف از شیخ و حدوث اراغ
در اطفال و بیابلی و وقوع ام الصبیان و گفتگوی عوام المتوس
و افتاد از اراجیف و ضلالت و مبعها و قیوت و غر و نیت و بد حال
مسافران و شاطران و تقاوت و نیتها و انت جانوران زهر راد
و کثرت در در چشم و در بودگی و عفونت ایها و ترس و بیم کودکان
و افتاد از ان بلند بها **بسیار** بوم مشربلنی در مختصر الاسرار و
که کوکی با راس یا ذب تیش در معا بله شمس بنیله دلالت کند
بر ضلالت و اعتیاد و در قدر کرده است بر آس و ذب دور هر ماه
دو مرتبه که با افتاد در معا بله بنیله خسوف نشود و این معنی محل
تامل است اما سخن است که اگر افتاد در انوقت در معا بل افتد

مقتضیات

۲۶۲ مقتضیات راس میخیزد خوست خواهد شد و مقتضیات ذنب انحس
و انحدار خواهد بود **ذنب** هر کوب که در خانه و شرف خود با ساسا بر
خطوط خود و خلی باشد و حاسد راس باشد آنچه در تا اثرات حیدان
مذکور شده باشد بمحمول بر مبالغه و تاکید بود و اگر در هبوط یا وبال
و مثل ان باشد ان تا اثرات حیدان ضعیف و زبونند مودی بود و در حیدان
ذنب حکم بر خلافت این باید بود یعنی اگر کوب در خانه و شرف مثل ان
بود آنچه تا اثرات در به ان مکتوب شده باشد ضعیف و ذبونی اما
باید نمود و اگر در وبال و هبوط و امثال ان باشد مبالغه و تاکید **فصل**
هفتاد و چهارم در فضیلت کاکب و عقده بین شیخ کتب
چهارم و هر کوبند که کید کوکی است متوهم که او را سیر است معکوس که
در حدت شالی شعی دور تمام کند و بر جی در دو و از سه سال و در جی در دو
چهل شش روز و بعضی گویند که کید مدجرب است اما در شیخ نیست لهذا ظلم
الاتهاب طب الفضلاء و علامه شیخی در تحفه شامیه فلان او را
تحت فلک شمس اثبات کرده است فلک زهر و فلک زهر را فوق
فلک شمس خلافا لجمه هوی و علی کلنا التصدیقین اهل احکام از انض
دانند چنانکه شیطان فلکش خوانند **احکام برین شیخ کتب**
دلالت کند بر حدوث طاعون و مرک ستوران و اختتام و همول
و هراس مردم و خرابی بناهای عظیم بحکم سلاطین و حکام جا بیره و شیخ
بزدگان و ارباب خانانهای ندیم و مرک پیران و مردم سالخورد و شیخ

۲۶۴ دلالت کند بر اصلاح میان بختیان و ذلت خبازان و فتح بزرگ و صلح
اهل ناد **احکام برین شیخ کتب** دلالت کند بر آنکه شمشیر برهنه
شود بمرطبه اشوب و فتنه خیزد و غارت و فتنه بود و حال علماء
و ضعیف کرد و کربط طعام بود **باب پنجم در احکام شیخ کتب**
در شیخ کتب شیخ ان مشتمل است بر بر نفضل او که بر از همان مستقیمه شیخی
نماند که مقتضی شیخ بلات و انتقالات کوکب از برجی بوجی از جمله اعلا
احکام ارکانست زیرا که هر این شیخ بل کوب از برجی بوجی است
از ششمی بر ششمی یا از منزه یعنی که هر اینه او را در ان شهر هاف
و ضعیف بود و طایق تازه روی دهد و موافق مقتضی ان برج نسبت
بان کوکب در خانه و شرف و وبال و هبوط و طبایع و کیفیات
و هم چنین سعادت و بخت صاحب خانه و ناطق و ساقط بود و انتظام
بسیار و صنایع از آنچه مذکور خواهد شد **فصل اول احکام شیخ کتب**
در شیخ کتب این وضع از نزل عظیم الاثر باشد چنانکه از شیخ اکابر بر ما
و حدیثین ظاهر و باهر است از جمله حکیم فاضل و اوسل کامل شیخ المدین
المعجم میفرماید و اعلم انه ان اشقل نزل برج الی برج احدث الایا
فی السماء و الارض اشهب و الزوال و ینقل الامور و الا زمانه
و الدول و یحدث الحرب و الامراض و این احکام در هر برج متقارب
باشد صاحب حدیث صحیح و زمن سلم دانند که چه باید گفت و ایضا
حکم اشغال نصل بلکه علامه شیخی علویین را مخصوص ماه میاید دانست

۲۶۳ دلتکی و غم و هم در میان مردم و شکستن حصونها و سرهای بخت
در وقت و امکان طاعون در بعضی بلاد مستعد و خرابی گذرها
احکام مشرب شیخ کتب دلالت کند بر گرفتاری بختیان و قتل عطا
و ذلت اعز و خواری فقها و علماء و سادات از اشکارا شدن صنق زنا
و خوف و زانو فتنه و ارباب مناسب شریعه و استیلاء و در ان **احکام**
برین شیخ کتب دلالت کند بر جمع شده لشکریان و بخت
شعبها و حرب و قتل و در بخت خرابها و سرکش حو لشکریان و مغننه
از عطا و بزرگان و خلافت میان سلاطین و رعیت و بالاکر فتن
فتنها و قتل بزرگان و عر بزان و اصحاب شرف **احکام برین شیخ کتب**
شمس کتب دلالت کند بر مشغولی سلاطین بر کارها و عفت و شیخ و زوق
ملوک و غلبه و عو غای مردم سفله بد اسل بر بزرگان و شرف **احکام**
برین شیخ کتب دلالت کند بر نقصان و بختها و انت بناات در وقت
و موکب بخت در دستان و بادند که با شرط و مرک زنان و در بها طوطا
و صاعقه انگین و گفتگوی در میان عورات حادث کرد **احکام برین شیخ کتب**
عطا و شیخ کتب دلالت کند بر بزرگان و کویختن غلامان
و در کدگان و مشغولی جوانان بخت و عاشقی و پیری مال دیران
و مضربان و کلا و تعطیل مهمات ایضا بعد **احکام برین شیخ کتب**
دلالت کند بر حدوت و فرج شیخها و ملس و در و فرج و زوش مردم
غامه و خوف بیکان و رسولان و گرفتاری این **احکام برین شیخ کتب**

نالی

هم چنانکه بر ذکا ظاهر است **احکام حلال زحل که پنج حد**
 دلالت کند بر حرکت پا در شاه بقصد عمارت و تحویل نمودن آن موضعی
 بموضعی و عزل و لایة و لایة جوانان و نشسته و سرب و غارت و قتل و تیری
 و اعتقاد لغا مسازنای مشرق و جنوب و کثرت اراجیف و بسیاری
 حشرات الارض خاصه موش و مدد و عنایت اطهر و ظهور ششم و تحویل
 رسیدن بعضی از باغیان و توفیق و موت در ولایت روم و عموم
 چور و ظلم در اکثر بلاد و دست مالوک و حکام بر رعایا و بیماری ضرا
 فرماندهان و ظلمت و تبااهی هوا و نقصان سرما و محدودت بارندگی
 و خروج حیوانات کوچک و زحمت پیران و کشتا و زان و ادبای صیوان
 قدیمه و ضعف حال کوه نشینان و سبب هیا و مردم کثیف و اکثر
 در طرف شمال بود هر سه حکیم گوید شدت سرما و قلت سرما بود
 در وقت و اکثر در طرف جنوب بود شدت بر دو کثرت تکون بود
 و چیده حد و ثعلل و اراضی **حلول زحل که پنج حد**
 دلالت کند بر سرب و فتنه در اکثر جهات و افت یکی از فرماندهان و
 در خلافت و ضعف پیران و مردم سالخورده و کثرت امراض و علاله
 و بی انتظامی در نظام و بسیاری موش و کم نفعی نفعی زراعت و ضلالت
 ارتفاعات و کمرنگی زمینها و غلات و عزت طعام و صحت معاش مردم
 و تشویش و اضطراب خلایق در همت و بسند و مولک اسب و تلفت
 شدن حیوانات سم کشنده و عیثت و لایة و بیماری و موت

اکا بر ویساری برف و باران همتا در وقت و تباهی و دریا و قریه
 کشتیها و افت بر دریا و بیم زلزله و خوابی بقاع و همس گوید خاصه در زمین
 فاس و اکثر در هیت رابع بود منظور منظر عمارت عطارد و قمر و تا کبد
 او مد که در نما بدو اکثر در طرف شمال بود حسن مزاج هوا تباهی و هبوب
 ریاح معتدل اکثر در طرف جنوب بود تشویش مردم تباهی و محدودت ریش
 و جواحت باشد و امکان با و طاعون و اختلاف هوا و خوف مردم از کثرت
 اراجیف **حلول زحل که پنج حد** دلالت کند بر تغییر پولتها
 و خلق خوابه خاندانهای قدیم و تکلیف بزندان و اسفتگی مال تقیبا و غیبا
 و فتنه و محدودت سرب و عقابله و وقوع امراض سبب جوانان و کودکی
 و قلت طاعت جوها و علت اشیا و افت طهور و تباهی زرع و وزیدن
 بادها و مخالفت و فتنه و وقوع و عزت طعام و تنگی غلات و حیوانات
 و محدودت برف و باران و سیل و افت و تباهی سفایر از بادها مخالفت
 و فتنه در قلاع و جبال و ناسا زکاری مردم که فتنه و کدورت
 خاطر و زنا و اهل قلم و محزن و درمانند که مردم از کثرت بیگاری و شبکار
 و بیستگی کارها و وقوع صلح و صلح در میان بزرگان و سلاکتان
 حرمین شرفین و سایر اماکن متبرکه و تجدید عمارت مندر رسد و حیفا
 فتنه و کثرت امراض بر مندر و ولایت هند و رستان و محلی الذین مغربه
 گوید و وقوع زلزله در اماکن بعید و اکثر در جانب شمال بود بارها
 سخت آمدن و زلزله تباهی و همس گوید در اماکن بعید از انظار بل ماژ

و طایف و خروج سلطان و انواع خوبی تا کثرت داد ایوب و تشویش
 و شریک مناسن و تغییر دولتها و منضمها و اندیشه ناک شدن مردم و کثرت
 و فتنه و کثرت زندان و قاطعان و قاطعان طریق و وقوع و در کل و
 و شاید که و باقی عارض شود و محدودت امراض در بزرگان و مغربان پارسی
 و خوف سلاطین و کثرت عداوت میان مردم و بزگی کردن اجلاف
 و ادای بی عطفی و امر کابیه اشراوت و کثرت اضداد و اعتدال هوا در تابستان
 کما اشار الیه بطریق سوس گوید و تقریرا که بر سوس و زان و محدودت حصه
 و برهان و اکثر عرض شمالی بود بین خوردگی و بی اعتیالی مردم
 بود و تاج الدین اکرم گوید حدوث امراض بار و زلزله بسیار باشد
 و اکثر چینی بود باران بسیار آید و غلبه سبب و رسیدن ضرر ازین
 حیاتی و تاج اکرم گوید باران کم آید و شود دید که در فرمانایان و رعایا
 و بی نفعی کسبها بود **حلول زحل که پنج حد** دلالت کند بر افت فلها
 خاصه کسب و فقدان یکی از فرماندهان و زحمت اغنیای از آریار
 وقوع و اهل طمع و مصالحه و توانگران و وقوع مشقت و داشراف
 و رشاد و فساد حال و زنا و کتاب و قبض خاطر اهل قلم و کثرت اراجیف
 و محدودت و با کثرت نایب عرب و پیشتر در میان زنان خاصه دختران و
 نقصان در تجارتات و مصالحات و فتنه در خراسان و فارس و غیره
 بر اعدا و انجام یافتن اهل طاعت و عبادت در اماکن مقدسه و
 کما و کوسفتن و زان اسعار و در ولایت عراق و کثرت عمارات

۲۶۷ کرد و تاد یکی هوا و ظلمت بود و اکثر در طرف جنوب بود هو اکرم شود
 و باران کثرت آید و صلح و شریک حادث کرد و در میان بیکی گوید ملک
 یکی از سلاطین بود **حلول زحل که پنج حد** دلالت کند بر نقصان
 ایها و عیون چشمها و کثرت جید و سرمای همز و جباب و در زمستان
 و اعتدال هوا در تابستان و افت غلات از مصلح و فتنه در زمین عراق
 و بلخ و کاشغر و غیره و نماند و سمرقند و غارت و تاخت از منیه مغز و اقلیم
 با بل و غرق کشتیها و افت حیوانات بله و آمد شد عساکر و سفک و ماه
 و نقصان زراعت و محدودت سعال و امراض صدر و اکثر در مصلح و کثرت
 خون در ابدان و فتنه و عداوت در میان عرب و بسیاری فتنه و افعال
 ناشایست و صحت و سلامت ابدان مالوک و اطاعت رعایا و دلچسب
 و در بزرگ عمارت و منازح حسب الحکم پا در شاه و اعراب و اسفار بالصفوف
 و عزت و در بیع و شرا و نسیه دولت اهل شمال و نکتا که بر طرف و سبب
 قوی بتاکی و اکثر در جانب شمال بود اسمد عبد الملک گوید که حاسب یکی
 گوید که مردم بی انتظام و شود و یاد شود و قلت کسب و تنگی معیشت
 باشد و اکثر شیوه و باران بسیار آید و زنا و دینی ابا نهان و عیون
 و بار بود و تاج اکرم مکنس این گفته هر سه حکیم در هر جهت حکم
 به بیسی هوا و قلت اضداد و کثرت غلط کرده است **حلول زحل که پنج حد**
 دلالت کند بر فساد در زمین و بی نفعی معادن و زحمت انز کاران
 و غلبه سبب فتنه و آشوب و فتنه و فساد و بسیاری زنا و خوردگی و

دعشتم مردم سفند و هممال و حسن حال هوا و کوبند حدوت سرما و سینه
 و که ما در تابستان و نزول باران که واکر در جانب شمال بود حسن حال
 هوا باشد و نباتات باقی بماند و زیاد شدن واکر در جانب جنوب
 بود اکثر اهل احکام کوبند همان بود و تاج الدین اکرم کوبید باران کم آمد
 و آنچه چشمها و کارین ها خشک شود **محل زحل در برج میزان**
 کلاه کند بر کرانه اطهر و کوی و حصولات و شکسته شدن مزاج سبب
 در بلاد منسوبه میزان و از زانی و غزالی در اقلیم اول و بسیاری نغم
 و حدوت بیماری از طرب در آنجا و بسیاری در دلد و شکم
 و زون بدن با دهکبه جل و قلبا بید و در خانه چشمها و قنقه و کفکوی
 در میان ازواج و مشکوه کردن توانگران از ادبای نفع و نقصان
 قمار و بزلشدن عمارات عالیه مستحکمه و تجرد و غفلت در میان همان
 حدوت حریب و قنقه در زمین مغرب و جنوب و فغان بن زکی و غم
 در ولایت روم و حلول ظفر و زیاد شدن شرف و جودت از باب
 صنایع و حسن حال زراعت و اهل فلاح و ترقی ادبای هویات قدیمه
 قدیمه در شایب و کوبند ایشان بشرف و بزکی واکر کف شمال
 بود با دهک مضمرب و زو داب چشمها و کارین ها کم شود واکر در طرب
 جنوب بود و بار در میان مردم سمت ظهیر و بزید **محل زحل در**
عقرب دلالت کند بر نقصان ابرها و مخلص کشتیها و خشک شدن
 چشمها و قلت جوانات و بیسیاک بیماری و امراض منمنه عرابه و

سما در جوانان و کوبند در مجاز و جمع مشابه و اسفا لما اجند و نصبت
 نسبت از ان اعدا و کثرت در برف و باران که و سرما و برف و وقت
 و تباها کشت و ذبح و بیماری در مملکت خراسان و سفک الیها و انقرا
 و برهم خوردگی مردم و زون بدن با دهک خشک ناخوش و ظهیر و حشرت
 الارض بیشتر در زمین مغرب و قطع کار و انهار و نا اینه راهها و سکر
 سکان سواد عراق در اقلیم با بل و سکر دانی امر و لشکر بای و نشوین
 ادر با بجان و میان ندان واکر غرضش شمالی بود شدت که ما و کثرت
 در چشم بود واکر جنوب بود سبب از زمین کم و باران باشد **محل زحل**
در برج و سکر دلالت کند بر کثرت احتیاج پادشاه و سلاطین با امداد
 و اعتبار رعایا در دفع اعدا و اهل لغیان و ظهیر و سقنه در زمین
 مشرق و موت بزک در ولایت عراق و وقوع در چشم و سر سلام
 و نقصان معادن و اسقاط استوران و تسلط غلامان بر مالکان
 و افش غلها و فساد حال و زبری بزک و نکبت ادبای مناسب و بیبه
 و حدوت امراض و طاعون اکثر در بزکان و کثرت قتال در ناحیه
 مشرق و جنگ خصاص در امداد و در عوم و وقوع و هم در زنان سبب
 خوابین و هظه و تلف شدن طایر و ظهور بلخ و اعتدال هوا و سلاطین
 مسافران در آنجا و امدان اهل سفاین و سلاطین و صلاح حال سکا
 اماکن شریفه و میزانات متبیر که واکر غرضش شمالی بود و باران کم آمد
 جمد واکر جنوبی بود در ساحل مردم منقلب و شور و رید شود و در

محل زحل در برج جدی

دلالت کند بر قنقه در زمین هند و جنوب و برهم خوردگی در ولایت
 کیلان و درج حیوانات و برفت و جید در باب درشتا و کثرت سرما
 و بختید و مسدود شدن راهها و کوبنها و درها کما اشار الیه
 بطیوس و مرجع المحققین الطوبی و افتخار اشجار و انبار و راسته و عدل
 پادشاه و خشنودی دعا یا و اسایش و راحت خلق و طراخی نعت
 و با اکثر غنی کار اهل تلاح و کوه نشینان و ادبای بیوات قدیمه
 و بسیاری از اجیف و حدوت نزل سیمان جل در باغ بود متصل
 بقصر نظیر عداوت فسادات و تغیر و تحول و مایلیا و تسلط
 اجاره و اشواف واکر بر او جهال و استیلا و عوام و کثرت خیانت
 و عدد و دست یافتن عرب و محقق از بله و دخت و محمل نشینان و انخاف
 و دواج با زان سوار که در جانب شمال بود تاج الدین اکرم کوبید مزاج
 هوا با صلاح اید و سرما تخفیف یا بد که در جانب جنوب بود سرد
 هوا و برف و جید در حد فراط بود و بزکان احکام مثل هر س حکیم
 کوبید و احمد عبدالجلیل و ابو مشرطاسب یکی هر دو جمع حکم کوبند
 برفت و شدت سرما و اضرای بخت کرده اند **محل زحل در برج**
قوس دلالت کند بر قنقه و حوب و عدل از امر و افتخار ایشان و نقد
 پادشاهی و موت مهران سپاه و تزلزل در ولایت طبرستان و کزرنه
 حیوانات و استیلا موت اششام و ایمانات و ادبای خاندانها
 قدیم و رواج با زان ستور و بیسیاک خوف از تواند اختیار و خروج

مردم از مساکن و اوطان و افت ایشان و حدوت و دواج فاصفه و بخت
 و آمدن باران و سیول مضمرب و وقوع نزل و امدان بلخ این بوجود
 شواهد معتقد علیه بود و نشا و حال احتجاب ذبح و حشرت و برل و دام
 بادکش و نقصان غلات و کوبند و در بعضی جاها باینک غلات و حصوات
 بود واکر در جانب شمال بود اکثر بزکان کوبند سببها تلف شود و تاج
 الدین اکرم کوبید باران بسیار اید و سرمای سخت شود واکر در جانب
 جنوب بود کثرت باران و باران بلش و تاج اید س اکرم کوبید که در وقت
 چشمها نقصان بزید **محل زحل در برج حواس** دلالت کند
 بر شیوع قنقه و اشوب در طهرستان و سواصل و نقصان ایها و کوبند
 حدوت سیول بخره بود و خطر بلاخان و در چشم و بیماری و مرگ بندگان
 و نا اینه راهها و کفکوی و وقوع دعاوی سخن در میان مردم
 و کثرت و نقصان دختان باین سبب و بسیاری که با و شدت سرما
 هر کدام در وقت خود و عدد برف و حدوت امراض در پای اسافل
 مثل نفوس واجع و رک و عزت الت و در در پای پیدا شد بزجم و در
 مردم و کثرت افتات و خوف و هراس خلق خصوصا اکابر و اشرف
 و ولادان و انان اختیار و اراجیف و مزخرفات واکر در طرف شمال کثرت
 هبوب و بلیح بود واکر در طرف جنوب بود و فور امطار و قوت انهار
 و باران بود و هر س کوبید کثرت سرما واکر و کدویت هوا و بیسیاک کزرنه
 بلش و تاج اکرم حکم بر شکست کشتیها و افت مسدودین و تاج کرده است

که چون هرگز در بسوی پیش اید یعنی اسد سوزناک نشین بادها متولد
و در چنانکه در سخنان را سبب بود در تابستان مانند باران که در آنجا
و تری هوا که اید و آب و علف کثرت کند و بسیار از سر قریه کام
و در بعضی حکیم گوید که کم کم حاصل شود و در غن بسیار بود و به
و صدقه اشتغال با بدی نمود اکثر در جانب شمال بود هرگز که در نواح بود
و تاج الدین اکرم گوید که در وقت حدوث شود و اگر در جانب جنوب
هرگز گوید در طوبت هوا بود و احمد عبدالجلیل و تاج الدین اکرم گویند
خشکی و کمی باران بود **حلل مشرق در نواح** در لاکت که در اعتدال
هوا و صحت خلایق و سلامتی کشتیها و در نواح با بار و صدق شد
و اندک بار و اعیان مملکت و کثرت خراج و سی و در اصل علم و کتاب
و کثرت اسودگی که در مردم و وقوع حیات و صفت زنان انحرافات
ذرع از افات و افسا غایت و اضطراب نزعها و بسبب کجارت و نور
امطار و تلوج در وقت و میل مردم بکسب علوم و تیر فواید اهل
تجیم و بدی طمان زمان حاصله و محبوب و قتل در جانب و طرف جنوب
و حدیث زلزله با وجود سواهد دیگر بود و در همین بیچکان گوید که
هر برین قریه بیسوی خوشه یعنی بسبب اید در داخلها بر و در شود
و امشب و ایما نشین با در لغا در ماد اید خاصه در هوا و باران
صفت هرست و بار بسیار در جهل جهاد در فصل خزان و آنکه در یک اید و غرض
و پیوند اشجار نیکو بود و بیباری کمتری نشین در جانب شمال بود و

کوب

کوب لب و حوض و اوج هوا و احمد الجلیل گوید که باران کثرت اید و نواح
الدین اکرم حکم بود باران و کمی رعد و برق کرده است و اگر در
جنوب بود اطار نافع اید و احمد عبدالجلیل گوید که باران کثرت اید
و تاج الدین اکرم حکم بود باران نفاذ هوا و اید **حلل مشرق در نواح**
منها دلالت کند بر این طرف و شواخ خاصه در راهها و در
و کثرت بارها قوی و حدوث باران در وقت و فراخی صفت و کسار باران
و ارزانه و ظلم ملوک بر رعیت و ما بل بخیر و طاعت باشد و کثرت خویشت
و بخیر چشم و غنظ دوستان مردم و شاید که باران با میان خزان و در
دور و در کتب بسیار حادث شود در اول زمستان رعد و برق اید
و غلامان و سبک کان هلاک شوند و طالع خیار و منی درین نیکو گذرد
و در معاشرت و مناخ ناپدید و در نواح با باران کتاب و کاغذ بود و میل
مردم با مری و ف و نهمی از منکر و مسایل مشرعه و انان و اختیار
اینها و آمد بسیار و سفر بسیار کنند و بود و همس گوید که چون هرگز
یعنی مشرقی بسوی نواح و یعنی میزان اید هوا خانی درستان ملامت گذرد
و در این باران اید و در جهاد اعتدال هوا نشین و در در میان نواح
بدید اید و نواح باران در نواح کنند و اگر در جانب شمال نشین هرگز
عبدالجلیل و صاحب کلی گویند که بارها خوش اید و سودمند است
الدین اکرم گوید که بارها نند و در اکثر در جانب جنوب بود و هرگز
و احمد عبدالجلیل حکم بر بیباری و و با کسره اید و جانب یکی بر

کوب

چشم و زلزله و در کام و تاج الدین اکرم گوید که باران **حلل مشرق در**
عقرب دلالت کند بر خنثی و انشوب و جور و ستم نرکان و سپه سالاران
و عوانان و قطع طرف و کثرت بارها نند و بارانهای مفید و نفع
طعام و ابلات طعم و جنک و عداوت غنظ و قوت در هر چه و در صفت غنظ
لشکران و ضرر و ستم در سابق و جبال اما صحت خلایق بود از مکان
و افات و سلامتی ذرع خاصه کسب و جو کم و اشجار و غنچه و پیوندان
و موافقت از نواح و کثرت صفت زنان و حرکت لشکران بیکان در ولایت
شام و ارزانه در ولایت مغرب و استقامت ایشان از فتنه و فساد و فتن
نورن از معاصی و جن ولایت فارس و نیز بر و کجی حشرات الارض و کس
و غنظ در مملکت قسطنطنیه و در و اختیار ساد بر ملوک و سلامتی
و امکان زلزله با و جور و قریه این دیگر بود و همس گوید که چون هرگز
مشرقی بسوی کوزدم اید یعنی عقرب در افان زمستان برف ناپند
اما در باران نواح نری پیش و در میان نواح و نواح بسیار اید
و نم باشد و باران زلیان اید چنانکه مانند زمستان نماید و غنچه
آسمان بود و این چنینها کم شود و کسند نیکو اید و انکو بسیار اید
و سزا و ارادت که در مان دود و مرگ مایتوی را اید عا و رازی
دانند و بقره اطیس عاکم کوب اید در بارها و پیشها و در و نواح اطین
کند و در فصل بهار خزان بیباری دست دهد اگر بسبب اکل و شب
بسیار در نواح و غذاها مختلف و اگر در جانب شمال بود بارها

نورن اید

خوش اید و عبدالجلیل گوید که با صحت بود و در چشم عارض و مردم شود
و صاحب کلی گویند که سوزناک بود و اگر در جانب جنوب بود رعد و برق
و طوبت بود و غن و هم و شاکر بود **حلل مشرق در نواح**
دلالت کند بر خنثی و جنک و کثرت خیرات و سلامتی حیوانات و بسبب
فقود و اعتدال هوا و رعیت مردم و صلح و بر همین کاری و کارها
خیر و قوت حال و زرا و اشرف و در اوج در و سیم و حدوث در
و چشم ستمار و فصل خزان و حرکت ستوران خاصه کا و خوشه و ستم
و نهای غله از کثرت ان و داد و عدل پادشاهان و بسبب کجی این خاصه در
چهارم و خوشی اصحاب خلافت و زبیده اختیار خوش و اشتغال از مکان
بمکاف بسبب استماع ان و کثرت حرارت تابستان و بسبب مینوهای بعضی
از اکابر و عظام را طاعون عارض شود و در ولایت مشرق خوب افتد
و امکان دود و مدخ باشد و بر و همس چکان گوید که چون هرگز
مشرقی در سوزناک اید یعنی قوس هوای زمستان نزم کند و سیما
بشکند و آب و در نواح بسیار اید و در تابستان بارها و بارانها
اید و در هنگام بیک دینان باد بود اید و میان ان هنگام برگذرد
و مردم بسیار دشوند و در وقت باران غله با نیا که کند و در زمین
نرم و کوهستان کسب و جو نیکو اید و در بعضی اطیس کوب مینو
نیکو اید کند و پیوند و غرض اشجار را خاطر خوش بود و تن و میلند
شود و در نواحها مضطرب کرد و در نواح زمستان بارها کسب اید

نورن اید

چنانکه مردم بدستک نهند و مردی عظیم الشان رحلت نماید و اگر در شب
شمال برده هوا خوش و بادها نافع آید و اگر در بطابت جنوب بوزخ
و منفعت و آرامش باشد و هر سه کوید انقلاب احوال بود و نافع است
اگر کم کوید باران کم آید **طالع مشرقی در برج جدی** دلالت
کند بر سلامتی حیوانات و اعتدال هوال و آمدن سادات و قضاه
و قضا و تنگی حال و نایب و سلامتی زنان حامله و قوت حال مزارغان
و بدان گوشه نشینان و کشت و زرع خوشم کزین پادشاهان برخص
انعمال و هلاک یکی از معارف و یکی بیماری و غلبه صحت و کثرت
باران و باد در فصل بهار و تنگی سیوه ها و اندک غله و مرگ و کثرت
سباع و کلاب و جوده طعام و شراب و امکان زلزله با وجود شواهد
دیکر و کثرت عمارات و بوزخ همس چکان کوید که چون هرگز زمین
مشتوی بسوی بزرگی آید یعنی جدی در اول زمستان هوا نرم
گردد و در میان سرد شود و در اواخر پاد بسیار آید و در هر حال
اب کی کند و زمین بلور و محصول زمین نرم بهی از کوستان
آید و خردش چار پانیا کن باشد و کا و مشق اگر سستی مهر
از سرما و بادستان بد درختان را زان و رساند و اگر در میان شمال
بود دلالت کند بر کثرت طوبی و بسیار سیل و احمد عبد الجلیل
کوید سرما سخت بود در جانب جنوب مشرق شمال برده و قول
طالع مشرقی در برج د دلالت کند بر سلامتی تنگی حال

خلایق

خلایق و از زانی نوحها و قور نعمت و فتح کارها بسته و حسن و صفا
هوا و طیبی قلوب ملوک و سلاطین و ظهیر ایشیا مکتوبه نوز ایشان و شفقت
نمودن برزگان و بلند کردن نامه ایشان و نقصان حاج عظمی و عجله
اشیاء مندرسه و ذکر امور منبهمه و شیوع و باد و ولایت مصر و قنیه
در زمین عراق و هایل و ناسازگاری در میان طایفه عرب و هلاک
اشراف و بیماری جوانان و تلف و سقط شدن سباع و ظهور قضا
کثرت و کثرت برف و باران در ششماه و هیوب بیا ح صبا و فساد زرع
از کثرت اطوار و اضطرار اهل اسفارد و تنگی مزارغان و خانانها
قدیم در اول زمان و غنم در زمین طمیستان و بوزخ همس چکان
کوید خریف هرگز یعنی مشتوی بسوی دلوار اید از زانی نوحها و فراخی
آید و درون آنها کفاده شود و بخشش بسیار بود اول زمستان
شود و اخی پاد بسیار و زرد در بهار ابر بسیار درخیزد و نا رکی هوا
باشد مانند زمستان بود و باد صبا بسیار از جهله باران بسیار آید
چنانکه بزمای کشد و در میفرایس کوید هیوب بیا ح صریح بسیار
بود و اشجار دعا ثمار نقصان رساند و کھول و ششایا بیمار آید
و اذ و خوش و طوبی و آیش و در در میان قنیه و استوب شود
و صاعقه صخره رساند و فقدان یکی از عظام باشد و اگر در طرف
شمال بود خشکی هوا بود و اگر در طرف جنوب بود کدورت
و بیخ هوا باشد و در عد و بوق **طالع مشرقی در برج سنبله**

دلالت کند بر قوت حال سادات و علما و اشراف و سلامتی کثرت
و کثرت زراعت و عمارت و شدت دین مردم و سلامتی مسافران دریا
و با یا نهی نافع و فرج و سوز و پادشاهان و قتل و حرکت ایشان
با طراف و اگر کم کرده در حق عظمای سادات و علما و قربی نظایفه
و عزت ملها و ودع و صلح در هر دم و عفاف زنان و حسن مزاج هوا
و هیوب بیا ح باره در بهار و شدت که لاله تابستان و خرف هوا
و کثرت بارندگی در اول زمستان و بسیاری بادها در وسط آن
برف در اخی و ظهور و خروج خوارج در عراق و و باد در مغرب و خشی
و ولایت شام و فتح بعضی از بلاد و فنک و کثرت او بیاج و جبال و بیاض
میوهها خصوصاً انکور و زیتون و غنای و در وی کرده مردم در
و از یان و بوزخ همس چکان کوید که چون هرگز زمین مشتوی بسوی
آید یعنی عورت در اغان زمستان سرما که شود و در میان پاد بسیار
و زرد در میان باران و برف آید زنان بار دار بطال بدگذرد
و غیر طیب حکیم کوید که انکور و سایر میوهها سالم باشد و امکان
و اگر در جانب شمال بود هیوب بیا ح سفید بود و نافع الدین اکرم
کوید چشمها و در دهانها زیاده شود اگر در طرف جنوب بود
و برف و باران بسیار آید **طالع مشرقی در برج جدی**
دلالت کند بر عزت استگریان و اهل جنود و اصحاب جنیل و نزاع
اهل روم با باجا و در خود و حدوث جو و ظلم و ارتفاع اسعار و زلزله

عبار

جواهر ناریه و اختلاف در ولایت عراق و عورت اسب و استی و کثرت
در چشم نیا در ولایت مشرق و میل هوا بختگی و بادها کثرت
التوب و محوم و رسوم و عیالیت پادشاه و سلاطین با امر و هیبت
و رواج کارافز کاران سیماسله سازان و عزت طعام و بیکو مال
مسوران و حرکت بسیار و نفاق لب دین و مذهب و درون کاره قربان
پادشاه و ارتفاع مذاهبا رت و تغییر هوا و خروج خوارج و فرهادها
عالمک صلوات موت فحاش و عملیات تحت خصوصاً در سیوان و عقرب
و خواری و عزت و کثرت قاطعان طرف و سوار و وقوع عورت
و قتال در نواحی مشرق و هیوب هموم در بواری و جلالی اگر در
شمال بود تجارت و بیوت هوا بود و اگر در طرف جنوب بود هر حکیم
کوید برودت هوا بود و حساب یکی کوید افتخار هوا بود و قلت اطوار
و احمد عبد الجلیل کوید خوشی هوا بود و نافع الدین اکرم کوید عد
و برف باشد **طالع مشرقی** همه مو کوید جمع کوکب در جانب شمال و
قربان از جانب جنوب و معلم اول از سلاطین کوید اگر امری که بر عکس
این است و ابو عیسی که کوید که طبیعت هر چه عتق است
موانع طبیعت طرف جنوب و چون با پنجه انتقال کند عورت و قور
شود چون عورت قوی شود زیاده کرد **طالع مشرقی در برج سنبله**
دلالت کند بر اندوه اهل سلاح و قتال در جانب مغرب و شمال
در میان خوب و فقدان شخصی عظیم الشان در جانب شام اما جبال

کویک بسلامت نهند و برای املک و عمارات و قلع و معام و در وقت
و صیاب در وقت و شمع و عسل و کند و در میان مردم و ناسا ز کاد
ان واج و قصد و ضرب در میان ایشان و توجع ایش و میل در زنان و
حل و مجامع اترک و سپهانیان و ترمود در ایشان نزد پادشاه و از کویک
و سرداران خود شکوم نمودن و از کارها که بر او باقی کنند و در وقت
تقصیر و نمایند و در وقت شنبه و همدان و بصیر و نمایانند و هرات
بود و جفا بسیار بنام و بیاد بها و موته در آن ولایت و توجع باید و کثرت
کرد و غمناک بود و اگر در جانب شمال بود صبر و صبری طاری شود
و تاج الدین اکرم کوبد با آن بسیار و وجود کینه بود و اگر جنوب
بود هوامتعش و بد شود و تاج الدین اکرم کوبد با آن بسیار
و باد شمال و زید کوبد **حل اول برج جوزا** دلالت کند
بر نوازش یافتن اهل بنیان سلطان و سلاطین و حکام و ختم و شتر
در میان مردم و خصومت و منازعت و مجادله بسبب حق و در حق است
از درگاه ملوک و فرماندها و حاکم بادها کم و در درها و در جانب
شمال طغیان مضدان اما در نایمال کفر متار شوند و بقتل
روند و بهای بی بسبب طغیان و غلبان خون و کثرت حرات و توجع
و در کوش در اطفال و زنان از سرما و صاعقه و مکن و ترو بر
مخاسیت و فکر و اندیشه کنی اهل قنوقم و خون مردم خاصه
سفایین و ظم و سرخی در هوا و کثرت حشرات الارض و شرمب

وینازان

و نیا زک خاصه که در عرش بود و نظر عطار در بعد از او و کد این امر و اکثر شمال
اگرین نامی زلزله بیا که شواهد موجود کثرت و تاج الدین اکرم کوبد با آن
بسیار و اید و اگر جنوب جنوب العرش باشد بکری و تیرک هوا بود و آب چشمها
در و در خانها کم شود **حل اول برج سرطان** دلالت کند بر
و فتنه و آشوب میان و با فتنه از جانب شرق و مغرب و بسیاری از طرف غارت
و ضرب بسیار بیکدیگر و کثرت اطاعت این بملوک و سلاطین و میل حکام
بجود و مستم و خاست از رعایا و مصا دره و دسلا و تجویل پادشاه از کجا
بمکانی و ناسا از کجی سلاطین و فرماندهان و کثرت در زمان و قاطع
طریق و شیوع و ضرب صد و رحمت و خلق و کثرت موت در مویش
اکثر در کوهستان و بیابانی و تلفن اسبان و ویرانی مسا جل و معابد
و تیره شدن دوزنها و غزق کشتهها و نقصان اینها و تغییر هوا و شدت
دیاج و ایدگی باران و تیرگی و گرمی هوا و مری در ولایت کامشتر و غزق
و اگر در جانب شمال بود تاج الدین اکرم کوبد با این چشمها و در خانها
کم شود و سرما سخت بود در وقت و در جانب جنوب مثل شمال بود
و هوای پیدایش و باد افن رسانند در وقت **حل اول برج اسد**
دلالت کند بر کثرت سب و فتنه و آشوب و قتل در بلاد مشرق و ترکستان
و سفک دماء و ضرب و مالک بر رعیت و خوشحالی و دوا و اهل سوزند
و سپاهیان و اترک و شتر از سیاه و نواب حجاب ملوک سلاطین
و حرات هوا و بادها کم در وقت و ارتفاع ابرهای مسخ و مرک

کوبد چنانکه با دها بود و چنان کوبد حقیقی استمغانی که حاجتی به رسانند
در سر ۱۳ حلوک برج در برج سنبله در هر ماه جلای و چنان طوفان ببارند
و هوای سبک شد که عالمی را غنا حسن و ناز کرده و دست که با سخت بود
حل اول برج دهم طالع دلالت کند بر آواره و نیراز سپاه و اهل سلاح
و قنوق و فتنه و نیکو هوا و بادها کم و ظم و در آن و کثرت
انجیف و عدوت طومین سیمان در ناحیه جنوب و قتل امطار و کثرت
عیون و دیاج و حجاب و ظم و شرس و فساد و فتنه در میان مردم و بسیار
موت و ظلم حکام و ضیق و غم و اخذ حرام و ناسا ز کارای زنان و امرد
و افت و زرع و ظاهر شدن اشیا و مکتوبه و منفعت کبر و عظام از ملوک
و بقتل رسیدن کئی از سلاطین و توانگران و وقوع فتنه و حرات هوا
و کثرت بادها کم در وقت و خون و نقصان از لشکریان و در خص
در شهرهای و بسیاری سرب و فتنه میان پادشاهان و وزیر و جود
در اتحاد و دوستی خدادندان سلاح و تغییر هوا از عفو و افاق
جیوانان از خون شکم اگر در جانب شمال بوده باشد و بار جهد که کثرت
جنوب بود عفو است هوا باشد **حل اول برج دوازدهم** دلالت کند
بر قوت حال لشکریان و اهل حروب و فتنه در زمان و با حجاب و حرکت سپاه
و قتل و ناکاه و خصومت اترک و سپهانیان و کثرت درزی و قطع
طریق و غارت در دیاری و اطراف بلاد مشرق و ظم و شرس و مکتوبه
و جنگ و جدل و عدالت و ستیزه در میان مردم و جود مستم بر رعایا

کوبد

کودکان و درود شکم و هلال ستوران و عزت طعام خاصه در طرف
مشرق و کثرت صفر و مردم در زمانها و قوت حال همتی با آن و در آن و کثرت
در طرف شمال بود بادها کم و جمع و تاج الدین اکرم کوبد با آن
کیا همها و کثرت زارها بود و اگر در طرف جنوب بود هم کوبد طوبیت
و زار بود و باقی در آن حکم بر کوی و خشکی هوا کرده اند **دوازدهم برج**
چون در فصل تابستان با این برج بر آید زیاد از همه و در کثرت شود چنانکه
مردم بیکسایت آیند و در زمستان اعتدال هوا بود کما اشار الی بطلیب
و شتر الحقیق طوسی قدس سوس **حل اول برج جوزا** دلالت کند
بر فقره طلال خلایق و زحمت و محنت و کثرت انجیف و نقصان تجارت و اهل
بازار و بسیار در طعام و شراب و فساد کشتهها و تریهها و تغییر هوا و
چشم و بیم زلزله و جود شواهد ضرابین و کثرت قتال و سفک دماء کثرت
در ولایت حجاز و بین و تعب دها فتن و احوال فلاح و ترقی بعضی اعز
و اهل قلم از درجه اعتبار و مرگ زنان و دروشیدگان و خروج خارج و ارف
بعضی از شبانات و نکت مستوفیان و و کلاه و نحو بیداران و فساد هوا
و کثرت مکر و خدعه اکثر در زنان و بسیاری ضیق و غم و استعال
محرقات و حدوث ناربان بغیر وقت ویدی و زحمت و سیاست حال
و کار داران در مملکت معصی و شام اگر در جانب شمال بود اندک باران
بود و تاج اکرم کوبد چنانکه با دها بود و سلاطین کشتهها بود اگر در جانب
جنوب بود تباهی هوا بود و در مس کوبد کثرت دیاج بود و تاج اکرم

کوبد

۲۸۹
و بیاری ضیق و بیخورد و واج بانا را سلطه و تازیه شدت حضور می نماید
قدیم و بیاری دومی و بیاری در چشم سیماد در جوانان و جدوت
طوفان و خیزش و موت خاصه در ناحیه شمال و تپاه شدت ذراعت
و انگیختن شدت و حسرت در خلایق و اسرار طعام و شراب و موت
حامله و اسقاط اجنه و شدت برود در بهار و خزان و بارانهای قوی
و وقوع خطای در بلاد خاصه فساد ذرع و ذممت معقد و شانه و جدوت
جراحها و آبا دان شدن خزاین و بیوتات پادشاه و انعام و اکرام در
لشکران و آکر به جانب شمال بود خشک هوا و قحط و آکر به جانب جنوب
بود اعتدال هوا بود کثرت طوبت **حلول برج در برج قوس**
دلالت کند بر قلت ایضا و خشک هوا و سرد باد در زمستان و ضار استخوان
ارها ن خصوصاً کرب و حواست از رعیت و امت اکابر و درخ ستود و قنار
و مرک در ولایت مغرب و ارمینیه و بیاری از سوره و دکام و در چشم
و کثرت ایضاً و سردت از و صفر و شنبه در حمل و وقوع و مایه و آ
و نهم بر مکتوبه در مردم و بر خوبی حکام بیت بر رعیت و بیاری
کردن و مرک کوفستان و کثرت بار و زحمت و زدا و قضاء و تقوی
لشکران و ازین جهات پالان بدی هوا در بهار اکثر در سواحل و قریب
اشیاء و آکر به جانب شمال بود بادها سخت وزد و تاج الدین اکرم
گوید هوا خشک گردد و آکر به جانب جنوب بود بیاری سفره نشین
اشیاء باشد و بخار و فراغ بسیار باشد **حلول برج در برج جدی**

دولت

۲۹۰
دلالت کند بر اعتدال هوا و نظیره و تکریم و نفع میوه ها و عنایت
و محرم و سوم و هفت کوفستان کوهی و نقصان کشت و ذرع و رحمت و عا
انگیزان و قوت حال امرا و ارباب شر و فساد در بلاد و در سواحل آن و
در زمین هند و عرب و قتال میان اهل شرق و جنوب و قریب یک
انواع کثرت و بیاری بمشایخ و اخراجات بسبب پادشاه و حکام و
در دستها و خروج خواج بر پادشاه آکر به جانب شمال بود ضار
فراجه و آکر به جانب جنوب باشد و عدل و عدالت و آکر در
جنوب بود تاریکی هوا باشد و یا قی حال مثل جانب شمال بود **حلول**
برج در برج قوس دلالت کند بر مملکت حکام از اشرف و حال او باشد
و کثرت ضیق و بیخورد و زردی و خزان و عقوبت هوا و نهم و کثرت
علامات سماوی با وجود سواد و بیاری از ارباب و مایه های
قدیم و تقوی حضرت ایشان از لشکران و اختیار و خلیف و قنار
بزرگی در بلاد و مشرق و کثرت شداید و بلاد و در شرق بسبب
استیلا و امراض جان و قنار در ارض روم و ترک و هند و سده کثرت
ظلم در ولایت فارس و ظفر اهل اقلیم سابع بر اعدا و سفک و مایه
در بلاد جنوب و نفع طعام و شراب در سواحل و مواضع دریا و کثرت
ان در سواحل و بلاد و دریا میوه ها در وقت و کرم افتادن در آن کثرت
شمال بود بیسی هوا باشد و تاج الدین اکرم کوبد برین و یا نیک و یا
بود و آکر به جانب جنوب بود تاریکی هوا و کثرت باشد **حلول برج در برج**

۲۹۱
دلالت کند بر حیرت میان کافران ملوک و اندوه رعیت از قتل حکام و بیخورد
و قنار ملک از دست فرماندهان و زوال کوهی و خاری اکابر و انقطاع
عظما ان مراتب خود و رعیت و کثرت ستوران و در چشم و موت بزرگان
در طایفه شمال و نقصان چشمها و بیاری زنا و فسق و تغییر مال دیوان
و مکتوبه و زمین در معادن و خصوصت میان وزراء و امرا و نقصان
تجارت و هوای بیخ و فساد ایها و تقوی فضا و اهل شرع و بیاری
ان مراتب و ولایت جنوب و شایه جانب علی بن ابی طالب حضرت باشد
حلول برج در برج جدی دلالت کند بر کساد در بلادها و بیاری کثرت
انحصار و بله و قوت حال ملوک و سعادت هوا و اهدان باران در زمین
سستند و قوت ایها و در وقت دیوانها و کثرت اشکام و استیلا
و سلامتی از قحاحات اشیاء و کثرت ارسال کتابت و مراسلات
ملوک و فرمایدهان و بودن ارجیف و جدوت اختیار و حوشه و بیاید
حمله و مکتوبه مواضع شرقی **حلول افغانی** **برج سرطان** دلالت
کند بر کثرت عظمت پادشاه و ذرات اشرف و اتفاق سفر پادشاه و
توقیلی رعیت و زان و نیکی حال مسافران و خروج خوار بر بعضی
جانب مشرق و شمال و سلامتی کشتیها و کوهی هوا و کثرت ایها و از زلزله
غلات و بیاری منتفع صیادان و در واج کاران **حلول افغانی**
برج جدی دلالت کند بر قوت حال ملوک و فرمایدهان و عدل ایشان
نسبت بضعفا و شدت کردار و زلزله غلات و کثرت رعیت کوفتن
طلا و مسر و وقوع عامه از ولایت روم و کساد بارانها و از

ازین

ازین

بود اعتدال هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود هر چند **حلول زهره**
زهره در آن وقت که در یکی حال مردم و شد و حق خلافت و در وقت
 به نشاء جمعیت زمان اینجانبه و میل هوا به بر و در وقت باران
 و وقت حال اهل طرب و خواتین و دنیا و دنیا بین و در آن وقت
 مغنیان و موت یکی از اهل جم یا در شاه حق بشی در میان طایفه عرب
 و اگر در جانب جنوب بود حکم همان باشد و سخن می و یکی گویند بسیار می
 بسیار بود و هر س که در حدیث عارفین منور **حلول زهره در پنج وقت**
 اول آن که در بلند مال زمان و آمدان و حضورت از حاج و وقت
 شتاب داران و کثرت فتن و خجود و میل هوا به سردی و نزول باران
 و منفعت و روز بدین لاده ها و اگر در جانب شمال بود با متصل شود
 و اگر در جانب جنوب بود کثرت رطوبت و استغنی و هفت هوا باشد
حلول زهره در پنج وقت اول آن که در بلند مال زمان و کثرت فتن و خجود
 سلاهی ستوران و تغییر طالع مردمان و گویند با ده گز خوش بود
 و هوا مایل بر رطوبت باشد اگر در جانب شمال باشد با متصل شود اگر
 در جانب جنوب بود کثرت رطوبت و استغنی و هفت هوا باشد **حلول زهره**
زهره در پنج وقت اول آن که در بلند مال زمان و کثرت فتن و خجود
 و انواع بیماری و زلزله و حقیق لاده ها و باران که در حدیث و باران
 مواضع و اگر در جانب شمال بود در جستن لاده ها باشد و اگر در جانب جنوب
 بود بسیار باران بود **حلول زهره در پنج وقت** اول آن که در بلند مال

مردم سالخورده و حکما و صنوع و خجود و زمان و فاسدان گادی از واج
 و کثرت فتن و در میان و ابرها و بارانها غری و با ده گز با قوت و خشک
 احمد عبد الخلیل گوید خوشی هوا بود و باران معتدل این و بارانها و کثرت
 اگر در جانب شمال بود خط وقت باران باشد و اگر جنوب بود هر س که گوید
 کثرت غم و حجاب بود و محوم قیمت کین و وسعیر می گوید بسیاری لجه باشد
 و بارانها باران و چشمها در آن شود کثرت هوم بود **حلول زهره در پنج وقت**
پنج وقت اول آن که در بلند مال زمان و آمدان و حضورت از حاج و وقت
 و اشوات بزنان و اهل نشاء و بارانهای نافع و خجود کشتیها و اضراط
 و طوبت و حسن مزاج هوا و اگر در جانب شمال بود و قوت از هبوب و پنج
 بیش و اگر در جانب جنوب بود باران بسیار آید و مناسب یکی گوید
 نکبت خرابی عساکر و وشو ما باشد **فصل ششم در احکام کربلای عطار**
اندر پنج وقت انتقال از بر می با عت تغییر میداد کیفیات هواست
 چنانکه اکثری از اکا بر بعضی خضروه اند فال اما هذه الصناعات
 ای احسن کبان کوشا زاین لسان مجمل عطار و خاصه از انتقال من برج
 الحی پنج احدثه هوا حرکت بحسب ذلك الزمان و هوا ذابطاً
 حیث کان هیچ عصاره و نظیر است ایروان کان عند ذلك القمر والذره و
 بروج الاطار کان التیمات اشده و الاطارد انما ان الامطاد اودم
 و اینها قال حکیم الفاضل و الاشد الکامل محی الدین بن محمد بن محمد بن
 لیدان المعرفه از انتقال عطار در من برج لای بروج احدثه هوا حرکت

جانب شمال بود در جستن با ده گز کم باشد و هبوب نشایم در بیابانها و اگر در جانب
 شمال بود در جستن با ده گز کوما می باشد و جنوب بود خشکی هوا بود **حلول عطار**
زهره در پنج وقت اول آن که در بلند مال زمان و کثرت فتن و خجود
 و اعتدال هوا و غری کشتیها و فتن و در ناحیه شمال و حدیث فروع و در
 اکثر و در اطفال و وقت المعبه و اشوبه و فساد در چشمها و موهها صابنه
 مغرب و تا ایمنی و همها در آن جانب اگر در طرف شمال بود و سوارت
 میوه و کثرت هوم باشد و اگر در جانب جنوب بود در کشت همان بود **حلول**
عطار در پنج وقت اول آن که در بلند مال زمان و کثرت فتن و خجود
 براند که غلبه و فرازش یافتن اصحاب ریوان و عمال و اهل بازار باوشا
 و حکام و در واج کارصا نشان و خجود و غم و خفت مصغرات و کثرت
 انعام و اوجاع از کثرت سرفه و زحمت شکم و علت نشاء و موت ستم
 در جانب مشرق و مرکب صباغ و سقوط اشرف و عظما از درجه
 و اگر در جانب شمال بود حدیث طار باشد و اگر در جانب جنوب بود
 حسن و طیب مزاج هوا باشد **حلول عطار در پنج وقت** اول آن که در بلند مال
 مال و در آن فصلها و اهل دما این دیوان و دین و عباد و مردم با زبان
 و صفای هبوب نشایم و کثرت طعام و تربیت بافتن حال و لای بل
 دغان از مال و زور و نق و شصا و در ما و حدیث اوجاع عبود و دفع
 بالایا بر اهل جنوب و شدت کما در آن جانب و اگر در جهه شمال
 بود پیوست هوا باشد و اگر در جهه جنوب بود اعتدال هوا باشد

ذلك الزمان و انما يطأه المسين فنجب العقيم والظلمة في الجوارس و الا
 و في انما اودم بروج الاطارد اسله و اذ لو سرطان و عقرب و
 و اقوی انما اسله باشد و باقی بدین قبایس و تنبیب چنانکه در وقت
 خفت جماع و استغنیال بفریب مذکور شد **حلول عطار در پنج وقت**
 اول آن که در بلند مال زمان و کثرت فتن و خجود و در آن جانب
 سلوی و وقت ما هیان و کثرت موت و در زمان و کورکان و بسیاری
 ایها سله سیما در نا حید مغرب و وقت طعام و شراب و تیر عیایان
 بوده و اسله و عواب و در واج کاراقتن کاران و آمدند استکبان
 و خونی اهل نلم و اگر در جانب شمال بود حدیث هوا و کثرت از ارجیف
 باشد و اگر در جانب جنوب بود حسن مزاج هوا باشد **حلول عطار در پنج وقت**
پنج وقت اول آن که در بلند مال زمان و کثرت فتن و خجود و در آن جانب
 خواست از رعیت و حدیث در چشم درد و لایب مشرق و مرکب اکابر
 و در بدین لاده ها و موت در میان اشرف و خجود مزاج هوا مایل
 بکرمی و فساد افشده و حیوانات سم شکافنده و اگر در جانب شمال
 بود خجود هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود هر س که گوید کشتیها و
 زند و سخن می و یکی گویند اعتدال مزاج هوا باشد **حلول عطار در پنج وقت**
پنج وقت اول آن که در بلند مال زمان و کثرت فتن و خجود و در آن جانب
 و ترقه طلا و حکما و اهل تخیم و در آمدن کار و انفا و خردیها نیک
 و گویند فتنه زور و خجود و در میان خجود و اهل حافظین و اسکان

حلول عطار در برج میزان
دلالت کند بر وقت حال و در او بر و فر و اطهر و داد و عدل و در وقت
سرفه و غدا و یکی از سلاطین و استقامت و توانگری از دور و دشمنان
و گرفتار نشینان و کثرت شدت بیاچ و جزید و فر و خشت در میان اهل
بازار و جزار و رواج بازار و اقصیه و البسه و اگر در جانب شمال بود
کوبد و شاد و راجع هوا و کثرت مطار بود سحری بکثرت بیاچ و میانه حکم
نموده موافق و مناسبت یکی و اگر در جانب جنوب بود شاد و جزا و هوا
مردم و موافقت با او حسبت مناسبت یکی و تجزی اعتبار مال هوا گفته اند
حلول عطار در برج قوس دلالت کند بر سرما و باد ها خشک و مکرر و قوی
در میان مردم و بیاضانی و حیوانات خلایق و فتنه در جانب مغرب
و شمال و جزید و فر و خشت اسلحه و اگر در جانب شمال بود خشکی هوا با
و صاحب یکی کوبد که در و در اختیار در دیده باشد و اگر در جانب جنوب
بود طیب هوا بود **حلول عطار در برج قوس** دلالت کند بر صلاح
حال پادشاه و فتنه در میان اهل مغرب و جنوب و کساد بازارها
و شدت سرمایها و جستن باد های سخت و زبان در معا کلمات عدوت
امراض مختلفه و نا انصافان و بی خیانتی کردن با یکدیگر و میل مردم
مکتب و علول اهل علم و اعمال و بیع برود و و قوی با زندگی
و امکان برت و کمی غلات اگر در جانب شمال بوده باشد خشک و جمد
و اگر در جانب جنوب بود تنبیه هوا باشد سحری کوبد هوا اشغله کرده
سحری کوبد **حلول عطار در برج جد** دلالت کند بر جد و تنبوت

و باران و باد ها که در حال صحر که راجع و عقیق باشد و بیابانی و موت کوبد
و کثرت اطعمه و غلات و وقت غسل و سلا بر طولیات و غارت نجوم و نجوم
و غنچه در جانب مشرق و بیع و وایب و خاسیه بر ارغان و صاحبان لشکران
و اگر در جانب شمال بود لاجوب مزاج هوا باشد هر سوس کوبد غنچه
اشیاء قدیمه بود **حلول عطار در برج قوس** دلالت کند بر خشکی هوا و قلت
طعام و اندوه مردم و انقلاب حال عامه و جزید و فر و خشت در او بر و خشت
و رسیدن اخبار از هر طرف و جستن باد ها سرد و کوبد طبعی و طبعی
و اگر در جنب شمالی بود بیسی هوا باشد و اگر جنوبی بود کثرت صحاب
بود **حلول عطار در برج جد** دلالت کند بر سلامتی مردم کان و اردان
و باران کمی و فرج و سرور و وضعف حال اعمال و متعمران و خشکی
هوا و وزیدن باد خشک و کثرت اوجیف و بسیار وی جزید و فر و خشت
اجناس و در خورد مرغ و ماهی و سلا بر حیوانات ایله و مرک در جانب
جنوب و قله و خشک است الارض و اگر در جانب شمال بود دهبوب و رواج
جنوبی و اگر در جانب جنوب بود امتزاج هوا و رواج شمالی بود **تنبیه**
عطار در برج که حلول کند و روان بر کثیر الملک شود کیفیت
بان برج باد در مزاج حرکت او در نظیر و بدست اندازن غافل نیاید
بود **تنبیه** سید نجم لاهیجی در کتاب لطایف الکلام آورده که عکس
کوبد دلیل صنعت و مستیزه مدلولات آن کوبد است خاصه که عکس
و هبوط کند و عکس عطار در جنوب منسوب است او را بنایت نبات با زندگی

بر و لغت و مساند **حلول قوس** دلالت کند بر تنبیه حال اکابر
و بدی و اوقات زنان و سخت خلایق و تنبیه هوا و تنبیه با و شاه و درنج
مردم با و سلا و ضعف حال و وایب و عزت علما و نقصان حیوانات
و جزید و غلات **حلول قوس** دلالت کند بر باد و غنچه
مردم و جزید و سولان و سلا خراب و بسیار و غن و کثرت و خراب و غلای
میان از و اچ و کثرت سلا بل اغنام و بسیار غلف و گیاه در وقت و تیا غل
و وقوع با زبان در وقت و قلت فواید مردم **حلول قوس** در برج حوت
دلالت کند بر سلامتی بزگان و از زانی و باران کمی در وقت و تیا غل
طوبه و خصوص آنچه در باب مسکن دارند **فصل ششم در مهنی و لاسی قوس**
از برج قوس **حلول قوس** دلالت کند بر وقت اشرف و ضعف
حال عامه و جزا و لغت طعام و موت یکی از زمینها و عید بد و کوبد
کارهای نهانی و بسیار از لجه و عزت و توفی مردم اصیل و بزرگ
زاده حلول راس در برج قوس دلالت کند بر قتل نازک در جانب شمال
و کثرت اختلاف میان ملوک مغرب و اهل بادیه و از زانی و بسیار
مواشی و فرور کجایه حلوراس در برج جوزا دلالت کند بر بیماری
سلاطین و حکام و مرید که و رسیدن افک با ایشان و امکان زلزله
بلا حظ شواهد دیگر و ناسازی در میان عامه در غایب و حکام و ادای
ملک و کمی بیماری و صفای هوا و بسیار بیماری و در غنچه های و وزیدن
با و هبوط حلول راس در برج سرطان دلالت کند بر حسن حال اعمال

و کدورت و تنبیه هوا او در عزت و افت سقا بن و تجرید ملاخان باشد
فصل هفتم در انتقال قوس **حلول قوس** دلالت کند بر قوس
دلالت کند بر فرج پادشاه نازکان و سلامتی زنان حامله و سوس
و سلا خراب و کثرت مطار و در وقت و در آنها و نقصان طعام
و قوس و بیم مردم و اضطراب و جنگ میان مردم **حلول قوس**
قوس دلالت کند بر وقت غله خاصه جود کثرت طعام و میوه و بسیار
ایمنی و فرج و ارزانی و صحت ابدان بر امراض و کثرت مطار و برت
و شدت برود و در وقت و بسیار وی طعام و میوه و بزرگی جستن خراب
حلول قوس **قوس** دلالت کند بر کثرت طوابعین و اماکن
مستعد و شدت مطار در وقت و رواج بازارها و کثرت اشیا
و افت غلبه هوا کثرت **حلول قوس** دلالت کند بر حرکت باد
و حکام و شادی عامه و اینکه با زبان و غلبه در زمان و افت حیوانات
و سلا فقر مسافران و ارزانی و فرج و سولان **حلول قوس**
استند دلالت کند بر ترود خاطر کار داران پادشاه و تسلی
دارن دعا یا و انتظام جماعات ایشان و کفنگوی خلایق و کثرت مشا
و فراید عامه و انتفال پادشاه از مکانی به مکانی و بیماری موت
دخوت و وایب **حلول قوس** دلالت کند بر کثرت اندوه
مردم و مشا غت و فتنه و بسیار وی در زمان و تقطیل و تاخیر در
و بیماری و کثرت لهما و حد و شادمانی که در وقت و شاید که مضرت

۲۰۰ سلاطین و حکام با رعیت و جمع نمودن اموال و بار و تاج کردن و کثرت
سود و تاج و مفت و دین و بیساری عمارت و مرمت و در طوبی هوا با بادها
منفرد در وقت و حد و ثواب و کثرت ضیافت و شغفت و مرحمت
در میان مردم حلول راس در برج اسد دلالت کند بر آمدن باران
بسیار در وقت و از زلزله طعام و حد و ثواب و شغفت و بیساری و
پادشاه بر دشمن و بیکی حال رعیت و شدت دست پادشاه و کثرت سود
و ظلم و انبساط و هوا حلال راس در برج سنبله دلالت کند بر فساد
ذرع و غلات و افتادن کرم در سبزه ها و احتراق چیزها و تفریک ملک
و در احوالی مایه و غمناکی و با زبان و بیخساختن و در احوال نمودن و عموم
جنایت و برکات و سلامتی جنوب و غلات و حد و ثواب و سلامتی در مردم
حلول راس در برج میزان دلالت کند بر جو رسلا طین و بز رکان و بیکی
ایشان بر رعیت و مطالب نامعقد و از مردم و غارت خانه ها و کثرت
فقد عفوها و کثرت چشمها بر دو بلندی و آفت زلزله و زخم پادشاه
و سلاطین بظابطه و کثرت مردم در سی و در وقت و در زمان شریف
و صحت طلاق و بلندی قدر یکی از علمای حلول راس در برج عقرب
دلالت کند بر حد و ثواب و غارت و در لایحه معرفت و طلب ریاست
در مردم سفینه و کثرت ظلم و جو و شغفت و ظلم بر ملج در وقت و در وقت
زنبور و پیشه و یک در وقت و کثرت ضرر و جو و میل خاصه در میان
در سبزه زلزله و ظلم بر تضایح ایشان و شغفت در میان عرب حلول راس

در برج قوس

۲۰۱ در برج قوس دلالت کند بر ظلم حکام عراق عرب بر عایا و زن و لایق
برکاد و کوفتند و اسب و اسن و سلاطین و سلاطین با بان با دکن که بیخک
و سب اور و ندر و عمارت هوا در وقت و انتقال پادشاه از مکان
بمکان و سقوط بعضی از مفریان پادشاه از درجه اعتبار و بیکی حال
طلبه و اهل علم و افتادن آتش در چشمها و سوختن بعضی از کلاهها
و آشوب در ولایت اصفهان و چند حلول راس در برج حگ دلالت
کند بر اعتدال هوا و بیکی کباب در وقت و شادی بزکان و خانها
قدیم و بلند کباب ایشان و بیکی کشت و زرع و بیکی بد اعلان
و ناگهان و غیره اهل دانش و ارتفاع اسعار حلول راس در برج
دکو دلالت کند بر بیکی حال عوام الناس و رعایا و خوشی رعیت
خلایق و بیکی حضرت و تزیق اشجار و بیکی مال رؤسا و خدا و زبان
ضیاع و عقار و سلامتی ابدان و مرگ علما و قضاه و اهل دین و
فقد حلول راس در برج حوت دلالت کند بر کثرت مطاران فصد
و استیلاء اشرف و ترقی هر صنف در مویه خود جمع شدن اموال
در تبارین و بیوفات و مخالفت سبایا و سبهنکان و فتح راهها
و سربان کشتیها و خوف و موت صیادان و بیسیار کلاهها و مایه
فصل پنجم در احکام برج قوس در بیکی بر برج حلول زب در برج
حوت دلالت کند بر اضطراب سلاطین و کثرت سیاست و زبان
رعیت از پادشاه و غلبه سفله کان و مرگ ستم و کوفتند و سلاطین

در برج قوس

۲۰۲ مدارن و نقصان در و سب و زدن دره های قلب و خلایق کردن خلایق
و مدد و شدت فقر در میان عوام حلول زنب در برج ثور دلالت کند
بوده حالی مردم و در زلزله باد سهموم و در وقت و افش میوه و بیسار حرکت
مسافران بیجا شمال و ضیق معاش مردم و مرگ کاران و ششمان و نقصان
بنیانات و بیرون زلزله و زبان رسانیدن ملج حلول زنب در برج جوز
دلالت کند بر بیم قط و جو و فزع و هلاک رومان و خروج اجلاف
بر سلاطین و حکام و خوشبختی و امکان زلزله و لا وجود شواهد و
آمدن بارها سخت چنانکه با پند و فزوات ضی در ساند و بیاری وجود
و ستم و قطع دستها حلول زنب در برج سرطان دلالت کند بر وقت و کثرت
مخ و مایه و خوف کشتیها و درخ حیوانات ای و افش و بیکی مردم و
بسیار خبرها که در وقت و داد و عزل و شیوع جو دستم و انکار
در اجسام و خلل تنها و بیکی در میان و اهل قلم و ضی مردم از آب و کثرت
ضیق و جو و نقل و تجویل پادشاهی و سلاطین از جای بجا حلول زنب
در برج اسد دلالت کند بر اضطراب احوال پادشاهان و افش بعضی
از ایشان و بیرون آمدن ضرر و مایه کان و کثرت خوقهای و طغیان
انجا و بشای میوهها و نقصان کشت و زرع و امکان زلزله با مباد
شواهد دیگر و نقصان و حوش و افش سیاح و مرگ کلاب و جو و
حلول زنب در برج سنبله دلالت کند بر سبزه ها و بیکی
سال و سختی سه ما را اندک محمولات و ارتفاعات و سوختن کت و فصد

در برج قوس

۲۰۳ در برج میزان دلالت کند بر خلایق میان مردم و غارت کلبها و عوایا
و کثرت ناخوشی و سبزه کثرت و نقصان در دین و مذهب و مرگ جاهل پادشاه
و بیکی حلول زنب در برج میزان دلالت کند بر فتنه و آشوب و اراقت
بباید هم صعب و اوجاع عطسه و مرگ چهار زبان و نقصان ذراعت
و کثرت در وقت و خوف از سعال و سسما و بیادها و سبزه و امکا
طوبی و جو و سبزه سلاطین و توانگر حلول زنب در برج عقرب
دلالت کند بر در و کرده و مشانه و اوجاع مذاکیر و عسل بول و کثرت
زنان از عزت و شع و بیسار بارند که فضا و سبزه از سسما
در وقت و نادر یکی هوا و فساد حیوانات ای و سسما و عدت
سینه و دریش و جرب کوبند بسیار تابش و شادی پادشاه و سلاطین
از کثرت و فساد در باد بر عیب و زمین حجان و قطع طرف و طغیان
و زبان بود و فتنهها و فتنه های فتنه و کثرت تابش **فصل ششم** تا ایالت
اکرم حجت او در کثرت فعل در میان برج زنب و فتنه طام و کثرت
و سبزه مایه کثرت و برضاد بسیار بود در وقت چنانکه اکثری از جهان پادشاه
هلاک و سقط شوند و تنگی بظهور رسد و طرا حین معطل شوند
و همه نایات کرد و مردم از سسما مضرت بینند اما حال همدان
و تزیق ان بهی از موشع دیگر تابش حلول زنب در برج قوس
دلالت کند بر مرگ ناز رکان سبزه در مایه و فتنه و بغوس هر حرت
پادشاه بر جمع کردن مال و کثرت و در ولایت فارس و مرگ چهار زبان

در برج قوس

ان تمامه وذا الشمس مشرق فزانه المشرق وجمعه المئذنه من وقت ورتبه
 المشرق الى ان يستقيم انهما كلنا **احكام رجعت نزل در برج میزان** انشاء
 رجعت **نزل** مطلقا دلالت کند بر ضعف حال پیران و زارغان ارباب
 خانها نماهی قدیم و فزاعی طعام و کما رجوعان و حرکت صلاک و
 انتقال مردم از اوطان و خنلادت زارغان با اهل خلافت و موت نجف
 و اوارگی اکبر و اهل جبال رجعت نزل در برج **حمل** دلالت کند بر
 ضعف و زلال و بیبیا روی و مرد و بوق و صاعقه رجعت نزل در برج
قوس دلالت کند بر کثرت عوام و هم دلو ملک و موت یکی از عظام دولت
 و کدورت خنلادت و نقصان خراج و اضطراب لستکوبان و قنده در
 ایشان و ظفر پا در شاه و کثرت اراجیف خاصه در ناحیه جنوب و خوف
 اهل تناسب و ویا در پیران رجعت نزل در برج **جوزا** دلالت کند
 بر ضعیفی هوا و نقصان ایما خاصه در قنات و عیون و عرض دیدن
 پا در شاه اسباب خرابی و بیوثبات و قنیه کردن بلستکوبان و ضعف
 رجعت نزل در برج **سرطان** دلالت کند بر موت مردی بزرگ و زیاد
 شدن آب انهار و نقصان اجزایها و وزیدن لادهها سخت و بسیار
 باران و کدورت یکی از فرماید همان بلاد و سیطان رجعت نزل در برج
اسد دلالت کند بر موت پادشاه و بیماری سفله کان و ناکسان و ویا و ف
 هوا و جین لاده سوم و عارت هوا در وقت و فضا در هوا رجعت نزل
 در برج **سنبله** دلالت کند بر بغض و عداوت میان حکام و ولایات مملکت

و دعا یا و هر عبت یا دشاهان جانب جنوب بولا یا ت در کوه وجود و ظلم
 خنلادت همان رجعت نزل در برج **میزان** دلالت کند بر امرای سنا و لیه
 سیمیا در دلد و کوش و دهان و مرک سندان و سقم مزاج و قتل سنا
 ابدان و بسیار کرم و خون رجعت نزل در برج **عقرب** دلالت کند بر
 اراجیف و اضطراب عامه و صعوبت کارها و غضب پا در شاه و کثرت
 شدن کارها و پیوست هوا و دشواری مهمات و بسیار امرای و عطا
 در ولایات دارالرض و سیطان رجعت نزل در برج **قوس** دلالت کند بر کثرت
 و غلت طعام و فتنه و آشوب در میان بندکان و مردم سفله رجعت
 نزل در برج **حمل** دلالت کند بر حدوث تشویش در عالم و اضطراب
 و فقر احوال مردم و وقوع بحر و مصیبت رسیدن مجازین و کثرت معاصی
 و منازعت امرای عیون و در میان عامله ناسا کاردی رجعت نزل در برج
دلو دلالت کند بر خوف غل و شدت بود و کثرت ناوچ در وقت و کثرت
 مردم و هلاک یکی از بزرگان و اهل شرف رجعت نزل در برج **جوزا**
 دلالت کند بر موت مردم شریف و اهل درج و بقید **احکام رجعت مشرقی**
میزان انشاء **رجعت مشرقی** مطلقا دلالت کند بر عیون و و ذرا و مدبر
 و علما و اشرف و ستم مردم در مکارها و غیر عزت الطمه و لستکوبان
 بزرگان و اهل ناموس و تشبهه در قواعد و قوانین و ارسال و ارسال
 میان نیا دشاهان رجعت مشرقی در برج **حمل** دلالت کند بر میان عدا
 و یا در عتاه و خروج خواجه و امتداد دنیا و فتنه و جمع منسوبت مشرقی

و ذرا و کتاب و اهل انشاء و بر هم خوردگی رعایا و عوام انفس رجعت
 مشرقی در برج **دلو** دلالت کند بر حدوث و شرف در ابدان بعضی از ملک
 و سلاطین و فرماید همان و عطل خصونی یکی از پادشاهان و مرگ شخصی
 در میان مردم رجعت مشرقی در برج **جوزا** دلالت کند بر کثرت و فتنه
 و بیماری در میان مردم و علت در احوالی ابدان و غل و فتنه و کثرت
 امور و کارها و مرگ بعضی از اکابر **احکام رجعت مشرقی در برج میزان** رجعت
 مطلقا دلالت کند بر فز و ماندگاری امرای و میان سپاه و تشویش علاج و کثرت
 در دکان و راه فتنان و کساد بازار اهل و ستور و غفلت و بیگانه لستکوبان
 و پراکندهی و جلای وطن ایشان و بیماری ارضیان و تراک رجعت مشرقی
 در برج **حمل** دلالت کند بر طغیان سوارت در طبایع و مضرت از آن
 و نیکو بلا و حزن و مصیبت مردم و قتل کسب و کثرت اسعاده اما از و در
 شود و علت در دسی و چشم بر بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او بر او
 رجعت مشرقی در برج **قوس** دلالت کند بر تلف و سقوط شدن و اوپ و
 و بیبیا روی جوانان و کدکان و بدی حال از آنک و بسیار هیان رجعت
 مشرقی در برج **جوزا** دلالت کند بر شیوع زمین جددی در الحاق و
 جوانان و وضع و فتنه در دستها و گفتهها تا به اکبر کم بود بر مذهب
 استخفاف کند رجعت مشرقی در برج **سرطان** دلالت کند بر موت بزرگ
 اراجیف و معارف پا در شاه بود و تجری کوبه و مکی و معرفه که هوا کرم و کثرت
 کرده و در باری انباشت سوم و زدن و نایح الدین اکرم که بد فتنه و کثرت

مثل و زرا و سادات و علما و فقها و اشرف فتنه و در بنایان است
 و خورد و کثرت و بعضی بیوها و اخت طهور مطبوعه و ابو مشرق کوبه سود
 تجار کثرت رجعت مشرقی در برج **قوس** دلالت کند بر فتنه و خروج و
 مدعیان پا در شاه و خشم ملوک و بسیار کثیم و تنس مردم رجعت مشرقی
 در برج **جوزا** دلالت کند بر کثرت اراجیف و مکر و غدر و خنلادت کثرت
 و تنگی و دشواری و اهل کسب و خط مردم از طبیان اب رجعت مشرقی
 در برج **میزان** دلالت کند بر موت شخصی و نشان و حزن پا در شاه از آن
 و کدورت مردم و اندام عامه رجعت مشرقی در برج **اسد** دلالت کند
 بر سفر پا در شاه عظیم النان و کثرت تشویش و اراجیف رجعت مشرقی
 در برج **سنبله** دلالت کند بر نقصان زارغان و زراعت و هلاک
 یکی از وزرای کتاب و منشیان و قتل باران و رطب و اعتدال هوا
 و جری کوبه خنلادت هوا بود رجعت مشرقی در برج **میزان** دلالت کند
 بر نکاح کردن پا در شاه را که غیر حکم ملامت داده باشند کوبه کثرت
 بفرودن و ملوک بود و افتادن خلل در روی سلاطین و فرماید همان
 رجعت مشرقی در برج **عقرب** دلالت کند بر قتل باران و کثرت پا در شاه
 سخت اکثر و در جانب شمال رجعت مشرقی در برج **قوس** دلالت کند بر کثرت
 طعام و یاز ایستادن مردم از مزاج و غضب پادشاه و خنلادت
 رعیت در عهد پا در شاه و بسیار کثیم و کثرت باران رجعت مشرقی
 در برج **حمل** دلالت کند بر تشویش پا در شاه و جلای در و سنا و نکبت

شود و مردم بیکدیگر وجود و نظم و تعدد کنند و رای اولی و حکام
فاسد که در بدو بر جنبه سرخ در برج اسد ولایت کند برودت فتنه و قتال
دو روز قیوم مردم وحسد و شغب و اضطراب در میان مسکنان آن روز قیوم
تاج اکرم گوید بیچاره ای هفتاد و هفتاد طارث کردد وقتنه و اشوب
باشند حاضر در ملک جز اسان رجعت بر رخ در برج سنبله دلالت کند
بر غارت خندقه و پادشاه و خشکی هوا و تاج الدین اکرم گوید مثل
برج اسد باشد رجعت بر رخ در برج میزان دلالت کند بر موت شخصی
عظیم الشان و ممکن که بغیا باشد و در میان خلق موت فجاء طارث شود
رجعت بر رخ در برج عقرب دلالت کند بر عرض و رض یا دشمنی عرض
هجوم و در ملکات چنانکه خوف تلف باشد و بدی حال مسافران
بود و مردم بمصداقات اشتغال نمایند **نسیه** در بعضی کتب از جاما
چنین نقل نموده اند و ترجمه سخن او بدین نوع آورده بصاحب دود
القرین القریب و القرآن الازی و فتح فی برج العقرب و این حکم
مفرون جواب اید و بنصبها صلی الله علیه و اله و سلم در حواله
قران علویین و در برج عقرب مبعوث شد بنا برین آکا بر سلف
عقرب را در برج ملک اسلام گرفته اند و ابو الحسن علی بن احمد بن ابراهیم
همدانی و صاحب بالآله منزهة الجوم مثل کنند از بز در کان اهل احکام
که خالی بنشد اند و تا بنامین کو آکب که بدان حکم کنند و نگاه باید
داشت و آن رجوع می خاست در برج عقرب که آن بوج دلیل ملت

مسئله

مسئله است که رسول صلی الله علیه و اله بدان وقت بدید آمد و قران
عقرب ایضا در پس مران سال که سرخ در برج عقرب قران اثنا د امام
در حال تغییر کرد و داند و مکه و بلاد عرب اشوب و طلاق اخلاص
بدید آمد و عالمان و فقها را بسیار و ورک افند و عبادتخانهها
و مسجد ها و بران شود و درین اسلام ظلم افند و خطبه و خطب
تغییر یابد و در بعضی نسخ کوشیا در این مضمون منظر رسیده و محمد
مخت الطوسی و محسن الدین اناری سر و در مصنفات خود در این
باب اشان نموده اند و در جمله بجزیه متواتر یا فخر اند و حکم بر این
ساخته که در هر سال که سرخ در برج عقرب راجع شود و یکی از متقا
اسلامیه ظلم رسد خواهد که از کفار و یکی ازین مذاهب خواهد
که از خرق باطل اسلامیه بفرقه ناصیه و **البکر اسکندرانی و ما شای**
و دیگر حکما روایت کرده اند که در زمان خلافت اسلام الله الغالب
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوة الله علیه در برج عقرب
راجع شد و در حال سال قریب برب الکعبه گفته بیان شهادت
بطایر قدس بر و ان نمود و بنی امیه فوت یافتند و بید اسلام
شدند و در زمان سام ابن عبد الملك و هم چنین در عهد
سروان ابن محمد که خلفای بنی امیه بودند و اهل ان زمان ایشان
حالی اسلام میداشتند سرخ در برج عقرب راجع شد بود که در
سال بر پیش المصیر انقال کردند و بهی و در تضاری قوی گرفت

مسئله

بعضی از دین اسلام را بجهت نصرت در آوردند و عمر عبدالعزیز
باین دلیل همان فتنه و دوا گفته اند در ایام جوع از شهرتین
مبین با صلاح آورده بودند با زور و ایند بیسواد آوردند و در
موقوفه های بنی مریم در عقرب راجع شده بود با قوی پوش بفریب
شیخ ابدالهار الوان پیوست و بنی بعد از ششماه از عقب بدن
روان شدند و کفار بعد از آن خرابی بسیار در بلاد اسلام کردند
و آنچه در زمان ماری و تودان بود که در حواله سنه هفصد و
شش هجری در رجعت بر رخ در برج عقرب دست داد این کهن جمع
اکابر و اصناف از اسان رسانید که در مذاهب تغیری ممکن است
اتفاق قبل از آن بدو ماه عبداللہ ظان او رنک لشکری بخراسان
کشیده هرات را طاصص کرد بعد از نه ماه به قلعه دست یافتند بقتل
طام قرمان داد و مردم از مذاهب ما میسر برون فتنه در جهان آ
و عمالات از عقبه بعل بذهب ابو حنیفه نمودند و بعد از آن
پسرش شهید مقدس را خاصص کرده در اندک فرصتی قلعه را گرفته
تجب و قنارت اشتغال نمودند بسیار از علما و فضلاء و قضا
در آن قضیه بقتل رسیدند و درسته بکفر اوسیه همی بر باز سرخ
در برج عقرب راجع شد بعد از آنکه و تند بر بسیار از صنف و قبا
طالشتری در آن وقت بخاطر کشتن این رسد که شخصی آن علمای فوت
شود که از آن وهنی بذهب راه بیاید چون افضل و اکمل واقعه

انزله

ان زمان شیخ بهاء الدین محمد علی بود و در حدیثی از ابن فقر فاشند
که جناب شیخ الاسلام رجعت جنات از منزل فانی بیام باقی خواهد
کشید لا محوم در قصبه انچه که از صفات و لایات ما زند داشت
این قضیه را بعضی پادشاهی ظل الله رسائیدم و گفته در این باب
در حدیثی از طاهر اشرف رسد که طالع این دولت قوی است و بنی دیگر
می توانند شد از صفات اجد از چهار پنج ماه حضرت موسی المیر
معرض شد بعد از آنکه فتنه بر سمت ایزدی و اصل شد و در همان سال
شیخ محمد زبیر شیخ زین الدین که در کمال زهد و علم بود و جماعت
کثیر از پیغمبر او را در مذاهب ما میسر بقتول و اذیت نموده بودند و در
مخازن بیام حقیقت اشتغال نمودند و بنی در همان سال قیصر و
سلطان عثمان لشکر بر سر سفره نیکان کشیدند و آن وقت که خرابی
در ایران انشاد یافت بعضی اشرف رسانیدم که در نیکان غالب
خواهند شد اتفاقا در آن وقت که کشتن یافتند مقول و مستکوب
نمودند **نسیه** استناد بورجیان بودی از بر امر هندی مقل نموده که
افزای بقطعه عمل و اصل شود و فرقه منازل زهره باشد یعنی بطین
و درین و احو و اخصیه در آن سال آکه بیان اهل اسلام و اصل
چونکی افند شرکان فایق و غالب ایند ظلم جمع ما کما بعد در رجعت
سرخ در برج عقرب دلالت کند بر کثرت ضرر و زور و کتاب
در عرض و شهرت و اعتبار و وقوع سرفه در بدین رجعت سرخ در

مسئله

۴۲۹ پادشاه از شهر می دینوری نقل کند و در نلک نانی نیک بر او
پادشاه واقع شود و در نلک نالک نشویش عامه بود و اضطراب
بر کثرت ارجیف خفای شتری در برج **اسد** در نلک اول غم
و جن لاجن پادشاه کرد و در نلک نالک موت مردی شریف
القدر و در نلک خفای شتری در برج **سبله** در نلک اول پادشاه
موضی عارض شود و ضعف بسیار می دهد و در نلک نالک نالک
خون و بر هم بر نری و در نلک و منکوب کرد و این اجمعی از نلک
و لوانی او را به یابد و در نلک نالک نالک اهل سفایر و سواصل را هم
خفای شتری در برج **میزان** در نلک اول قتل امطار و بیوست هوا
و در نلک نانی بر ویست هوا و در نلک نالک نالک اهل سفایر و سواصل را
غم و کدورت رسد خفای شتری در برج **عقرب** در نلک اول خرافت
و راحت عساکر و اصلاح امور این بود و در نلک نانی و نالک موت
زنان پادشاه یا خواتین پادشاه اتفاق افتد خفای شتری در برج
قوس در نلک اول اجبار ناخوش بصع پادشاه رسد که از آن کدورت
رسد بر رشا مغرم و محزون شوند و در نلک نانی و نلک موت
مردی شریف دست دهد نا اهل ملک خفای شتری در برج **کبک**
در نلک اول اضطراب میان مردم حادث شود از تکاب اغاوی باطله
کنند و بجهت کینه و تیر اندازند و در نلک نالک ارجیف افتد و مردم بر هم
خوردند و در نلک نالک و زبری از و راه پادشاه بیمار شود و خفای

مشتری

۴۳۰ مشتری در برج **قوس** در نلک اول برج سر ما و برف و جید حادث شود
و در نلک نالک حرکت مالوک بود موضع قریب و در نلک نالک لشکرها
از اطراف ملک حرکت کنند **احکام خفای برج در برج اشعشع**
برج مطلقا دلالت کند بر خسارت لشکر بانی و از آنک سخن ایشان و
کدورت امر و قتل بعضی از سپاهیان و اهل فساد و گرفتاری در دنیا
و قاطعان طریق خفای برج در برج **حمل** در نلک اول این برج
پادشاه نقصان کند امورالش پرداخته شود و در نلک نانی خراج
و نشاط لشکر بانی باشد و مصالح و مقرب پادشاه شوند و در نلک
نالک دلاج عاصف جالی شود و کثرت اسقاط حمل بود خفای برج
در برج **تور** در نلک اول برج امراض نسا بود و در نلک نانی اسقا
خون زنان بود و در نلک نالک نسا و انکود و زیوتون باشد خفای برج
در برج **جوزا** در نلک اول موت مردی بزرگ حادث شود و در نلک
نالک نانی در نلک نالک شهرها افتد شاید که امول بسیار کسب
ضایع شود و خوف کتابانان بیشتر باشد و در نلک نالک نالک پادشاه
مرض صاحب بستی شود خفای برج در برج **سرطان** در نلک اول امراض
لاجن مردم شود خاصه زنان در نلک نانی مردم از حرات بیمار گردند
و در نلک نالک حکم هان باشد خفای برج در برج **اسد** در نلک
اول کدورت و سخن پادشاه باشد و در نلک نالک نالک نالک امیدیم
بود از امور مکتوبه در پادشاه حجبی منوج کنند و حرکات شدید

۴۳۲ کثرت بایان باشد **تنبیه** چون افتاب از مقابله کوکب علوی منصرف
شود بسبب سرعت روز بروز بایشان متفاد بکند و چنانکه در
ایشان در افق خری اقرب بیند تا آنکه در جوی اثنی عشر الشعاع
افتد بر این پر همیشه خفای ایشان قبل از احتراق در جانب مشرق
باشد بلا تخلف **احکام خفای زهره در برج اشعشع** خفای
مطلقا دلالت کند بر بار نیک و بلاد و برودت و طلاق و خراج از واج
و مرگ و اخذ زنان و مطربان و خسارت ایشان و بد حال خواتین معظه
خفای زهره در برج **حمل** اگر در نلک اول شب بود کثرت مطایب
و اگر ما خوشب بود کثرت ارجیف و بر هم خوردگی مردم باشد خفای
زهره در برج **قوس** اگر در اول شب بود سفر ایشان باشد یا قبل
از صکافی و بکافی و اگر در اثنی عشر بود شخصی پادشاه بسبب طمع ملک
نزاع کند و از آن پادشاه اندوگین شود خفای زهره در برج **جوزا**
اگر در اول شب باشد شرح و سخن حالی لاجن مردم شود و اگر در اثنی
شب باشد خون و اندوه مردم بود بسبب اخراجات و اظهار اموال مخفی
ایشان اگر در اثنی عشر باشد سخن و سخن اصحاب و لایات و تحمل
و دیگر کجی این خفای زهره در برج **اسد** اگر در اول شب باشد
امراض و عارض مردم باشد و اگر در اثنی عشر باشد علی غنیه حادث
شود خفای زهره در برج غلظت هوا باشد و اگر در اثنی عشر بود

۴۳۱ و کدورت حجب باشد خفای برج در برج **سبله** در نلک اول خرف
لاجن کتاب و اضطراب و دایق و دقا تر شود و در نلک نالک اسقاط
باشد و در نلک نالک موضع خواتین یافت ایشان باشد خفای برج
میزان در نلک اول بیوست هوا خزان و قتل باران بود و در نلک
موضع و در نلک نالی بر میان شود و در نلک نالک نالک نالک و راحت
ایشان باشد خفای برج در برج **عقرب** در نلک اول راحت لشکر بانی
و سکون ایشان بود و در نلک نانی در چشم و حرات ابدان عارض
کند و از کثرت غلیان خون در نلک نالک کثرت امراض باشد خفای
برج در برج **قوس** در نلک اول مطاردات و عداوت در میان مردم
حادث کرد و در نلک نالی مطایب و در نلک نالی اسقاط
خون حمل و بیست کرم و لایان باشد و نلک ضیای هوا در نلک نالک غضب
پادشاه بر یکی از رؤسا کتاب واقع شود خفای برج در برج **جوزا**
در نلک اول موت یکی از عظاما بود و در نلک نالی ارجیف میان
لشکر بانی پادشاه افتد معصوم و مرموم کردند و در نلک نالک
کثرت امطار باشد خفای برج در برج **دل** در نلک اول حضرت و خرف
لاجن ارمیان شود میانان خاصه در نلک نالک شدت لاجن اهل
سفایر شود و خرف کثیمت و در نلک نالک یکی از اهل حرم پادشاه با
دقت فرار رسد خفای برج در برج **حوت** در نلک اول برج تلک
ای بود و در نلک نالی امراض صعب عارض شود بر مردم و در نلک نالی

کثرت

۳۷ وهرس کوبید که اگر در جانب مشرق در اول شب ظهور کند ایستاد
زبا ده شود و باران آید و رعد و برق باشد در مواضع مستعد **ظهور**
زحل در برج قوس دلالت کند بر قلت طعام و شدت آشوب و وزیدن
بادها سخت و کربا و حساب مکی کوبید که اگر برج دران وقت با او باشد
شدت فتنه بود و فزع خلافت و وقوع وحشت و اگر مشرق با او بود
ناخبر فتنه با باطل کس بود و با عارض دم شود و برک باشد و کثرت امراض
عین خلقت هوا و قلت عصر و ذیت و هر س کوبید که در جانب مشرق در اول
شب ظهور کند فتنه رها با هلال ماه برسد و برک باشد و امراض عارض خلایق
کردد از دمیگی و فزع و بعد از آن از زلزله شود **ظهور زحل در برج عقرب**
عقرب دلالت کند بر سفتک و مادیات غریب و شمال و عرک اطفال
و عجز از سرب هلال و امراض حادث کردد و در چشم و گوش باشد و سنگ
مناظر حادث کردد و در بعضی از مواضع برف شود و اگر برج قریب
با او بود کی باد و بیسای صفا هوا باشد و در چشم تا کید و هر س کوبید
اگر در اول شب از جانب مشرق ظهور کند اعدای او چ نموده بر پا و شا
پیرون آید و بالعین روح ان مکان خود انتقال کند **ظهور زحل**
در برج قوس دلالت کند بر عرک علماء و حرب در زمین مغرب و ساء
مکی کوبید که اگر برج و زهره قریب با او باشند قلت موت اما مریض و مرگ
عارض کردد و از در چشم و ذات الحجت و حقیقات و در پای و عرک
طیور و قلت عصر و ذیت بود و هر س کوبید که در اول شب از جانب

مشرق

۳۸ مشرق ظهور کند اوجاع و محبات مختلفه عارض مردم کردد **ظهور زحل**
در برج جد دلالت کند بر حدوث بارندگی و ذیبت بادها و کثرت خوف
و فزع مردم و وقوع حرب در جانب مشرق و انات در عالم و بیسای
عصیان و تزلزل باشد **ظهور زحل در برج قوس** دلالت کند بر فزع در عالم
و کثرت فتنه و اکثره اقلیم و خلافت رحمت نیت پادشاه و با موت در دنیا
و حمانان و مخالفت از نواح و حساب مکی کوبید که اگر بن بن باو نزدیک
قلت تربیت بود از حیث شایع کردد و دواب طغیان کند و نقصان خلایق
باشد و هر س کوبید که از جانب مشرق در اول شب ظهور کند فتنه و امراض
بمردم رسد **ظهور زحل در برج حوت** دلالت کند بر حدوث
تفویض و حرام و کثرت ایها و وقوع سرما و ملامت و درسیلهها و اگر برج
و زهره معارض یا مقابل او باشند یا قریب باو باشد بود بمقا بله باشند و ساء
مکی کوبید در چشم شیوع آید و قلت طعام و اطوار بود و سلا مت
اشجار و کثرت اغراس بود سیمان تون **حکام ظهور زحل در برج اسد**
عشر ظهور مشرقی مطلقا دلالت کند بر صلاح حال قضاة و فقها
و ارباب ناموس و حسن حال رعیت و خوش حال طایفه رضاداری و کین
و ذرا و دینس الحقیقین بنضیر الملة و الدین قدس من معینا بلکه
مشرقی در این حال مثل مردی فاضل است که در بلاد دیگر بسیار
میرد و گذشته باشد و رحمت و افاضت او سمندت از ابدین و فتنه بلند
قد معتبرش باشد **ظهور زحل در برج حمل** دلالت کند

۳۹ بود و بیسای بعضی از ملوک و ذیبت بادها و نقصان ایها و حرب
کوبید که در جانب مشرق در اول شب ظهور کند بارانهای نافع و از
بسیار در حسن سیرت مردم و کمی بعضی جسد و اعتدال مزاجها باشد
ظهور زحل در برج سنبله دلالت کند بر فساد در دنیا و بیسای انکود و
ناس و در چشم و در زمستان سرما و برف و برف بند باشد و عد
و برف در تابستان و مرد و سیول و هر س کوبید که در جانب مشرق
در اول شب ظهور کند قلت باران و فتنه باشد **ظهور زحل در برج ثور**
مهران دلالت کند بر بیسای در دوسر و بیسای زنان حامله و بیسای
هوای بهار و کثرت باران در زمستان و هیوب و دباح کثرت و بیسای
اعشاب جنیف و هر س کوبید که از جانب مشرق در اول شب ظهور کند
در چشم و زکام و نزله بسیار بود **ظهور زحل در برج جوز**
دلالت کند بر کثرت اوجاع مختلفه خاصه در بهار و هلاک کاهها
و خوفی کوزم و توسط دروغ و کثرت اطوار و برف خاصه در
و بیسای در ذر و نقصان چشمها و انباشته شدن ابار و افش
کشمیهها و سلا مت درخت زیتون و فوت هر س کوبید که در جانب مشرق
هنگام شام ظهور کند در دها با هم رسد خاصه در چشم در میان مردم
شایع کردد **ظهور زحل در برج قوس** دلالت کند بر سردی عظیم
القدر از اهل مشرق و کوبید جلای طغیان نماید و اوقات در کت
و کثرت شامشای دواب و اعتدال هوای زمستان و حدوث باران

و باد در او اثر فضل به باد و بسبب کثرت بید و فروخت میوهها و کثرت کبابها
وافت سیاحت و کلاب و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق در اول شب ظهور کند
در چشم خاویز و دم کرد **دلیل مشرق در بروج جدی** دلالت
بر میان در چشم و سرد هلاک حیوانات حلال در سما و برف و جستن
با دها و کثرت انبساط و وقوع حوب در میان مردم هر مس کوبد اگر
در طایفه مشرق اول شب ظهور کند غم و هم عارض خلق شود و در جمیع
و در چشم و سینه شیوع یابد **دلیل مشرق در بروج جدی**
دلالت کند بر امراض سردی و عارضه کلبه سردی و عرق کشتهها و هلاک
اهل دریا و هبوب بیا و نافع بوز و کثرت باران و عرق در میان
عظما مشهود کوبیدن مساکن و اوطان حرکت نمایند و هلاک طیور
و دواب می بود و گیاهها از برف و یخبندان شود و هر مس کوبد اگر
در جانب مشرق در اول شب ظهور کند کثرت کوب و بلا در تمام قلم
ریاح باشد **دلیل مشرق در بروج جدی** دلالت کند بر خوش شدن اهل
عالم حسن احوال ایشان و ارزانی تر شدن و سلامتی غلات و بیابان
میوهها و بیماری زان و کورگان سما در فصل بهار و اوقات جمیع
و شدت کوب و سردی و علت در کوهها و حبوب ریاح شتاب
و سردی زمستان و بیم زلزله و ترس مردم و اوقات کوسفندان
و هر مس کوبد که در جانب مشرق در اول شب ظهور کند کثرت کوب
باشد و غم **احکام مروج در بروج جدی** ظهور مروج مطلقا دلالت کند

بوج

بحسن استخوان و امرار و بسبب سالاران و سلاطین و کثرت فراید و منافع
این طایفه و فرخ و خوش طبعی و سلاطین و شند و سنی انش کاران و فضا با
و سلطانان الحقیقین علامه طوسی قدس سر میفرماید که مروج در بروج
مثل شمشیر بود که در در غلاف که اصل کار نغمه موده اند و کندی باد
ماه بناخته **دلیل مروج در بروج جدی** دلالت کند بر کوی هوا و هبوب
سبوم در باد به عرب و ضی رزخ و عرض و عرض بسبب حرارت و در چشم
و کوب در نواحی مشرق و شدت بارها و حسن حال میوهها و علفها و بیابان
زنان **دلیل مروج در بروج جدی** دلالت کند بر حسن حال رزخ و بیابان
و عرض در میان چه ربا یا ن خاصه کوران و کوسفندان و کوی با دکان
و تفاوت ترخها و اوقات خلایق و حرب میان اهل مشرق و مغرب شمال
و خون اهل شام و کثرت در چشم و هر مس کوبد در جانب مشرق هنگام
شام ظهور کند غم شایع گردد و امتناع باران باشد **دلیل مروج در بروج جدی**
بوج جدی دلالت کند بر عرض در سبک بهمال و اهل قلم حسن حال نیات
و اتحاد و خوشی عامه و کثرت باد و قلت آب و فساد دزدان و ورل و قتل
در طبیعت شمال و بسیاری سربت پس اگر برین قریب باشد بان حرارت
تر ایضا باشد و در چشم و سینه و خزان **دلیل مروج در بروج جدی**
دلالت کند بر حرکت عساکر و کثرت حوب و ظهور قاطعان لومین و شدت
غارت و امراض فاره در مردم و اکثر تابع و اوقات اعضا در در سینه
و کلبه و تفاوت ترخها و میل هوا مردم با کل تمام و کوب دواب و ظهور

دمنز سوزا و بسبب کوزن و سعوت و شیوع در کوس و چشم اگر قانع
ذهر بود باران اندک بود و برف بسیار آید و از اجزای قریب و ک
و موت و امتزاج رطل مرکب غام و کثرت باران هر مس کوبد اگر در جانب مشرق
هنگام شام ظهور کند امتزاج باران و کثرت خشکی هوا باشد **دلیل مروج**
دلیل مروج جدی دلالت کند بر حدوث حوب در جانب مغرب و کثرت غم
در نظرت و وقوع بارها و خوبی رزخ و خوش طبعی عامه و امراض حار
و کثرت موت خاصه در سلاطین و حکام و حدوث بوزخان و در چشم
و بسبب کوب و تباهی میوه و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق اول شب ظهور
کند ضرر بسیار رساند و غلظت هوا باشد و بهوست ان و تفاوت در
انگله در نوحها و از آنکه بعد از ان **دلیل مروج در بروج جدی**
دلالت کند بر صلح حال لشکریان و خوشی زراعت و ارتفاعات و
ظهور موت در جوانان و کورگان و حرب در میان مشرق در جنوب
و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق در اول شب ظهور کند فساد کوزن
باشد و تلف حیوانات و دواب لارض **دلیل مروج در بروج جدی**
دلالت کند بر حوک هوا و کثرت اطوار و دلیح و خوبی رزخ و بیابانات
و ارزانی تر شدن و بسیاری اراجیف و فضا و میوهها و کوی با دکان و عزت
ما کولت و حوب سلاطین در زمین شمال و بسبب جمع هر مس کوبد
که اگر در جانب مشرق در اول شب ظهور کند شدت حوب و بیفتند
لیکن این سخن را بگذرد **دلیل مروج در بروج جدی** دلالت کند بر خون

و ظهور حشرات الارض و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق هنگام شام
ظهور کند غلظت و کوروت هوا بود و زوال غم و هم خاطر طایفه
دلیل مروج در بروج جدی دلالت کند بر قوت ملوک و کثرت ظلم و تسلط سیاحت
در دلهها و کراته معدنیات و ارزانی بیویان و سلاطین زراعت و قرح
کرما و حدوث امراض حار و مزجه و حدوث در دشم خاصه در اطفال
و موت یکی از اعضا هر مس کوبد اگر در جانب مشرق در اول وقت شام ظهور
کند باران اندک آید نزول قطرات **دلیل مروج در بروج جدی** دلالت
کند بر هجوم در بیابانها و رسیدن اذن بزلاعت و حدوث حرارت در نعلی
مردم و جوشش اعضا و در چشم جبین بادها کنند حله سبکی کوبد
بقلت باد عجز کرده است و اگر قریب بر تریقین باشد در ناحیه جنوب
و اشراب بود و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق وقت شام ظهور کند
ولک یا دشا می باشد یا مراد عظیم الشان اناحیان ظهور **دلیل مروج**
دلیل مروج دلالت کند بر کثرت موت و بیماری ارزانی و فزع ارمیان
و قوز باران و قلت هوا میوهها سبب انکوس و بنیون و حرکت اسفاد
و هر مس کوبد اگر در جانب مشرق و اول شب ظهور کند باران بسیار
و حدوث بعد و برف و صلا عقره بود **دلیل مروج در بروج جدی**
دلالت کند بر کثرت امراض و لشکریان و حوب در نواحی مشرق و عرض
در میان و کثرت باران و اچما و نقصان نواحی مزارع و حشر لارض
و موت زنان خاصه عجا بز و دزدان در شام و کثرت اوجاع ارزانی

بوج

۴۵ عظما وقت بازان در جانب جنوب و کثرت در چشم و خورد طعام و
مثلا ذل عظم او و سلاطین و طاسب مکی گوید اگر زهر درین حال با او
بود کثرت و شدت خوب و حد و ثد و برف و هر مس کو بد اگر به جانب
مشرق هنکام شام ظمیر مکند بناهی شایع کرده اند غلیان خون و ولولت
قرصه گوید **ذنب** چون کو اکب علویة محترقا کردند و انشاب بجزکت تواری
بسیب سرعت برایشان سبقت کبیر و معتداری دو و شو و از ایشان هنکا
صباح و جمعه مشرق بنظر دایند پس ظمیر لانت بقیه احتراق دلیم
در جانب مشرق بود مثلا مختلف **احکا ظمیر زهره در برج** ظمیر زهره مطلقا
ذلات کند بر قلت بازان و فرج خوانین و مطربان و طبیب قلوب رعیت
و کثرت با در و محقق اعظم خاصه نصیر لیلته و لدرین میفرماید که زهر
در این حال مثل زنه صعیف و بیچاره که به بلیات و مکابره او گذشت
پاشد و مدت مدید از نهایت ضعف دل و بدن و سینه طبیعت نفس
او بچالت اصلی نیامده باشد **ظمیر زهره در برج حمله** ذلات کند
بر استفهام و فرمایند بر داری لشکریان و کثرت فراغت مردم و ظهور
ضیو عالم و حسن حال مواسی و انجوان و اعتدال هوا و سردی عظام و
اشرف و لبیات مسافع و غزاید و کثرت بازان و نم زیاد شدن
انجبار ابرها و صلاح حال اهل ریبا **ظمیر زهره در برج** ذلات کند
بر حسن حال ذرع و اعتدال و انجبار و در فاهیت مردم و کثرت فرج و فرج
و فراخ سال و خیزه کثرت و باغات و لبیات بازان **ظمیر زهره در برج**

ذرات

شماره

۴۴ ذرات کند بر سلاطین و اعیان و خوشی هوا و لبیات حیوانات و کثرت
باد و لبیات ضیق و غیور و تناسل طیور و حیوانات **ظمیر زهره در برج**
ذلات کند بر کثرت عرض حد و سلاطین قلات و بی و بها و بودن
بازان و زیاد شدن ابرها و صلاح حال زنان **ظمیر زهره در برج**
اسد ذلات کند بر سلاطین ذرع و غلات و انبار دار زانه زخمها و زاید
اها و فرج اشوب در جانب مشرق و ثوت مال پادشاه و ظهور و خوش
موزیر و سباع صناد و با دها صعب در دریاها و کثرت اخبار **ظمیر**
زهره در برج ذلات کند بر و خورد امراض در میان زنان و کثرت
فرجهای ایشان از شوهران و فراید عیاد و سلاطین ذرع و نباتات
و انجبار و عزت طعام **ظمیر زهره در برج** ذلات کند بر سلاطین
مردم از امراض و عوارض و از زک و فراخی و ظهور فرج و سردی و
و آمدن پا دها و بازان و خیزه کثرت و ذرع و کثرت ظهور **ظمیر**
زهره در برج ذلات کند بر ظهور سرما و حد و ث امراض در خیزه
و سلب بر زنان و صلاح نباتات و آمدن بازان و کثرت ابر **ظمیر**
زهره در برج ذلات کند بر کثرت فرج و سردی و در عالم و میل
ماولک و سلاطین و عظام بازان و صلاح حال ذاب و مواسی و وزید
با رسیا دور سوزک و بد نامی زهاد و اهل صلاح **ظمیر زهره در برج**
زهره در برج ذلات کند بر حسن حال مردم بیرون سالخورده و کثرت
زمستان و عصیان زنان از شوهران و قلت سرد ایشان و از زانه

۴۶ زنها و ناسازگاری شرکا و کثرت فرج مشایخ **ظمیر زهره در برج** ذلات
ذلات کند بر کثرت غیوم و دباب و نزول جبهه و نور امطار و از زانه
اسما و با دها کثرت و حدت امراض بعضی **ظمیر زهره در برج** ذلات کند
ذلات کند بر صلاح حال زنان خا بد و بیع ایشان و لبیات بازان با ناخ
و کثرت حیوانات ای و خورد ماهیان **احکا ظمیر عظماء در برج** اشاعه
مطلقا ذلات کند بر فرج و زرا و کتاب و طبیب قلوب اهل فقر و قلم و خوشی
احوال رها و کثرت ابرها و باز آنها ی کامل بهین محقق طوسی قدس سوره
میفرماید که عظام در در اینجا مثل اشکر انز و خنده شود و ثوت کبیر در صلاح
الحال کرد و دلیر کرد و این وقت مقدار معدن عظام ردا اسعارت و عد
بقدر جوهران سعد و اگر مقدار عجز شود مضرت او اشتداد کند **ذلات**
و مشرقی کرد **ظمیر عظماء در برج حمله** ذلات کند بر شدت
و کثرت ریاح و قلت شایخ اخنام و لبیات کرمه و در میان عرف و کرانه
طعام اگر با این وقت مزاج زهره باشد سلاطین جانوران بود و زانه
برج فتنه از رد و از زمانه زین نصل فساد از کثرت اب و از عارضت کثرت
جارت بود **ظمیر عظماء در برج** ذلات کند بر قتال در نواحی مشرق
و مغرب و موت عظام و کثرت ابرها و خرف ذرع و ضلاد و بیون و لبیات
رمد خاصه در طرف مشرق اگر مزاج مشرقی باشد با زهره صحت و سلاطین
مردم بود و قلت مرگ و کثرت بیون و اگر زحل با او بود از کثرت
و غلیان ابرها و سرد و اگر مزاج با او بود خوب و فتنه باشد **ظمیر عظماء**

ذرات

شماره

۴۷ زنها و ناسازگاری شرکا و کثرت فرج مشایخ **ظمیر زهره در برج** ذلات
ذلات کند بر کثرت غیوم و دباب و نزول جبهه و نور امطار و از زانه
اسما و با دها کثرت و حدت امراض بعضی **ظمیر زهره در برج** ذلات کند
ذلات کند بر صلاح حال زنان خا بد و بیع ایشان و لبیات بازان با ناخ
و کثرت حیوانات ای و خورد ماهیان **احکا ظمیر عظماء در برج** اشاعه
مطلقا ذلات کند بر فرج و زرا و کتاب و طبیب قلوب اهل فقر و قلم و خوشی
احوال رها و کثرت ابرها و باز آنها ی کامل بهین محقق طوسی قدس سوره
میفرماید که عظام در در اینجا مثل اشکر انز و خنده شود و ثوت کبیر در صلاح
الحال کرد و دلیر کرد و این وقت مقدار معدن عظام ردا اسعارت و عد
بقدر جوهران سعد و اگر مقدار عجز شود مضرت او اشتداد کند **ذلات**
و مشرقی کرد **ظمیر عظماء در برج حمله** ذلات کند بر شدت
و کثرت ریاح و قلت شایخ اخنام و لبیات کرمه و در میان عرف و کرانه
طعام اگر با این وقت مزاج زهره باشد سلاطین جانوران بود و زانه
برج فتنه از رد و از زمانه زین نصل فساد از کثرت اب و از عارضت کثرت
جارت بود **ظمیر عظماء در برج** ذلات کند بر قتال در نواحی مشرق
و مغرب و موت عظام و کثرت ابرها و خرف ذرع و ضلاد و بیون و لبیات
رمد خاصه در طرف مشرق اگر مزاج مشرقی باشد با زهره صحت و سلاطین
مردم بود و قلت مرگ و کثرت بیون و اگر زحل با او بود از کثرت
و غلیان ابرها و سرد و اگر مزاج با او بود خوب و فتنه باشد **ظمیر عظماء**

ذرات

شماره

۴۹ کوی عرب و قتل و زناجت شمال باشد و حد و ث اراض باد رده سعاد کوش
و چشم و اراض ممانه و نزول باران و قلت ذرع و قحط در مغرب و اگر چهل
ما او باشد مول عام بود و باران بسیار در جانب مغرب و اگر زهره با او
بود باران اندک آید و برف بسیار و اگر خمر با او بود قلت موت و برك
بود **ظهور عطارد در برج قوس** دلالت کند بر شدت ریاخ و عرق سفایر و کثرت
قارطان طربین و میل مردم بنا بر اوسام و ارتفاع اسفند و اوقات اکا بود
و کثرت در چشم و کوش و برونیت هوا و قلت باران و کثرت برف پیش
ظهور عطارد در برج جد دلالت کند بر حد و ث اراض در مردم اوقات
و حسن حال ذرع و نباتات و عواشی و ارض حیوانات و حد و ث
زلزله در جفات الارض و در بعضی اماکن متعلقه بروج جگ و فتنه
در جانب مشرق و مرگ المغان و عورات و کج عمل و از مقدارند چهل
مدی زیاده شود و از مقدار نه مشرقی برکس و اگر بروج با او بود
قلت امطار بود سیماد در ناحیه مشرق **ظهور عطارد در برج کواکب**
دلالت کند بر قلت باران و حرکت هوا که بنواحی مغرب و تفاوت
و وقوع خوف و حد و ث برقان و ترس و فزع و تلف طایر بود اگر
نصل با او بوجزبان از کثرت باران که رسد و اگر زهره با او بود
حلا مات آسمانی ظاهر کرد و در حتمات عارض خلق شود **ظهور**
عطارد در برج جوز دلالت کند بر بسیاری ایما و وزیدن بادها از
مک و رطوبت خوب و دیار در مردم بزرگ و شریعت و فساد در عمال

۴۵۰ و اهل قلم و اگر مشتری با الشمس بود فراقی طعام و رغبت مردم بجزایز
تنبیه چون سفلین در زوایند و بر حرق شوند حرکت زوایان
اغتلاب بکوزند در جانب مغرب و در اغلب احوال نمایان شوند هر چند
برایند اغتلاب و در توشوند با قیاط اعظم رسد و از اجناس با اغتلاب
تغریب جویند تا در حوالی اقی مغرب نماید بد شوند و چون از اغتلاب
بعید از احتراق بکویزند در اغلب اوقات از جانب مشرق ظاهر گردند
پس معلوم شد که سفلین را بطریق غافل و هر هم از جانب مغرب باشد
تا هنگام شام و هم از جانب مشرق هنگام صبح **تنبیه** چون عطارد
دائما در حوالی اغتلاب است و زیاده از نسبت دهفت و درجه که مقتضی
ضعف قطره است و بواسطه از اغتلاب دور می شود قلیلی از اوقات
از نور شعاع او خارج است و قابل رویت نیست و اهل حیرت گفته
که هر کس او را بنظر داند و در کجی از علم با مال نماید و با اعتقاد متعین
عبادت از کوبک عطارد است و معلم اول او را کوبک و طاقی گفته
و در انوقت و برادرهای است مخصوص که در هوا دیده میشوند
و ان بطریق نظم سه بیت است برین شعر **خطار دایم الله طالع ترقی**
صباح مسأله کی اراک فاعتما **ینا انا فاعتمه فزی البلیغ المنی**
ورک العلوم القامصات کربا **و انکیفی المحطوب و انشیر**
باو طلیک الخاق الارض و السماء و این بیان را در شرح مختلف
و در بعضی اشخاص لفظ صبا ما و صساء اعشاد اصیحا و افع است

۴۵۱ و در بعضی اشخاص نامحقی فاعتمه مذکور است و بجای بلوغ ادرک و کجا
ا درک العلوم بجای العلوم و بعضی مردم گویند که این سه بیت از جمله
ابیات باب مدینه علم بنی اعنی علی و لیا الله علیه السلام و چون نصیر علی
و جوف و الفاظ و هر چه موافق مواظق قانون عربیت از جمله شریعت
واجب بود و بیان ان بر سبیل اختصار در ذیل بر من و منع دلیل
در طائشیه بر این وجه عطارد بنظم وان جمله امه بفتح هزه و سکون
باء کتابی و ضم میم و کسها و الطاء بفتح طاء و سکون الف و فتح
لام ترقینی بفتح هزه و سکون یاء کتاب و ضم میم و کسها و الطاء بفتح
طاء و سکون الف و فتح لام ترقینی بفتح فاء و سکون لام و سکون
و ضم تاف مشدده و کسها و موحده و سکون یاء مختصا صبا ما فتح
صاد جمله و یاء موحده و سکون الف و فتح طاء جمله و سکون میم
وسین جمله و الف ساکنه و هزه مفتوحه مستوند کج کاف و سکون
یانی مختصا انرا کب بفتح هزه و یاء جمله و سکون الف ساکنه و کاف
مفتوحه فاعتمه فزی فاعتمه و سکون فین معجمه و فتح نون و میم و سکون
الف اشباعها بفتح فاءها و سکون طاء جمله و کس نون و سکون یاء
مختصا فانی حوی بنظم فاف و فتح و او منقوله ابلغ بفتح هزه و سکون یاء موحده
و ضم لام و جزم معجمه المنی مصدر بالف و لام و ضم میم و فتح نون و
سکون یای مختصه و وک بفتح و او عطف و ال جمله و سکون لام
مهمله و فتح کاف العلوم مقصود مصدر بالف و لام و ضم عین مهمله و لام

۴۵۲ سلول و او که هم ایضا مصافات مصدر بالف و لام و ضم فتح عین مهمله و لام
کوبیم و فتح صاد معجمه و سکون الف و کس ناء و فتنه ناء و کاف
و ضم داء مهمله مشدده و با مصدر منسوب و خبر هر دو مسکون بفتح و او
و هزه و سکون نون و فتح ناء و فتنه ناء و سکون کاف و کس ناء و فتح یاء کتاب
و این فعل نازل مصدر است و عطف بکله فی المحطوب مصدر بالف
و لام بفتح میم و سکون حاء معجمه و ضم طاء مهمله و سکون و او و فتح
باء جمله و التفتح و او عطف و بعد از ان الف و لام و فتح شین معجمه
دء مشدده و کله بنظم کاف و فتح لام مشدده و ضم هاء و یاء کسین
ها یاء موحده و فتح هزه و سکون میم و کس ناء جمله ملک بفتح میم
و سکون یای کتابی و کس کاف منقوله خالق بفتح حاء معجمه و کس لام و کس
فان الارض مصدر بالف و فتح لام و فتح الف و سکون راء جمله و کسینا
و معجمه و السماء بفتح و او عطف و بعد از ان الف و لام و فتح
سین جمله مشدده و فتح میم و سکون الف و کس هزه و تاء یاء بفتح
و کس ناء و حوی قوت ادرک ایمنی بفتح فاء و هزه و کس دال و کس ناء
مهمله و فتح کاف بجای العلوم القامصات بکسها یاها بکسها و ناء
از پیش معلوم پس معنی بنیاید بفتح اول جنین تا بن کلاما عطارد
سوکند بخدا که در انشد انتظا و من در صبا ح و شام تا به بدین
نرا و غنیمت یا هم اینک من طار صلیب عطارد و مرآتق تا که بر سرم
و درک علمهای پوشید و در خور را از روی کلام با آنکه کس

۴۵۲
کمی از مشرق شد بر هلاک و مشرق را با تمام بجز پادشاهی که از شرق است
وزمین است دنیا بر بخندد بیکو آنکه من حاضر مدد ده مرا قوه ای که در
ارزوها را بان قریباً عاقله کشک در خود را و حاصل معنی با سلوک کل
فارس است که ای عطا و بخندد سوکت که انظار رسیا رکتید که در
به بیتم و غنیمت با هم و الحال حاضر شده ام قریباً بمن ده که طیب ارز
خود که من و خواص حلوم را عطا کن بمن و بسا ری مشرب بر هلاک
اوش را با تمام از من دور گردان بحق پادشاهی که اسمان و زمین
فصل هفتم در احکام تشریق و تغریب کواکب تحت مشرق و مغرب
چون کواکب علویه از شعاع افتاب بیرون آیند ایشان را در حال
مشرق خوانند و در سیلان کنار روزی خوانند و لایزال بعرض
بین صفت باشند تا جاییکه ایشان از افتاب شصت درجه دور شوند
و این کمال تشریق بود و بعد از آن صفت ایشان زایل گردد و
بعد از آن مقابله افتاب تقریب جویند پس روز بروز نزدیک شوند
تا که بعد از ایشان از افتاب شصت درجه آید و در اینجا لایزال
مغربی و در سیلان کنار شبیه لایزال با این صفت موصوف باشند
تا در حوالی افق مغرب تحت الشعاع با افتاب در آیند و این نیز لایزال
زایل گردد و بعضی گویند که حد تشریق و تغریب در علویه بود در
دین بقیاس اقریب است لیکن جمیع مشرق اول بیشتر اعتبار کرده
و استاد ابو ریحان بر دلی که بید که بعد از خروج الفیاض چون بعد

از آن

۴۵۳
ایشان از افتاب سی درجه شود بخندد و نمایند ایشان را ضعیف و تشریق
خوانند تا که بر نود درجه رسد و بخندد و نمایند بعد از آن نام تشریق
از ایشان برخیزد اما سفلی چون از حد تحت الشعاع خارج شوند و در طرف
مشرق کنار روزها باشند و طرف مغرب و کنار شبیه باشند درین حالت
مرکز ایشان زایل نشود تا منصف بصفت تحت الشعاع شود و قایلند
و تغریب در این دو کواکب بالا خلاصت در باط اعظم باشد و نهایت آن در زمین
په چهل هفت درجه است در عطار و نسبت و هفت درجه باشد و جمیع کواکب
که کواکب علویه در تشریق قریب باشند و در تغریب ضعیف لهذا تشریق
بمنزله سن شباب گفته اند و تغریب را بمنزله سن شیخوخت اما سفلی
این باشند و در تغریب قوی اند و در تشریق ضعیف و معلول اول اصطلاح
کوبد جمیع کواکب در تشریق صاحب قوه باشند و در تغریب صاحب ضعف
الاثرین بر آنکه قریباً که در بعضی صفت هست که دیگران نیست و در
ان کلام او منتهوم و معلوم است که میفرماید که بعد از ظهور هر چه مغرب
که اصل برودت است موافق طبیعت قمر و بعد از خفای او چیده مشرق
که اصل حرارت است پس قمر با مشرق کمال مخالفت باشد و میا مغرب
کمال موافقت است و لهذا در احتیاطات وقوع او را در مطالع از جمله
محدودت دانسته اند از کلام یعقوب ابن اسحق کندی چنین مفهوم
میکرد که قوه سفلی در تشریق است چنانکه علویه الا نکند در تغریب
و در سفلی قبل الفتر است **احکام تشریق و تغریب کواکب در خروج اشیاء**

۴۵۴
در تشریق سیم موت پادشاهی یا کوفتین او باشد **تشریق و تغریب**
سرطان در تشریق دلالت کند بر کثرت اطوار و تغیر هوا و حدوث
و زلزله و کثرت میاه و در تغریب ضعف حال دهقانان و کثرت در زمان
تشنه و بسیا ری در چشم و زکام و نزلات و مرکب زمان تشنه و هر سو کوبد
اگر در تشریق اول مغرب بود منقطع اهل ذریع و حرث باشد و در تشریق
دو چشم و زکام و در تشریق ثالث حرک زنان **تشریق و تغریب اضلاع**
اسد در تشریق دلالت کند بر زیاد شدن ایما و بسیا ری قریباً
و در تغریب حدوث تب و دغ بود و بیماری در حرم پادشاه و سایر زنان
بیماری نباشند هر سو کوبد اگر چه تشریق اول برج مغرب شود و در
بیماری تشنه در تشریق ثالث عرض حرم پادشاه بود و در تشریق سیم حرم
عارض گردد و **تشریق و تغریب اضلاع** در تشریق دلالت کند بر
باران و برق و تخیان آنها و در تغریب پادشاه وقت بیماری کرد و در
دو چشم و زکام و بیماری و کثرت باران تشنه و هر سو کوبد در تشریق اول
برج مغرب تشنه عرض پادشاه بود و در تشریق ثالث خط کتف و حدوث
زکام و دو چشم بود و در تشریق سیم قلت باران و تشنه **تشریق و تغریب**
نظر و میزان در تشریق دلالت کند بر وفته و ضرر مردم از بیماری
و غنایان و از زان بعد از کثرت و در تغریب سردی و خشکی هوا
و قلت باران تشنه و هر سو کوبد اگر در تشریق اول برج مغرب شود
پسوست هوا و قلت امطار بود و در تشریق ثالث باران و سرما بود و در

۴۵۵
در تشریق اول برج مغرب تشنه و هر سو کوبد اگر در تشریق اول برج مغرب شود
و در تشریق سیم موت پادشاهی یا کوفتین او باشد
در تشریق دلالت کند بر کثرت اطوار و تغیر هوا و حدوث
و زلزله و کثرت میاه و در تغریب ضعف حال دهقانان و کثرت در زمان
تشنه و بسیا ری در چشم و زکام و نزلات و مرکب زمان تشنه و هر سو کوبد
اگر در تشریق اول مغرب بود منقطع اهل ذریع و حرث باشد و در تشریق
دو چشم و زکام و در تشریق ثالث حرک زنان
تشریق و تغریب اضلاع
اسد در تشریق دلالت کند بر زیاد شدن ایما و بسیا ری قریباً
و در تغریب حدوث تب و دغ بود و بیماری در حرم پادشاه و سایر زنان
بیماری نباشند هر سو کوبد اگر چه تشریق اول برج مغرب شود و در
بیماری تشنه در تشریق ثالث عرض حرم پادشاه بود و در تشریق سیم حرم
عارض گردد و تشریق و تغریب اضلاع در تشریق دلالت کند بر
باران و برق و تخیان آنها و در تغریب پادشاه وقت بیماری کرد و در
دو چشم و زکام و بیماری و کثرت باران تشنه و هر سو کوبد در تشریق اول
برج مغرب تشنه عرض پادشاه بود و در تشریق ثالث خط کتف و حدوث
زکام و دو چشم بود و در تشریق سیم قلت باران و تشنه
نظر و میزان در تشریق دلالت کند بر وفته و ضرر مردم از بیماری
و غنایان و از زان بعد از کثرت و در تغریب سردی و خشکی هوا
و قلت باران تشنه و هر سو کوبد اگر در تشریق اول برج مغرب شود
پسوست هوا و قلت امطار بود و در تشریق ثالث باران و سرما بود و در

در تشریق

ثالث مثل باشد **تشریف و تعزیر نعل در بروج** در تشریف دلالت کند
 بر عزت میانه ملوک و غم و هم ایشان بسبب آن در تعزیر بیاری
 پادشاه و مردم او تپش و آیدای لشکر با آن وسیل ایشان براحت و کاهلی
 در حرکت و کبی اطاعتی و فرمان برداری هر مس کوید اگر در نعل اول
 بروج تعزیر شود جهد و قوت ثبات اختیار بود در نعل ثانی هلق هلق
 پادشاه کرد و در نعل ثالث مثل نعل بود **تشریف و تعزیر نعل در**
بروج فکس در تشریف دلالت کند بر بیخه های خام و اتصال حال پیران
 و مردم سالخورده و حسن مزاج هو او در تعزیر بلا و از آن بود هو معتدل
 کرد و هر مس کوید اگر در نعل اول بروج مغرب شود امتزاج بلا و اثر
 در میان مردم تپش و در نعل ثانی بطرا بود و صنعت آن در نعل ثالث
 عدد طعام بود **تشریف نعل در بروج** در تشریف دلالت کند بروج
 زنان و در تعزیر ظم و رعنا و مواسی و صعوبت سفر در با باشد و
 اضطراب ناسازگاری در میان مردم و هر مس کوید اگر در نعل
 اول بروج مغرب شود قوه اعدا بود و از نعل ثانی صعوبت بحر و کثرت
 امواج بود **تشریف نعل در بروج** در تشریف دلالت کند بر عرض
 هموم و اهوان در ملوک بوقت امطار و کثرت قحط و توسط مزاج هوا
 و در تعزیر سختیها بود در میان مردم و فساد مزاجها و مردم
 سالخورده و کثرت رطوبت و هر مس کوید اگر در نعل اول بروج مغرب
 شود و ظاهر سال بود در نعل ثانی و کثرت شیوخ و در نعل ثالث مدوش

موز

مضرت و کثرت تاب **تشریف و تعزیر نعل در بروج** در تشریف دلالت کند
 بوقت امطار و کثرت قحط و توسط مزاج هوا و در تعزیر هم و کد و دست
 سلاطین بود و بسبب حرکت اعدا و بیاری از نزلات و ذات الحین
 و سعال عارض شود و اکثر در نعل اول بروج بود نوله و ذکام و پهمس
 و نعل ثالث دلالت از اکثر و مجال فرجام کرد و در نعل ثالث با و تپش
 عظیم ایشان را نگر و اندیشه دست دهد **احکام تشریف و تعزیر نعل**
در بروج اشعرا یعقوب ابن اسحق کندی گوید که مطلقا تشریف دلالت
 کند بر اول کلهوت و سبب سوزن و سوزان مردمان و صورت پاک
 تپش و خاصه شی در کارها دینی و قضاه و ذرا و ضوی و طالیبار
 و نام نیکو و کثرت اولاد و تفریش مطلقا دلالت کند بر کلهوت
 و دین داری و از اهدی و سببای بجهت همات دین و مال جمع کرد
 و توسط در کارها و خصوصت کردن بجهت احقاق و نوشتن خصص
 و اخبار و بخت علوم **تشریف و تعزیر نعل در بروج** در تشریف دلالت
 کند بر کثرت رطوبت سببها در فصل خزان و یکی حال دعوت از بیم
 پادشاه خاصه خاندانها ملامت و بزرگ و صحت بدی پادشاه و استقامت
 بسبب تنافع و همسر اعدا و در تعزیر کثرت باران و غم بود و ملوک
 و سلاطین اهل بیت و مال خود انعام و اکرام نماید و هر مس کوید
 اگر در نعل اول این بروج مغرب شود امر آن کثیران رطوبت عارض
 کرده و در نعل اول از اهل حرم پادشاه بود در نعل اقطار

و کوری شریف معاشرت اتفاق افتاد **تشریف و تعزیر نعل در بروج**
نعل دلالت کند بر کثرت امطار و در تعزیر نعل نعل نعل نعل نعل
 باشد و از رطوبت در هوا و هر مس کوید اگر در نعل اول بروج باشد
 مغرب شود امراض کثیر از رطوبت عارض شود و در نعل ثانی موت
 یکی از زنان پادشاه یا نسل شریفه و فر بود و در نعل ثالث موت
 مرد کثیر الحسن **تشریف و تعزیر نعل در بروج** دلالت کند بر کثرت
 انما و اطوار و در تعزیر نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل نعل
 گوید اگر در نعل اول جوزا بود مغرب شود صنعت و صنایع شدت
 اشیا باشد و در نعل ثانی و غبار و کد و دست هوا بود و در نعل
 جوزا پادشاه بود و کثرت از ادبیت **تشریف و تعزیر نعل در بروج**
 دلالت کند بر کثرت امطار و شدت بود و احمد عبد الحلیل گوید در
 شدت کربما و در زمستان سرما باشد و در تعزیر پادشاه داسعرافت
 و مال صرف لشکر و سپاه کند و کثرت از حین بود و اضطراب و کثرت
 در مردم و هر مس کوید اگر در نعل اول این بروج مغرب شود و خوی
 در انفعال پادشاه بود و در نعل دوم تکبیر اموال کند و در نعل
 سیم قشورن عالمه و کثرت اضطراب و رطوبت بود **تشریف نعل در بروج**
تشریف نعل در بروج دلالت کند بر کثرت امطار ناصد و حسن
 مزاج هوا در زمستان و در تعزیر ملوک با هموم و از آن رسد
 دست دهد و شاید که بعضی عارض این باشد و موت اشرف

بود

بود هر مس کوید اگر در نعل اول بروج مغرب بود هم و از آن پادشاه باشد
 خاصه در نعل دوم و نعل سیم کوری شریف دست دهد **تشریف نعل در بروج**
تشریف نعل در بروج در تشریف دلالت کند الله علم بر نوله و ذکام و در چشم
 و قوت با دان و در تعزیر کثرت هموم و از آن بود و بیخه های مردم و امر آن
 سلاطین و حکام و نقصان نجوم و در سوم و هر مس کوید اگر در نعل اول بروج
 باشد مغرب شود هلاکت پادشاه یا همسر و ضعف وی نماید و در نعل ثانی
 غم و وزن ضعیف یکی از و دانش و جمعی بدین سبب منع کرده و پادشاه
 و در نعل ثالث و در با غم و کثرت باشد **تشریف نعل در بروج**
 در تشریف دلالت کند بر حد و ش امراض خین و نوله و ذکام و کثرت ریا و
 ذلایع و در تعزیر حد و ش امراض بود در ملوک و فرماندهان باشد و قوت
 امطار بود و بیوت هوا و در نعل ثانی و دست هوا و در نعل ثالث عارض
 پادشاه داوی نماید **تشریف و تعزیر نعل در بروج** در تشریف دلالت کند بر
 و اضطراب در میان رؤسا و در تعزیر امراض عارضه ملوک کرد و یکی از
 از اول پادشاه بیاید کرد و قوت حرکت لشکرها باشد و هر مس کوید که اگر
 در نعل اول بروج مغرب شود فراخت لشکر با آن و راحت با ایشان بود
 و صلاح امور ایشان بود و در نعل ثانی و نعل ثالث موت یکی از پادشاه
 باشد یا یکی از زنان شریف از خواش پادشاه **تشریف و تعزیر نعل در بروج**
تشریف نعل در بروج در تشریف دلالت کند بر عرض و اجاع عین و سبب اول و در تعزیر
 هموم و از آن ملوک و رؤسا تپش و موت بزرگی وی نماید هر مس کوید

۴۴۸ اگر در نالت اول برج مغرب شود معنی و خوف لاحق و دم کرد و معنی
ذنان طالع باشد و در نالت دوم شدت لاحق اصل سفاین شود و نالت
سیم موت ذنان پادشاه باشد **تشریح و تعریف زهره در برج حوت**
در تشریح ذرات کند بر جمالیات مختلفه اکثر در دبیع و در تعریف غما
لحال لشکر یان بود و فرخ ایشان واسعاً حاصل و کثرت و جلد و رخ بند
بود **تشریح و تعریف زهره در برج میزان** و معنی الیوم مغرب و من تبع ایشان گویند که اگر
در وقت تحویل افتاب بر سیطان مرغ در مشرق باشد ذنان ایشان بسیار
کوم گذر و **تشریح و تعریف زهره در برج میزان** در مشرق باشد ذرات کند بر سگ
سلاطین و فرمایان هان بر اهل سلوک و ادب عبادت و علم و خضاه
اکثر اتفاق افتد که زحل بر تریع ایشان بود حکم مکتب باقی بود **حکما**
تشریح و تعریف زهره در برج اشعر یعقوب ابن اسحق کنده گوید
که زهره در مشرق و تعریف ذرات کند بر حسن و حال و عشق زوج و طرب
و کثرت و نکاح و هدا یا و جسد و ازیام و عمل ملامی و ضعف ترابین
و حج دیبا و افسه نقیسه **تشریح و تعریف زهره در برج حمل** در تشریح
ذرات کند بر سکت لشکرها در تعریف و عد و بوق و سرطاب بود و اگر
در در باط اعظم بود لشکرها حرکت آیند **تشریح و تعریف زهره در**
برج قو در تشریح ذرات کند بر خوشی هوا و در تعریف ذرات کند
بر سستی اندک و عد و بوق و اگر در در باط اعظم بود فرخ و سرور
حکام و ولایه بنی و وسعت کثرت منافع ایشان در فرج عدد و غنی

طرق

طرق و بیجا که باران و هم بود و در کات **تشریح و تعریف زهره در برج جوزا**
در تشریح ذرات کند بر نیکت بیجان و در تعریف گوی و خشکی
هوا بود و اگر در در باط اعظم باشد و نیکت و هموم طاری کتاب کرد
و هر مس کو بد افت لاحق یکی از اعمال پادشاه کرد که معروف و معتبر
باشد و بعضی از منابن خود بقیه و نقص و عیب منتهی شود **تشریح و**
زهره در برج سرطان در تشریح ذرات کند بر نیکت ملوک و اشرف و عساکر
و در تعریف درخ اهل حرم پادشاه بود و احمد عبد الجلیل گوید پادشاه
باین سبب که در وقت رسد و اگر در میزان و باط اعظم باشد نیکت عارض
ملوک و عظم شود و در ذرات کند بر نیکت ملوک و اشرف و عساکر
بود **تشریح و تعریف زهره در برج اسد** در تشریح ذرات کند بر نیکت پادشاه
و درخ و افت و در ذرات کند او در تعریف و نیکت ملوک بود و در
و اگر در در باط اعظم بود ذنان ملوک را درخ رسد هر س کو بدیم و اندوه
پادشاه بود بسبب اهل حرم و منفعت خوابین و خوف و مرض و پادشاه
تشریح و تعریف زهره در برج سنبله در تشریح ذرات کند بر بیماری در مردم و موت
بعضی از اکابر و اشرف و در تعریف بیماری ذنان بود خاصه در فصل
خزان و اگر در در باط اعظم باشد بیماری در مردم ان پیوست و دم باشد
و موت اشرف بود **تشریح و تعریف زهره در برج میزان** و در تشریح ذرات
کند بر بیماری اکابر و احمد عبد الجلیل گوید بعضی از اهل حرم پادشاه
موت رسد و ارجیف در میان مردم شایع گردد و تعزیت نیکت ذنان

۴۴۹ اگر بر عدت مردم و اگر در در باط اعظم بود ذنان پادشاه و سلاطین یا در ک رسد
و هر مس کو بد منظور بود و کثرت ارجیف **تشریح و تعریف زهره در برج عقرب**
در تشریح ذرات کند بر نیکت و درخ ملوک و اهراب و ماد خواری اشرف
و در تعریف ارجیف بود میان عوام جنک و محبت و تقدیر و تشیع بسیار باشد
و اگر در در باط اعظم بود نیکت لاحق نشاء اکابر و اشرف شود و خنوبین شروع
و هر مس کو بد موت و در اتفاق افتد که تدبیر ملوک و جویوش باشد **تشریح و**
تعریف زهره در برج سنبله در تشریح ذرات کند بر بیماری پادشاهی و تعریف
حقد جدا و کینه صهیان بود و اگر در در باط اعظم باشد ابراهن ها در ملوک
شود شاید که نیکت بعضی دست دهد **تشریح و تعریف زهره در برج جد**
در تشریح ذرات کند بر نیکت اکابر و در سلسله فرعیما بکان و اهل بازار
و در تعریف اند و مردم اتفاق افتد و اگر در در باط اعظم باشد تا یکی سیم
شود و بعضی اشرف نیکت بر خصوصاً مردم سالخورده را و در **تشریح و**
عزیز و معنی شوند و هر مس کو بد و در پادشاه یا یکی از اعمال انما **تشریح و**
تشریح و تعریف زهره در برج حمل در تشریح ذرات کند بر بیماری ها
ان در طوبت و زیادتی ایما و عزت کشینها و در تعریف بیماری افتد ان در طوبت
و سلاطین مسافران و ادبید که هوا باشد و اگر در در باط اعظم باشد نیکت
و قبض و جویوش و غرق سفاین باشد **تشریح و تعریف زهره در برج حوت**
در تشریح ذرات کند بر فرخ بلا و زحمت از سه سکنان و تشریح و کثرت
ارجیف در میان مردم شیوخ باید و در تعریف حد و شجاری

و انزیر

وزاد و در بران مجد و شاد و در تغریب و تراج و اگر در دیباط اعظم بود
 مرک و زبا و کتاب بود و وقوع اراض حصصه و اضطراب مردم و کثرت
 اراجعت **تشریح و تغریب عطار در دیباط** در تشریح و دلالت کند بر کثرت
 اراجعت و در تغریب مرک یکی از سلاطین و غیره باشد همان بود مردم
 و لشکر و اندوه و سستی بهر آن و اگر در دیباط اعظم بود کثرت اراجعت
 و اضطراب مردم باشد و از موضعی خوب چیزی بسیار **مشاهد تشریح و تغریب**
عطار در آسود در تشریح و دلالت کند بر کرمی عظیم و تنبلی در جنت
 کنت و یکی عتلات و مرک یکی از بزرگان و در تغریب شود و یکی کار فرما
 ند همان بود اگر در دیباط اعظم مرک عارض یکی از سلاطین کرد و در دیباط
 از معارف سلوک **تشریح و تغریب عطار در دیباط** در تشریح و دلالت کند بر بیگانه
 و بیخ مردم بود و سقوط نزلت بعضی از اشواق **تشریح و تغریب عطار در**
مهران در تشریح و دلالت کند بر شوری که عامه در جانب جنوب
 و اضطراب هوا و در تغریب بیامی مردم و تغریب هوا و اگر در دیباط اعظم
 بود ضلالت و اضطراب و تشویش عامه بود و شاید که این باعث تفرغ
 مردم باشد **تشریح و تغریب عطار در دیباط** در تشریح و دلالت کند بر خوشی و نا
 خوفی قال قیل و در تغریب مردم دخل در کارهای سلطیه است
 کنت و شوری و یک کارها بود و اگر در دیباط اعظم بود کثرت اجتناب
 مخوفه کاذبه بود **تشریح و تغریب عطار در دیباط** در تشریح و دلالت کند بر بیگانه
 سلوک و اکابر و در تغریب دخی اکابر باشد اگر در دیباط اعظم بود مرک

تشریح و تغریب عطار در دیباط

سهم

سهم سالیان عظیم الشان و ایدم هلاکت و خطر **تشریح و تغریب عطار در**
جده در تشریح و دلالت کند بر وقوع با و مرک و مردی بزرگ و در تغریب
 نیکو حال اهل سفاین بود و اگر در دیباط اعظم بود سختی لایق بعضی از اشواق
 شود **تشریح و تغریب عطار در دیباط** در تشریح و دلالت کند بر بیگانه
عطار در دیباط در تشریح و دلالت کند بر مرک و بیگانگان **تشریح و تغریب**
 مردمان است و علت رسید و اگر در دیباط اعظم تنبلی کثرت مر و قیض عیون
 و خطر معنایین بود و سقوط مر و بزرگ از میان خود **تشریح و تغریب**
عطار در دیباط در تشریح و دلالت کند بر غریب کشتیها و مرک مردی بزرگ و در تغریب
 و در تغریب بیامی یکی از اکابر و توابع یا دشاه و اگر در دیباط اعظم بود
 مرک و بزرگ شریف بود و کشتیها بسیار غریب شود **تشریح و تغریب**
 معا و مشی بر تزیین ایشان بود کتاب و اهل قلم تابع خود متمم کرده
تشریح و تغریب عطار در دیباط در تشریح و دلالت کند بر اوخت عظیم و ضلالت
 منزلت ذرا و اهل قلم ناوکتاب **تشریح و تغریب عطار در دیباط** در تشریح و دلالت
 کند بر حصول اموال عظیمه از برای و ذرا و کتاب اگر فصل هر تزیین
 باشد ان اموال از حقیقت و احوال خسارت باشد **تشریح و تغریب**
 مع عطار در وقوع و تزیین ایشان دلالت کند بر تقدیر یا د
 بر رعیت در طلب تراج و جمع کردن اموال **تشریح و تغریب** از کواکب مختصر است
 در تشریح و تغریب بیشتر بر حکم ان باید ان بر باشد و مخصوص است
 ماه نبود بلکه شاید بسال هم بکشد **تشریح و تغریب عطار در دیباط**

تشریح و تغریب عطار در دیباط

سهم

و ان مشتمل است بر سه فصل **فصل در شرف و هبوط**
کواکب موضع شرف و هبوط کواکب مستقیم از طالع عالم است و کیفیت ان
 در شرف بیت یا بحقیق بر چندین مفصل آورده ام طالع تحقیق را حواله بدان
احکام شرف و هبوط دلالت کند بر قوت یا دشاه و سلاطین و زیادتی در قوت این
 و اختیاری مالک و استقامت حال و اطمینان و رونق و ادا تغریب و جمعیت
 در اقلیم چهارم و ان دیباط جاه و اعیان و اشرف و عدل نسبت بر رعیت و اطلاق
 محیوستان **تشریح و تغریب** سلطان المحققین علا مد طوسی قدس سره فرموده که افضل
 کواکب در شرف قوت و عزت شمس است تراج حمل و اختصاص صرف او یا
 بر بیت نانی که با قوت مشتمل منسوب سلسه است موافق طبع و شکل اثناب
 مع هذا درین برج هم در مثل هم از فلک صا عداست چون اثناب شرف
 در اید علی الخصوص بدیده شرف یا تغریب بان قمر و زاید القوت بود
 مسعود بنظر بود و سالف از نخوس اهل اعدا و طلسمات مع افق چهارم
 در چهارم دایره طالع نقش کند و کوبند حاصل ان تا سال دیگر از اوقات
 محفوظ بود و سعادت عظیم دست دهد سیمیا از قبل ملوک **احکام شرف**
شرف دلالت کند بر یکی حال عامه و شغفت یا فتن از ملوک و حکام و قوت
 حال بسولان و شاعران و نیک برامدین کارها و سلاطین متوجه مسافران و حو
 ذنان و طفلان و در واج اب کاران و شیعی و غیره **تشریح و تغریب** محقق اعظم فیض
 المله و لذین کوبد قهر بر شرف از کواکب دیگر مثل بر در است زیرا
 که چون قهر بر شرف حتی بل کند سبب سبب است که لازم است و تغریب

درج

درجه و شرف با اول برج پروزی از ان درجه تجاوز نمیناید و در این حال
 ان قوت شروع در نقصان میکند **تشریح و تغریب** در کتاب الا لواج مد کوبت
 که چون قهر بدیده شرف رسد بدن تحت الشعاع و نظریه غوی و فتن
 سده و سده را بر و رونق اهورا بر می رزم کند هر قاصدک و شاطری که
 بر یکا خود بندد در فتن تا در بهند و اگر بر مجوس و مسخو و بندند خلا
 یابد و اگر در استا نند ان فتن کنند همین عمل کند و اگر باسم ابی و قوت
 کند و در مسکن و موضع او در زینت است نه مندر اجبت نماید و اگر بر
 اب نرسد و در زینت باطله گذارند تا پائی بر او نهد و از بر و
 فادخ که در سمریت در این باب استقومات شاه و ولایت پناه علیه
 افضل الصلوات من الیه مدین نهج نقل کرده اند **تشریح و تغریب**
تشریح و تغریب رقیبه نافع تغییر اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم
 ساعه المبلد و بعضی این آیات را با نام ناطق جمع بر عهد الصادق
 نسبت کرده اند **احکام شرف و هبوط** دلالت کند بر قوت حال ملول نماید
 و ترقی حال دشا و محمل نشینا و اهل تلاح و جبال و بسیا که کنت و ذرع
 و کثاده سندن کارها و فراخی معیشت مردم و سلامت مسایخ و کوشه
 نشینان و در واج نابا از دستوران و قوت پیران و ارباب هبوطات
تشریح و تغریب محققین علا مد طوسی قدس سره کوبند که اصغت کواکب
 در شرف فضل است زیرا که کواکب است یا دیباط و عظم و پیران
 که شرف او است بر ج است حال در طب مشایخ طبیعت اوها لغت شکل او

درج

تنبیه محقق بر چندی در بعضی رسایل خود چنین نقل کند که چون زحل
 بدرجه شرف اید سرخ شش در شش را برابر شش کبکشد و در وقت
 حلول زحل معاصر در برج جدی یا در لوان اجرام در سنای که خواهند
 بنهند سالهای در آن خزایه و اندر اس محفوظ ماند و اگر در کار بخت
 در وقت کتاب کار بزم را متن اید که بماند و اگر در بخت شش بکشد
 و بر خود بندند قوت میباشند زیاد شود **احکام شریف مشرفی**
 دلالت کند بر رفعت و منزلت حکام و قوت حال و زداد و قصه و در ایام
 و ارباب مناسب و ترتیب یا فتن این طایفه از سالهای در وانی از ارباب
 و منفعت تجار و اسانی معیشت و کثرت در و سبب در وقت حال سعادتی
 و علم و در وقت میاجگی و مداس و ایمنی و فراخی و بسیار خیرات و منفعت
تنبیه حکیم عمر بن خطاب گوید که چون مشرف بدرجه شرف رسد بر وقت
 هشت در هشت را بر کافه کشند و با خود داشته بنظر قضاء و در زاده
 صاحب قبول بنهند و بخت القلوب کورند و اگر نمک در خضران و کلاب
 بر سر بکشند بر وقت صحیح بر با زوی دیوانه بندند و انجالت از و ذایل کرد
 و حکم مداکو و این شکل را تا لیلی القلوب گفته **احکام شریف مزاج**
 دلالت کند بر قوت حال ارباب لشکر یان و حکام و زاده و عکان و ترتیب
 یا فتن از سالهای و سالهای و میل مردم بفسق و فجور و عورت محوم
 و در سوس و در وقت با ارباب سلمه و در و اب و رغبت خلا بر بیهوشی و آری
 و در شش صلح و مایل شدن یا دشاهان بیجان کوی و فتح و فتح

و در اوج با زار اتق کاران میباشند که **تنبیه** کامل محقق سه مرتبه
 والدین الطوسی قدس سره میفرماید که او م و اطول کوکب و صا
 و مدنا در مکان شرف مزاج است زیرا که چون سرخ مخموم بر برج شرف
 کند تا او از برج با بدرجه شرف است و خطای در آن امر است اید
 که در آن برج سایر بنده محفوظ بماند زهره شکل و در وقت در نه بر قطعه
 کاغذ یا پان کر باین هر کدام اید اختنا دکت است بمشک و زعفران بنویسند
 و هم در آن وقت بپسیدند لاجو دنکاه دارا دکت بدو مگر در شش این
 باشد و چون مصافی یا خصوصی دست دهد در طالع آن نوشته را از
 بکشاید مسکن اشوب و فتح و ظن روی نماید **احکام شریف زهره**
 دلالت کند بر قوت حال خواتین و مطربان و خواجگه سرایان و بسیار
 طوبی و لعب و فرح و طرب در میان مردم و بخت بیابان و کثرت در
 سیمای و شینگان و کثرت خیمات و سود و سلامتی ایشان و اعمار
 و در اوج با ارباب افسد ابر شمیمه **تنبیه** افضل المحققین و اکلام
 علامه طوسی قدس سره میفرماید که اگر کوی کوکب در شرف
 سرور و ارباب و احتیاطا زهره است لیکن چون از درجه شرف
 بخا و زنیاید هموم و مخزون کردد از جمله مفارقت برج شرف
 و موصلت برج حمل که دیال و صد و بیست امر است **تنبیه** مؤان
 اشرف المدین علی بن زری او دره که چون زهره بدرجه شرف یا اوج
 ات در اید و قمر در شود و یا در سلطان مزاج و وقت مزاج در مزاج

پیران و زحمت کار و اربابان و تقیر و در اقلیم اول **احکام مربوط مشرف**
 دلالت کند بر ضعف و تنزل و زاده و قضات و ارباب ساهب و حیثیت و
 عدول و ضعف و انال شرع و نقصان تجار و افسد حیوانات و نوشتن فتنای
 مزوره و قوت در مهمات بزرگان و بیای کلی و فتنها **احکام مربوط مزاج**
 دلالت کند بر ضعف حال لشکر یان و هم و هراس در مردم و غزل حکام و ارباب
 و زحمت و فسادان و کفر فانی و در آن و تعب راه داران و سرهنگان و کلبا
 با زارها و در و اب و ارباب زاده محوم و در سوس و فتنهای ناشی و فساد و ارباب
احکام مربوط زهره دلالت کند بر بیماری و کدورت زنان و خزان و طربان
 و ضعف اسلام و بسیاری فسق و فجور و کساد با ارباب فتنه و عطر نبات و افسد
 اشجار و ارباب و تنگی و قضا طایر مردم **احکام مربوط عطارد** دلالت کند
 بر ضعف و کثرت و در آن خود در دیوانیان و اهل قلم و بختان و اراجیف و مکر
 و دروغ مردم و میل شعرا و هیجا و سعادت و در سوانی اهل بیابان و ناله صد
 عدول و ارباب زهد و دروغ و تباهی حال مفلسان و غنازان و بیماری
 کو دکان خاصه در اطفال **فصل در احکام دیال کوکب**
 خانه وجود اثر و دیال در و دیت متقیان بدان اندک آنکه از بیانی اوزاع
 ایشان با یکدیگر ظاهر است و نعمان هند و بر او بال را علت نگردند
احکام دیال زحل دلالت کند بر عسرت و فتنای و در و سندی خلاص
 خاصه خانانای نهایی قدیم و مزارغان و صحرا نشینان و سرگردان و اطفال و قلیه
 داران و در زلزله حیوانات و کدورت پیران و کثرت نشینان **احکام دیال زحل**

در وقت اهو بنویسند و بوقت سعادت زهره و در بخت و با خود
 نگاه دارد و در بیجا معیت و بلا شرف اشرف عظیم کند **احکام شریف عطارد**
 دلالت کند بر وقت در این و قوت حال استوفیان و متفرغان و
 محو یا اربابان و تجار و اهل قلم و علماء و شعرا و ارباب و اهل تجیم و میل
 مردم بتعلم و تعلیم معقولات و حکمت و در و اوج با ارباب و در وقت
 پیشه کاران و در سیدان اربابان **تنبیه** در کتاب کتب المرامد کوی
 و مسطور است که چون عطارد بدرجه شرف و اهل شود بر مع
 هفت دهفت با بمشک و زعفران و کلاب بر کلبا یا پان کتاب
 رقم کند و چون قمر در شرف بنهد که باین را شسته بخورد و سحر و هفت
 ان عمل باطل کردد و اگر با ارباب طعام کرده بخورد که است زکاه پیش
احکام مربوط شمس دلالت کند بر تنزل حال ملوک و سرایان و بزکای
 و کساد با زارها و بیبیداد و وجود احکام و خشکی هوا و در ناگهانی است و کساد
 با زارها و اربابان و اربابان و قوت و زحمت انش کاران و بیماری
 معارف **احکام مربوط زحل** دلالت کند بر تنویر و تقیر عامه و کفنگوی
 در بازارها و بیماری عودات و اطفال و بسیار مسافران و خرید و
 و نفع و فاید و خوف از لشکر یان و جدوت اراجیف و قوت با ارباب
 در وقت **احکام مربوط زحل** دلالت کند بر ضعف حال ملوک قدیمه و تقیر
 اشرفان و شاهی نشینان و نقصان کشت و زرع و بیماری کثرت
 و هلاک ستوران و مرگ بندکان و بزرگان و عزت جویاناه و ضعف

دلائل کند بر بعضی حال و زنا و قنانه و معاشرت و تجارت و بیبایدی کرد
 و بی و نقی دارا الاحتساب و نارا سینه در محکمها و اصل تنادی و اولیانه
 حیوات و تنزل کا در علما و فقها **احکام بالمرج** دلائل کند بر بیبایدی
 و تنزل حکام و اماره و لشکر باریان و سرکار و اهل صلاح و تنجید و کفایت
 دزدان و شوربان و منته و عدالت میان مردم و تنلهای هفتای و ظلم چنان
 در حکام و تقیید و اوانت در و معدنیات و تلف شدن اسباب و ذرات
 در اهرم متشوه و تفرقه در صوفیان بودن **احکام و بال زهره** دلائل بر بیبایدی
 و ضعه خوانین و مطربان و خواجیه سرایان و کسانا در راه بیبایدی و افشانی
 و عظایات و افشانی و اشیا و متکدر که خلق و او زانسته پذیردگان **احکام**
و بال عطا مره دلائل کند بر بیکت و ضعه حال حال و اصل قلم و دیوانیان
 و اخبار در و غ و جبین با و ها معادل و خط در معالجات و تدبیرات
 و بیبایدی عامه و بستن کارها و ناران و عیانت اهل قلم و دیوانیان
 و اخبار در و غ و جبین با و های معادل و خط در معالجات و تدبیرات
 و بیبایدی عامه و بستن کارها و ناران و عیانت اهل قلم و دیوانیان
متره دلائل کند بر بیبایدی عامه و نارا در حیوانات اید و سرگرد
 و جنون و بیو اجیب و نقصان و اهل و تفرقه مسافران و بیخ زمان و در تفرقه
فصل تیرده احکام و جزیض احکام اوج دلائل کند بر صلاح احوال
 و وسایل اشام و قنانه و اهل حرمت و زراعت و کثرت قنانه و طیب تلویب اگر
 و حیالی **اوج زحل** دلائل کند بر صلاح حال قضاة و اهل

بزرگوار

دره مشرفه احکام اوج مره

دین و علما و فضلا **احکام اوج مره** دلائل کند بر طیب تلویب احوال و اختیار کرد
 نواید ایشان و قیمت اوقات حرب سپاهیان **احکام اوج شمس** دلائل کند بر قوت
 ملوک و جمع شدن ائمه و کوی هوا و شدت کردی **احکام اوج زهره** دلائل
 کند بر صلاح حال خوانین و مطربان و طیب تلویب زنان **احکام اوج عطا مره**
 دلائل کند بر صلاح احوال کتاب و زرا و اهل قلم و متصرفان و تحویل اهل
احکام جزیض حندا احکام اوج بود قیاس میباید کرد **نظیر اصحاب کتاب**
 اخوان الصفا هر یک از کواکب و احوال که عا رض میشود ایشانرا با بری نشیه
 کرده اند که در فن احکام بسیار دخیل است و طالبان را بسیار مفید
 و اختلافت که کویندن میان کواکب شمس مثل پادشاه است و سایر اجنم
 مثل جنود در عوان و انضاد و قمر مثل پادشاه زاده ولی عهد و عطا و مثل
 مستوفی و کاتب و روح مثل سپهسالار و جیش و مشتی مثل وزیر و تاشه
 و اهل فنوی و نعل مثل خوانه دار و زمین مثل جاری و خدم و افلاک و زمین
 کواکب را مثل اقالیم و بروج مثل کواکب و دایات و حد و د و بوجه مثل مقصد
 و در حیات مثل قنانه و در قنانه مثل محلات و اسواق و شوانی مثل منازل و کواکب
 در احوال مثل ارواح و در اجساد و کواکب در خانه مثل شخصی است و در شهر
 خود و در میان فقرت خود و در هبوط مثل شخصی است که خورد و بیاعتنا
 شده باشد و در جزیض خود مثل شخصی است که ان و آب خود ساقط است
 پلش و در تحت الشعاع مثل شخصی است که نفوس و در احوال مثل شخصی است
 که از مطاب خود دور ماندن پلش و در سرعت سبب مثل شخصی است مقبل

بود و احکام مشهور و اختصاص نداشت اینجا بسوی محکم چند فقره در آن
 باب الحاق و تذییب کرده میشود **فصل در احکام سهم الحوادث**
 معنی احکام نجوم این سهم را بجهت حوادث عالم بدست آورده اند امام ابوحنیف
 بهیچ در کتاب خود جوامع الاحکام از استاد خود عثمان حاد و کار کرد این
 ضایع سیمای در صنعت اسطرلاب شخصی خود بوده نقل نموده و میباید که اتفاقا
 عظیم السهم الحوادث داشت و هر روز استخراج آن کرده احکام میبکشد
 و این بیخ است و تقویم شمس و ان تقویم قمر رمضان کنند و ما بقی را بر تقویم
 نعل اقتزایند حاصل موضع سهم الحوادث پلش و الا حلاله و ایم اجتماع این
 سهم مقارنت نعل پلش و داستقبال مقابل او کویندن یک خواست اجتماع
 و استقبال از اینجا است و همچنین در وقت شریع ترین که بر تقویم
 نعل پلش پلش هر گاه این سهم مسعود بود بجهت یا شتاع سعدی باشد
 و لایست سعدی باشد دلائل کند که میان حلاله و الحاد و مروت بود
 و حصول مهمات با سانه و اگر نفوس یا در بدیت نخی بود حکم بر عکس
 پلش و اگر در یکی از دو خانه نعل بود دلیلت بر بر و بستن کارها و این
 در وقت شدت نماید و وزیدن بادها ناخوش خاصه در دلو و اگر
 در یکی از دو خانه مشتی بود کشتارک در دهوا پلش خاصه در جوس
 و میل مردم بر صلاح و خیر و در وقت دارا لقضاء و اگر در یکی از دو خانه
 و بیخ بود میان خلایق خصومت افتد و بادها سخت و زد و در موسم
 کرمها پلش و اگر در خانه افتاب بود هوا خوش گذرد و در وقت کرمها

و در بطوس مثل شخصی است ضعیف و بد قوت و در قشربق مثل شخصی است
 در او ان جوان و در تعزیب مثل شخصی است که مسن شام پلش و پهن رسید
 باشد و ناظر بودن مثل شخصیت طامع که بطلب نزدیک شدن پلش و پهن
 مثل شخصی است که قضا حاجات او شد پلش و کواکب مقنن مثل و در شخص
 که قریب یکدیگر باشند و کواکب در حال و نند مثل شخصی است در خانه که وجود
 یافته باشد و در مایل اولتند مثل شخصی است بجد در مطاب که منظر حصول
 ان بود و در دایره شل شخصی که قطع نظر از امید کرده باشد و در مطاب مثل
 مولودی که در حال ظهور بود یا شیمی که در حال نگون پلش و در نیک پلش
 مثل شخصی که در انتظار ترقی پلش و در بدیت نالت مثل شخصی که قصد ناله
 اخوان کند و در بدیت نابع مثل شخصی که در خانه ناید پلش یا جوهری که در
 خود بود و در بدیت خاس مثل شخصی که مستفیض تجارت باشد و امیدوار
 بود مطالب خود و در بدیت ششم مثل شخصی که عار ب و منترزم پلش و در
 سابع مثل شخصی که عار ب و میباید پلش و در بدیت ثامن مثل شخصی که
 مخالف شخصی پلش و در بدیت ناسع مثل شخصی که مسافر بود و بیبایدی
 خود و در عاشر مثل شخصی که در عمل و سلطنت خود پلش و در حاد شمس
 مثل شخصی که امیدوار از خود پلش و در نهم عشر مثل شخصی که بچوس
 پلش و کاره پلش مقام خود را و مقبض باشد آنچه در او مقام است
باب ششم در احکام شهاب منقره و ان مشتمل است بر بیخ فصل شهاب زمان
 این کین التماس چند در فصل احکام اشیا و منقره نموند که مختار این

بر

اهل فساد انش در غلامت انما زند و پادشاه عرب از نیکان خود خوج کند
 مردم را اسبی و کتیکر کند و موت دود و آب بهم رسد اکثر در کاه و کوسفتند
 و شتی و سال بر مردم عین کند و از ولایت مردم جمعی کثیر بسبب قلم و ستم ^{باید}
 و زجت زنان طامه کشن و شخصی که اول نام او یا **بهن** درین سال از پادشاه
 مغفوق دشو و اگر در وقت طلوع شعری قمر در برج **سنبلیله** بود پادشاه وقت
 از خوشحالی عظیم پیش این و اول سال بسیار خوب گذرد و عوس بسیار بود ^{باید}
 و دم خوف بود و کذب و دروغ شایع کرده و کرم در بعضی ولات افتد و ضعف
 و اهل مباح نشود و آنکو رکتی آید و زما بسیار بود و پادشاه کند در زمی
 شام و زید کند و در ولایت مصر اضطراب اسعار بشن و کندم و جود ^{باید}
 سال از زان شود و جزه نقصان کند و قطع باران شود چنانکه مردم
 بهر غا استغاثه اشتغال نمایند و موت در علما بهم رسد و کلبه کلیسای ^{باید}
 شود و غسل نیکو حصول رسد و بن رکت بقنل رسد و کشتیها بسیار در غرق
 شود و پادشاه بزرگی را که در طرف مشرق بود بقنل رسانند و در ^{باید}
 برف جمید بسیار بود در دم بسبب کوفت سر را تباهی و نابود کردند
 و در عو و شدید الاموات حادث کرد و امر از من حاره و سعال و سوسلام
 در میان مردم شیوع یا بد و موت بقاء اتفاق افتد و اهل مصر و شام
 مردی جلیل القدر را بقنل رسانند و عقاریب و حیالات و ذناب بسیار
 کینند و اقسام را اسقاط حمل بقیس و قعت واقع شود و در زنان بسیار ^{باید}
 و در باح غریبه و زید کند و فساد در بعضی محصولات رسانند و شخصی

کودم

که اول اسم او **یا** **بهن** می د یا غرق شود و یا بیماری شرف بهلا ^{باید}
 او عارض شود و اگر در وقت طلوع شعری قمر در برج **مهر** بود ولایت کند
 بر کثرت ماهیها بسیار داب نیل و از ناغ کند و زمرات **بهن** و کذب و ^{باید}
 از میان مردم بختی و بصدرق و امانت مایل شوند و پادشاه را نسبت
 بر رحمت شفقت و رحمت بسیار در آنها و بد بهما تخفیف یا بد و در واج
 عدل و داد بخش و چند گاه اخفاین بمطرب **بهن** اما اشق تلافی نماید و کند
 و صبح اندک نقصان کند و فاسد کند در مردم جویند **بهن** و در ^{باید}
 حرم افتد و سخت شود و کثرتش در بیت المقدس حاصل کرد و در ^{باید}
 اضطراب و بر مردم رکتی کشن و از زانی نونها **بهن** اما محصور ولایت ^{باید}
 اندک نقصان کند و در ولایت مصر او فقیه از فتنه و فساد و قتل
 و غیب روی دهد و خواجه بیرون آیند و از جانب مشرق ^{باید}
 مصر رسد و افع ایشان نمایند و در فصل خزان رخ مردم بود از طغیان
 و هیجان خون ددیش و در مل و در مصر کرات شود و موت و طاعون
 در حوالی مصر بهم رسد و کورگان بیمار کند و جمیع بسیار در ^{باید}
 میزان دوک نماید و در آخر سال او جاع مفاصل برین دهد و کثرت ^{باید}
 چشم و مرض حیوانات بزرگ شیوع نماید و مردم مغفوق کینند ^{باید}
 صعیف شوند و شخصی بزرگ که اول اسم او **یا** **بهن** بصیبتی ^{باید}
 شود و شمشیر بنهر هزیمت نمایند و همچنین شخصی ششمی که اول
 اسم او **یا** **بهن** نماید و شود از تیره خود بیفتد در وقت طلوع شعری

در هر وضع دو برابر بیماری بسیار بود و مین تر بسیار بود و مسافران ^{باید}
 و منفعت برید و از بیماریها بسیار عارض شود و از موش زارخ را نقصان رسد
 و کدم بسیار بود و جزه را فساد رسد در میان عرب رخ و جمیع ^{باید}
 کرده و در آخر سال تب و مرضهای خونی درت دهد و علامت انش در ^{باید}
 شود و کرم در بعضی از محصولات افتد و منق و فخر بسیار بود و باران
 در وسط سال طادت شود و در ولایت مغرب و زمین بود از زانی بود
 و در عرب جود و ستم بسیار بود و از زان در سواحل و در ^{باید}
 و پادشاه را خوف عارض شود و سپه سالار را بسیار افت و موت رسد
 و شخصی بزرگ که اول اسم او **یا** **بهن** بموتی مبتلا شود و اگر در وقت
 طلوع شعری قمر در برج **سنبلیله** دلالت کند بر فساد اشیا از کثرت ^{باید}
 و سرتکرمستان و عده و شواض در پیران و کثرت ماهی و سایر ^{باید}
 به در نیل عارض و بسیار ری غسل وینکی محصولات شمسی و ^{باید}
 از ذوات از ناب در وقت غروب شمس و هلال جمعی کثرت در ^{باید}
 سالیجالی و افع زنان زانیه و وقوع طاعون در ادمیان ^{باید}
 بلان و زلزله در ولایت بزاز و نخل حویب و بسیاری در ^{باید}
 حصول کدم و جزه و تصرف کردن پادشاهی بعضی دیگر از ^{باید}
 و حدوت شوان و ن داو کا و دان پادشاه و فایع شدن ایشان
 و حویب و فتنه در میان مردم بهم رسد و سلطان مصر بر اهل ^{باید}
 غضب کند بر اهل ایشان و در حال احساس باران ^{باید}

قمر در برج مغرب **بهن** دلالت کند بر کثرت بحایب و باران و بوق و ^{باید}
 در واقع و اعصار و باد شمال بسیار جمد و کوسفتند بسیار ^{باید}
 مردم فتنه و شر وظاهر کرده و حال که مصر را از مردم حاکمیت خود شدت ^{باید}
 رسد و جودی عظیم الشان فرود و در ادعای سلطان نمایند ^{باید}
 زمین با شتی و انو ولایت که در تصویف او **بهن** بر بغا بود و بسیار ^{باید}
 رسد و اگر هم **بهن** بعد از سه ماه یا عم ماه بعد از طلوع و در اول سال
 از زانی بسیار بود اما در آخر سال کرات **بهن** و در وضع حمل زنان ^{باید}
 هلاک بود و جود کندم و جزه فزینک آید و اهل عراق عرب را با ^{باید}
 بطرف شام مضمی کیمت دهد جیب قمرات که در میان ایشان ^{باید}
 ارمین جویق حادث شود و زمستان خفیف بود و عرض و برفان ^{باید}
 حادث شود و ضلع کثیر در دیا غرق شوند و قتل اشرف بسیار ^{باید}
 بود و موت در میان زنان شایع کرد و در عمل کتی **بهن** و مردی ^{باید}
 بقنل رسد و ملخ پیدا شود و اما که منی **بهن** و پادشاه مشرق ^{باید}
 خود اشتغال کند و مردی بزرگ در زمین عراق بقنل رسد و جمعی
 از مردم فارس از باد خود جلای نمایند و بزرگی که اول اسم او
یا **بهن** و سلطانی که اول اسم او **بهن** ایلام اعمق شود و از ^{باید}
 رسد و جمیع اشرایق او فرود و نیک باشد و بعضی شود در ^{باید}
 بر موت کرد و اگر قمر در وقت طلوع شعری قمر در برج ^{باید}
بهن بیماری و موت **بهن** و صلها از هوا بلید آید و جرات ^{باید}

در هر زمین

و پریشان نیکت رسند و بعضی مردم بعضی را غارت کنند و در سواحل دریا واقع شود و بدین سبب اطفال تلف کردن و اراضی و اوطاع و دریا زانو و سر و چشم بهم رسد و موت و و اب واقع شود و بزنی که اول او **یا م یا م یا م** باشد صاحب بستی و مریضی کرد و در حدس و خرامت کشید و اگر در وقت طلوع شمسی قره در برج **دول** باشد دلالت کند که در مصر از زانی بود و در اول زرع ظهور هلیخ باشد و نقصان رساند و بعد از آن بادی عظیم پیدا شود و مصلح را ببرد و مریض را بکشد و در وقت ضیق به افتد باشد و عثرات بسیار بود و انکور شنی و افریج و موت و و اب بود حضور مگا بز و اوطاع طحال وضعف معدا در مردم حاضر کرد و در زمان بسیار باشند و حال شی طبعیا کنند و زایش ماولک بود و پادشاه یکی از فرزانگان را بقتل رساند و در ملک عیب فتنه و فساد روی نماید و بادهای سخت و بادانهای توی که جزب باشد حادث و اینها و عمارات را خورده شد و ادعای در بحر خا در کند و کشتهها را افش رسد و جمعی از جانب شام بولایت مصر روند و ضلالت کنند و زنان شکلی از آن تلف شوند و جو و گندم از آن کرد و در میان و در لشکر که از جانب مشرق و مغرب باشد قتال افتد و بهایم از کی علیون ذبون شوند و بعضی تلف شوند و شخصی که اول **و یا ع** باشد بیجا ر شود یا منتقل شود از بلد خود و اگر در وقت طلوع شمسی قره در برج **دول** باشد دلالت کند

بروز

بر خرق سفاین و هلالا که جمعی کثیر در بحر رسند و به افات بسیار بود و اواب نیل مساجح خیر در رساند و مکس بود و ظهور کند که اینرا خلق کند و مردم بر بقعه اطاعت حکام و فرمائند همان مکت و لشکر یا دشته بسیار تلف شوند و شیوع کذب و نهمت باشد و اینها در میان مردم بهم رسد و با و نیک بسیار شود خامه در ولایت شام در زمستان سرد کرد و در دزدان و غسل بسیار حاصل شود و میان عرب و مردم جنگ افتد و از کفار و قلاع و ولایات بکشد و کنایس و معابد نصاری خراب شود و در کاو بیما دی افتد و انکور و انجیر و انار از بیاض و اضطراب اسعار بود و کوه سفند تلف و سقط شود و طایفه عرب سه فرقه شوند و بعضی در حطب و شیخ و صانع شوند و با یکدیگر نزاع کنند و نیک عظیم از شام بیرون آمد و بخیص جمع شوند و حرم کنند و قطع طریق باشد و سه قلعه از روم اخذ کنند و قتل و موت باشد و اشرف و مساع دیوانه شوند و در دجشم و سپهر بسیار باشد و عارض کرده در پادشاهی رئیس عظیم القدر باشند **تنبیه** محقق فاضل مولانا عبد العلی بر حیدرآباد در رساله خلاصت آورده است که **بعضی طلوع شمسی اول زمزمی که حار و آهلی احکام را ملاحظه اثر آنست** که قره در کدام برج است در آن برج حار است ایند عالم اسد لال نمایند پس اگر قره در انوقت در رجل باشد خوب و قتال بظهور رسد و زمزم و سیم بر مردم منوطی کرد و در جلای وطن بسیار شوند اگر در انوقت باشد جو و امانت رسد و سایر بر محصور

بسلامت مانان و طبع بسیار بود و قتل از آن در زلزله اتفاق افتد پادشاه و غیره حال باشد و اگر در جو زبا بود دلالت کند و گندم را اکت رسد و سایر بر اطعمه بسلامت مانان و مردم متفرق شوند و هلالا از نظر بود اگر در سلطان باشد جو را اکت رسد و سایر بر اطعمه بسلامت مانان و مردم متفرق شوند و انکور کم آید و کافران تلف شوند و در وقت حلول آفتاب بد لغت و قوت برسد بازان بسیار آید و اگر در اسد باشد دو کوهستان جنگ و فتنه بسیار آید و اگر در سنبل بود محمولات و از مصلح افش رسد و کشتهها عزی شود و پادشاه عظیم القدر با یکدیگر عیار بکنند و ملک هر دو را زوال بود و اگر در میمنه ان بود جنگ و فتنه بسیار بود و ماکولات و مطعمات از آن کرد و اگر در عقرب بود و قحط و گرسنگی بسیار کرد و در انشالیون باشد و اگر در قوس بود بازان بسیار آید و رعیت پادشاه را دشمن بکند و از طرف خراسان پادشاهی ظهور کند و خروج کند اکثر بلاد و مسخر آید و اگر در جبهه باشد میوهها بسیار بود و یکی از هظاه ماولک فوت شود و اگر در دلو باشد نزعها آکران شود و در سواحل دریاها فتنه عظیم و موت آید و اگر در حوت بود گندم را نقصان رسد و موت آکا بر و اشرف باشد **تنبیه** محقق بر چندین در رساله فلاحت آورده و تا بشی و در شیخ بیت پلای حوی الیه اشان بان کرده ایم که در بعضی بلاد قبل از طلوع بر بیت روز از هر سخن که داعیه ذراعت داشته باشد و دری در موضع جلا جها ذراعت کنند تا سبزه شود همچون شمعی طلوع کند مد محظف کند اینچنان

وز و غات ناز و خرم بود کوبند محصول در آن سال نیکو آید و آنچه زد شود پیش رو باشد کوبند نیکو نیش **تنبیه** گیاه است که از اوام تقویم دانش خوانند یعنی گیاه تقویم و ابعاض مختلفه و مسند باشند و دهانین و کشت و در آن هر موضعی از آن نیکو ان محصول است نسبت به آب و سبزه بیشتر بود کوبند ان محصول در آن سال بیشتر بود و نیکو آید و اگر کمتری و درین تر بود کوبند نیکو نیاید **تنبیه** در وقت طلوع سه مهیل از لون انجیر که از شعشعه نوزاد ظاهر میشود و بعضی مردم بر حوادث یابند استدلالات نمایند سقیم دهانین خراسان و هند و انان نیز اعتبار میکنند چنانکه در کتاب ما راهی که از متعارفات این است ملک و در کرده اند هر که سه مهیل طلوع کند اگر خشک و سخت بود دلالت بر کثرت بیماری در میان خلایق و اگر بر نگی نا و نجی باشد دلالت بر اسلاک بازان و اگر زرد قام نماید دلالت بر هلاک مواشی گرس در وقت طلوع لظان نماید دلالت بر خوف عامه مردم و اگر بر ننگ لعل بازن نماید دلالت بر خوف و قحط و اگر در مقام و شهری باز مکت نماید دلالت بر خاص ان مقام و شهر و اگر بر ننگ نقع یا بود نماید و با شجاع او روشن دلالت بر بیسای حد و توفیق خلق از خوف و تند ستر عامه و اگر بوقت طلوع او کوی از کواکب منقطع از و بگذرد یا یکی از زوات الافتاب نزدیک او نهند و **تنبیه** شود دلالت بر قحط و یا فصل بهار **احکام** اگر در انجیر از کواکب

وز

وان مشتمل است بر سه مقصد بوزمان مستقیمه محنی و محبب نماید
که بز دکان این فن خاصه بطریق و ارسطاطالیس می توان لطیفات عالم
سفلی را که موسوم است بکرباب فیض نام و آثار علوی و ثوائی نجوم در
مقدمه معرفت بسیار دموثر دانسته اند و احکام بران بسیار ایلی کرده اند
و بطریق که پیشوای اهل صناعت است در کتاب اربع مقالات و غیره
الفلک در آن ماسب سخنان سعید فرمود و مبایع نام نموده چنانکه
در کل ششم از آن کتاب میفرماید النفس المطبوعه فی نقد المعرفه
تخکم علی ثوائی النجوم و تكون اصلها اکثر من الثابت کثیر من محکم علی
النجوم انفسها و محقق طوسی قدس سره در سر این که فرموده که
ولایات آثار علمای متجددات مانند دلالت تابش از معلول علی
بر معلول دیگران از علت چنانکه ارتفاع بر حرارت و نفس مطبوع
انست که مجهول تابش این بر توجیه کاتب مباری و چنان نفس را
اندک دلیل و در حکم تجدیدات کافی است چه اطلاع بر عینت
اولا بعوت تابش و احتیاج در این مطالعات اندک محقق است که
مقیضاً توجیه تابش با مقصد پس از معلول معلول با نماند نقل نماید
کرده و میفرماید که در عین ایشان نیز این جنس استدلال بسیار
چنانکه مردمک دهان اهل دریا بار مشهور و معروف است در این
سخن محقق مفهوم و معلوم شد که سایر نفوس را نیز از این استدلال
اما بر این تقاصد و مطالب است و اگر چه در عین مطبوع بوده باشد

فانهم

خاصه که بعضی از اوضاع علویات مشاهده و مصرف با بند
مفصل اول در احکام زمان نجات خفته کسب نجات در این جهان
در حوالی طلوع آفتاب اگر سرخی آفتاب را در کسب نوری در طرف مشرق تابش
این چنانکه شعاع او بر عمارات عالیه افندد دلالت کند بر حدوث
باران در همان روز تا غایت سه روز اگر هیچ چیز صاحب آفتاب
نبود صافی و درخشند باشد یا آنکه پیش از طلوع او قطعه ما بر مقرف
پیدا شود یا آنکه در حین غروب آفتاب برینود و بعد ما قبل از آن
ابر نشود دلالت کند بر صحو و کفادگی هوا و اگر پیش از طلوع شعاع
برخیزد دلالت بر باران و باد آفتاب یا آن شعاعها ابر باره باران
به بندد سیخ رنگ که به بالای میاید دلیل باران است و اگر ابرها
بر حوالی آفتاب تابش با لوان مختلف و شعاعها در آن کشید تابش
دلالت کند بر جستن بادها سخت و اگر بسیار یا سبزی که آید
دلالت کند بر سردی هوا و باران و حساب مکی گوید که در وقت
طلوع یا غروب آفتاب راه هرگز سرخ ظاهر شود دلالت کند بر مثال
و جزو عین و اگر راهها سرخ تابش فتنه باشد بدون مثال
و جزو پیش آفتاب در اکثر اوقات دلالت بر باران است اگر برینک
تابش اگر برین و شعاعها در آن کشید تابش با دهای سخت نیز
حقیق کرد و اگر برین بسیار یا تابش کداید دلالت کند بر سردی
سخت و در جمیع شاهی مذکور است که چون روشنایی آفتاب

سخت شود و اگر در میان دایره سیاه تابش باران بسیار بود و از آن
محموم و رسوم و اگر در برج در کوه بود و سرخ یا مظلم کرد در آنکه برین
با سلطان حد در کشند و اگر ابرها تابش در آن ماه باران بسیار آید
و اگر در برج حوت در کبیری و سلاهی که باید امر حق و موی حاصل کرد
و اگر دایره ساز در امطار و ریح با دره واقع شود **مقصد دوم در**
انکار حاله که از زمین ماه گویند چون اجزای ریشه صغیره میان
ما و ما جمع شوند و آن ابری تابش دقیق و لطیف که در لطافت و
چنان بود که مانع نگردد و در دیده بر ماه و نفوذ کردین و شنائی
از چون این بر صغیر بود ماه در یک جزو اجزاء او بود بتوان دید
و آن جزو آن تابش که بوضعی و نسبی بود که اگر بجای او این تابش در آن
این رتبه بدو هرگاه اجزاء بسیار بهر سید و جمع آمد تابش و هرگز
نسبت واضع تابش نیست که در هر اجزاء اشکل ماه نتوان دید
و چون اینها بهم پیوسته باشند ان عکسها که در این دیده باشند
و شعاع برهم پیوسته تابند و شعاع بر او بر منشاوی الاضلال
شود و ایجاد این اجزاء از ماه یک سال تابش از هر جواب ماه شعاع
بسیار نکلس کرده ماه رسد و بواسطه بعد اصغر اجزاء اشکل ماه
شود و ضوئه او مدرك شود پس اجزاء متصله در این حال اشکل
دایره تمام حاله تابش و اهل طبیعی همه وقت از دلیل باران در این
و ما اهل احکام نجوم گویند در وقت حاله نظر کنند که قلیظ

۴۹۲

قبل از طلوع کاهی نوری و کاهی ضعیف نماید و در بار یا سبب با هوای در آن
روزها بسیار سرد گردد و اگر ابرها ظاهر شود مانند چشم لایحه باران
بسیار با در حساب مکی گوید که اگر آفتاب در برج حمل تابش و مظلم و تن
نماید دلالت کند بر هلاک اشراق شام و اگر آن ظلمت با بار بود تا
روز هلاک مردی بز دل عظیم القدر تابش و اگر به چند روز متعاقب
برین صفت تابش اشراق نیز مکرر نشود و اهل ناس و اروع و فرنج
لوحی کرد و اگر در شرق تابش سرخ تابش هلاک او میان و نقصان
ثروات تابش و اگر در برج جوزا تابش سرخ نماید محب و مشایخ عظیم
تابش و قلت آثار و اگر در برج ثورین در برج اسد تابش در دور و حوالی
آفتاب در ابرها تابش در ماه کرمای بچید بود از بادها عمل هلاک
سنگوفه آید و اگر آفتاب در سنبل بود و در این بهر ساند باران
مضرب یعنی آید و اگر در میزان تابش و سرخ تابش حال اهل مرتبه
متغیر شود و مضرب کردن و مضطرب شوند و اگر تا در یک ضوئه او
کم شود چنانکه مشابه هر کرد و علامت هرب تابش و قتال سخت اهل
مغرب راست است و اگر در قوس تابش در آن وقت زلزله شود
زود تابش جز اصلاح و سکون مردم تابش و اگر شب تابش هلاک
خلایق بود و اگر در جگه تابش و سرخ کرد در مثل رنگ حد و فرج
در زمین ما بران تابش و حوالی آن و فساد و حوش بود و اگر مظلم تابش
اضطراب صاحب مصی بود و اگر در میان دایره سعید تابش

سخت

بود تا ششمین چشم و ماه از نظر غایب کرد و در آن وقت انقباض بر او نازل بود و در پیش
 بیاید و اگر یکبار شبان باطل کرد و در جرم آن نمودار شود از عقبان باری
 عظیم و زیدین کرد و اگر تمامی معضل و باطل کرد و در چندین روز و در
 بود **تنبیه** پیش از وصول قمری که در ربع ملاحظه کنند اگر ماه صاف و
 باشد دلیل صحت است و اگر مسطح بود چنان ظاهر شود که حرکت میکند و از نسبت
 توجع هوای بود دلیل بان داشت اگر سیاه نماید یا نین تیرم دلیل بان و حقیق
 بر چندی در ساله فلاحه کوبد اگر در شب نیم ماه تابش یا چهار ماه قمری
 و در بعضی نماید و هوای غبار ناک تابش علامت بان تابش **تنبیه** گاه تابش که پیرین
 ستاره های بزرها له به بداید و اکثر اوقات آن دلیل بان بان باشد
تنبیه طالب کوی که اگر مریخ در نظر زیاده از معمولی مریخ نماید دلالت
 کند بر جویب و اگر مظلیم تابش و بی نهایت دلیلست بر کثرت بود اگر در صلاحت
 رکس نماید دلالت کند بر خطر اگر مریخ نماید علامت موت و برك عالم باشد
 و اگر مریخی از معمولی مریخ و انور تابش بیاض نماید دلیل بر فراخی و از نند
 باشد **تنبیه** هر چه در عالم جلیل سفیری کوبد که چون معلف سلطان تارک باشد
 سو ما بود و اگر چنانی تابش و روشن دلیل گرفتار و باد بود در نهایتان
 و در زمستان احتمال هوا بود و صاحب کتابت التعلیم کوبد که ستارگان
 ثابت از آنکه هستند بز در کتب نماید دلیل بان است **مفضل ستم در احکام**
فوس و فلاح که از احکام دستم میگویند بسبب ظهور او ان بود که هر گاه
 با آمدن بان را در طبع کرد و از دقیق نازی کسرت منعقد کرده صحت **تنبیه**

از دید بر آید اگر اتفاق افتد که در آن وقت انقباض بر او نازل بود و در پیش
 انقباض اصله خراب و بخاری نباشد بلکه کشاده و صاف بود و در طرف مقابل
 انقباض بان که کفتم بخاری ظاهر کرد و انعکس انقباض بر او نازل و چنانکه
 در این صفت است و انقباض که در مقابل او بود مریخ شود و در همین عکس انقباض
 از این بخا و لطیفه دقیق ظاهر کرد و در لیکن بواسطه کثرت بود و صغر اجزاء
 بخا در شکل انقباض بر بیند و عکس و در این انقباض شود بسبب کثرت بخا
 بطریق شکل دایره نماید و بر نکهای مختلف و وقت باشد بطریق کثرت
 نماید در دو مریخ در نکاری و گاه باشد که در وقت پیش تابش و ظاهر است
 که این قوس از عکس انقباض معنی شده است و بسبب اختلاف اوان کاه
 حقه معلوم نیست و شیخ رئیس با همه علوشان در شفا آورده که نیست **اصول**
 اما بعضی از متاخران در ان باب سخنان گفته اند و حکم ابوالمظن است
 که در اکثر علوم حقیقه ماهر بوده سبباً در فن طبیعی در بعضی از تصانیف
 خود ایقینی را همین و مولانا کمال الدین حسین فارسی در آخر تفتیح المنا
 محیط مریخ کوبد در این باب سخنان دقیق و در در لیکن بیان اینها را
 کلا بقی نیست و در زمین اندر راه و حوائی ان نینی قوس و قذح ظاهر میشود
 اما کثرت و بصفا باشد و بالجمله اصل احکام کوبد که شکل قوس
 قمری غلبه سبزی را بود انشا فرایخی بود و اگر غلبه سبزی را بود
 خنوزیش بسیار بود و اگر غلبه زر بود انشا کثرت بیماری
 بود و گفته اند که اگر پیش از نازلان بر آید بارندگی و اگر بعد از

نار ان ظاهر بود دلیل صحت تابش و ان باب نوارخ نیز آورده اند که نوارخ
 عالیست و در کتب چون نشان قوس و نذح و بد نوزید اهل کتب زاده که هذا
 من العزاق و بعضی دیگر از اصحاب احکام کوبد که در طباط مغرب است
 هوا ظاهر کرد و دلیل سربا باشد و گد و رت هوا دلیل صحت بود در
 مستوفی در هر حال سوما باشد صاحب مالا بدینه کوبد که در شب سبزی
 بداید و هوای سفید بود دلیل بسیاری اب تابش و اگر زو قوام بود دلیل
 خشکی **تنبیه** اهل طبیعی کوبند در سال که باد بسیار بود بان که بار دو
 محصول نقصان کند و عوام کوبند خنوزیش لنگوی بکا نه رسد و تاخت و غارت
 دوی نما **تنبیه** و در بعضی کتب طبیعی بطور رسیده که در سال که بان
 بسیار تابش و باد کثرت زلزله عظیم افتد و در کتب طب و بعضی از کتب احکام
 مجوی مد کور است که هر سال که در زمستان بارندگی بسیار تابش در
 هوا کثرتی کند بسیار در اعراض شود و بعضی از دهاقین کوبند
 که چون در اول زمستان در حد و بوق تابش در انشا بان مان سست کند
 سبباً در حوائی هار و کوبند هر دو که نزم تابش که در انضا صیه و نگر
 انوا در زمان کوبند امید بعد از انقباض شود و صحرا نشینان و اهل
 احشام درین لایب بطلان زن شرط نمایند **تنبیه** بخت بن و مرسوم نوب
 کتابی در احکام انان معلوی کتاب طبعها ابو الفضل حسین ابن ابراهیم
 متلی است که اکثر سنای احکام ان ماههای دومی را نفا ده ای و طایب
 این را حواله بان کتاب است **مفضل چهارم در احکام انان معلوی که از زمان کثرت**

وان مشتمل است بر پنج مصلحه مقدم اول در دلا بلی که اصل این فن از اوضاع
 سیارات در ظهور این علامات گفته اند اما بر این صناعت قایلند در مدخل
 خود را آورده اند و در اهل الحصوص فاضل فراتین در کتاب کتاب التعلیم کوبد
 انقی که در هوا بداید ان عاشر الظالمه بکند که باد کرده ام یعنی طالع
 سال و مفضل اجتماع و استقبال مقدم بر انوار کوبد مریخ عطارد
 و قمر پس هر گاه فاشر مریخ و تابش و برج هوای بود انقی و مریخ و در
 باشد یا ناظر بعد اوت و عطارد و قمر نازج مریخ بود بر ان با نظر خاصه
 یا عداوت در همه یا بعضی صفا عد تبند و در فلک اوج یا نند و بر خاصه
 دو وقت تحویل سال مفضل ناماه علامت انقی بسیار بداید که
 در وجود این شواهد و صفات ان خواست تفاوت کند در ظهور ان
 هیچ تفاوت نباشد بر انداز کوبند و قوس و کوسون در برج انقی هم
 دلیل ظهور یکی علامت مذ بوده است و در دست حکیم کوبد الفرواق
 شرفی فی العریب او الحوادث او القی نوز ان اول شرفی ان برج باشد
 بضریب الدواب القی بظهور ان الحواد ان سخن حل تامل است و ان والد
 مریخ خود استماع نمودم که گفت چون مریخ در وقت تحویل سال نایل
 در برج انقی یا هوای حقیقی شود عطارد و قمر با او باشد یا بعد
 با و ناظر باشد بر دلیل ظهور یکی از اینهاست هر چند مریخ در عاشر
 نباشد و وقت غاظ ظهور و تازه شدن وی پس از تحویل وقت انصال
 صاحب عاشرات بان کوبد و انصال این کواکب بیکدیگر و موافقت

طالع اجتماعات واستقبالات خود در کلاب یا توابع یواری مفصل
 دو بهر در کیفیت سبب وحدتشان علامت است چون مرغ سببی
 از اسباب بر ناصیق مستولی کردن زمین را خشک کند و اینها در آن
 زمین کم شود و بخارها در جانب بسیار ریزد و متوجه بالا شود و شکل رضان
 اکثر طوایف بود چنانکه در کوههای ابر پزی و غیر آن مشاهده می افتد
 و چون بکس استق یا قریب بان رسد اقیانان مایل کرده پس اکثر
 دغان لطیف بود از زمین متصل شده چون اقیانان در او کبر و اشره خیزد
 بسبب لطافت و دسومته رضان بسبب تمام سراسر آنرا بسوزاند و این
 اکثر اقیانان باشد اینها را شهاب گویند و کواکب منقذه گویند و اگر کواکب
 کته نشو و چون س در دکان در کین رانق متوجه سفلی شود و مانند
 او در کاه زمین متصل گردد و اینرا سربین گویند پس اگر ماده دغانی بکتاب
 مایل باشد و اقیانان در او باشد بتای سراسر او را بسوزاند و بطریق
 بنی کشته شود و بعد از زمانه منطقی شود و شاید که چندین کینه
 آنرا نیز کوبند بنوع و اگر ماده آن بسیار کثیف بود چون در کبر و دیگر
 بود چنانچه تا نام و مشهور با پدید بود و بسبب اختلاف غلظت و کثافت
 ماده با شکل مختلف ظاهر گردد چنانکه مفصل آن مایل افغان از ذرات
 اکثر ذرات کوبند و گاه باشد که ماده در کمال کثافت باشد علامت سبب
 در هوا پدید آید و اگر اکثر ذرات آن باشد علامت سیاه بود که ذرات
 اکثر ذرات حرکت کند و کوبند بجز حرکت کرده اقیانان که متابعت فلک متحرک

مرکز

حرکت کند و هر گاه چنین باشد از ذراتی آید که از حرکت شبانه روزی
 حرکت خاصه او قدر او جهت موافق مجموع حرکت مایل و جزو هر قدر
 هم بر جای ذات منطقه مایل و حاصل آنکه زمین است بلکه در طول و عرض
 مختلف حرکت باشد و این سبب قطب الفضله علامه شریزی و تبع
 کوبند حرکت او بواسطه تقسیمی که با و متعلق شده باشد و محاطه ظاهر
 این کینه برسد که گره اقیانان که کثافت است که متابعت فلک
 متحرک باشد و چون اکثر اوقات طولانی متوجه علوی شود و آن گاه
 سرد و در کبر و ابتدا ظهور بان علامت باشد و حرکت او هر چند مرکب
 از دو حرکت خواهد بود یکی حرکت فلک و یکی حرکت که از سوختن رضان
 و در بدنه اقیانان بر اثر آن محسوس شود پس کواکب حرکت اقیانان بر اثر دغان
 با حرکت فلک در کیفیت حرکت آن علامت بقدر مجموع هر دو حرکت
 محسوس خواهد شد و در همان جهت اگر در جمیع مختلفین باشد بقدر
 فضل یکی بر دیگری در جهه فاضل و اگر فضل نداشته باشد سراسر
 خواهد نمود و اختلاف حرکت او در طول و عرض بسبب اختلاف ماده
 دغان است بحسب کینه و بحسب قلت و کثرت کثافت و بحسب وقوع
 او در جهات مختلفه و اینکه بدین وجه هر شب چو در زمین مایل بسبب
 آنست که ماده دغان بنی بدین جهت کم میشود و در جهات هم حرکت کوبند
 که کواکب ذرات آنرا ذرات و ذرات حرکت فلک متحرک شود
 از آنکه کاس او را جرم فلکیست که بر بخار خفیف لطیف است

از کوه ارض مرتفع شده است می افتد و هیات بخار در کسب کیفیت
 ظهور می نماید و برای شده ذرات بر عالم در اندازد مثل انعکاس
 نور از شهاب در حرارت صلابه بر اجسام متحرک و کثیفه و بقاء دوام آن
 بحسب قدر ماده بخار باشد **مفصل پنجم در معرفت انواع ذرات**
الذرات ذرات الذرات و ارب هفت نوع اند هر نوعی
 منسوبت بکوبی از سیاه و اهل فن هر یک را نامی و صنفی یکی از سیاه
 گفته اند و اسامی آن هفت است بزرگ شهاب عمود بوقی جابیه
 ذرات باه و ذرات و صفت شهاب و بزرگ قبل ازین مذکور شد
 لیکن تغییر بزرگ آن کلام را خند مدق فاضی زاده دومی منقولت
 اما آنچه از کلام محقق برجندی و فاضل هندی و صاحب کفایت
 التعلیم معلوم و مفهوم میگرداندست که بزرگ مثل سایر ذرات
 از ذرات و بی غایت چنانکه کوبند بعینه مثل عمود است الا آنکه
 عمود در بعضی است و در دقیق بنا بر این کلام قاضی زاده بر اولی است
 از انواع نیازت محمول و علی این عنوان معنی دوشم اربع معانی
 بطریق بر علامت مذکور مثل کوبی روشن که در مایه او ظهور یافته
 بود شهاب باقی ماند و بزرگ اطلاق کرده اما عمود مستوی را مانده
 و بوقی نای دومی او را بیه حوض بر آب را حاسب یکی کوبید بطریق
 معنی حاسبی نگردد اگر کرده همان سید است و از ذرات بر ستاره
 باک مجموع ذرات و ذرات با دام در دوم و یکسو هر دو شهاب است

افزونه

افزونه برداری لیکن آن طرف بالا بود کسو باشد و آنکه بطریق مایل
 بود دم و بنادف دیگر اگر جرم او بیشتر از شعاع طلوع یا غروب کند
 و در کس باشد و بکس ذرات باه و این هر دو بطبعیست محسوس است
 عطارد و چنین گفته اند که ذرات باه از طرف مشرق ظاهر گردد و ذرات
 از طرف مغرب و خلاف این دیده شد کما اشارت الیه المحقق الطوسی
 قدس سر که دیده یکی ازین هفت نوع و صف آنکه مجموع چهارده
 صنف باشند بدین شرح ذرات الحمره قسمی بصباح و در وقت غروب
 فارس سر به طغور و در حینه صبه سعور الا حمره مایل لا التوار
 و انان و الحمره کسو در اوقات کس میگویند کیسوی و بهم پیچید و غروب
 مانند سحر اهل دلم و محقق طوسی قدس سر که دیده مانند سری دوشن
 و شمعاً عریا با رنگ زنگی نمایند و میباید و انان و دوقوسا بر سخن
 کندی کوبید که کوبیت از هر دو صفت حسن المنظر و در اوقات آنها
 مثل شامغاه خرمای بر ناز و طبع شمس است اما قسمی کاسه را ماند
 و رنگ او سیاه مایل باشد و منسوبت بر محل امام صاحب
 هر دو بیکدیگر شهاب اند و مدو و کس شکل و سحری لون هر دو منسوبت
 به مرغ و طلیوس و سحری کندی کوبید و در وقت همان ذرات الحمره است
 حسی و این معنی مثل بکدیگر و در وقت و سفیدی منسوبت بدین
 اما شمس ماه تمام را مانده چنانکه بطریق بدین ساطع است و او را
 مانند بال اسپر زبیر آنکند و فاضل عزیزی و صاحب یکی کوبید

که سبب حرکت باشد چنانکه برج اشاعه عشری کند و همیشه حرکت او از مغرب بیشتر
 باشد و منسوب است بزهر بنام علی هذا یعنی بعضی از اکابر که تعلق نفسی با
 کوکب تعقل کرده اند قوی کرده مگر آنکه کوکب ماه باشد ماده دخان قلیلی
 الکثا فیکثیر الغما درود بخدی که در بعضی طبقه دخانیها طاهره در کرده است
 بطریق ملاحظه کرده که چون انش و دسر او اندک سبب حرکت کثافت سبب
 حرکت نماید و قبلیلی از دندان و روح اشاعه را می کند و در بعضی نسخ
 او را ذوالعرف خوانند بضم عین جمله معنی صاحب مال و یعقوب ابن
 کندی کوکب شمس و چ گفته یعنی خوشتر اما حویبه نیزه ما ما مذوران
 و در قدام و منسوب است به طارد و کندی کوکب او را شاهی باشد مدتها
 مثل شاخ کوسفندی و ذوالقرنین عبارات ادوست و منسوب است به
 اما طیفوس دوی رامانند زنت و مسل و در کمال بطی باشد آله علامت
 حسیه المیه است که در ذوالناحیه شمالی ظاهر شود و از منطقه المیه
 و حسیه از ناحیه کوکب بطریق کج سفید و سه نور است و طیفانی از ناحیه
 کوکب که در وسط باشد مانند زنت و مدار با دیشی مدور و بزرگ اما حویبه
 حاسب می گوید که بطریق او را صفت نکند اما سوس و سوسه را ما نامند
 بزرگ و قبح المنظر او را دم باشد از طرف پیش و بر طبیعت ذنب است و
 کندی کوکب کوکب است یعنی سبب رنگ او را در حالت طبل از میان
 پیش و حاسب می گوید صفت دیگر است او را ذوالانواعین گوید
 مثل کوکبیت که او را در و سناخ است از دو طرف مخالف و بر طبیعت

در ارات

دوست اما امری که طایل جو اوست و حاسب می گوید که صفت
 طایل جو اوست مع هذا که موسوم با سواد لون او مثل لون و دوست
 شعاع او مستد بر الشکل و کندی کوکب ذوالکبد و کندی کوکب
 و عرض صغیری و یکطرف او در شعاع است و بر هر تقدیر بزجاج
مفسد چهارم در تاثیرات ذوالناحیه اکثر اکابر این فن بر این اندکه
 هر کدام از ذوات الان ذناب بزجاج کوکب محسوس است از سیارات تا غیر
 در به دهد و هر کدام که بزجاج کوکب سعد اندر کجا الاثر نباشند
 بلکه سعادت دهند چنانکه معلم اول ارسطاطالین در صد فصل
 اسکندریه فرموده که کوکب القی فی ذوات الذواب مع علی مثله
 الکوکب السبعه منها خمسة مشبهه و المزاج بالخمسة النجوم و ثلثان
 شبهة من مزاج النیرین و بالجمعة تدل علی تغییرات تقصیر و اجزال
 فی العالم متحد و نشهره الا ما کان منها شیبها بزجاج النیرین
 علی تغییرات الا الفساد و الشر صاحب کتابت النعالم کوکب که بنیشتی
 بر اندک آن دو سیاره که منسوبند به شمس و زهره دلیل حسب
 و خیرند و مراستوار یعنی نماید مگر انکور و روشن تر بود چنانکه شمس
 او اندک کتی باشد برای آنکه هر چه من دیدم همه را دلیل شمس و خط
 در ک خوردگان چنانکه در انور عهد سلطان و صفی دیدم از جانب مغرب
 و در وقت سفر خود دیدم بکتاب از جانب مغرب روی از جانب
 و ان بسیار بود و از انشا در کتشت او هر دو دلیل شمس بود که

و ولایت کند اکثر سیکنامه از ان اقلیم برخیزد و اگر در طایفه مشرق این دو کوکب
 ظاهر شوند اثر او زودتر باشد و اگر از جانب مغرب ظاهر شوند اثر او کند باید
 بود **تنبیه** خامه نصیر الملة و الدین الطوی قدس سر در شرح شرح طلیحوس
 ضربه که اکثر ذواب از طرف مشرق می کشند هر اربعه مغرب باشد و اکثر
 مغرب سبب کشند بجهه مشرق **حدود ذوات الذناب در بوج حمل**
 ولایت کند بر هلاک ملوک و رؤسا و استیلا کثیر و در دم و حویب میان ذناب
 ماند ها و پادشاه روم را بالای عظیم رسد و در ان مملکت اضطراب کثرت
 شیوع یابد و در زمین ترک خط شود و شدت عظیم در ولایت جهان بین
 حادث گردد و کثرت در چشم و سوزنخت خیرات و انرا ذکر ما در تابستان اول
 کاه و کوسفندی و فرورد و سیم و فتنه و حویب دست دهد در زمین ناکر
 و عراق پس اگر ظهور او در مشرق باشد ذلت مردم باشد و کثرت عداوت
 میان اهل عراق فاطس و فرجیان و اگر در مغرب بود مگر و هشتاد و هشتاد
 و قتال در نواحی مغرب دست دهد و کثرت امطار و توحش و طغیان اینها
 و علما هند گویند که اگر در میان و لنگر کوی دست دهد آنکه حویب
 صبر نماید کشنده شوند **حدود ذوات الذناب در بوج قوس**
 ولایت کند بر سقوط طموها و شکوفان از درختها و خشکی گیاهها و بعضی
 و اوجاع و اراض یا به از سبب حویب و کله صوت و ضربه کور و ذواب خاصه
 کاه و انقطاع منافع و معادن و فساد در ارض در زمین نرم و خرابی در
 و حویب ان وقت عمارات و اشجار و وقوع قتل و اراجعت و ولایت دوم

نیز که ماده هر چهار است و وظائف است مگر مشتمل میگردند و جماد و حیا
 غلبه خشمت بر طبیعتها و استیلا امراض در جزایرها و نقصان اهلها در کازیزها
 و چشمها و غلبه چشم و سبب حویب است و استیلا امراض در جزایرها و نقصان
 اهلها در کازیز حقیقت است انهم کلام صاحب کتبه و اکثری از متاخرین در این
 استدلایل بر عقیده صاحب کتبه اند اما صاحب اشیا و اشجار و انهم
 غلبه چشم بر طایع از استیلا می میخ است کسب ظهور این علامت شدت
 میداند و این سخنان خالی از قوی نیست **احکام خنذ طایر و فوفی**
 ذن ذوابه و ذن ذناب الخس این کوکب اند و تا فی ان اول ان اوست و تا
 او در دم خاصه که بسیار باشد و همه متفق اند که ظهور این علامت ولایت
 کند بر شمس و فتنه و حریبه و قتل و قتل اعظم و اشراق و تا و این
 و بیا و طاعون و کثرت حریق و خشکی گیاهها و زلزله و خسف و فساد نباتات
 و اشراق مواضع و انواع سندان بدین و کثرت معا جت و افش مملات
 برج که در ان برج ظهور کند و ان مملکت که بر سمت شمال باشد و دم او
 از هر جهت که باشد منافع مملکت در آنجهه و گویند که لشکرهای بیکانه از آنجهه
 برین آیند و حریبه فساد کنند و خروج خوار بود و لب تمام هند و کتبه
 که کوکب ذوات الذواب ظاهر نشوند الا بناه عظیم مثل حرم یا حویب یا انشا
 پادشاهی و کثرت زخم و عقابله در مشایخ مشرق و مغرب عالم و تمام
 اکمل و رحیل و ان منافع علیک الملوک الحی بلدم نیرا فی النیاز و کتبه
 گوید که در ذواب سبب کشنده حویب از مواضع در هر یکا بد و قصد اطمینان

و کتبه

و اراضی در حاکمیت عراق و سایر بلاد که پادشاهی عمیق در او متکین
 باشند پس اگر تهموم در مشرق بود عاقل ملوک باشند از اعدا و طاعون در بلاد
 و دوام آن سنین متناهی و کثرت مرگ در کوه سفند و اگر در مغرب باشد
 بسیار باران بود و حدوث کثرت شر و فتنه و قلت عین و ظلم خوار **حدوث**
ذوات الدواب در بیج جی سنا دلالت کند بر خشکی هوا و کثرت
 موم در بواروی و قباوی و نقصان میوهها و بسیار مرگ و جوع و مرغن و اف
 طوود و وقوع بلاها و هلاک المغان و کثرت اسفا حاصل و بسیار زنا و فحشا
 نقصان شهب و حدوث صدامها از اسنان و کثرت رعد و برق و عرض
 افات در حاکم و صی و پادشاه روم و اگر در مشرق ظاهر شود بعضی از
 ان در وجه اعتبار و مراتب خود ساقط گردند و حدوث طاعون بود در بلاد
 مغرب اگر در مغرب ظاهر گردد و کثرت جلا و سی باشد در ولایت فارس
 و نواحی آن و فوران طار و طغیان اربابا و حضرت از ان و اگر مقدار منج
 باشد حدوث قتل و غارت بود و با دها و زبده کبر **حدوث دوات**
الدواب در سرتان دلالت کند بر بسیار باران و مرگ مردم از ان
 و کثرت عروب و اراغه و ما و قطع طرف در جهت شمال و مملکت در هم برکن
 که یکی از زمانها تا حاکم جزوستان هلاک شود و خود نیز در اندک وقت
 از عقب رحلت نماید و حدوث خوف و بیم و ظم و بلخ و نقصان در اعات
 و افغان در کرم در جویوانات و انبار و قلت ماهی و اگر نه طرب مشرق
 کرد در دعوت اطاعت ملوک و حکام مکتی کنند و کثرت غم و هم باشد و از ان

نوعها

نوعها بود و اگر در طرف مغرب بود فتنه و شر در میان پادشاهان قائم
 کرد و بعد از ان با صلاح اید **ظهور ذوات الدواب در بیج اسکند**
 دلالت کند بر خال سیاه و ملوک و حدوث علامه عظیم در هوا و سفل
 الدماء در نواحی مشرق و مرگ پادشاهی و افش مردم مشرف از ان طرف
 عرض در در شکم و اگر در مشرق ظاهر گردد کثرت اضطراب و وقوع
 خطه در مغرب و اگر در مغرب ظاهر شود بسیار باران و وقوع بلاها
 شمال و ضرر مردم از سباع و کلب و خرابی خزاین و اول ملوک و افغان
 کرم در کندم و سنا بر جویات و در اقلیم با بل جزو ج شخصی وقوع باید
حدوث ذوات الدواب در سینه دلالت کند بر حدوث افات و زرع و خشکی
 گیاه و اوجاع در مردم و بیخ در بطون و اسقاط جالبی و جمالی ناقص و کثرت
 قرح و مسمری و ظهور بجزا و زوال دولت و سمیت اهل بیوت و بقی
 یا الضر و در ان وطن بوطن و اگر در مشرق ظاهر شود عروب باشد
 نواحی فارس و کثرت میوهها **ظهور ذوات الدواب در بیج مینان**
 دلالت کند بر میوهها و حدوث با دها کنند و مرگ پادشاهی از ولایت
 مغرب و کجی شیرینها و کشادگی هوا و نقصان باران و کجی آب و در حاکم
 و ظهور خوارج و لاسی شدن دزدان و مفسدان با ایشان و حدوث
 حیات مطول و مزمنه و عظیم پادشاه و شدت جرمها ندهان
 و حدوث مرگ در میان رؤسا و شرافت و بیخ و خورنما و انقطاع
 تجار و محالفت خلاهان یا اصحابان و خداوندان و خشکی گیاهها

و اگر در مشرق ظاهر شود و افات بعضی از ملوک عراق بود و اسقاط آب
 و استی و فتنه در بلاد روم و ولایت مصری و موصل و اگر در مغرب
 ظاهر شود عروب باشد در نواحی جزوستان و احوال و عراق و موت
 بعضی از ملوک و وقوع میوهها **ظهور ذوات الدواب در بیج**
عرب دلالت کند بر کثرت برف و ظلمت هوا و زلزله و تکرر و
 تلف شدن میوهها خاصه نخل و بسیاری بطوبت و باران مضمی و با وجود
 اینها نقصان کشند و کجی آب در دغانها باشد و کثرت و بار و موت
 در اطفال و زحمات زنان بسیار و وضع حمل و عرض و جمع مسلمانان و حلت
 مذاکیر و در دپشت و نزاع میان ملوک شمال و مغرب و غضب بعضی
 بر بعضی و کثرت فتنه و عروب و خروج کردن اهل فتنه و لشکریان
 بر سلاطین و حکام و اگر در جانب مشرق ظاهر گردد سلاطین اهل عراق
 و با بل باشند و قلت موت ایشان اما قریب سباع و کلب جمالی رس
 و اگر در جانب مغرب بود تهموم بلخ بود و لیکن کم من در **ظهور**
ذوات الدواب در بیج فارس دلالت کند بر شدت حر و سحره هوا
 و موت در دواب و وحوش و اختلاف بیجا درها مردم و اشتداد ملوک
 بر عوام و جویان و جمع نمودن اموال و زلزله و عا یا و انکار بسیار
 ظلم و جور و عزل کتاب و اهل قلم و اخذ بیضاعات این طایفه و حصول
 و اخفاء ایشان و موت اشرف و غن و رفتن شخصی عظیم از ان در
 ولایت شام و مرگ یکی از ابناء ملوک و نقصان دواب اکثر نواحی

و عروب

و حدوث طاعون در ارض با بل و بغداد و موت یکی از حکام و نجا و غلط
 در ولایت فارس و قلت حمل اشبار و اگر در جانب مشرق ظاهر گردد موت
 یکی از ملوک بجزا ظهور خال و خوف و کثرت دزدان نامدست سه ماه و صلا
 حال غلات و ثمرات و اگر در جانب مغرب ظاهر شود سقوط وضع عمل بود
 و کثرت خرابیهای برون **ظهور ذوات الدواب در بیج حیدر** دلالت کند
 بر وقوع خوف و ترس و سوسا و جنون و صلح و علمها که باغ و ضعیف
 کبوسات شود بسیار در کویاها و کثرت غلط و غلاب و تنگی و شدت سرما
 و برف و نقصان فرا که و بقول و مرگ کوه سفند ان خاصه بز و بزعا لرد
 بلبل و کثرت دزدان و خراب کاران و خرابی اهل دیانت و ارباب
 نفی و دروغ و مرگ صالحان و فساد و دجال و حرب میوه و پادشاه و کثرت
 بلا و خوف نواحی مغرب و ولایت فارس و انتشار کتب و زنا و فتنه
 و اضطراب در نواحی جزوستان و هوار و اگر در جانب مشرق ظاهر شود و کثرت
 بعضی از بعضی فرمائندگان دسد و سبب و غازی و شاید که هلاک
 میفر شود و کثرت باران و برف و داتا خرابی بود با اشبار و اگر در مغرب
 ظاهر شود کثرت خال و ارزله نزعها بود و بسیار **ایها ظهور ذوات**
الدواب در بیج درم دلالت کند بر حدوث مرگ و طاعون و علمها
 سخت خاصه آنچه بجهام میفر شود و حدوث خال سجاد و نواحی مغرب و جنوب
 و ارزله نزعها و قتل پادشاهی عظیم از ان در طرف مشرق و خروج کند و کثرت
 طبل ملک و کوبند شخصی ضعیف و کم مؤت و قلیل البقا باشد و بعد از ان

کثرت فتنه و قتل شود و جمع کثیر برهن طاعون فرود و بند و حد و شرف دهد
و بوق و ناله هوا باشد و قلت مرغ و ماهی و اگر در جانب مشرق ظاهر شود
کثرت از راه بود خاصه که شمس بن در آن برج باشد اگر در جانب مغرب ظاهر
شود کثرت ابله و بیخون باشد در سوار عوارق و حیوانات ذباغات اما در بعضی
مواضع ظهور بر ملاحظه **ظهور ذوات الدواب در بروج حوت** دلالت کند
بر هلاک بعضی از ام و وقوع شهوات در مابیل ریشیه و انتقال مردم از مظهر
بمیل و فتنال میان اصحاب مذاهب و وقوع خلاف و فقر و مکروه و بلا و **انقطاع**
مناضع دنیا و خروج اشراک بر اختیار و فتنال اعظم بر خواستن مالک
و بیرون آمدن جمعی از اطاعت پادشاه و ظهور عیال و احتراق مواضع و
اسب سوار عیال و المغانل کوهی و ظهور اختلاف و ناله و فریاد و **سخت**
مردم و انشای ماصیبات و سبب حیوانات لجه و اگر در جانب مشرق ظاهر شود
انقطاع اباحه بعضی از ملوک باشد سبب لشکرهایان و خروج این از اطاعت
و فرمان برداری و اگر در جانب مغرب ظاهر شود غم و هم در میان مردم
کرد و وحدت طاعون و برون بود بسیار در جانب مغرب شدت و تنگی
و شکایت خلق از کثرت باران و مد و وایها و لوام این تا ثبات یا **سبب**
باشد **احکام ذوات الدواب در منازل بروج اثنا عشر بقول**
اگر در منزل محل ظاهر شود از جهت مغرب دلالت کند بر ظهور دشمنی
ناجحت و وقوع افش در مملکت مردم و مغرب دواب گویند هر کس از مغرب
حوب بگریزد بخت با بد و هر که صبر کند بقتل رسد اگر در منازل نور

ظاهر شود از ناحیه مغرب دلالت کند بر برون بسیار از دو سال در جمیع
نواحی عالم و در مردم و تپاهی در سراج و بناات و زمین نمود و بروج
موت و فساد در میان اوساط الناس و برون طوس و انتشار و فتنه و ظالم
و عزت اهل نجوم و گویند از آن تا هفت سال هفت سال باشد و اگر در منازل
از مغرب مغرب دلالت کند بر حدوث فتنه یا فتنه در میان مردم سبب است
و اشرف و اگر در منازل **ظهور** ظاهر شود دلالت کند بر کثرت باران
و خوبی عیال و خروج پادشاه عظیم الشان از ناحیه شمال که از اقوی
و اعظم بنوده باشد و وقوع خلاف در میان مردم و اگر در منازل **اسد**
ظاهر شود گویند حادثه مثل عبودی باشد از آن دلالت کند بر
حدوث آفات در جمیع بلاد و اطوار و اگر در منازل **سخت**
در جانب مغرب و اگر در منازل **ظهور** ظاهر شود از ناحیه مشرق دلالت
کند بر کثرت زنا و سقوط وضع حمل و بسبب دواب و حیوانات عیال
و صد و جنایات و مبرات و دایمان و حدوث نکات در جانب مغرب
و نواحی بر و احتیاط اعداد و فزا و اگر در منازل **ظهور** ظاهر شود
کند بر حدوث جنگ و حصه و قروح و بروج اکثر در جانب مغرب
و نواحی بر و احتیاط و اگر در منازل **ظهور** ظاهر شود در جهت مغرب
دلالت کند بر بسبب استر و الاغ و یا بود و اگر در منازل **ظهور**
دلالت کند بر صلاح حال سفلیکان و استقامت امور ایشان سبب است
در ناحیه مغرب و انصاف اشرف و فساد در میان مردم و کثرت غم و

دین از باب فهم و دانش محقق نماید که این عمل اعتماد و انشا بد زبور که بر
و دلیل که برین بنا و نیست و مع هذا بر موضع کوی که در غیر طریقت
انقلاب ظاهر میشود صادق بنی اید الا در وقت حق بل انقلاب باول عمل
تا خابیت و ترحم و حال آنکه این کوکب در طرف مشرق این اوقات بسیار
ظاهر شده اند کما لا یخفی و نیز گفته اند که اگر کسی که در وقت ظهور
ایشان باشد بکس در آنوقت که انقلاب و عطارد در دیک دقیقه باشد
اگر در میان مواضع این انقلاب باشد درجه درجه است باشد آنوقت
ظهور این است و اگر نه نیست و اینجا نیز باین هوارم که استحقاق
این کوکب فرموده است این وضع اتفاق بنی از اول و در وقتی که
انقلاب میل نه هفت درجه و هجده درجه حمل باشد و آن نام است جلا
و شایده که از مواضع این ستارگان مواضع سبعة منجر شود
باشد و این بنی بعید است کما استعرت عن غیر **فصل در احکام سیاره**
دو زوایا اما شهاب چون از یکجهه با دها اید از انجمه و اگر از یکجهه
غنیله باشد با دها مضطرب و زیدان کبره و از جهات و اگر کسی
ظاهر شود بزرگ بطرف از اطراف افند البتة بزرگ در نظر فرود
اما بزرگ در شش کتفین علامه طوسی قدس سره در شرح شمس العکک
فرموده که اثر بزرگ خشکی بخارها باشد و اگر از یکجهه بود دلالت کند
بر حدوث ریح خالصه از انجمه چه با دها و خفا باشد که مرتفع شود
در طبقه زمویه سرد شود و با شیب و چون در جهات بسیار باشد

اهل شاعت و میل در آن و مردم سفلی و در شمس و بیرون شدن بخت
و اگر در منازل **دو بروج** دلالت کند بر حوب و خصوصیت در جانب شمال چنانچه
به بلاد و اعداد از ناحیه اشرف و برسد و جلای وطن کند و در آن
بسیار باشند و تا هفت سال این آثار باشد و اگر در منازل **حوت ظاهر**
شود دلالت کند که در میان پادشاه مغرب و سکان انصار و اشکارا شود
و حد و شامطار و کثرت ثوب بود و ظهور و ضایع و جوار **نهب** بسیار
کود که اگر ذوات الن وایب در یکی از بروج **حوت** ظاهر شود دلالت کند
بر وقوع مصیبت و قتل در حصون و تلاح و اگر در یکی از بروج **تاج** ظاهر شود
فسادها در زمین مصیبت هم رسد و اگر در یکی از بروج **حوت** ظاهر شود
افادری در این ظاهر شود و قتل و خوف با اهل سفین رسد و اگر در یکی
از بروج **حوت** ظاهر شود در عالم فساد بسیار عمارت شود و نکست اهل
حصون و جبال بود **نهب** در افق درجه تقوی این کوکب معیبات و انذار
بنظر این قضی بسیار است مگر باستقامت الت ذات الخلق که مطلوب است
بجصول رسد اما معرفت درجه طلوع و غروب و تراز این جمود سهولت
تقریباً و فتن که در حال رؤیة بسیاره افق بالاضت التماس داخل شوند
کما لا یخفی علیه اند که صاحب کفایت التعلیم گوید که بعضی از حکما گفته اند
که اگر کسی که موضوع ستارگان او در **حوت** بروج انقباض باشد و بروج
و در درجه بغیر این از انجمه و او در درجه بقیه اگر پیش از او از
باشد جمله آن دو از درجه بقیه اگر کم باشد انجمه حاصل اید موضع مذکور

دولت کند بر نفع آن ایها و اضطراب هوا از همه جهت و ایضا دلالت بر آنکه لشکرها مخالف قصد اقامت کنند و ملوک را زحمت دهند و این از سبب غیبی از اجتهاد ایشان باشد و استیلائی قوت عقلی برین ایها که موجب تعصب و سبب بود از آن لشکرها مخالف اعتقاد جمعی بران افلم بنهند بسبب تجارت بر اینها این از اعتدال هوا و اوج مشرق و اوج مغرب و مرکب مردم بنده است در ملوک و علما و اکثر در برج ملوک ظاهر شود و صاحبان برج از مکارها بکنند و دلالت کند که از ناحیه حاکم شخصی متنازع یا دینار شود هم از خلفدان آن پادشاه باشد معروف و مشهور بود در دانش و آفریننده کور و اکثر ناظم بنشینان از اولاد ایشان بود اما استعداد مملکت نداشته باشند و قوی زینت خانها نزل باشند که دلالت کند بر فساد انهای قدیم و بعد از آن خانها منتهی که دلالت کند بر اولاد ملوک و بیوت باقی و دل ایها باشد **عقود برقی** احکام هر یک نیز است لیکن در آن او بنده اما **قاروس** دلیل است بر هلاک جهان و خوف و خروج ملوک و تغییر هوای مورخانند متفکره معظم مانند این در ناچیز بود که ذنب او باشد اما **قاروس** دلیل بر قوت دشمنان عرب و نایب گویند که در طرف مشرق ظاهر گردد دلالت کند بر قدرت ملوک نظریه و فتح حروب میان آنجا و اگر در طرف مغرب ظاهر شود حکم همان باشد در آن طرف **تنبیه** در اول و بجز سینه هزار و بیست و هفت هجرت ظهور کرده بر روی زمین در داد السلطنه و نیز بر زمین پادشاه رسایندم که صی را این علامت بحکام و ولایت ما و داد الهی من خواهد

در روایت

در ولایت عرب بنی انقلب بهر سواد اولاد و افرای کاش فتنه شوند و بر دکان لشکر او بقتل رسیده و عدل حضرت باشد چند قلعه محکم که از ولایت خوزستان تفرضا نمودند و در ولایت ما و داد الهی من خواهد حادث شد و ولایت بخارا لشکری بدفع پادشاهان بطرف ترکستان متوجه وان لشکر شکست عظیم خود و بعضی را حیات در آب شبنون فرو نشاند و بعضی بقوت تیغ ابدار با دار عالم خالک انتقال نمود و قلیله بدینا با دبا میان فریزی از شبنون عبور نمودند و خود را بسلا حله خات کشیدند **اما صیبا** دلالت کند بر غلط زمین فاسد و لابل و سواد عراق و وقوع قتال و حدود خلایق در طرف مشرق و فاسد و در ولایت بین احوالی مواضع کثیری در مملکت مصر و نیز در وایتی ارض مغرب **اما صیبه** دلیل کثرت حوب و شرف و وقوع و کثرت شخصی بزرگ عظیم آن **قاروس** عظیم از قوت دلالت کند بر فساد و هلاک ایشان و تغییر و انقلاب امور سلطان المحققین قدر برتر میفرمایند که در نایب بدید اید سبب در طرف مشرق اگر در وید طلوع دولتی باشد پادشاه آن دولت آن دولت یا بزرگی که مشا بر پادشاه بود دعایند و اکثر در با بل الوند بود زحایر و اموال او بکلی مستأصل شود و بتدبیل و نیز نماید و اگر از او تا دسافظ بود اندوهها و بیچارهها بعضی از من غنایند و جسمانی حادث شود بپشتی و کجای معاصرت **تنبیه** دلیل بر کثرت از است و اخلاف هوا **تنبیه** دلالت کند بر فساد و بیابانی و پای عظیم سبب است

اینها

مترجم در این ولایت که ظاهر کردند دلالت کند بر حصب و رخص و در این ولایت و نیز اید احوال اموال ایشان سبب که شرفی در طمان یا عقرب یا حوت باشد **اما قاروس** علامت خشن است دلالت کند بر شکر و وفای ثمرات و هلاک عظام و شرفا و در **اما اولاد** بطریق کوبید دلالت کند بر حوب و فتن و موت در آن افلم اما در اولاد این دلالت کند بر غلط در حبه که ظاهر شود **تنبیه** بطریق کوبید لون این کو آکب جسیا و طلت کرایه دلالت کند بر شکر جسیا و کثرت باد سببوم در بیابان ها خاصه در ایچمه که کوب ظهیر نماید و ظلم و فساد و سلاطین و جلای وطن خلق و دوام آثار در کثرت و فساد باشد و اگر بسبب کرایه دلالت کند بر غلط و غلا و سبب و اگر برقی کرایه دلالت کند بر سوختن و کثرت هرج و مرج و حوا و باران که برقی کرایه دلالت کند بر فزاید و فزایدی سال **تنبیه** آکنه اناکا بر این فن بر این اند که هرگاه یکی از ذوات الاذنیاب و طالع اصل با برج اینها با حویل برج قسمت خاصه با مقادیر اباب این بیوت یا بعضی باشد دلالت کند بر وسد و انواع ظلم از آن پادشاه و مضرت یا فتن آن انواع و انواع شداید بسیار باشد که هلاکت میجو شود و اکثر این انواع نسبت بطالع اوسا ظاهر باشد دلالت کند بر کثرت اعدا و این انواع و انواع مکاره و بلا یا **تنبیه** اصول ذات الذوات و الاذنیاب و این نوع اند و اساسی این **تنبیه** ذکر لایف و سوسند و سبب هجرت و ثبات هجرت و هفت کوبید دیگرند متوجه که اصل این ارض از سبب هجرت و ثبات

نجوم

نجوم ذوات الاذنیاب نامیدند و در دسترات نیز از جمله قیامت باشند و در معادقت قیامت جمله حضور و ذوات اختیارات اسمای این برین غایت **ظهور این علامت غلبه خیم سرخ کلاب ذی ذناب و حرکت ایشان را** منشا بهر و کوس شرار داده اند چنانکه هر شبانه روزی بیست و چهار تا نایب قطع کنند و بسبب آنکه این دو قسم در این اسمای شکر اند و در بعضی از افرای ایشان نیز اشتراک است طایفه از منشیان این علم مثل این برهان طبری را اشتباه شده عقیده چنان کرده اند که مکان این کو آکب نیز انقلاست و از تجارت و خانی مکنون یا فتنه و این خطاست چه بعضی از مشاخرین کید را که از این جمله است فوق فلک عطار در هلیک بر این گفته کرده اند **مصلحیم** که در کجای **سبب عقده بین و متاخرین این فن اذنیاب** در بعضی از کتب طبیعی نظریه مید که بعد از زمان شیخ علی کلمه که کثیری انشی مضطرب در حوالی قطب شمالی ظاهر شد و خلعت عالم را پوشید چنانکه از نه ساعت روز تا شب هیچ چیز حرکت نمیشد و از هوا شیبه خاکستر چیزی درخت و تا یک سال لایه بود و شعبان پس تا رنج دانند که بعد از آن سوانح حادثه شد و چه جعل در میان بهم رسید آنکه پیغمبر ما صلوات الله علیه بانه معجز شد و ناز فاسد عالم را بعلم حکمت نبوت با صلح آورد **تنبیه** و احدی از مشاخرین صحابه رسول صلی الله علیه و آله و آیت میکند که پیش از بعثت پیغمبر ۳۳ مدت بیست و روز چنان دید که در مکه ستادگان میبختند چنانکه بران درخت دیند و بدان سبب

نجوم

میترسید پس بطایف رفتند نزد عبید ثمالی که اکل کهنه از زمان بود
 این طایفه را با او افتاد کردند عبید ثمالی گفت بنکرید که ستادگان
 معروف بجای خود هستند با نرا که بجای خود نیستند دلیل نای عالم است
 و اگر نداری عظیم سلخ خواهد شد چون دیدند ستادگان معروف بر
 بودند عبید ثمالی گفت چشم دیدم به بیرون آمدن پیغمبر را که با نفل
 احوال چون حضرت رسالت هم او را می بینم قائم شد در مضمخ شد و دیگر
 حواری که مشهور است روی نمود **تنبیه** خادزی و ابو معشر و ابی کثیر
 اینقدر دایات هابیه سنا و پیدارند که در زمان متوکل هر سال ظاهر شد
 در زمان جیحلی از خلفا نشد چه هیچ سال از خلافت او نگذشته که در آن
 سال طاعون مثل زلزله و کسوف و دیگران در آن سال طاعون و زلزله و کسوف
 و غیر ذلك روی نمود و اول آنها آنست که در زو سئینه و هم شهر و جنب
 دولت و سی و در هر سینه که قبل از ظهور رسول متوکل بوده بر پنج ماه
 روز علامت ظاهر شد که هیچ کس مثل آن ندیده بود و قبل از آنکه در بغداد
 دیدند که افتاب طلوع کرد و قوس مشرق شد بدی الیسا من و الشفاء
 احاطه نصف قرص او نموده بود و هر چند افتاب مرفعی شد شعاع
 و بیاض او اشتداد می یافت تا نصف النهار و بعد از آن این حالت
 از او متناقص بود تا وقت غروب و **ایضا** **تنبیه** روایت کند که در شب کینه
 بیت و سیم شهر رمضان سنه دولت و سی و نه در ایام آن حضرت عظیم
 شدید ظهور غمگین شبیه باقی متصل با قوس شمالی و نه ناحیه قرقر

کشید

کشید شد و بعد از آن منقسم بدو قسم شد قوی بطور مشرق و قوی
 بطرف مغرب افتاب بمثل عمودی از انقی یا ششای شد بدی اخر طاع
 می شد چون مردم مشاهده این امر نمودند شروع در فرخ نمودند
تنبیه روایت کند در رمضان سنه دولت و سی و هفت هجری **تنبیه**
 در مغرب در وقت غروب شمس ظاهر شد و دم او ضرب بوسط السماء
 رسید شمس در انقی در برج حمل درین **لظهور** بود و زو سئینه یا شمس
 و مردم او در برج جوزا تا منزل متعه کشید شد و در **تنبیه** همان ظلمتی
 حادث شد بنوعی که مردم بیکدیگر را نمیدیدند و با آنکه تابستان بود
 و هوا صافی و مردم فرسای بر کواکب اصلاح مرفعی نمیشد و صدکای
 صابیل از آن قوس بیوعه شده که خلافت خویش کرده اضطراب نمودند و از
 ظلمت باران عظیم بیارید و بعد از آن زلزله عظیم شد پس باران قوی
 داده تمام محصولات غلات بقسا در میوه از درختان ساقط و تمام شد
تنبیه روایت نماید که در محرم سنه دولت و چهل هجری ناب عظیم
 وزید که رخ و مجاری کشف حادث شد بنوعی که نفس خلاب بگرفت
 و بعد از آن آفتی رخس در زلزله ظاهر شد و فرود می آمد و ک
 کم میشد و کاهی زیاد و شبانه روز زمین خج فزاید و درین سال هم
 بزرگ عظیم در بغداد و سمرقند و آنکه در آن بلاد عجاب بود باران
 کوفت پس سرما عظیم شد و بعد از آن امرت هله شد بدی در ایام آن
 آمد **تنبیه** گویند در سنه دولت و چهل یک هجری ما نقصان **تنبیه**

شبهه متناقض معنای سریع دست داد بنوعی که اول شب تا صبح از جهات
 مختلفه کشید میشد و تا مشرقین علامت آن بود که دواب و مویشی بالکله
 سقط شد و در اصطبل سلطین اصلی چهار دایان سوار می نمودند و
 پیاده تر و دیگر تندو اکثر این حوادث در عراق و جزایر سلخ شد و
 بعثت لکام و حال عام شد و در جمیع بلاد و اغان از ترکستان شد
 و باقصای خراسان آمد در سایر بلاد آن سینه نموده تا سه حد مغرب
 برفت و متوکل احکام باطراف و حواری فدا ستاد که مردم بقصد و حجاب
 که صلح این اوضاع است اشتغال نمایند و کیش در ولایت خراسان و
 و فارس حادث شد **ایضا** در سنه دولت و چهل هجری خسوف و زلزله
 در جغیات الارض در قوس و شش بود و روی و جرجان حادث شد که
 در خلافت آن در شهر رمضان سال مذکور اصوات هایل رس خلاب
 میشد و عدت مدید درین پنج بود و موت و هلاک و قوع نایه
 و در اکثر سنوات و هم در رمضان همین سال در جمیع نواحی ولایت
 بین زلزله عظیم حادث شد بنوعی که کوهها از هم فرود ریخت و خسف
 عظیم دست داد و زوایج همان سال در ولایت فارس زلزله عظیم شد
 انقی از آسمان نازل شد و ابتدا در ناحیه قبله کرد با سطوع و در
 تمام سیران نمود و غرض اکثر مردم گرفت و بیستای ازادی و بهنام هلاک
 شدند و اشقیاء لبوخت و از هوای آن روز زمین افتاد **ایضا** در سنه
 دولت و چهل و سه هجری در قوس مصر و مصافات آن زلزله عظیم

شد

شد و مساجد و عمارات عالیه خلل عظیم رسید و خمری طاع شد و در ایام
 و طاعت شد و میا نزل می نمودم که بدید قوس شهر رمضان دولت و چهل
 چهار **تنبیه** در مغرب ظاهر شد و در برج قوس بتزلزل **ایضا** و در
 احوال بر داشت **ایضا** صی انقضا و در سنه دولت و چهل هجری
 در زمین عراق با وی عظیم وزید که کشت چنانکه دیده ها از رویت باز
 واقف از جانب نباتات انش ناقصه کشید شد مشابه که قوس در مکان قیام
 افتاد و بساجد افتاد که به و زاری نمودند و در زو سئینه ظاهر شد
 مجاهد اوله در سال مذکور زلزله و بیم در ولایت عراق حادث شد
 سده ششده بعد از آن کوکبی ظهور نمود که بان عظمت و کثرت ضو و طول
 مکث مشاهده کوفت بود در ناحیه شمال تا وسط السماء برف چند
 پان از جهات و او همان حال و نباتات ضو بود تا سنی شد و فر
 ان ظلمت شد بد حادث شد و باد صعب وزید که کشت چنانکه مردم
 در حکمها از غصص چهار و شش تا پنج شنبه اقامت نمود و بعد از آن
 انقی کثیر الشعاع در استان ظاهر کرد و در طالع صبح برداشت از آن
 هشت ساعت روز دیگر انقی عظیم در ناحیه شمال ظهور کرد **تنبیه**
 تمام صعود نمود تا ناحیه قبله برفت و در آن زمان پیمان قدیمی
 گفتند که این قسم علامت مشاهده نشد و از کسی دیگر نشنیده **ایضا**
 در سنه دولت و چهل و شش هجری در ولایت شام و انا
 و جزایر و سوا عراق زلزله عظیم شد چنانکه همه جهات صدمان **تنبیه**

در این تأثیرات این حوادث ان بود که متوکل در ستم شوال سنده دست
 چهل دهفت هجری اعزای پسرش کشته شد و پسرین بعد از شش
 ماه از نوک پدربدار ابوالیوس **تقی** بنا تا که این قسم علامت
 عظمی و متالیله از اوضاع طواع قران و ضواء ان مستنبط باشد زیرا که
 و متعلقات طواع سستی و نمودان قوت استعداد نبست صاحب دهن
 و در طاع قوی و نراج صیغ که بتبع کند را که دلایل این حوادث تواند
 نمود انشاء الله تعالی **تقی** در کتاب نکارستان من کوراست که در
 مکتفی عباسی شهر مشهور تکی بن عثمان بوده باشد **تقی** ظهور نموده بود
 ذنب او از مشرق تا مغرب کشید بود و هیچکس در زمانه و تانی این
 علامت قیمت بکسر نکند سیصد و هفت متقال رسیده بود و در این
 یکدیگر را میچوردند و در انشاء ان خط و دیوایش که کسی را مجال رفت
 بنویسد **تقی** علی ابن رضوان مصری کوید در ولایت فسطاط یکی که عظیم شد
 الشکل در وسط برج عظیم ظهور نمود و عظمت در نظر و بوی بود
 جرم زهره می نمود و شد بدامعان نوعی بود که افق را روشن میکرد
 و شعاع بقدر ربع شعاع قمر و در وی زمین پیدا شد در اول
 ظهور شمس در مقابل او برج قمر بود تا وصول شمس برج سنبله
 باشد بود و یکصد باطل شد چون عفرین برج بیت السلام است
 در میان اهل اسلام دو فتنه بسیار شد و جووب در میان این دو فتنه
 یافت و بدن و بلا دان کشید بر وی در خزانه نهاد و بن پادشاه عرب

مخفی

شخصی عظیم ان خروج نموده و قحط و فلا شایع کردید و ولایت عظیم شد
 و خلقی کثیر کشته شد و لا شخصی هلاک شد و اکثر این حوادث سالها بود
ایضا حکیم ابوالفحاص یحیی در کتاب نبیلهت ایراد نموده که در طابع ولد
 سلطان مروی در سال شصت چهارم تشریح صاحب بریشی با در تبع و مخ
 زبده بود و تشریح عاشق برین انشور و برین حال که کوئی عظیم منتقض شد
 در انفضاء مثلثی از شب انشراح اسمان و ازین که کشف چنانکه بصر با ثابت
 رویت لمعان ازین و در اثرات عظمه از و چنانکه همیشه و قریب هزار قطعه
 شد هر یکی بقدر خانه و بطرف خراسان و جانب مشرق متوجه شد و او
 از اصواب مهیب سیم خلایق بر رسید که شبیه بود بصفتها دعوی و
 صواعق و سقوط جبال از اعالی با سافل و این اصوات با نصف ستاره
 برداشت و بعد از ان معقول شد پس در میان جمعی که حکم کرد که
 در طرف مشرق بیاید که عظیم الشنیه ضو و در و این بیاید قول بلیغ
 مختصر است در سلطان محمود بعد از انکه در مانده جن قوت معطال انشاء
 یافت **تقی** کاتب ال طولون احمد بن یوسف مصری در شرح صدک کاتب
 کوید و قتی در همین **تقی** ظاهر شد و قریب یکسال بداشت سلطان عهد
 بقتل رسید و در و دیشل نقصان کرد و لشکرهای بیگانه در آمدند
تقی تاج الدین اکرم بخجراته کوید که در سنه سیصد و شصت
 هجری در وقت انکه در جزیرستان نشسته بودم در ولایت شوش دیدم
 که **در الحجه** **تقی** و مدینه بنامند و بعد از انکه در زمانه ضا در حال تمام

نوست و انچه از پادشاهان ان بلد مانند که بخته و وی در ترکستان نهانند
 و کوز و خزان استکارا شد و راهها در بند آمد و شفقتها در
 ثبت بفرزند و لشکرهای بیگانه در آمدند و در همانا آتین خلیفه کردند
 و ملوک و اکابر را بقتل آوردند و توانکان دوریش شدند و در خراسان
 اثر کرد که میراث از بیرون بگذشت و شهرها عمارت کرد و اسپه پوی و اوق
 و ان لشکر به امانان شکست خورده تا امید گشت و جعلت اکل و فایز باطل
 و در پیشاپس در زلزله مادت شد چنانکه از عمارات و ابنیه ان شهر افغانند
 و از امانان بر او خنده و موضعی دیگر ساکن شدند و حال انوضع شهر شد آت
تقی عبد الرزاق ابن اسحق در تاریخ مطلع القصدین آورده که در وقت که
 امیر تیمور در کازان بقصد حرب قیصر دوم ابلد دوم ناپدید غاظم انملک
 شد امرا و ارکان دولت امیر تیمور اتفاق نموده بعرض پادشاه رسانیدند
 که صلاح دد پورش دوم نبست چه نفعمان این علامت را بدید میگوید
 جناب صاحب قرآن مولانا عبد الله ایشا ترا که در فن احکام بخوبی آستا
 بود و در سلسله مقربان تیموری اختصاص تمام داشت طلب کرده از او
 استفسار این امر نموده مولانا جواب گفت که طالع این دولت در کازان
 فوت است و اصل ضرر که بلشکو شما نیرس و این علامت چون در بروج
 حمل طارث شده دلالت بر این که قیصر دوم بدست لشکر شما آکر فنا کرد
 و در حال شخص حکیم فاضل یحیی الدین مغرب را از نیشل بیرون او ده
 در حضور پادشاه و ارکان دولت ضرر خواند که هرگاه **دو ذاب**

شد و خون بسیار ریختند و در مال این احوال پادشاه جهان نکین هو لا کویت
 در حوالی عراقه بیام بلت شتافت و هو کوید که در سنه سیصد و شصت
 هجری در بخجراته دیدم که **دو ذاب** در مغرب ظاهر شد و حرکت نکرد و بعد
 از انکه مدتی بکوزی در میان اقلیم در ولایت انجا را یافتی شد و بعد
 از زمانه که رفتا کردید **تقی** علی بن زید هجری کوید و در وقت که در
 ظهور بنی عثمان زعت میگردم ناگاه انقی از جانب جنوب پیدا شد و با ذکره
 بهمان جانب مانند استوانه غلیظ بود از انکه در ولایت کوهستان
 روی در خزانه نهاد و مردم در حال پران گشتند و بعد از هول و شدت
 تمام باز رجوع کردند و هو کوید دیدم بطرفشان که انقی از مشرق مرتفع
 شد مانند کبوتری و عیابت ضرزان و تا بان می نمود و بر زمین افتاد
 و بعد از انکه در نعل لشکری از جانب مشرق خروج کرده با پیران درآمد
 قتل و کشتن بسیار کرد تا مسجد مغرب رفتند **تقی** علی شاه بخاری که
 اشجار الاثمار کوید که در سبب هفت رمضان ششصد و شصت دو
 هجری **دو ذاب** در مشرق پیدا شد و در او ابل بروج و بزرگ سراسر
 بقدر سلسله بود و بطرف نبت و بلاد مشرق و ترکستان و غیره ظاهر گشت
 و ما در راه الهی و خراسان بگذشت و هر شب خورد فریضه تا بعد
 از هشتاد شبانه درون از طرف جنوب غایب گشت ان بود که در مشرق
 خلافتها در همهها نام شد و پادشاهان را نکبت رسید و هلاک شدند
 و قحط و با هم رسید و بیماری پیدا شد چنان شد که کلبه در آن

نرس

در برج حمل ظاهر شود پادشاه دوم را بلا می عظیم پیش آید و نجات باور سید
 اضطراب در ملک او بدید آمد بنا بر این جناب صاحب خرابی فاجعه خرابی
 بر عقلت قصص را شرح شد و معامله با بنام رسید که قصص را دست بسته
 بنویسد آوردند چنانکه بر تواریخ مسطور و در آفراده داشته مذکور است
ایضا در تاریخ حبیب العیس مذکور است که **دوازده ماه** در برج قوس ظاهر شد
 و معنی آن زمان گفتند که این علامت در طالع خان هراست می کند که بر نشانی
 به اولایت راه یابد فضا را ما بر می نالد با جستجو هر زاکه با رشا خرا
 بود رحلت نموده و سلطان ابو سعید از ماوراء النهر متوجه خراسان شد
 و انواع خرابی بولایت هرات رسید **تیسر** در سنه نهصد و هفت و هشت
 هجری که این طفل بودم والد مرحوم فقیر از احتراق مرغ و عطارد در
 طالع سال در برج حمل حکم کرد که یکی از ذوات الذواب ظاهر شد
 شد در همان سال از زونب در مغرب ظاهر شد و سه سال خشک گشت
 و انواع قحط و گرانه روی نمود **چهارم** در سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری
 در خانه دم طالع فضل زمان معادن عطارد شد در برج سنبله
 و این مکتب را آنکه در آن وقت با نوزده سال بودم مردم اصل خراسان
 و ساکنان که یکی از **ذوات الاذباب** ظاهر می شود فضا را
 در آن شعبان سال مذکور از زونب در مغرب ظاهر شد بوی که
 مردم آن عظمت آن در خوف و هراس آمدند و مغرب پناه شبانه روز
 بر داشت و در شب سیزده رمضان اسمعیل مینا که بجای شاه جنت

مکان

مکان شاه مهر برب بر سندان شاه با استقلال تمام متمکن بود بحال اجرت
 انتقال نمود و تخت و تاج پادشاه سلطانه خود بردارد خود گذاشت و آن پاد
 عجزی که داشت مالک و مسلک تر از آنست نمود تا چنان شد که از این اتفاقا
 لشکر بایان و ظلم این اولایت را انواع خرابی بمسلک رسید و دعا یا پیر
 و مستملک شدند و سلاطین استغاثه فتنگی و قحط و قحط روی نمود و
 و طاعنی از هر طرف سی بر آورده ملک اندک با چنان بقصفت لشکر دوم و
 خراسان بقصفت لشکر از ریگ در آمدن و اضداد اختلاف و اختلاف بجال
 مردم راه یافتند عیال و اطفال رعایا و لشکر بایان بدست باقی افتاد و
 دو آن نه سال که زمان پادشاهی او بود مردم درین عتوبت بودند تا آنکه
 افسان بدست کلبستان علی ابو المظفر شاه عباس الصفوی از ناحیه
 خراسان طلوع نموده تا سرحد مغرب برفت و اعماء دین و دولت دفع
 کرده مملکت موردتفیع معرشی را بدست آورده شیران را بر آن
 امر را ترتیب نموده همانرا بعد از او در بسیار است چنانچه بولت و ابلا
 ملک و فراخت مقرر دین و دعا یا الحال بنوعیست که مافوق ندارد
 و تصور نماند که در وجود این چنین در تمام تابع مسکن سنن شراست
 ان تحصیل حاصل خواهد بود این دو تعانی این دولت را تا قیام قیامت
 پابین داد و بپس و ال **الاجتار تیسر** در سنه هزار و بیست و هفت
 هجری اتفاق افتاد که مرغ شمس و عطارد در بدست عاشق استقبال
 مقدم بر سال واقع شدند و در برج خوف قر در مقابل این این

و در زمان و با عیان مجرای سبیل باشد و شاید که طایفه فتنگی و لشکر
 دوم مجاری و چارواک برست و دهد و کشیمها را چنانکه کشند بیست تا نهند
 بودند که در ولایت دوم اضطراب و انقلاب بدید آید و الله اعلم
 از وقت ظهور این ذوات و احوال طاعت تحریک فریب سه سال نیم تمام
 اکثر احکام بظهور رسید چه ماوراء النهر انقلاب بسیار چنانکه شد
 هر چه که در این ولایت ظهور نمود بوند که در بادها و بر زمین
 و سنن هجری بر تیره شد اکثر محصولات منابع نابود شد و تجارت خاصه
 خوطا و انار و شیپور و بیبو و نادر و قوچ خشک کردید و بوز و الو و اکو
 یق نقصان رسید و بیماریها مستحاده در چشم و عروق و ذوات
 و سرفه در میان مردم شایع گردید و عتوت و ترک بسیار بوقوع آمد
 در ولایت دارالمز و اکثر این بلاد و عراق چنانکه حسب الامر پادشاهی
 ظلال الله تحقیق نمودند و هزار آدم در ولایت مانده اند تا کنان فاسد شده
 بودند و میان لشکر دوم و فتنه مصلحت افتاد و فتنگی عالم شدند
 و نکور این معنی وقوع یافت فضا در بسیار واقع شد و در این متعده
 در ولایت دارالمز و خراسان و عراق اتفاق افتاد چنانکه فتنه خفت
 قهر از برای سرکار دقایق خراسان و بران شد و بجهت ذراعت ان
 روز مصلح الاملاک از مواضع دیگر اینجا نقل کردید **مصلح** در **دوازده**
احکام از جناب و مضافات زهر بفتح ذی میجر و مسکون جیم مرغ فال
 است هرگز این اعتبارات از کیفیت صغیر و غیران مستقیب باشد و بعضی

دلایل این کینه را در احکام تقویم ایراد نمود که درین سال بیکم از ذوات
 الاذباب ظاهر گردد و همچنین همین معنون دارد وقت فرمت بر زمین
 ظل الله رسایندم در صبح دوشنبه هشتم شهریور ذوالحججه سال مذکور
 از جمله مشرف ذوات در وسط برج عقرب ظاهر شد و در شب چهل
 روز بود است حسابا که در اشرف احکامی برین علامت نوشته بودیم
 ذوات کند الله بعلوم برش و فتنه و قتل و ضرر و فتن اعظم و اشرف
 و غارت و تاراج و مزوج لشکر بایان بیکار علی الخصوص در ولایت شرق
 ترکستان و ماوراء النهر و شیخ خراسان و طرف هند و سن و زمین می
 و ضرر و فتن شخصی نای در اولایت و بسیاری و بلا خشکی هوا و نقصان
 رودخانهها و چشمهها و کثرت بیماری و جدوت و زلزله بسیار در بلاد عقرب
 طالع و بیماریها که عارض شود اکثر کشت زبان و کدای و در چشم
 و باد اشتک و درد دشت و جرب و حصیه و جگر و عسر البول و جیره
 کرده و مسانه و اوطاع الکدر و اصباغ الرحم و عسر وضع حمل و بول
 و سایر امراض و فتن که در حدودین عارض گردد و اسقاط و ارتعاب
 بعضی میوهها از آنست و عین خاصه مؤمنان و ذوالو و انار و انجیر
 و امرو در بعضی بلادها و با انای بعضی محل آید و عدد و بر
 حریق حادث شود انجیل و نوان لیه تابش و شاید که علقه در این بدید
 آید که خوردن از زبان دارد و ملاحان و صیادان در بلاد هر چه
 و در هر چه بر فتنه و فتن بسیار شود و کشتهها از بادها خالی شکسته

لیسب آنکه بعضی از علامات می شود که حادث میشود یا عفت خوف و بخت
 منع و باین راستن نیز آمدند زیرا که در حال عزیمت امور چون یکی از بلاد
 منهدم اتفاق افتاد فیض العزیمه میماند خاصه سالاران و مجاهد و در این امر
 اهل خراسان بیشتر از طوایف دیگر عقیده داشتند چنانکه بسیار مشاهده کردیم
 که معنائی است که در این باب اندک علاقه که نزد ایشان مشکون نبوده باشد
 قول کرده اند در بیان عرب و بعضی ایشان نیز عبارات منظوم و معنی
 چنانکه شاعر گوید **نظم** و ما انا فتن بزیر الطیب و هر اسباب خراب است
 شلب مشهور است که امیه هاشم و در بر او بود که تو امان متولد شد
 که پیشانی یا پشت ایشان با خنجر افروخته بیکدیگر کین حسید بود
 و بدو ایشان عهد منافع چشم هر دور از هم جدا کرد اهل بیعت
 که کنند میان او را در این دو بر او در همیشه شمشیر خواهد بود تا آنکه آن
 شد در میان زدیست که بنفصیل خاطر زشت خاص و عام است و در چنین
 بیعت شاه ولایت اول کسی که دست بیعت بدست آنحضرت داد طوطی این
 عبدالله بود چون آن در شمشیر بود حاضران گفتند که این بیعت مستحکم
 نغز اهد بود و هم چنین را زنی که حضرت شاه شهبان حسین این علی
 مسلم این عقیل با بکوه فرستاد چون مسلم عالم شد در چنین عزیمت
 دید که صیبا داهوی را بچ کرده در حال اعراب را منظور داشت هر
 نمود چون آنحضرت مالک خود را در علم متا یا معلوم کرد و نمود
 و از صحیفه منبر که خواند که از شهادت کسب می نیست بقیع عزیمت

اینها

۴۴۵
 ایضا از جمله رسوم عرب است که چون کسی از منزل خود بیرون آید اگر
 مرغی از چپ او بر آید و بچایب راست و در آنرا مبارک شمرند و بطریق
 بر وند و اگر بچایب راست در آید و بطریق چپ در آنرا مبارک شمرند
 و از طلب حاجت بازگردند **قاله** در زمانستان باین خود دو بار
 نشسته بود که مرغی در کفکرم قصبه در آمد میخیزد و ذال در حال
 کمر به وزاری بنیاد کرد و دو بار چون از طلب ان استفسار نمود
 او زمره واقع دست داده که بعد از عقیقت کمر سنگی دیگر هیچ
 عقیقت باین صعوبت نیست ضرر زندان مارستم و شفا و وز و در
 بقتل رسیدن خری از این حکایات است که این عقول است
 مع هذا که در کتب معتبره مستور است و همدان مدار احکام
 دارند و ما آنچه متعلق با احکام سال صی و راست درین فصل
 ایراد خواهد کرد اگر چه بتقریب شمه مدار این اصطلاحات مذکور
 شدن از اطمین حکیم گوید **و جماعته اهد ها بسکه** دلیل
 کثرت ایها بنما چون رخا فی کانی شتاشند در حوالی آب بسیار لطف
 کنند و خود را بر آب مینهند دلیل سرامت و باران بیش و هم چنین
 بک بلند کنند و پها سخت عافشانند و کاون نکون میبکنند **کلاغ**
سکبا خود را ب انما خنبر و بال خود آغشته و پها بدو دلیل باران است
 و احمد عبد الجلیل سفیری گوید که قلم ماهی موسوم میبصر که در ولایت
 و ملتان میباشند و مشهور است که با ادی اش و محبت تمام دارد

۴۴۸
 و چون بکار دریا آمد و خود را ب مردم میفاید و دلیل باران است و اگر در زمانه
 از زیر زمین چون تخم خود را بر زمین بر او در دلیل باران است و اگر از خانه
 نیز ببرد و دلیل صحران و چو غان بر غدا خوردن در زمین و آب می کشند
 بر عادت و دلیل سرامت باشد و اگر **سنگ** که از خواطین گویند و عوام کل
 حوز از زمین بسیار بیرون آیند چون بیرون آیند علامت سرامت
 باشد و چون در فصل خزان زنبور بسیار جمع آیند سرامت سرامت
 و نیز دل باران و محقق بوجدی در رساله فلاحه آورده که در
 که در حفت قفل و هبوط بسیار باران آورد درستان افضال و باران کنند
 و هم چنین چون در آن کوش روی بمغروب بایستد و زمین را بایست
 بکار و در امان نظر کند علامت باران است و در زمانه
 که رئیس الحققین علامه طوسی قدس سره در زمین سفر به آسیای
 فر و آمد و آسیایان گفتند که درون آسیا آیند که باران خواهد آمد
 خواصه اتفاق در آن شب باران شد و در استایان
 آسیا باران پناه گرفت و از آسیایان پرسید که چه علامت تو این
 معلوم شد گفت هر که در آن کوش من سر کین در او سر کند و به اند
 خیره من شده است که بعد از آن باران میشود تاج اگر گوید که بعضی
 از علما و قاصد در کتب خود بر آورده اند که اگر کوه دکان بلور و لب
 و باری صویحان در قصر و سردر مشغول باشند دلالت کند بر باران
 و قرائی سال و کی بیماری و اگر **اصطلاح** از فی و چوب علمها سازند

اینها

۴۴۹
 ایضا از جمله رسوم عرب است که چون کسی از منزل خود بیرون آید اگر
 مرغی از چپ او بر آید و بچایب راست و در آنرا مبارک شمرند و بطریق
 بر وند و اگر بچایب راست در آید و بطریق چپ در آنرا مبارک شمرند
 و از طلب حاجت بازگردند **قاله** در زمانستان باین خود دو بار
 نشسته بود که مرغی در کفکرم قصبه در آمد میخیزد و ذال در حال
 کمر به وزاری بنیاد کرد و دو بار چون از طلب ان استفسار نمود
 او زمره واقع دست داده که بعد از عقیقت کمر سنگی دیگر هیچ
 عقیقت باین صعوبت نیست ضرر زندان مارستم و شفا و وز و در
 بقتل رسیدن خری از این حکایات است که این عقول است
 مع هذا که در کتب معتبره مستور است و همدان مدار احکام
 دارند و ما آنچه متعلق با احکام سال صی و راست درین فصل
 ایراد خواهد کرد اگر چه بتقریب شمه مدار این اصطلاحات مذکور
 شدن از اطمین حکیم گوید **و جماعته اهد ها بسکه** دلیل
 کثرت ایها بنما چون رخا فی کانی شتاشند در حوالی آب بسیار لطف
 کنند و خود را بر آب مینهند دلیل سرامت و باران بیش و هم چنین
 بک بلند کنند و پها سخت عافشانند و کاون نکون میبکنند **کلاغ**
سکبا خود را ب انما خنبر و بال خود آغشته و پها بدو دلیل باران است
 و احمد عبد الجلیل سفیری گوید که قلم ماهی موسوم میبصر که در ولایت
 و ملتان میباشند و مشهور است که با ادی اش و محبت تمام دارد

نظم

با غیر جنس خود جماع کند دلیل خرابی آن ولایت است و اگر در وقت طلوع
 افتاب سبک در میان آید دلته گوید که دلیل خرابی آن ولایت باشد و اگر
 در آخر روز و پس وی از افتاب سبک که کند منرا غماز آید بود و اگر نه جوانی
 بند شیب که بر کند مواشی با خوف بود و اگر بعد سه ماه پس از شب گوید
 کند بدی حال دختران با کره و زنان حامله باشد و اگر با لای جیسا رهنده
 که بر کند دلیل کثرت باران باشد و اگر میان آب درودیکر دود و باز بر
 آید اندام خود میفشاند در وقت اختتام نیدن آب خورد تا در و از ده روز
 بمتعاقب باران باشد و اگر **سبک** یا ماده کا و بازی کند نیکی و از نانی غله
 تابنا آکرند و قتی که هندیان خود را می شورانند سبک شروع در فریاد
 کند بزودی در آن ولایت ضرر و در **کریه** و جنگی و حوالی آید از آن
 آمدن فریاد کنند و سبک اهل با ایشان موافقت کنند لشکر بیگانه با تو
 آمدن خرابی کنند و اگر **کریه** یا ماده کا و بازی کند دلیل خرابی
 آن دیار است و اگر **کریه** یا ماده کا و بازی کند دلیل ملالت خلق با
 و اگر نیمه شب بجهت آب و کاه فریاد کند و کوساله نماشته باشد دلیل خوش
 آن مکان باشد از دشمن و اگر اندام ماده کا و هر بیند چنانچه از باران تر
 شود و در ویشا بخوابد دلیل بسیار دی مواشی بود و در آن کتاب ازین
 هنم بسیار است محاذ و تطلیل را با این اختصار از **طالع** در ذکر است
 قد ما و حدیثین این کتاب از قول این تألیف یافته بقیه مقدم و مقدم
 ایشان هر رسالته سینه المثلث بالنعمة از سظاطا لیس معلم اول بطبرین

تولد

تولد وی صاحب محبتی زودت صاحب ملک میسوس و بمقر اطیس قایل موی جسم
 از آنرا بی صلیبه صغیر بود زوجه من بچکان و زو بر نیش و آن ارا لیس حکیم
 سلطان الحقیق بن خواجه ضعیف طوسی قدس سره لایه در میان بود بی او بیشتر
 بختی یعنی ابو جعفر نازن بزوان حاسب ششمیور یا شاعر الله مصری احمد
 عبد الجلیل سجری کوشیا دایمان حبلی احمد بوس الهمدان یعقوب ابن
 اسحق کندی کتاب مؤلف ما را می هند ولایه ابو الحجاز مدعز نوری صاحب
 کفایت المتعلمین عبد وی ابو مسلم تقاش علی بن رضوان مصری شایخ
 اربع مقالات حکیم ابو القاسم بلخی امام ابو الحسن یعنی ابراهیم صاحب مکه
 بیهمام هندی ابن ابوالرجال اصحاب کتب صفوان الصفا حکیم راصد
 محی الدین مغربه تاج اکرم نخجونی صاحب مالایه منده حکیم شهردان زود
 صاحب روضه المنجمین در شاه بخاری صاحب کتاب شیار الاغانی مولانا
 محقق عبدالملکی الیرجندی محمد لا محقق احمد بن الملقب باختیار تقدیر هذا لکما
 بعون الملك الوهاب فی تاریخ جمعه ۲ شهر ربيع الاول سنة ۳۰۰
 اخراش علی حضرت قدس بیعت زینت خصلت نیکو اطواری حاجی امام
 محمد جواب زید قدس حفظ الله شانه عرقوم فلم شکست رقم کردید
 ملتفت از الطاف انکه هرگاه سهوی و نسیانی واقع شده باشد قلم
 کشید خواهند بود و السلام من اذیع الهک الکتابیا لحره و فحمد
 ابن و حوم مغفور حاجی محمد باقر الخراسانی غفر الله له ولا یوسر
 م یوم القیمة

بسم الله الرحمن الرحیم و بیستین **باب اول**
 در احکام سال از ایام اول نوروز در استان ما مقدم چنین ذکر کرده اند
 که هرگاه در روز یکشنبه اول نوروز بود خداوندان سال شمس بود کار
 پادشاهان و بزرگان نیکو باشد و خرابی نعمت بود و در جمیع ارضان قلب
 بد بود استماع و در دین بسیار بود و میغ و تکرک بسیار بارد و غله
 فراوان باشد و در طمانرا از یکدیگر منفعت بود تا جاست که ما بسیار بود
 و سر ما میانه باشد و سلطان بارعا یا نیکو بودند و خوشحال باشند **باج**
 هرگاه در اول نوروز و در شنبه باشد خداوندان سال فرزندش حال
 ملوکان نیکو گذر و نوال عامه میانه بود و بجهل مردم و کار با منفعت
 بود نعمت تراج حرب و فتنه و آشوب باشد و قباست سر ما بود و باران
 و هم بسیار بود در زمستان سر ما سبز بود و بوقت سر ما کند
 و در و بیباری بسیار بود مورکس و کیک و مار و کزدم و زینور
 بسیار بود و بیباری دی زبان و کودکان بسیار و پنبه نیکو بود مردم کوهستان
 مفتی بود **باب سیم** اگر در دوشنبه اول روز باشد خداوندان شمس بر رخ
 بود دلالت کند بر حال سلطانان پراکنده بود و خوب بسیار بود و درها افتاب
 بسته شود درهای این بر رخ بود و در جمیع حیوانات کرمان باشد مردم
 از دخل و منفعت اندک بود فتنه و آشوب بسیار باشد و تابست کرمای
 بود بیباری و مورکس بسیار بود درین سال در و رخ بسیار کوبید و خیار
 بسیار شود و کفتران با هم تفران محضومت آیند و فرزندان یا مادر

چنانکه

چنانکه از جانب مشرق بزرگی میسوس و باران بی وقت بسیار بود کشت
 کا درختان و بیاه شود و طالع قیام نیکو بود **باب چهارم** اگر در اول نوروز
 چهارشنبه باشد خداوندان عطار در آن ولایت کند که در آن سال شنبه
 فاشوب بسیار بود و در جمیع ارضان بود و در دین بسیار بود و در
 و در عس و در شمس و بر رخ و کفید بسیار بود و در آن روز و در جمیع ارضان
 بسیار بود لیکن از گوی و خشکی باشد و در دکل نیز بسیار بود در
 طبرستان و کودکان را استغنیکی بسیار بود و غله و نگی بدید اید در
 مردم بر رخ بود مردم با ترس و بیم باشند طالع در زمان میانه گذر و در
باب پنجم اگر در اول نوروز و در پنجشنبه باشد خداوندان شمس بر رخ
 بود کار اهل اشراف و سید و فضا و علمای نیکو بود مردم در دین غیبت
 کنند و کار زنان و کینزان و مردمی که ملازمند میانه گذر و مردم
 حال د بود نک بود و جوهر فزونی نیکو بود پنبه میانه بود و حال
 کوهستان نیکو بود و در جمیع ارضان بود و نعمت بسیار بود و حال سلطانان
 بقوت باشد زمستان برف و سرما میانه بود و تابستان باران نیک باشد و الله
باب ششم اگر در اول نوروز و در جمعه بود خداوندان سال زهر باشد
 با نین حال عالمان و عابدان و قاریان نیک بود و حال عسقلان
 و بزوان و حال زنان و کسکه که سرکار ایشان با نینان باشد جمله نیکو
 باشد و غله نیکو بود و حال سلطانان میانه بود در مشغولی بود و لهور
 و ساری بسیار بود عشق با نین بسیار بود و تابستان که ما سخن

بود و بسیاری بسیار بود و در زمستان سر با بسیار بود چنانکه مردم
 از سر با بسیار بود چنانکه مردم از هلاک شوند **باب هفتم** اگر
 روز اول سال روز شنبه باشد خدای تعالی آن سال داخل باشد و در وقت
 باشد و در پنج و غم بسیار باشد و گفت و گو بسیار بود و میان سلاطین
 و در عا یا خلاف و منا زعت بسیار بود اما غله نیز بود و آن گوی که
 بود و آنچه را اشته و سه قیل و طغیان بسیار باشد و سلطان نیز که
 یا غنی شود و پادشاه و امیران و اشراف و بزرگان سبب جمله جهان بود
 و فتنه و استوب گیرد و بر وجهی بد تو گذرد و در فصل بهار و استوب و
 در عراقی بود اما زمین ما و در اینها زمین باشد و زمینها است
 رسد و جگر عراقی پارس است حکومت بشنید مار و ملج و زنبور و کبک و
 بسیار بود و زمین طهر است مخالف باشند از بهار تا وقتی که سر باشند
 در تابستان چنانکه باران بسیار و در حال اهل صلاح میان بود و
 در زمین اخت رسد و پارس حرکت و ابله بسیار بود و در روم کوسفند
 است و در آخر سال در زمینها گران کرد و میان مردمان و زنان ناسازگار
 بود و عشق بازی بسته باشد و بجز و کوهساران متعویا بسیار باشد
 باید که پنبه بکارند **باب** در دوازدهم اول ماه محرم و احکام او
 چنین که نمودند که اگر اول ماه محرم روز یکشنبه باشد در آن سال
 فراوان باشد و از آن میوه و زراعت و کاه و کوسفند فراوان
 بود و با دامان با قافله بسیار آید و در سها که باشد و مردمان خوش

و در شنبه

در وقت باشند و با حضور و تند و در وقت باشند با دشمنان و امر و احکام خلاف نمکند
 نکنند لیکن در آخر سال غله گران شود اما این باشد در مشرق و جوی بسیار
 بسیار بود و در میان عا و نرس دو رخ بسیار باشد و کارزار و در میان عرب
 و عجم واقع شود و در شام عرب و فتنه با بدید آید و بزرگ بعضی از اهل
 قتال را بقتل رساند و گوی که در آسمان در سمت مشرق ظاهر کرد که در
 داشته باشد و این سبب قتل و غارت بسیار باشد و کربلا شود و در صحرای
 شامی بن حوض و رود و تمام ماه یا بعضی از ماه منقض شود و در حایجان
 غارت کنند و در زمین با دهک سخت بود بعضی از درختان داو در این
 است رسد و در دهک مختلف و مرگهای صعب شایع شود و فصل کم بعجل
 آید و در هوا اثر طاعون و وبا بهم رسد و در آخر سال پادشاه را جنگ
 رود و در بر و روایت دیگر در این سال از زمستان سرد و تابستان معتدل
 گذرد و میوه و حیوانات و زراعت در اکثر بلاد عراق و دیگر باشد و
 میوهها بخوبی و غله و قنصیف و حواله آنها برسد و در بلاد مشرق و بلاد
 جبل آرد و باشد و کوسفندان و شتر بسیار باشد و گیاه و حوض فراوان
 و در شتران و بواکلی و سق بهم رسد و ابله برای کودکان بسیار باشد
 و حمل زنان دستور آید و در آخر سال گرانه با هم رسد بسیار اختلاف
 سلاطین در قهر بلاد بین و در بلاد هند اطفال بسیار میمیرند و
 و در غن بسیار باشد و اختلاف و جنگ میان پادشاهان بسیار شود
 و در زمین همان و نواحی آن کشش بسیار شود و از این بگفته شود

در با طغیان کنند و بعضی از مردم خرق کنند و آب قنطاری و در سبیل کم باشد
 و این سبب در میان در مصیبت عظیم باشد و در مکه معظمه فتنه بهم رسد
 و میان مشایخ عرب مکه حارثی شود و حارثی از نواحی مشرق بیرون آید
 و سائر از طرف مشرق و جنوب از سفر بیرون آید و در جنگ که از نواحی مختلف
 کرد و در **باب هجدهم** اگر در اول محرم روز سه شنبه باشد در آن سال
 و غارت بسیار باشد و زن از شوهر و فرزندان جدا شوند و در خواب
 اعراب و کوه بسیار بود و در آن سال و غله کم بود و نوزدهم
 کرد و در تابستان ایها کم شود و در زمستان برف و باران و تگرگ
 بسیار باشد و زمستان سخت گذر و حیوانات متعویف مال باشند و بی فتنه
 و قس و هم بسیار باشد انکوری بسیار بود و جوی خلعان هلاک شوند
 و سلاطینان غلبه نمایند و الله اعلم و بر و این از درختان میوه و انگور
 افتد رسد و در ناصیه مشرق کوسفندان عمل بسیار باشد و در ناحیه مشرق
 و شلم حاد در آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار میمیرند و پولش
 شخصی عظیم و قوی خروج کند اما شخصی بر پادشاه بر و غلاب شود
 و در زمین فارس و بعضی از غلها است رسد و در آخر سال نوزدهم
 گران شود و بر و روایت دیگر در ااعت بسیار بعجل آید و باران بسیار
 بیاید و آب غارت طغیان کند و شاید در تابستان باران بسیار
 و اما معتدل با این را بیکو گذرد و میوهها و در بلاد جبل و هند رسد
 بسیار باشد و کندم و جو و عدس فراوان بود و در بعضی نواحی و

بر پادشاه طغیان کنند فاما مغلوب شوند **باب دهم** اگر در اول
 و شنبه باشد در آن سال رعیت خوش مال باشند و جمع و با حضور باشند لیکن
 سلاطین را قوت چندان نباشد و از جانب بعضی ها بسیار آید و بقتل که افتاب
 یا ماه یکی منقض کرد و الله اعلم که اگر اجبف و اکثر دو رخ باشد اما بعضی
 از و لا بابت خوف برند لیکن قوت از آن باشد و بسیاری بسیار در زمین
 فارس غله را این رسد و از ارضی و سقاف هم بدید آید و کوهساران با
 حال خوشتر گذرد و الله اعلم و زمستان بیکو گذرد و تابستان بسیار گرم باشد
 و باران در وقت بسیار بارد و کاه و کوسفند بسیار بود و در فصل
 باشد و قریح خود بر زمین در بلاد جبل و زمینها که در میان از راهجان و عراق
 عرب و خوزستان و فارس و همدان و حوله آن باشد و از آن بود و میوه
 بسیار باشد و لیکن عوزات بسیار میمیرند و در این سال کسی بر پادشاه
 قویج کند در نواحی مشرق و بعضی از مردم فارس عجم الم و در کبکی می
 برسد و در کام و در بلاد جبل بسیار بود و بر و روایت دیگر در این سال آب
 بسیار و فراوان باشد و شش جنوات بسیار باشد و جمله حیوانات باشند
 و در مس و طاش و با ناله و از زن و زورت بسیار بود و از آن و سبب
 نند الو و سلاطین و هماره ابله خرد فارس و جیح و شام خوب بعجل آید
 و جزین و حایجان در مشرق و عمواف بیکو باشد و جز ما و کوش و در غن و مرغ
 فراوان باشد لیکن در در میان مردم کم باشد و در بلاد مشرق و اطراف
 هند و اسکندریه و ک بسیار باشد و عرض سودا و چون بسیار بود و آب

در با

دو تبار فرمایان باشند و چون ما کم جعل اید و دو اوزن و بلاد و زمین
 دوم و ششم افتخار بدو بخشانند برسد از سرها و در بلاد فارس از مبلغ
 بز داغت برسد و اما در این سال میوه بسیار و زمینها اندک کران
 و در کم باشد و کمر دکان و زمین و باورام بسیار باشد و زمینها در اول سال
 در جمیع بلاد در زمان تابستان و فطن کاه کران و کاه ارزان و عسل فراوان
 باشد و خرمن و خیار افش رسد و در بعضی از شهرها بر باد شاه خرمن
 کنند و هر باد شاه توک عم و اضطرار به بد اید و در میان عرب
 و عجم و اهل عراق قتالی بدید اید و شخصی از مشایخ عرب کشته و در
 عربان و مویشی ایشان در این سال مرگه بهم رسد و در آسمان ستاره
 دمدمار بدید اید که علامت مثل و کرازی باشد یا سحر عظیم ظاهر
 شود که علامت هلاک بعضی از وزرا باشد و در مصر رفته و صفایه
 طاعون بهم رسد و الله اعلم **بسیار** اگر در اول محرم روز چهارشنبه
 باشد در آن سال نعت و خراجی باشد و سلاطین با قوت و در همان شهر
 و ولایت بنکوحال باشند و از باب دولت و خداوند قلم و در آن ترخوش
 وقت باشند و با نعت و حضور باشند و علی و فخرها و مشایخ هر شهر وقت
 باشند اما میانه سال استوب و قتل ملوک و اکاران باشد و در
 خوش باشد و با آن سال نوح از آن شود و در زمین عراق آبگین باشد
 رسد و سلطان با عفت و قوت بود و در آن سال بعضی را خوش باشد
 و غله و اجناس بعضی اوقات کران شود و اهل بازار نکوحال باشند

در برتیه

در برتیه ماه تابان فراوان لارد و در این سال مویک عظیم باشد و استاعلم
 و میوه در بلاد جبل و بلاد مشرق بسیار بود و در زمین بابل و بلاد جبل
 افتخار بر دم رسد اما زمینها عیاض از آن تابستان و کاه بر زمین غالب
 باشد و آب و جله طغیان کند و در بلاد شام و بلاد بسیار باشد و اکثر
 اطفال میزند و مریضی از بیماری ایشان نکند و در این سال خطه
 ایشان بهم رسد و تابان در این سال بسیار بسیار و بخوبی که بسیاری
 از ملوک از خانهها و عمارات منهدم شود و در خزان خرما صنایع شود
 و در این سال خرما کران شود و برف و درعد عظیم ظاهر شود و بارها
 تند بود و بیماری بسیار باشد و زنان استن بسیار میزند و در این
 سال در ناحیه فارس و بلاد بسیار باشد و وحشیان و حیل و مرغان غنای
 بسیار باشند و بز و گاو و بیکو باشد و بیع و نشر بسیار واقع شود و آن
 کرم بهم رسد و شاید مویک در چهار یا میان بدید اید و در فصل
 پاییز بیماری بسیار باشد و در اطراف مدینه جنگ عظیم روی دهد
 و مشایخ علی میزند و بلاد زمین از خوف و قتل و غارت خراب شود اما
 بازمعه و میشود و در میان عربان با بدیه قتل بسیار شود و بلاد شمال
 بسیار بود و متاعها و بنده کران شود و کرازی از آن تابستان و بر زمین
 و جزو از آن تابستان و در میان عرب و عجم جنگها رود و در آنجا غارت
 و بلاد شاه دوم میزند و در دیلم و بلاد بسیار بود و در فصل پاییز
 از عرب میزند و در زمین بسیار بود و اختلاف در میان سلاطین

بهم رسد و فتنها در بعضی و ولایات فارس حادث شود و الله اعلم **باب**
بسیار اگر در اول محرم روز پنجشنبه باشد در آن سال زمستان خوش بود
 و کندم و جزو از آن و ذره و باغله و نخود و قنای جویات بنک بود و بیک
 بیساک و آب و کوه بسیار بود و در زمین کشتش بسیار بود و عیش و عشرت
 در میان خلایق بسیار بود و سلاطین و اهل بازار و اهل صلاح
 بنکوحال باشند و کجند و بز و کران تابستان و شهرها عجم از باران
 بسیار و بر آن شود و در میان بسیار میزند و الله اعلم و هر گاه کوف
 در اول سال شود و در وسط قران تخمین در مسئله انشی و در اسر شخص
 از آن دیکان پادشاه باغی شود و جو رسد بسیار کند و در عراق
 و بز دکان فارس مجموع از آن رسد و بعضی کشته و بعضی اعطی
 دولت و بنامهای جزا اند پادشاه داخل شود و در جمیع نواحی مشرق
 کندم و عسل و میوه بسیار باشد و در زمین بابل در این سال بسیار
 بهم رسد و اهل و دم بر مصلی آنان غالب شوند و از عرب برای آب
 غالب و در ناحیه مغرب و در زمین سست غارت واقع شود و پادشاه
 عرب منصرف باشند و پروایت دیکو در اول سال باورش و سر ما کم بود
 و ابو و عد و تابان بسیار باشد اما از سال بنکو باشد و شکار ماه
 بسیار شود و در غن و نان کران شود و آب رود نبل طغیان کند و سلاطین
 بر وی غالب شوند و در بلاد هر چند بسیار شود و شاید یکی از مشایخ
 ازین قتل رسد و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خود خروج
 کند

کند اما منازم کرد و در دزدان و راه زنان و حکام بر باغیا ستر کنند و بارها
 تند و در خزان بار کنند و در آنجا و قطیف و نواحی انفا و اکثره و عجل و بنای
 عربان و پادشاه ایشان فتنه حادث شود و پادشاه برایشان غالب شود و
 در بلاد همیشه کاذا بسیار شود و در بلاد فارس در این سال میان سلاطین
 فتنه حادث شود و با این سبب بسیار در آن بلاد ظاهر شود و در بلاد
 بنکوحال حرکت کای بود اما کوسفند فراوان کرد و شاید ماه منقص
 و در ناحیه دورا بین فتنه حادث شود **بسیار** اگر در اول محرم روز
 ادینه باشد در آن سال در استان خوش گذرد و باران کم بارد و آب چشمها
 و در دهانها و باها کم شود و در کوهستان صله بسیار بود و در حد
 حوک و بیساک و کرازی بود و در دیار عرب میوزا افت رسد و مردم در زمین
 و حضوت پادشاهان بودند اما ظفر نیابند و عیش و نکاح و عرس
 بسیار بود و بعضی اوقات پادشاهان و لشکریان ضعیف باشند
 و دعا با و مردمان عامه بنکو باشند و ازین واضر شود لیکن در بهار
 باران بسیار اید و مردم امانت و اخراجات کنند و مردم احتشای منقلب
 و اندک خسته میان ایشان باشد و الله اعلم و در بلاد جبل صد فرسخ
 کم باشد و در میان همه مردمان بسیار باشد و در دیار مغرب کرا
 باشد و بعضی از درختان افت رسد و پروایت دیکو روی در زمین
 غلبه عظیم بهم رسد و غلات معی و حبشه و شام کم جعل اید و در
 بسیار در بلاد فارس بهم رسد و غلات بعضی و عراق بنکو شود

دایک از جهت سلاطین و مجال ستم با ایشان رسد و خلافت جبل عامل
 و نواحی آن کم بعل اید و انکور در صوم و شلم بسیار بعل اید و مرد صاحب
 شان در بعضی کشته شود و با کرم بسیار از انبشاع و افر بلا فی او تلف شد
 و میوهها درین سال بنکو و بسیار بود و آب و حله جنگ طغیان کند که بعد از
 مشرف بر غرق کرد و پادشاهی از پادشاهان هند بمیورد و از اول
 ربیع الاول تا آخر جمادی الاخر **باب هفتم** اگر دو روز اول محرم درون شنبه
 در آن سال طاعون و مرگ گودکان بسیار بود و زمستان سخت بود
 و بر بسیار بود و غله کم بود و کرمان انکور و افر رس و مرگ در حد
 بسیار باشد و مردم دروم با سلطان بجزک بی و ایند اما طغر سلطانا ناز
 بود و کارها سخت در آن سال و اشوهای عجیب بد اید میوم و بکین
 بسیار بود و بیاری بسیار تا پیش اختلاف و اشوب در شهرها
 پیدا شود مگر اصفهان که امن تا پیش و در آن سال برت و باران و بکوت
 بسیار تا پیش ظلم سلطان و اختلافن حاکمان بسیار تا پیش مردم کوهستان
 و خشک کوهی بکوه مال تا پیش و مرگ زنان و کودکان تا پیش و الله اعلم
باب هشتم یوم جمع اول محرم بهند و در دهک بسیار در میان مردم ظاهر کرد
 خصوص در دکلوا و حناق و در دشت و درم در دکلوا و اراضی شکر و کلف
 و نواحی و در بلخا و بسیاری از زنان ایستن ضرب زدند و بیدارند
 و بسیاری از ایشان در وضع حمل میبندند و از شلم میومی ظاهر شود
 و بر مدینه طیبه مستولی کرد و در بعضی از بلاد غالب شود

منه

۴۹۰ ستان و بنا له داری ظاهر شود فتنهای عظیم از آن بظهور رسد و کسی
 بر پادشاه دروم خروج کند و کرمان و حمان قوی کرد و در زمین
 عراق خوف و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود و مردم بزرگی در شلم
 بقتل رسد و در بلا در خراسان فتنه عظیمی حادث شود و فتنه طاجیکان
 روی دهد و آب چشمها بسیار باشد و الله اعلم و در سنه ۱۰۰۰ **باب نهم**
 از اقامت این تا پیش آمدن بعضی از درختان میوم و انکور افض رسد اما از
 تا پیش و جنگ و وحی که در خوف مد کور بمقتل با عرب جنگ کند و ایستند
 بسیار از ایشان بدست عرب در اید و در جمیع مواضع پادشاهان غلبه تا
 پیشیت حصصا و پروایت و یک مرگ در میان کل چهار دپا یا ن بهم رسد
 قریح و در دکلورن کام و در همه در میان مردمان بسیار بود و در این سال
 ترس و جنگ و غارت بسیار تا پیش و در هر بلد مرگ بجان و زنان بسیار
 خصوصا در عراق و بغداد و اطراف آن در دو مرگ بسیار بود اما
 از همه جا بهتی و امن تر تا پیش و در بحرین و نواحی آن لایت اختلاف
 و درهم رسد و فتنه در میان این شهر رسد و از عرب ترسان تا پیشند
 و مجال و حاکم بر ایشان تعدی کند و در بلا در عرب کجا بسیار
 در نواحی سال جمعی بر پادشاه خروج کنند و پادشاه بر ایشان غالب
 و در این سال در جبل و کوهی بسیار تا پیش و مرغان و کوش و در سخن
 و پنجه و کتان کران تا پیش و خرما در درخت فاشد شود و انکور و میوهها
 در بلا در همدان و فارس بنکو تا پیش و در درختان بلا دروم و غیره

ان حد و افض رسد و میوم در اکثر بلاد کران تا پیش و کجندی بسیار بود
 و در زمستان باران بسیار بارید و باران نافع تا پیش و نواحی بسیار
 بود اما اندک و نیم و مرگ کران بود و یوغ خانگی کم تا پیش و مرغان شکاری
 بسیار و درین و در بلا درین اختلاف عظیم ظاهر شود و شاد بید غارت
 شود و شاد بید یکی از افسان یا ماه متخسف کرد و در میدانان بیکاه
 درین ش شونک بسیار و حاکم کنند اندک چنین سال محضی بود که قابل
 کشت اما افرش بنک تا پیش و الله اعلم با الصواب
احکام که فتنه افسان بر ما بهای کدانه کاسه
 پس هر سال که در ماه محرم افسان بکیر و دانسال از افسان تا پیش اما در آخر سال
 و بیاید هر مردم حادث شود و پادشاه بر دشمنان غالب شود و ظفر یابد و
 زلزله حادث شود لیکن خلوق بسلامت تا پیش **هر سال** که در ماه صفر المظفر
 بکیر و در نواحیه مغرب قوس و کرسنگی مردم را روی دهد و جنگ و کشت
 بسیار در مغرب بظهور رسد و در ماه ربیع صلیع دهد و پادشاه ظفر یابد
هر سال که در ماه ربیع الاول افسان بکیر و در میان مردم صلح به رسد و در این
 در آبادیه در میان شتران و با به رسد **هر سال** که در ماه ربیع الاخر افسان بکیر
 اختلاف در میان مردم بسیار تا پیش و خلوق عظیم بقتل رسد و بکیر باران
 خروج کند و بیم و ترس و کشت حادث شود و مرگ بسیار تا پیش **هر سال** که در
 جمادی الاول افسان بکیر و در روزی مردم وسعت و فراخی به رسد و در
 مشرف و مغرب و پادشاه با رعیت در مقام شفقت تا پیش و با احسان تمام با رعیت

بسربرد

۴۹۲ لیسر بود و پاس خاطر رعیت منظور بدار **هر سال** که در ماه جمادی الثانی
 بکیر و در بزرگ در جانب مغرب فوت شود و در بلا در مصر جنگهای عظیم
 بسیار واقع شود و در جانب مغرب در آخر سال که در ماه به رسد **هر سال** که در
 و جب افسان بکیر و زمین باران شود و در کوهستان و ناحیه مشرق باران
 بسیار در نواحیه فارس ملخ فرو اید اما فتنه بسیار با ایشان رسد
هر سال که در ماه شعبان افسان بکیر و همگی مردم مردم از شش پادشاه سالم تا پیشند
 و پادشاه بر دشمنان در مغرب ظفر یابد و در بلا در جبل و نواحی آن مرگ
 مردم بسیار تا پیش اما بزرگی بر طوفان شود **هر سال** که در ماه رمضان المبارک
 افسان بکیر و مردمان همگی پادشاه فارس را اطاعت کند و روی را بر چوب
 غلبه عظیم رسد و بعد از آن اعراب برومی غالب شوند و غنیمت
 و امیری بسیار از ایشان بکیر **هر سال** که در ماه شوال المکرم افسان بکیر
 در بلا در هند و ستان قتل بسیار واقع شود و کجا و زمین در ناحیه مشرف
 بسیار بود **هر سال** که در ماه ذی قعد افسان بکیر باران بسیار بارید
 و خلیفه در ناحیه فارس بظهور رسد **هر سال** که در ماه ذی الحجه افسان
 بکیر بار بسیار بارید و جزایه در ناحیه نوزد و درختان کم شود و در همه
 نواحی مغرب خلیفه بد اید و کندم و حرم بود کسی بر پادشاه خروج
 کند و اذیت بسیار از او پادشاه برسد و در نواحی خرد و نواحی کران
 شود و اما در سال دیگر از آن شود **اما احکام هر ماه که در فتنه**
هر سال که ماه محرم الحرام ماه بکیر در مغرب بزرگی فوت شود

در بلاد جبل که تیش و در میان مردم خاوش بلین بسیار تیش و در زمین بابل
 در چشم بسیار حادث شود و مرکب بسیار بزرگ و در آنجا کوان و کسی بر باد
 من و چ کند اما پادشاه بر وظیفه باید و لشکرا و را بقتل او در و غالب
 شود **مهسال** که در ماه صفر المنقصر ماه بکیم و خط و بیاری در شهر
 ها ک بابل حادث شود جدی که بیم هلاکت بود و بعد از آن باران بسیار
 بیاید و گیاه زمین بسیار شود و احوال مردم نیک شود و در بلاد جبل
 میوه بسیار تیش **مهسال** که در ماه ربیع الاول ماه بکیم در بلاد مغرب
 کشتن بسیار روی دهد و در بلاد جبل کرم در سینهها افتد و خراب
 بسیار در شهرهای دیگر بدید **مهسال** که در ماه ربیع الثانی ماه بکیم
 اکتساب در کوهها بسیار تیش و خرابان در همه جا بهم رسد و سال بسیار
 تیش و پادشاه مغرب ظفر باید **مهسال** که در ماه جمادی الاول ماه بکیم
 بخون بسیار در بلاد ویر و خسته کرد و پادشاه را بلای عظیم پیش آید و کسی
 بر پادشاه من و چ کند اما پادشاه بر وظیفه باید **مهسال** که در ماه جمادی
 ماه بکیم باران کم باشد و بارها کم بود و پادشاه بابل را بلای عظیم روی
 دهد **مهسال** که در ماه حجه المرجب ماه بکیم در ناحیه مغرب طاعون
 و خط بسیار تیش و در بابل باران بسیار بیاید و در همه شهرها در
 چشم بسیار تیش **مهسال** که در ماه شعبان المعظم ماه بکیم پادشاه
 از نواحی کشته کرد و دیار بیهوده و پسرش پادشاه شود و تسعیرات بالاروند
 و خط در میان مردم پیدا شود **مهسال** که در ماه رمضان المبارک ماه بکیم

در بلاد

در بلاد جبل سرها خسته شود و برف و باران بسیار بیاید و در خانهها بسیار
 تیش و در زمین فاسد و درندگان بسیار بهم رسد و در شهرها بزرگ و در
 المغال و زنان بسیار تیش **مهسال** که در ماه سنوال المکرم ماه بکیم پادشاه
 بر دشمنان فایز کرد و در میان مردم بلاء و فتنه بسیار تیش
 که در ماه ذی قعد الحرام ماه بکیم پادشاه شهرها عظیم فتح کند و
 در بعضی زمین ها و کوهها ظاهر شود **مهسال** که در ماه ذی الحجه الحرام
 بکیم و بزک در مغرب فوت شود و مرد فاسق فاجری دعوی پادشاه
 نماید الی هذا انتهى ما اردنا والحمد لله اولاً و آخراً وصلى الله على سيد
 المرسلين محمد و **عشر نهار الطاهرين**
 کیفیت زمان طلوع دو اذنه برج که هر برج که از افق طالع و ظاهر
 میشود چند ساعت و چند دقیقه طول میکشد تا برج دیگر ظاهر شود
 بدانکه یک برج از اول که عمل تیش و یک برج از آخر که حوت تیش زمان
 طلوع هر دو مساوی است و باین قاعده است تا آخر که هر دو برج یک
 ساعت و یک دقیقه طلوع میشود که از یک ساعت و بیست دقیقه کمتر
 نیست و از دو ساعت و نیم بیشتر مثل این که گفته اند که صالح الحرام
 نشان صفر و صفر نشان حمل است در تقویم و یا نشان حوت است در تقویم
 و اله نشان یک ساعت و کاف نشان بیست دقیقه باین طریق تا حدی
 ای الی بطب نجحاک حمل حوت نوزد لو جوزا که سلطان قوس
 دزیک هر بل بدانکه بعد نشان بر و سان اسد و عقرب سنبله

تا بد ریای فغفور و ترکستان هر کس ساحل خان بالغ و دم قطنظینه
 نمای بلاد عطا رداست

جغرافیای نیش و بلایه شهرها

حک با بل فارس ادریا جان ساوه نیشا بود شهرها عراق کابل
 سمرقند شهرها دوم غلر و شهرها خراسان
 الثور دوم قطنظینه اسکندریه همان اصقمان هرات اردبیل
 سومان جرجان خراسان ماهیس بوی عال حاجی طوس جلوان لبله
 قردا کوا داهل کوه تیشیا
 انجوزا کیلان اصقمان و مازندران و کرمان قزوین قزلبک کابل
 موقون و جوزستان بیت المقدس هرات بر بحرین بعض بلاد من
 الاسد کرمان و مداین خراسان نشا بود و طوس و ابواکه و نطاکیه
 و ترکستان و بنیون شایر شیزان ملای چینی
 السبک یزد و بعض از فارس من و سیستان کاشان خرات
 اندلس ساحل طیشیه موصل بزم کوفه طیشیه زمین بونان
 المهرات بلخ بخارا مصری مکه و مدینه و ادم و معر کرمان هرات و
 قصبه سعید سیستان کابل شیزا بادیه عرب طوس و ابل و روی مدینه
 دماوند موصل و بلخ
 العقرب زمین کجلازمین و طرایس و شام و امل ساری و روی قزوین
 کجی و ماوند بصیر

و میزان حرف اول ساعت و حرف دوم دقیقه **اشلیهای روی**
زمین که منسوبت بکواکب سیاره میباشد بدین کی

زحل	مشتری	مرئخ	شمس	زهرا
منسوبت	منسوبت	منسوبت	منسوبت	منسوبت
به بلاد هند	به بلاد چین	به ترک خطه و تایلند	به خراسان	به بلاد فارس

عطار د قس اقلیمهای روی زمین هفت مجریان اول
 منسوبت مشهور است به پنج
 بلاد دهند دوم دان بلاء چینی ثالث بلاد ترک خلا و توابعش
 و آنکه هست ملک خراسان چهار زمین پنجم و را انیس و ششم شهرها
 دوم بلخ چین هفتم سدها ند و سده اقلیم هفتمین س
 زهر عطارد قس
 بلاد و منسوب به شش ترکستان بر بوجه مازندران ما و ادریا
 سمنان خراسان بلخ و بادیک و در خجریان هرات در کترین سورش
 طوس نیشا بونان طبرستان اردبیل قزوین ساطانیه روی سالی
 قم کاشان بزمین ادریا جان مراغه خاوند موصل سبب وار تون
 استی اباد و نشان طلب قاین انطاکیه کابل کیش کجیه و معان خطا
 و خطن تمام اینها بلاد و شمس است بلاد منسوب بزهر کاشغرخش و
 خجکته خجند سمرقند و خوارزم کیلان ارمینه لام بعض بلاد مغرب
 حجاز نمای اینها بلاد زهر است بلاد عطارد بلاد دیا حوج و ما حوج

تا بر ریل

این تاریخ در عهد سلطان جلاهد الدین ملکشاه بوده و وضع این تاریخ
 بر وجودی است پیمبر صد و چهل و هفت سال و نام ماههای
 ایشان نام ماهها فرسیان است لکن این را جلالت معین سازند
 و از ابتدای و عدد روزهای هر ماهی سی باشد و پنج روز در
 در آخر اسفند ماه افزاینده بلا خلاف و چون مدار این تاریخ را
 بر دو رانقلاب نهاده اند و مدت روزاناب سیصد و شصت
 پنج روز کسری مختلفه است چنانچه صد بعضی آن قدمان
 کسور را ربع درست یا فتر اند و متاسفانه اتفاق نموده اند که آن
 کسور مذکور از ربع کسری باشند و در نقصان بحسب اعداد مختلف
 فتر بوده چنانکه در پنج جدول بعد از آن که در این کتاب بطبع
 آمده در دقیقه و چهل و پنج ثانیه از ربع کسری باشد بهر حال هر چهار
 سال یا پنج سال که یک روز از آن کسری جمع شود و در آخر خفسی
 افزاینده تا شش روز نشود و آن روز را کبیسه خوانند و اول فروردین
 ماه جلالت که اول سال شمسی و مبدأ تقویم است باشد و آن روز یک روز
 سلطان خوانند و روزی باشد که در نصف النهار آن روزاناب
 دو درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار مقدم در آخر
 درجه حوت بوده باشد و در تقویم بر حاشیه از جانب راست بعد
 از جدول الفیالات که در جدول یاد کردیم بر کشند در جدول اول
 و در هر هفته رقم کنند و در ایام ماه هر چه جلالت در دستیم

ایام ماه دوی و در چهارم ایام ماه جلالت نویسند و چون ماهی از این
 ماهها تمام شود در همین صفحه دست راست نام آن ماهی که از آن
 در میان جدول الفیالات کلی برابر همان روز نویسند متصل
 کواکب سیصد سیان هفتاد و نعل و پنج و پنج زهره عطارد
 قمر و فضاهای این کواکب در تقویم حرف آخر باشد و دورترین فلکها
 فلک نخل باشد و نزدیکترین فلکها فلک قمر باشد که از فلک اول این
 خوانند و از این کواکب شمس قمر با نزدیکترین کواکب شمس را نیز اعظم
 و قمر را نیز اصغر و مشتری و زهره را سعدین خوانند مشتری را
 سعد اکبر و زهره را سعد اصغر و زحل و مریخ را نحسین گویند
 زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر و عطارد را مریخ خوانند زیرا که
 بهر کوی که بیامیزد و جوی او که در مریخ کواکب دیگر غیر از شمس
 و قمر را ضمه بنحیر خوانند بجهت آنکه هر یک از اینها را استقامت
 باشد یعنی توالی حرکت کنند و گاه مقیم باشد یعنی حرکت نکنند
 و گاهی راجع نمایند یعنی بر خلاف توالی حرکت کنند و از این کواکب
 کواکب خمسة زحل و مشتری را جلوتین گویند و قمر و عطارد را جلوتین
 و کواکب علوی که گویند در جدول باشد و مشتری و مریخ را سفلتین
 سفلتی که گویند در جدول عطارد و زهره باشد و اهل احکام نجوم
 کواکب علوی را با شمس مذکور گویند و قمر و زهره را مؤنث و عطارد را
 مریخ زیرا که هر کوی که متصل شود حراج او گیرد و بابت ستارگان

فصل هفتم

در معرفت بروج و اجزای آن و مقدار آن سیر کواکب
 و او بدانکه در وقت هشتم را که جلوت کواکب بدان حرکت میکنند بدین
 قسم مساوی قسمت کرده اند و هر قسمی را درجه نام نهادند و هر
 بیست قسم کرده اند و هر قسمی را دقیقه قرار داده اند و هر دقیقه را
 بیست قسمت کرده اند و هر قسمی را ثانیه خوانند چنانکه خواهد شد این نوشت
 و نام فضاها را بروج بدین ترتیب است **حل** اول **جد** **سرطان**
اسد **سنبله** **میزان** **عقرب** **قوس** **جدی** **دلو** **حوت** و علامت
 این بروج در تقویم همین صفحه مسطور است و سیم را میزان بدین
 بنویسند تا فرق میان جیم و جابوده باشد و فرق میان با و نان سقطه
 باشد چه با نقطه میگذرانند و نان را نقطه میکنند و در بدینگونه **ان** و از
 رقم درجه و دقیقه و ثانیه اینند و درجه اینست که از بیت و نه
 نگیرد و جهت سیم مشهور بر می شود و دقیقه از پنجاه و نه نگیرد و در
 که چون شصت شود درجه شود و باقی بر این قیاس و در تقویم در
 دست راست بعد از جدول چهارم که هفت جدول متساوی بر کشند
 چنانچه مواضع کواکب هفتگانه و با زاویه نصف النهار هر جدولی با
 سه رقم نویسند اول رقم بروج و دوم رقم درجه و سیم رقم دقیقه و با
 جدولهای مذکور نام کواکب سیصد را نویسند و ابتدا با قیاس
 کنند و بعد بنام و پس بر زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد

کدی باشند ثابت خوانند و ثابتات مجموع در فلک هشتم باشد
 و بالایی هر فلکها فلک نام باشد که از فلک اول فلک و فلک الملس و فلک
 اعظم و علامت این خوانند و فلک نام افلاک دیگر را از جانب مشرق
 بسوی مغرب حرکت دهد و اختر حرکت شبانه روزی و حرکت جبری این
 گویند و افلاک دیگر از جانب مغرب بسوی مشرق حرکت می کنند
 و این حرکت را حرکت خامه و حرکت ارادی نیز گویند و فلک هشتم
 فلک البروج خوانند و هفت فلک دیگر که فلک زحل و فلک مشتری
 و فلک عطارد و فلک قمر گویند و این جمله سوای فلک نام از مغرب
 بمشرق حرکت میکنند بر توالی البروج و اشکال افلاک بحسب سطح
 بر این گونه است



در معرفت بروج و اجزای آن و مقدار آن سیر کواکب
 و او بدانکه در وقت هشتم را که جلوت کواکب بدان حرکت میکنند بدین
 قسم مساوی قسمت کرده اند و هر قسمی را درجه نام نهادند و هر
 بیست قسم کرده اند و هر قسمی را دقیقه قرار داده اند و هر دقیقه را
 بیست قسمت کرده اند و هر قسمی را ثانیه خوانند چنانکه خواهد شد این نوشت
 و نام فضاها را بروج بدین ترتیب است **حل** اول **جد** **سرطان**
اسد **سنبله** **میزان** **عقرب** **قوس** **جدی** **دلو** **حوت** و علامت
 این بروج در تقویم همین صفحه مسطور است و سیم را میزان بدین
 بنویسند تا فرق میان جیم و جابوده باشد و فرق میان با و نان سقطه
 باشد چه با نقطه میگذرانند و نان را نقطه میکنند و در بدینگونه **ان** و از
 رقم درجه و دقیقه و ثانیه اینند و درجه اینست که از بیت و نه
 نگیرد و جهت سیم مشهور بر می شود و دقیقه از پنجاه و نه نگیرد و در
 که چون شصت شود درجه شود و باقی بر این قیاس و در تقویم در
 دست راست بعد از جدول چهارم که هفت جدول متساوی بر کشند
 چنانچه مواضع کواکب هفتگانه و با زاویه نصف النهار هر جدولی با
 سه رقم نویسند اول رقم بروج و دوم رقم درجه و سیم رقم دقیقه و با
 جدولهای مذکور نام کواکب سیصد را نویسند و ابتدا با قیاس
 کنند و بعد بنام و پس بر زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد

موضع ذنب را در تقویم بنا و روند و اصل احکام کویند که در اس سعد است
 و غیر اینها و ذنب محسوس است و کاهند و صورت مدارین و عقدین محسوس
 بخوبیست که کشید شده که در هر مقابل این صفر کشید می شود
 در ساعت شبانه روزی که در نیمین عبا وقت از نصف النهار تا نصف
 دیگر و در اصل شروع از شام تا شام دیگر و در اول هر روز از طلوع آفتاب
 بود تا طلوع آفتاب دیگر و شبانه روز مذکور را بر حسب چهار قسم کرده اند
 و هر قسم را ساعت خوانند و هر ساعتی



بشخصت قسمت کرده اند و هر قسمی را دقیقه نامند و در تقویم بعد از جدول
 در این باب از نصف النهار هر روزی ساعت و دقائق را بنویسند و حرکت
 نصف النهار شمس بود و در این روزان ساعت و دقائق را در جدول
 بنویسند و آنچه باقی ماند ساعت و دقائق شب باشد و روزان وقت تحویل
 آفتاب بجای با در سلطان افزاید و در نصف دیگر بکاهد و شب بر عکس
 این باشد پس لازم آید که بلندترین روزها و کوتاهترین شبها وقت تحویل
 آفتاب در سلطان باشد و کوتاهترین روزها و بلندترین شبها وقت
 تحویل آفتاب بجای باشد و وقت تحویل آفتاب بجز اول و آخر روز و شب
 برابر باشد و این ساعت را ساعت مستوی خوانند و نوعی دیگر آن باشد

مهر روز

که هر روز و شبی را جدا جدا بدواز و در قسم مساوی قسمت نمایند و آن
 ساعت را ساعت مجموع و ساعت زمانی خوانند و مقدار هر ساعت عجب
 درازی و کوتاهی روز یا شب می افزاید و می کاهد در اول هر
 بد آنکه حمل شود و جزا بروج بهار آید یعنی مدت مکرر آفتاب در این سه
 بر فصل بهار باشد و سلطان و اسد و سنبله بروج تابستانه باشد و میزان و عقرب
 و قوس بروج خریف باشد یعنی مدت مکرر آفتاب در این سه فصل است
 باشد و بر جمیع اوایل این چهار فصل را که حمل و سلطان و میزان و جدی
 باشد منقلب خوانند و بروج اواسط این فصول را که ثور و اسد و عقرب
 و دلو باشد ثابت خوانند و بروج دواخر این فصول را که جوزا و سنبله و قوس
 و حوت باشد بروج دو جسدین باشد و بروج بهاری و تابستانه را بروج
 شالی و عالی خوانند و بروج خریف و زمستانی را بروج جنوبی و خست
 خوانند و بروج تابستانی را بروج مستقیم الطالع خوانند و بروج
 بهار و زمستانی را مجموع الطالع خوانند و بروج حمل و اسد و قوس و بروج
 اثنی عشری و آن و سنبله و جدی بروج خاکی اند و جوزا و میزان و دلو بروج
 باری اند و سلطان و عقرب و حوت بروج لیند و حمل مذکر است و ثور
 مؤنث و جوزا مذکر است و سرطان مؤنث و باقی بروج بدین قیاس باشد
 و برین مناسب بود که لطایح بروج میان شود بدانکه حمل گرم و خشک است
 و ثور سرد و خشک و جوزا گرم و تر و اسد گرم و خشک و سنبله سرد
 و خشک و میزان گرم و تر و عقرب سرد و قوس گرم و خشک و جدی

نعلک و صغیر و زبا نام اکتلیل و قلب و شوله و تقایم با بله که بروج و بلخ
 سحر که اشیاء مقدمه موش و رشا و قمر در هر روزی منزل باشد
 تقریباً و قمر در نصف النهار هر روزی در منزل باشد که نام آن منزل را در جدول
 جدا گانه در صفحه دست خطی که در جدول بقدر دوازده بنویسند و شمس هر
 سیزده روز در منزل باشد و بوجه از آن منزل گذرد آن منزل در مشرق
 شود و طلوع آن منزل را نیز در میان اتصال کلی بنویسند و کوکبی که در
 که از شعاع آفتاب بین و آن یا در شعاع مخفی شود ظهور و خفا آید
 گویند و رقم کنند **تقاریر** یعنی جنفای عطار و مغربی **له** یعنی تلمیذ و زمره مشرقی
 آفتاب در صفر دست خطی که در جدول بقدر دوازده بنویسند و در جدول
 در اول ایام هفت بنویسند و در دوم ایام ماه عربی و در سیم انتقال
 قمر از برجی به برجی بساعت و دقائق گذشته از روز و شب و در چهارم
 رقم نشانهای بروج دوازده گانه بعد از چهار جدول مذکور شمس
 جدول مستعدی برکشند برای نظرات قمر با کوکب ستر با خمر و بالای
 جدولهای مذکور نام کوکب شمس را بنویسند ابتدا با خمر و بالا
 پس بر جدول مشرقی و بروج و زمره و عطار و بدین ترتیب و هر روز
 باشد که قمر یکی از کوکب شمس را که نظری باشد در جدول همان کوکب
 و رقم آن نظر و رقم آن ساعتی و دقائقی که نظر باشد و علامت روز یا
 بنویسند و هر گاه برجی نقل کند که در آن بروج با کوکبی ظاهر شود
 شده اما هنوز زجید اتصال بنویسند گویند بعد از اتصال است

است که بعد هر یکی از سر سلطان یک برج و ده درجه باشد و از سحر
 چهار بروج و بیست درجه درین طالع در میان این دو کوکب تناظر
 زمانی باشد و تناظر طلوع آن بود که دو کوکب در دو موضع در مطالع
 مساوی باشد و آن دو جانب نقطه اعتدال بیعی و جوی باشد
 که آن اول حمل و میزان است چنانکه کوکب در بیست درجه حوت
 و دیگری در ده درجه حمل چه بعد ایشان از سر نقطه اعتدال بیعی
 در ده درجه حمل چه بعد ایشان از سر نقطه اعتدال بیعی ده درجه باشد
 و آن نقطه میزان بر پنج بروج و بیست درجه پس در میان دو کوکب
 تناظرات را هم در میان اتصالات کلی بنویسند و بدانند که کوکبی متصل
 شود و کوکبی و پیش آنکه نظر واقع شود آن اتصالات بسبب جوعت
 یا بطور عبارتی یا استقامت باطل شود و آن اتصالات خوانند
 و اتصالات را نیز در میان جدول اتصالات کلی بنویسند نظرات
 و آنچه بدان تعلق دارد در تقویم با این نوع رقم کنند و در آن
 در جدول برین ترتیب مع مقابل **له** اتصالات **له** کوکب مع الراجح **الراجح**
 تناظر بروجی یا زمان طالع تناظر طلوعی **له** اتصالات **له** اتصالات
له لیل **له** کوکب مع ذنب **له** در میان ذل قمر و دیگر احوال بدانند
 بروج دوازده گانه بیست و هشت منزل از برای قمر تعیین کرده اند
 و اسای ایشان بر این ترتیب است **له** شریطن **له** طلس **له** سرمد **له** بهران
 عقده **له** صعد **له** ذراع **له** نثر **له** طرطره **له** جبهه **له** زین **له** صوفه **له** اعراب

در نوزده درجه حمل شرف باشد و قمر را در سه درجه ثور و دخل زانق
یک درجه میزان و مشتری را در پانزده درجه سرطان و تریخ را در بیست
هشت درجه جدی و زهر را در بیست هفت درجه حوت و عطارد را در پانزده
درجه سنبله و شرف را در سه درجه جوزا و شرف ذنب در سه درجه
قوس و هبوط هر یک از کواکب و عقدین مقابل در چهار شرف باشد و سنا را
در بن باب حروفی وضع نموده اند اندر بن نوع **فلو کاخده صحیح و موافق**
هباء که ده یا ح سیخ سوخی نشانی کواکب و بروج است و سیاهی
نشانی در طاعت شرف اما بروج و شرف تا اخر شرف باشد و لیکن درجه
معدود و قوی تر باشد و کواکب چون روی در شرف باشد در نوزده باشد
و چون از درجه شرف بگذرد روی در نقصان داشته باشد و شرف
و هبوط کواکب را در تقویم لریخی بدین نوع رقم کنند **له و له** یعنی شرف
عطارد شنبه و شنبه دو ساعت و سی و چهار دقیقه **طس و له** یعنی هبوط
شمس پوم پنجشنبه هفت ساعت سی درجه و چهار دقیقه و شرف هبوط
کواکب را لریخی نویسند و احترام و شهر کواکب را جیساً نویسند **مضو**
یا ز و هم در ادبای مثلثات بدانکه این دو زده برج هر سه برج
در یک چند و ازین جهت از مثلثات اربع خوانند چنانکه **ک ل ح** و مثلثه
اقتی باشند و ادبای ایشان بوز شمس و مشتری و زحل باشد و لیثب
مشتری بیست و هفت **پشاه** مثلثه ظاک اند و ادبای ایشان بوز
زهر و قمر و تریخ بوده و لیثب ضرر بنهم مقدم **ل و** مثلثه صرا

ادبای

و ادبای ایشان بوز زحل و عطارد و مشتری باشند و لیثب عطارد
بوز دخل مقدم باشد **و یا** مثلثه لیه اند و ادبای ایشان زهر و تریخ
و قمر باشد و لیثب قمر بوز تریخ مقدم باشد و تویب این خاچه نصیر علیه
برشته نظم کشید است تا برای حفظ ذهن و سهیل باشد **لسیل** بوز
و همدی **مهر** لیثب حرف دوم میدارد برسی **فضل شازده** در حد کواکب
بدانکه هر یک از کواکب صخره دارد و بروج اشاعش به حکم هست که بخند
بچند درجه بروج معین باشد و استادان در حد و اختلاف و لیثب
کرده اند لکن مشهور ترین حد و وحد و مصر یافتند که در بن جدول
تقسیم کواکب و هر حد و هر یکی سه بیت نموده شد و نوعی دیگر

تصدیق **تاهط هبوی حیرا**

حل	و	ه	و	ه	و
جوزا	و	ر	و	ر	و
مرد	و	و	و	و	و
اسد	و	و	و	و	و
سنبله	و	و	و	و	و
میزان	و	و	و	و	و
عقرب	و	و	و	و	و
دوی	و	و	و	و	و
حدر	و	و	و	و	و
جدی	و	و	و	و	و
مهر	و	و	و	و	و
سنا	و	و	و	و	و

ایشان بجز تقسیم او چنانست که هر برج را بسه قسمت کنند و هر قسمی را
بکوی دهند بوز اولی و ابتدا میچند کنند درجه اولی را بعد از لیثب
دهند که تریخ است و ده درجه دیگر لیثب شمس دهند که تحت نخل تریخ

کواکب سپاهیان و لشکران و کرامت و ترکان و دزدان و قیادان
 باشد **نوشته** کواکب ملوک و سلاطین و حکام و اعیان ملک و اهل ارض و غیره
نوشته کواکب زمان و مردان و سادات و نجاران و مطربان و معاشران باشد
عظمت کواکب و بران و ادب قلم و حکما و مجتهدان و هنرمندان و نقاشان
 و زرگران باشد **نوشته** کواکب رسولان و سفاربان و بیگان و چاسوسان
 و کاروانها و عوام الناس بود و قوت نوالی کواکب قوت منسوب است
 و ضعف برعکس **نوشته** در آنچه از اوراق دوازده گانه تقویم نیاید
 بیان شود بدانکه پیش از بدانی روز اول نوروز تقویم که در
 باشد که در نصف النهار از وزشمن با اول درجه حمل باشد بشرطی که
 در نصف النهار مقدم در آخر درجه صحریت بوده باشد و باید چند
 بیاید و ندانند که در وقت اول صغیر دست راست و دست چپ اختیار
 بنویسند که بوردن قمر در هر یک از بروج دوازده گانه از برای
 اوری نیک یا مایه نریاید باشد و آنچه در وقت ناله نوشته شود
 صغیر دست راست را چه طالع سال توکی و احکام آن بنویسند و چه
 تعبیر او چنان است که حکم ترک و خطا دوری بدوازده سال قمر
 داده اند که با و در جانب میگرد و هر سه طالع نوری و علم انسان
 و نوری اینها نور نمایند و ابتداء دور را بپوش کنند و بعد بکار
 بنشیند نظم مؤثر و غیره بپلنگ و سرکش شمار **نوشته** درین طالع بگذری نیک
 و ناکه باشد و کوفت است حساب **نوشته** حمد و نوحه و جرح و سگ خوله از کار

در صغیر

در صغیر مقابل آن صغیر **نوشته** در وقت تحویل سال که در حق بل شمس
 با اول دقیقه حمل بود با تواریخ از چه ششم مهر و از آنچه طالع سال را بین
 بدوازده خانه نیاید و در مواضع کواکب سعد سیاره و عقدین **نوشته**
 از سهام ضعیف و دیده در زایچه ثبت نمایند و مناسب بود که منسوب است
 بروج دوازده گانه را بداند شود بدانکه هر بروجی که در وقت مغرب
 بر افق مشرق منطبق باشد آن طالع خوانند و آنجا نعره و زندگانه
 و تن و جان باشد و ابتدا هر کاری باین خانه بعلق وارد خانه دریم
 که از ایت المال خوانند خانه مال و معاش و سود و زبان باشد و سیم
 خانه مردان و خواهران و نقل و حرکت نزدیک باشد و اقرابان با بر خا
 غلق دارد و خانه چهارم خانه پدران و هلاک و عیادت کا وها باشد و این
 خانه را وند الارض خوانند و خانه پنجم خانه فرزندان و محبوبان و عیثمها
 و شاد و همای باشد و خانه ششم خانه بندگان و مددکنان و نشانگران
 و پیاران باشد و خانه هفتم خانه ازواج و شریکا و خصمان و غایبان
 باشد و این خانه **نوشته** و تد غایب و نظیر طالع خوانند و خانه هشتم
 خانه خوف و خطر و برک و میوات مال غایب باشد و خانه نهم خانه
 و علم و دین باشد و خانه دهم خانه شغل و عمل سلطان بود و او خانه
 عاشق و وند القما خوانند و خانه یازدهم خانه امید و سعادت
 و دوستداران و پیاران باشد و خانه دوازدهم خانه زندگان و خصمان
 و چهار بابیان باشد و هر خانه از این دوازده خانه بدرجه و دقیقه

باشد معین و از امر گزینند و در حاشی در صغیر مذکور معرفت
 دویست اهل نوبتد باین طریقی که در شب بیست و یکم بعدین را که بعد معذل
 و بعد سوا باشد و شخص نمایند هرگاه بعدین از ده درجه زیاده باشد
 بری بنویسند و هرگاه که در باشد لایری بنویسند یعنی دیدانی شود
 بعدین مابین درجه دوازده درجه باشد ضعیف و با دریک بنویسند
 بعدین مابین دوازده درجه باشد متعدد بنویسند و هرگاه
 مابین چهارده و شانزده باشد بلند و ظاهر بنویسند و عرض ماه را
 نیز در شب بیست و یکم که شخص بخود در جدول جدا کند که تحت جدول
 بعدین است بنویسند که عرض شمالی یا جنوبی باشد و مقدار عرض
 ماه را نیز بنویسند که چند درجه و دقیقه باشد و بعد از اوراق
 دوازده گانه و همه خسسه مستقیمه و صغیر نیاید و در صغیر دست راست
 جهات سکن بلد و ذرا بت کنند که هر دوزه زمان توکی در چه سمتی
 باشد و در کدام جهت بوده و در هر جهتی که باشد و باین جهت سفر کردن
 و در عیادت رفتن مذکور باشد و در تحت الارض جهت تخم کشتن و در
 گشتن بد بود و در فوق الارض جهت عمارت حاجی بنا کرد و در طاق
 دزدن بد باشد و در حاشیه هر صغیر باشد جدول با دریک چند بر کنند
 جهت نظرات قمر یا کواکب متبینه که برای چه کاری نیک و از برای
 چه کاری بد باشد و هرگاه خسوف یا کسوفی در آن سال واقع شود
 تقویم بنویسند و زمان شروع و دیده توسط خسوف یا کسوف **نوشته**

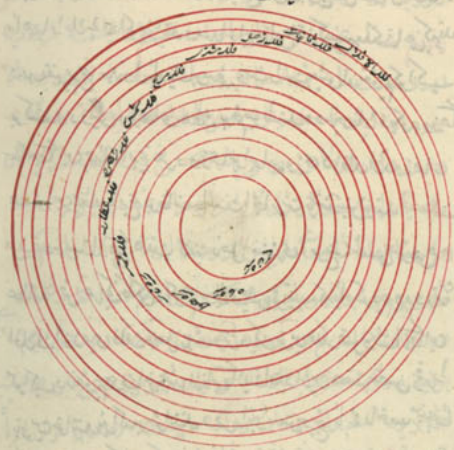
شروع

شروع و رسیده توسط خسوف یا کسوف و زمان شروع با بختان و زمان
 خسوف یا کسوف و مدت تاثیرش در عالم تا چند مدت و در وقت
 خسوف و کسوف لون شمس و قمر را بنویسند که چه موده لون باشد و باشد
 که احکام هر ماهی را از اوضاع کواکب مشخص نموده برسی همان صغیر
 انما بنویسند اینست که آنچه الحال معمول و مصطلح میخوب است و مستقر
 که در شانزده و وقت تقویم می دارند و گاه باشد که عجب خواهش شخص
 بعضی افزاید و بگریا و درند و بیک معمول نیست **نوشته** دره یا از
 از اختیار است بدانکه اختیار است هر بروجی که خواهی باید هفت شریک
 اوری و اینها عمداً محذورات است باید قمر مسعود باشد باید
 که آن خانه که قمر در او است مسعود باشد **نوشته** اگر صاحب خانه که قمر
 مسعود باشد باید که بروج طالع زنان نیکو باشد باید که آن
 که منسوب بان امر است مسعود باشد **نوشته** اگر خداوند خانه که بان
 او منسوب است مسعود باشد **نوشته** اگر کوی که بدان امر تعلق دارد
 مسعود باشد مثلاً اختیار در زراعت کردن باید که کواکب منسوب بان
 که در اصل است مسعود باشد و هرگاه اختیار نوبتد نوبتد و نوبتد
 نمودن باشد باید که کواکب منسوب بانها که زهر باشد مسعود باشد و
 هرگاه شغل و عمل دنیا باشد باید که کواکب منسوب بان که شمس
 میباشند مسعود باشد و بیا که بر این قیاس هر کس را در معرفت تقویم
 پیش ازین حاجت افتد و جوع و شرح بیست باشد بر چندی نماید **نوشته**

صاحب طالع وقت

این و قوتی دیگر این استقامت شود و شمس و قمر را چون استقامت نبود و زحل
 و مشتری و جوف را علوی خوانند و زهره و عطارد را سفلی خوانند و روشن
 ستارگان مختلف باشد و با آن ستارگان را ثابته خوانند و جمله در فلک
 هشتم باشد و بالای آن فلک نام که آنرا فلک الافلاک و فلک اطلس
 فلک اعظم و مدار بوی و حرکت اول و معدل الزمان خوانند و او هر
 افلاک را از مشرق بجز حرکت می دهد حرکت شبانه و زوی و دیگر
 افلاک از مغرب بجز حرکت می کنند هر یکی بجز حرکت خاص و صورت فلک

اینست

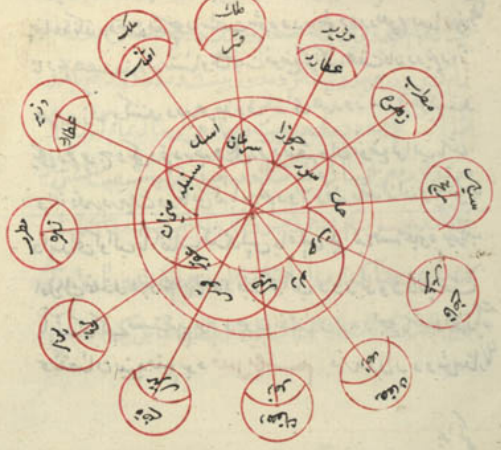


قطب شمال

قطب جنوب



فلک اطلس



و آن دو تقاطع جوزهرین و عقده تین خوانند پس یک نیمه از مدار ماه
 در ماه در جانب شمال بود از مدار افتاب و یک نیمه در جانب جنوبی
 عقده را که چون ماه از و بگذرد شمالی شود و اس خوانند و آن نقطه
 ماه از و بگذرد جنوبی شود و ذنب خوانند و مقدار دوری ماه از مدار افتاب
 عرض ماه خوانند و عاقبتش در پنج درجه بود و تقویم ماه را یعنی دوری
 او از شمال بر توالی بروج طول ماه خوانند و اس و ذنب سیو معکوس
 باشد مانند کواکب راجع دوری در نوزده روز قطع کند و در وقت
 موضع اس بعد از تقویم عطارد بنیاد و در پنج درجه و دقیقه و وضع
 ذنب بروج هفتم باشد از آن بروج همسان درجه و دقیقه و در سیو سبب
 موضع ذنب بنیاد و در نوزده روز که عرض ماه در جدولی جدا گانه در جدول
 تقویم او بنیاد و در دو وسط هر یک درجه و یکی دقیقه و عرض در ربع
 از دور که فرجه از و بود آن شمالی صاعه زاید بود و ربع دیگر که ضم
 دوری و ذنب دارد تا رسیدن به ذنب شمالی هابط ناقص باشد و در ربع
 سیویم که از ذنب کف شده باشد
 جنوبی هابط زاید بود و در ربع
 چهارم که بعد از آن بود و قدر
 دو براس دارد تا رسیدن بدوس جنوبی صاعه ناقص بود و در ربع پنجم که هم عرض



بنیاد

باشد و گاه باشد که عرض هر کوکبه در پهلوی تقویم او بیاید و در افتاب
 عرض بود از جهت آنکه عرض دوری ستارگان بود از راه افتاب و
 افتاب از راه خود دور نشود و نشانها شمالی و جنوبی و صاعه هابط
 از حرف اول گیرند و نشانها زاید و ناقص و اس و ذنب از دوری
 اس گیرند **فصل یازدهم** در ساعات و ارتفاعات شبان روز
 چهار قسم کند و هر یک را دقیقه خوانند و در تقویم بازاری هر روز
 ساعات و دقائق آن روز بنهند و چون آنرا از بیست چهار ساعت
 نقصان کنند آنچه بماند ساعات و دقائق شب باشد و در آن جدول
 افتاب بجدی تا بوقت تحویل افتاب سلطان افزاید و در نیمه دیگر
 کاهش و شب برعکس آن باشد پس در آن ترین روزها و کوتاه ترین
 وقت تحویل افتاب بر سلطان باشد و کوتاه ترین روزها و در آن
 ترین شبها و وقت تحویل افتاب بجدی باشد و بوقت تحویل افتاب
 بجل و میزان روز و شب برابر بود و این ساعات را ساعات مستوی
 خوانند و چون هر روزی و هر شبی را جدا جدا بدوازده قسم کنند
 آن ساعات را ساعات معوج خوانند و مقدار هر ساعت بحسب درازی
 و کوتاهی روز و شب که کاهش و افزایش امارت ارتفاع افتاب مقدار

بعد از بودن سطح افق که بر زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده از هم
 جدا کند از آسمان و آن مقدار را در درجات و دقائق که بود و غایتش
 بوقت ضعف النهار باشد و غایت ارتفاع هر روزی در تقویم بعد
 از ساعات در جدولی جدا گانه بنویسند و هیچ ارتفاع آن نود تا در
 زیاده نکرده **مفصل و آن در نظر و تناظر بعضی کواکب بعضی اوقات نظر**
 انست که در کواکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه هیچ ایند
 قران و مفارقت خوانند پس اگر آن حال میان اثناب و مائه باشد
 از اجتماع خوانند و اگر آن حال میان اثناب و مائه و یکی از کواکب
 مختص باشد آنرا احتراق آن کواکب خوانند و چون درجه و دقیقه
 دو کواکب در دو برج که یکی از آن دو برج سیم دیگر برج باشد مساوی
 شود آنرا تسدیس خوانند و اگر یکی از آن درجه مادم برج باشد آنرا
 تربع خوانند و اگر یکی در پنجم برج باشد آنرا اثنالیت خوانند
 و اگر یکی در هفتم دیگر برج باشد آنرا مقابله خوانند و مقابله از ده
 فلک صد و هشتاد درجه باشد و تسدیس صد فلک باشد
 و تربع ربع و همچنین تا باقی و دوم و ششم و هشتم و دوازدهم
 شما و یکی از مقابله نیز اینها استقبال خوانند و آن بخاروشن

کرد

کرد که هر کواکب ماد و تسدیس بود و در تربع و در اثنالیت از
 دو جانب او یکی مقابله و یک مقارنه و جمله هشت نظر باشد و
 راس و ذنب را با کواکب نظری نباشد الا مقارنه و از آنجا
 خوانند و در هم و عطاره با اثناب الا احتراق نبود و ایشان را
 با یکدیگر الا تسدیس و قران نبود و از جهت آنکه این دو کواکب
 چندی پیش از چهل و هفت درجه از اثناب دور نشود و
 در دو جانب چون کواکب متوجه باشد یکی از این نظرها گویند
 و چون اتصال تمام شود و بگذرد گویند مضرت و این نظرها
 کواکب شش گانه را حو مائه بر طائفه تقویم بنویسند بر صغیر
 راست از جانب راست و این را اتصالات کلی گویند و نام آنها
 هر چهار تا پنج و در زک در آن تاریخ مشهور بود و نحو میل
 ستارگان از برجی به برجی و رجعت و عکس و استقامت و برج
 و حضیض و احتراق و شرف و هبوط و همچنین بنویسند اما تا
 دونه بود یکی آنکه میان دو کواکب باشد از دو موضع که در
 روز مشاوری بود و آن در موضع بود از دو جانب سر سرطان و
 سیمک مساوی باشد مثلاً یکی در بیست درجه نوب و یکی در ده درجه

۴۹۹ اسد باشد که بعد هر یکی از سیمرطان یک برج و بیست درجه
 و از سیمرکان چهار برج و بیست درجه بود و از سیمرکان چهار برج و ده
 درجه بود و دوم آنکه میان دو کوکب باشد که هر دو در هر دو موضع
 باشند از دو جانب سیمر و میزان که بعد هر دو از نغمه‌ها سیمر
 و سیمران مستسا که بیست و یک درجه است در هر حال و یکی درجه
 حوت باشد چون بعد هر یک از آنکه بیست درجه بود و از نقطه
 سیمران پنج برج و ده درجه و تناظرها هم در میان اتصالات
 کلی نویسند و باشد که کوکبی متصل شود بکوکی بر سبیل نظری
 یا تناظری و پیش از اتمام آن اتصال باطل شود یا بسبب رجوع
 یا بطول کوکب متصل یا بسبب استقامت آن کوکب که اتصال
 با او بود یا سرعت بسیار او و باطل شدن راتنگاش خوانند
 و باینین اتنگاش نیفتند و علامت نظرها و آنچه تعلق بدان
 دارد بدین گونه باشد **ن** مقارن **و** قران **س** دستدیس **ج** و بیع **ث**
ت تلیث **ل** مقابل **ل** استقبالی **ع** اجتماع **ق** احراق **س** سجاسد **ب**
م تحویل **ل** فساد **ل** لیل **م** بوم **ن** طرقتا **ن** غرث **ن** نکاش **فصل سیزدهم**
 در اجات قمر و دیگر احوال او در هفتصد و پنجاه و هفت تقویم در ماه اول

۵۰۰ ایام اسامیع و اوم ایام عرب در د و چند ول بازانند یا ایام یایتم
 اعداد و محل ماه یعنی برجی که قمر اعداد و محل ماه یعنی برجی که قمر
 بوقت نصف النهار همان برج بود در چند ول دیگر بنهند و چنانکه
 چند ول چهارم ساعات انتقال ماه از برجی پس می و نشان روزی که
 انتقال بر روز باشد یا شب اگر همان شب که بعد از نیم روز باشد
 بنهند پس شش چند ول مستسا که بنهند جهت نظر قمر یا کوکب
 شش کانه باقی اول از انجاب ابتدا کنند و بعد از آن کوکب پنج
 کانه بر ترتیب افلاک و باز ای هر دو که در هر دو کانه باشد
 که بعد از آن بود قمر را بکوکی از این شش کانه نظر بنهند در چند
 آن کوکب در قمران نظر و ساعتی که نظر در آن ساعت بود و نشان
 روز باشد بنویسند و آنچه باز ای روشی بود که در هر دو کانه باشد
 که بعد از وی بود هیچ نظر نیفتد خالی بماند و این اتصالات
 من اجات قمر خوانند و استقبالی و اجتماع که در هر ماه افتد بر هفت
 دست راست از جانب راست اتصالات کلی در چند ول با باریک
 بنهند و روزی یا شب تعیین کنند و ساعات که از آن روز با آن
 شب رفته باشد برج طالع و برج عاش و درجات و دقائق و هر یک

بنویسند و طالع آن بود که در آن وقت از مشرق طلوع کند و عاشر
آن بود که در آن وقت بمیان مشرق و مغرب در میان آسمان بود
و جزو اجتماع هم بنویسند و آن موضعی بود آن فلک که اقناب و ماه
در وی مقارن شدیم پس جزو استقبال هم بنویسند و آن بوی
موضع اقناب بود در وقت آنکه ااماه مقابله کنند و شب موضع
ماه بود و حالات هم بنویسند بعضی در جدول مبداء کانز بنویسند
بعد از اجابت بر صفحه دست چپ و بعضی در خانه‌های خالی از اجابت
مناجات بنویسند بلوغی دیگر و حالات مجاسد فر بود که در آنکه
روز یا شب باران و زین مقارن کردند و بچه ساعت در آن
ماه بد وجه هبوط و باول و هبوط اقناب یعنی بطریقه مختصر فر بود
از این طریق مشرق و هبوط کوکب بیان کنم و حال طریق مختصر فر بود
و بعضی در جدول ماه به تحت الشعاع هم بیارند و آن وقتی بود که
بعد ماه از اقناب پیش اجتماع بد و زده درجه آید و مجاسد نما
بگوید بیارند و یکد چنان گویند که کوکب خمس است و سیر او سکون
در وی بصد و جهل و چهار سال تمام کند و برجی در دوازده سال
تمام کند و چنین کوکب رونقک بد بیان نیست و علامات اینست **فصل پنجم**

سی قر با ترتیب قر بسرف **فصل ششم** در هبوط طر بطریقه مختصر **فصل هفتم**
الشعاع **ح** قر با کید **فصل هفتم** در منازل ماه و آن بیست و هشت
منزل است برین ترتیب شریف بطریقی شریا در آن هفتصد و هشتاد
ذراع نثر طرفه چهره در آن صفر عوا سماک غفر زبانا
اکلیل قلب شوله تا نیم بلد زایج بلع سمعود اجنیه مقدم
موش رشا قر هر دو در منزل پیش ازین منازل و گاه بود که فر
از یک منزل در روزی برود و موضع ماه در هر منزل که باشد وقت
بیم و زمان آن منزل در جدول و در جداول که با آنکه بنویسند باز ای آن روز
و بعضی وقت انتقال ماه از منزل به منزل در جدول و در دیگر بنویسند
و چون فلک دوازده برج است و منازل بیست و هشت منزل است
هر برجی دو منزل و ثلثی پیش و شمس هر منزل که با زین کنار
و از دور شود آن منزل پیش از طلوع اقناب بر آید و چون ظاهر
طلوع آن منزل در میان انصا است کلی بنویسند و آن روز وقت
طلوع هر منزل سقوط رقیب آن منزل پیش از آن منزل پانزدهم منزل
از آن منزل **فصل پانزدهم** در ظهور و اختفا و کوکب و احوال
ستارگان علوی پیش از احوائی بچند روز در مغرب مخفی شوند

بعد از غروب افق و بعد از احتراق چند روز در مشرق ظاهر
 گردند پیش از طلوع افق و احتراق ایشان در میان ایام استقامت
 ایشان بود مقابل ایشان با افق در میان ایام رجوع ایشان
 باشد در میان دو تثلیث افق بود و زهره و عطارد در آن در میان
 استقامت و هم در میان رجعت احتراق بود و در اوایل رجوع در مغرب
 مخفی شوند و در آخر در مشرق ظاهر گردند و بیشتر از احتراق که
 در میان استقامت بود در مشرق مخفی شوند و بعد از احتراق
 در مغرب ظاهر گردند و اوقات ظهور و اختفاء هر کوکبی در تقویم
 اصوات کلی بنویسند و اما دیدن ماه نو که از موضع غروب
 افق در شمال یا در جنوب یا در یک یا ظاهر در هر دو جهت باشد
 هر ماه نوشته باشند و باشد که احوال سی کوکب در جهت و مکان
 هفت کانه تقویمهای ایشان روانه ورق که کتبهم بر آن بیان
 کنند مثلاً هرگاه هر چون سراج السی بود یعنی سی و او بر سیر و
 ناید بود این رقم بنویسند و چون بطی السیر بود که سیر او بر سیر
 و سطش زاید بود این رقم بنویسند **تقص** و چون سیرش بقدر
 سبی و سطش بود این رقم بنویسند **سط** و مقیم را **مقیم** و مستقیم را **مستقیم**

در این

در اس هر دقیقه از برج بجهت ساعت و سی شش دقیقه از ساعت
 قطع کند ده روز و دو بیت چهل ساعت باشد و نوزده و دو بیت و
 شانزده ساعت پس مجموع چهار صد و پنجاه و شش ساعت باشد
 و نصف او دو بیت و بیست و هشت ساعت و نصف این صد و پنجاه
 و شش صد و چهارده سی و هشت و چهار پس پنج دقیقه بسی و هشت
 ساعت قطع کند پس هر دقیقه از درجه بجهت ساعت و سی شش
 ساعت قطع کند زیرا که پنج هفت ساعت سی و پنج ساعت باشد
 و سه ساعت صد و هشتاد دقیقه باشد و او را پنج ضم کنیم **ضم**
 سی و شش دقیقه باشد زیرا پنج صد و پنجاه باشد و پنج شش
 باشد پس باس دقیقه از درجه شش ساعت و سی و شش دقیقه **ساعت**
 قطع کند و الله اعلم و هر چه ناینه بیک ساعت و شانزده دقیقه
 ساعت قطع کند زیرا که شصت ناینه یک دقیقه باشد و **دقیقه**
 از درجه بجهت ساعت و سی شش دقیقه ساعت قطع کند پس شش
 ساعت که شصت بخش کنند هر ده بخش یک ساعت **ساعت**
 و یک ساعت شصت دقیقه باشد پس شصت دقیقه و سی **شش**
 دقیقه بود و شش دقیقه باشد پس هر ناینه شانزده دقیقه باشد

۸۰۵
 ساعتی رسد پس هر ثانیه از درجه شرح سیر راس و زینت بدین
 کونه است که آن دوری که عبارت از دوازده برج است بر نوزده
 سال تمام کند پس او در هر برجی نوزده ماه باشد از برای آنکه
 صد و بیست ماهست و نه سال صد و هشت ماه پس نوزده سال دو
 بیست و هشت ماهست بر دوازده برج قسمت کنیم پس شش برج صد
 چهارده ماه باشد زیرا که سه ده ماه بیست و سه نه ماه بیست
 و هفت ماه پس مجموع پنجده و هفت ماه باشد و برجی سی درجه است
 و هر درجه نوزده روز قطع کند زیرا که ده ماه سیصد و دو روز است
 و نه ماه دو بیست و هفت روز پس مجموع پانصد و هفتاد و دو روز
 و نصف او دو بیست و هشتاد و پنج روز بود پس هر دو درجه نوزده
 روز قطع کند زیرا که پنج نوزده بود پنج روز باشد و تقدیم علم
 و راجع راجع و هر کوکبی چهار نطق بود در فلک اوج و چهار
 نطق فلک بود و بر باشد که آن هم بنویسند و نشان نطق هر
 اول اوجی چنین باشد **قادر** و دوم **تبت** و سوم **عز** و چهارم **نطق**
 اول **نطق** و بر **نطق** و دوم **تبت** سوم **عز** چهارم **نطق** و انساب **نطق**
 تدویری نبود **فصل شانزدهم** در باب آنکه در تقویم اندک و اف

۸۰۴
 دوازده گانه بر هر روزی بنویسند از باب اختیارات که از این
 چه کار شاید و چه کار نشاید و ما از این اجمال یاد کنیم و پیش از اوراق
 ماهها طالع سال و صورت انبیا و در صورت طالع در میان
 خانها دوازده گانه از برج و مواضع کوکب و راس زینت در
 تحویل سبت کنند و موضع سهام هم بنویسند و سهام دلائل
 چیزهای مخصوص بود که از مواضع کوکب و خانها گیرند و از هر
 سهام قوی تر سهم السعادت و سهم العیب بود و پیش از صورت
 طالع وقت تحویل انساب و مواضع و استخراج آن از برج بیاورد
 و باشد که طالع فضلهای دیگر و طالع اجتهادات و استقبالات
 و هم صورتها بنهند و صورت طالع را از آنچه خوانند و بعد از
 اوراق ماهها محسوف و کسوفی که در آن ماه افتاب باشد یاد
 و تعیین اوقات و احوال آن بکنند و طالعها هر یک ثبت کنند
 اما دیگر جزو آنها که پیش از اوراق ماهها ثبت کنند جهت آنکه
 فضول قرائات واجتهادات باشد و جمعه تواریخ و زواید
 و دیگر کمالها بر حسب عادت هر قومی از شرح مستغنی باشد اینست
 معرفت تقویم و بعد از این بعضی از چیزها که بدان محتاج باشد

برسبیل اختصار **فصل هجدهم** در خانه و وبال هر کوکبی جدی
 و دلو خانه زحل اند قوس و جوت خانه مشتری حمل و عقرب خانه برج
 ثور و میزان خانه زهرم جوزا و سنبله خانه عطارد سرطان خانه ماه
 اسد خانه افعاب و مقابل خانه هر کوکبی و وبال او بود پس خانه های
 زحل و وبال یرین باشد و خانه های یرین و خانه های مشتری و وبال عطارد
 و وبال مشتری و خانه های برج و وبال زهرم و وبال برج و وبال زنب و زنب
 و نه و وبال بود **فصل نهم** در شرف و هبوط شرف افعاب در شرف
 درجه حمل است شرف ماه سیوم درجه ثور شرف زحل بیست
 یکم درجه میزان شرف مشتری پانزدهم درجه سرطان شرف برج
 بیت و هشتم درجه جد شرف زهرم بیست و هفتم درجه جوت شرف
 عطارد پانزدهم درجه سنبله شرف راس سیوم درجه جوزا شرف
 همه زنب سوم درجه قوس و برج شرف همه شرف باشد الا ان یک
 درجه قوی تر بود و تا کوکب روی بدرجه شرف دارد قوت
 شرف روی دستر اید دارد و چون از ان درجه بگذرد روی
 در نقصان دارد و هبوط هر کوکبی مقابل شرف او بود هم بان درجه
 و حالش همچون حال شرف بود و گفته اند طریقه محققه میان

هر دو

هبوط افعاب و هبوط ماه بود یعنی از نوزدهم درجه میزان تا پانزدهم
 درجه عقرب **فصل نهم** در مثلثات و ارباب ان حمل و اسد و جوزا
 مثلثه الشی اند و ارباب این مثلثه بروز افعاب و مشتری
 و زحل اند و شب مشتری با ارباب افعاب مقدم دارند ثور و سنبله
 مثلثه خالی اند و ارباب این مثلثه بروز زهرم و قمر و برج با
 و شب قمر را بر زهرم مقدم دارند و جوزا و میزان و دلو مثلثه
 هم آید و ارباب این مثلثه بروز زحل و عطارد و مشتری و شب
 عطارد را بر زحل مقدم دارند سرطان و عقرب و حوط لجه اند و ارباب
 این مثلثه بروز زهرم و برج و قمر اند و شب برج را بر زهرم مقدم
 دارند **فصل بیستم** در حدود کوکب و ارباب ان هر یکی را از کوکب
 مغیره در هر برجی حدی باشد و ان چند درجه معین بود و درجه
 خلاف کرده اند مشهورترین حد و مصوبان باشد و ان بدین
 تفصیل است که در این چیز اول نما نده میشود
و حد اول
 اینست

و همچنین هر بری دانه قسم کنند قسم اول بصاحب برج دهند
 یعنی برج که صاحب حمل است و دوم بصاحب ثور یعنی زمین
 و قسم سوم صاحب جوزا یعنی عطارد و همچنین تا قسم حمل تا
 شود پس قسم اول ثور صاحب جدی یعنی زحل و قسم دوم
 هم او را صاحب دلو و قسم سیم مشتق بر صاحب حوت و چهارم
 برج را صاحب حمل و همچنین تا با برج و ازین ترتیب تا
 آید که هر قسم از هر سه برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را
 مثلا قسم اول و دوم هم از مثلثه خاکی یعنی هم از سوره هم
 از سنبله و هم از یک دخل را بود و قسم سیم مشتری را بود
 صاحب حوت و این را نه بخوانند وجد نیست و همچنین
 هر بری را بدوازده قسمت کنند هر قسمی دو درجه و نیم قسم
 اول بصاحب برج دهند و دوم بصاحب بری که بعد از او بود
 بدین ترتیب تا امت اهشام برج دوازده گانه دهند و این را
 اثنا عشر نه گویند و چون کوکبی یا دلیلی دیگر در بری بود چند
 درجه و نیم از آن درجات مقدار حصه همان برج بود و در درجه

یعنی

نیم حصه بری که بعد از او بود تا آنجا که کتی از حصه بری بماند
 از آن باقی هر درجه دوازده درجه و هر پنج دقیقه را یک درجه
 و هر دقیقه را دوازده دقیقه بدانند تا آن برج که نوبت به او
 باشد تا آنجا که برسد اثنا عشر نه آن کوکب باشد مثلا کوکبی در
 درجه و چهار و دو دقیقه از ثور باشد از این مبلغ ده درجه
 حصه چهار برج باشد که آن ثور و جوزا و سرطان و اسدند

	و یک درجه بلقا
	دوازده درجه باشد
	و چهل دقیقه را یک
	دقیقه و این جمله از
	سنبله باشد که نوبت
	باورید باشد
	پس اثنا عشر نه آن
	کوکب در بیست درجه
	و بیست و چهار دقیقه
	از سنبله باشد و هم بری
	و بیست و چهار دقیقه
	اینست

فصل بیست و نهم در اوجات افق و پنج ستاره مختار
 در هر دو هزار سال از برجی به برجی روند و هر شصت و شش
 سال شمس یک درجه قطع کنند و حقیقت این است که در مقابل
 اوجها بود الا کوکب عطارد که او در دو حقیقت بود بر دو
 اوج درین تاریخ که شصت و پنجاه هفت است از تاریخ بود
 اوج زحل در دهم درجه قوس است اوج مشتری در نهم درجه
 سنبله اوج زحل در هفتم درجه اسد اوج افق در بیست و ششم
 درجه جوزا اوج عطارد در اول درجه عقرب و حقیقتها از اوجها
 معلوم شود و این اوج بحسب زیح شایسته و در دیگر زیجات
 مختلف باشد و اما اوج قمر در وقت اجتماع و استقبال بود و
 در وقت در وقت بیست و نهم در مقابل اوج
 حمل و ثور و جوزا برجهای بهادند سرطان و اسد و سنبله برجهای
 نایبستان اند میان و عقرب و قوس برجهای ضعیف اند جدی
 و دلو و حوت برجهای زمستان و برجهای اوایل فصلهای را منقلب
 خوانند و ان حمل و سرطان و میزان و جدی اند و برجهای میانه فصلها
 ثابت خوانند و ان سور و اسد و عقرب و دلو است و برجهای

ازین فصلها را از حید بن خوانند و ان جوزا و سنبله و ثور
 و حوت باشد برجهای بهار و تابستان شمالی اند و عالی و برجهای
 خزان و زمستان جنوبی باشند و متخلف و حمل مذکر و بهار
 بود و ثور مؤنث و لیلی و برج مثلثه انشی و هوای مذکر
 و بخاری بود و برج اشی کرم و خشک باشد و برج قمار
 سرد و خشک باشد و برجهای زمستان و بهار که معوج الطواع
 باشند و برجهای تابستان و خریف مستقیم الطواع باشند
فصل بیست و نهم در احوال کوکب زحل و برج مختار
 مختار کوکب و برج مختار اصغر و مشتری و زهره سعدند شکر
 سعد اکبر و زهره سعد اصغر و عطارد باغ مختار است و باعد
 سعد و زهره و زین ان تالیث و تسدیس سعد باشد و ان مقابله
 و قریب و مقابله مختار اند و اس بر طبع مشتری سعد است
 و ذنب بر طبع زحل مختار و یکد مختار و کوکب علوی و شمس
 و بخاری و زهره و قمر مؤنث و لیلی و هر چه مذکر باشد
 الا و زیح بخاری اند و برج قمر و زهره لیلی و زحل سرد
 و خشک است و برج کرم و خشک و شمس کرم و خشک و زحل

۵۱۵
 و زهر کرم و قز و با اعتدال نزدیک و قمر سرد و قز و عطارد بلوک
 که پیوند طبیعت و کیرد و در تداکی و تانیث همین **فصل بیست و پنجم**
 دو خانه ای دوازده گانه آن برج است و در هر چه که از مشرق طلوع
 کنند در هر وقتی از طلوع گویند و آن خانه زندگانی و جان و قن
 و عمر بود و ابتدای کارها بدان خانه تعلق گیرد خانه دوم خانه
 مالست و کسب و یارین بد و تعلق دارد خانه سیم خانه برادران
 و خویشان و تحویلست خانه چهارم و تدا الارض خوانند و آن خانه بد
 و املاک و عیالین کارها بود خانه پنجم شایسته و طربها و هدیهها باشد
 خانه ششم خانه ریوی و بندگان و خدمتکاران و چهار پایان
 حوزد باشد خانه هفتم و تدا غریب بود و نظیر طلوع و آن خانه تمان
 و اینا زان و خصمان بود خانه هشتم ترس و عوگ و نکبت و میوایش
 باشد خانه نهم خانه سفر و علم و دین بود خانه دهم خانه شغل و عمل
 و سلطان بود و آنرا وسطا سما خوانند خانه یازدهم امید و سعادت
 و در تان بود خانه دوازدهم خانه دشمنان و بدبختی و سختی و چپا
 پایان زندگ بود و هر خانه را در هر دقیقه باشد و هر خانه از پنجم
 در هر بیش از آن موضع تا پنجم در هر پس از آن موضع بخواند که بعد

ان بود و آنرا موضع خوانند و از این خانه طلوع دهم و هفتم و چهارم
 او تا دهند و یازدهم و پنجم و دوم و هشتم مایل او تا دهند و سیم
 و نهم و ششم و دوازدهم ساقط از طلوع اند و از هر خانه تا قوی تر
 طلوع و عاشق بود پس هفتم و چهارم و یازدهم و پنجم و نهم و سوم
 و دوم و هشتم و ضعیف ترین خانه تا خانه دوازدهم و ششم اند
 که هم زایل اند و هم ساقط و از این دوازده خانه چهار ربع باشد
 یکی از عاشق تا طلوع و آن مذکور بود و دیگر از نال تا راجع
 و آن مؤنث بود و این دو ربع صاعد بود و مقابل ربع مذکور
 مذکور و مقابل ربع مؤنث و مقابل صاعد مؤنث و مقابل ^{نهار}
 طلوع و هر چه نام او جفت بود مؤنث **فصل بیست و هشتم** در فرج
 کوکب فرج فصل در روز دهم طلوع بود فرج در ششم فرج
 مشقوی در پانزدهم فرج زهر در پنجم فرج انخاب در نهم فرج
 قمر در سوم فرج عطارد در طلوع و مقابل فرج رانج و انفت
 خوانند و بودن کوکب هفادی بر و ز فوق الارض و شیب تحت الارض
 و کوکب لیلی بر عکس چینی خوانند و همچنین بودن کوکب مذکور در
 و خانه مذکور بودن کوکب مؤنث در ربع و خانه مؤنث قوی دیگر
 باشد شبیه فرج و چینی **فصل بیست و نهم** در حال احوال انتظار کوکب

تثلیث تسدیس نظر دوسته اند تثلیث تمام دوسته و تسدیس نیم
 دوسته و مقابلہ و تریب و نظر دشمنی و تریب نیم دشمنی و مقابلہ
 تمام دشمنی و نظر دوسته تسدیس دلیل باشد و نظر دشمنی یا ایشان
 بد نباشد و نظر دشمنی باخس بد نباشد و مناظر بجای نظر بود
 حد نظر را جرم خوانند و جرم علوی بین نہ درجه پیش از کوکب
 و نہ درجه پس کوکب و جرم سفلیں هفت درجه پیش و هفت
 درجه پس و جرم عرض هشت درجه از پیش و هفت درجه از پس
 و جرم افق از هر دو جانب پانزده درجه و جرم قرمز هر دو جانب
 دوازده درجه و جرم راس و ذنب همچون قرمز هر کوکب کہ بکوکی
 مناظر خواهد شد چون جرم رسد متصل شود و اتصال
 تمام انکاه بود کہ میان ایشان کم از نیم جرم ان کوکب بود از ان
 هر دو کوکب یک نظر خواهند کرد کہ جرم او کمتر باشد اتصال
 بنایت رسید باشد و چون ان نظر بگذرد منصرف شود و در
 انصاف چون درجات اتصال بود و چون قمر بر جی انتقال کند
 و با کوکی نظر خواهد بود اما هنوز جرم اتصال نرسیده باشد
 کو مید بیند الاتصال و اگر منصرف شد و دیگر کوکی خواهد
 دید و در ان برج کویند خالی السیر است و اگر در بر جی کوکب

۵۱۸
 ازین شش کا نہ نہ بیت اصل کویند و خشی السیر است
 در مد یولات کوکب انطبقات مردم زحل کوکب بیجان و در صفات
 و مشایخ و ارباب بیوات قدیمه و جرم سیاه بود مشتری کوکب
 قضاات و اشرف و مساوات و اصحاب مناسب بود بر جی کوکب
 سیاه میان و سرهنگان و دزدان و عیاران و جلادان ^{قنایان}
 و اهل شر و فتنه بود و شمس کوکب پادشاهان و بزرگان بود
 و هر کوکب زنان و خادمان و اهل طرب و معاسران بود ^{عطار}
 کوکب بیادان و اصحاب دیوانها و اطباء و عالمان و بزرگان ^{بود}
 قمر کوکب رسولان و پیرکان و مسافران بود **فصل بیت نهم**
 در احوال روزها چون قمر ناظر بسعد باشد بیشتر کارها
 نیک باشد و چون اتصال مشتری بود از بر جی منقلب عیالات
 و خوی بد و فرود خشت راستاید از بر جی ثابت دخول بلد و بنیاد
 کارها کلی بخارند راستاید و از برج دو جسدین سفرها و اگر
 اتصال بزهر باشد از بر جی منقلب جامه نو بپوشند و پوشید ^{با}
 شاید و از بر جی ثابت زنا راستاید و از بر جی دو جسدین تفریح
 و شوکت راستاید و شوکت کردن و اگر ناظر نحوس باشد بنظر

دشمنی نشاید الا شرف و تخریب بناها را و صید و سواری کردن
 و قتل سیاح و اگر بنظر دوست باشد بنجل از بروج ارضی عمارت
 و زراعت کردن تا نیک بود و از بروج ابره کار بزرگ بودن و از بروج
 سائب بتکشورها و صمدارها و بروج ان بروج منقلب سوارت
 و گوی زدن و از بروج سائب تعبیه لشکر و از بروج جسدین
 اصلاح صلاح و ترتیب آلات حرب را و اگر ناظر لبمس بود
 از بروج منقلب بنظر دوست سفر و دخول بنزدیک پادشاهان
 و نزدیک پادشاهان و از بروج ثابت دخول بلد و ابتدای اعمال
 و اشغال سلطانان و ایستادن علمها و از بروج دوجسدین
 دیگر کارها بزرگ و از بروج ارضی ساختن پیرایه و کدماختن
 دروسیم را اما اگر نظر عدالت بود و بدو چیزی نبود و الا
 آنکه اجتماع باشد شاید از نهایی فغانه گفتن اگر نظر سعد
 باشد پوشیده کردن کارها و بر استقبالی بر ضد این و اگر ناظر
 ببطارد بود و عطار در مسعود باشد بنظر مسعود تعلیم و کتابت
 و بحث و مجاوره را شاید و اگر عطار در صغوس باشد در هر چه چیزی
 بنظر خاصه که نظر عدالت بود و در جمله افضالات قمر برومی

چندین

پسندید و اگر کوکب کار بر اشاید که منسوب بود بان کوکب قمر
 با زنب و کید و میان دو بخش و وحشی السیر و در طوبیقه تحویفه
 و خالی السیر خاصه که از شخص منصرف بود هیچ کاری نشاید
 آنچه در اختیارات و زها تقویم بدان احتیاج افتد **فصل**
سیتم در معرفت اصولی که بان احتیاج افتد در اختیارات
 جزوی صلاح حال قمر و صاحب موضع او چنانکه هر یکی از قمر و صاحب
 موضع و کوکبی که کاری بدو که ابتدا خواهد کرد و بار منسوب
 بود و طالع وقت و صاحبش و خانه که او تاد در اختیارات کارها
 نگاه باید داشت و صلاح خانهها ان بود که از نخوس خالی باشد
 و مسعود بان ناظر باشد و صلاح حال کوکب ان بود که ایشان را
 قوتی ذاتی بود و ان چنان بود که در خانه یا شرف یا در پشتش
 یا در حد یا در وجه خود باشند یا در ان ربع که در کجا با وج دارند
 یا در شمال صاعد باشند یا مستقیم السیر باشند زاید در سیر
 و یا قوتی عرضی بود و همچنین بود که در شرح یا در حین یا در اوتار
 یا ماثل الی الی ناظر بطالع یا در ربع و خانه موافق طبع باشد
 یا مسعود باشند و اینچنان بود که عاراج باشد و بنظر ثنائی نظر

۵۲۱ و نشان حال زندان یعنی مانند وبال و بصورت و حسیض و بروج
 و احتراق و بودن در ترح و در خانه اذائل و ساقط و عازجت
 محسوس و امثال این و سعد قوی در چین بیفزاید و ضعیف در چین
 بکاهد و محسوس قوی از شی یا زایدست و ضعیف از شی بیفزاید
 و از برای کارها منقلب در بروج منقلب ثابت با بروج ثابت
 اختیار کنند و اقبال قهر بگوئی که مناسبان کار بود مثلا
 جامه پوشیدن و بریدن دانه در بروج غیر ثابت متصل بزمین
 کوکب زینت است و سفرها بروج غیر ثابت و خالی اگر سفر خشک
 کنی یا لایه اگر سفر دریا بود و متصل بسعد و منصرف از سعد
 و تمام که خانه سفر است و معنی که خانه مقصد است هر دو مسعود
 و تعلم را در برجی که بصورت دم بود و این برجهای هوایی بود
 و سنبله و نیمه اول از قوس و ممتنع ببطارد و امتناع نیکو
 و بگردان بردن قهر چنانچه مرغ و مشق و در خانه نیرین
 و قصد در بروج اتنی یا هوای نیکو حال و در قصد بروست
 و منکب شاید که تابش قهر در جزا بنود و بنا نهادن و اباید
 که قهر صاعده بود در شمال الابرچی ثابت و باذ و جسد پت

در قهر

مجلس شرح زکی فی
 سنه ۱۳۴۲

و وصل در خانه چهارم نیک حال و حال سلطان را باید که در شرف
 بود یا در خانه افتاب و ناظر بافتاب بنظر دوستی و تجارت یا
 در بروج منقلب مسعود بیشتر یا عطار در بروج و شری را در
 بروج منقلب افتاد بروج منصرف از سعد و اما در هشتی متصل
 هم بسعد و علی هذا القیاس و ما در کج مختصرا اختصار
 کردیم و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

کتابخانه عمومی مجلس شورای اسلامی
۲۱۵
تاسیس ۱۳۲۰

